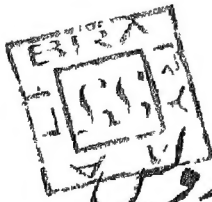


SLIM UNIVERS

جلد دوم

ضربت حیدریہ

یہ کتاب خاص مذہب شیعہ اثنا عشریہ
کے لیے چھاپی گئی لہذا اہل سنت و جماعت
اسکو ملاحظہ نہ فرمائیں اور خرید نہ کریں



بر رسولان بلائع باشد و پس

جلد دوم نصرت حیدر

از مصنفات امام المسلمین سید التائیین سند الجہدین حافظ ثغور الملت
القویۃ الجعفریۃ قلع قلل البیع المحترۃ الماتریدیۃ والاشتریدیۃ حسب
التصانیف الموثقة والبوارق الموثقة لسیف المسلول والرمح المستقل
السحاب الساکب الشهاب الثاقب الطود الشامخ الوسم الخضر حمۃ السد علی
الخاص العام فقیر المل البیت علیم السلام خباب سلطان العلماء
السید محمد قدس اللہ نفسہ وعطر نفوس الفروع من رسمه بفرمانش
حامی الفضائل والمنائب مولوی مزار محمد علی صاحب اکسٹین
مطبع و ناشر حیدر نیکو بحسن تمام مطبوع و ناشر
در بنی مکی واقع سن ۱۲۸۵

بسم الله الرحمن الرحيم

CHECKED 2002

قال السيد السند الوحيد فائدة سادسة در نقل بعض شبهات مخالفین که در باب
استحجان اصل مشر و عیت متعه از رکن عدم تدبیر بآن متفوه شده اند و بیان جواب با صواب آن بوجه
عده مخفی نماند که هر گاه در ماسبق واضح گردید که باتفاق اهل اسلام اباحت متعه و تجویز آن در عصر حضرت
رسالت واقع شده و از اخبار و آثار که شطری وافی از آن مذکور شد ظاهر گردید که این امر بین المسلمین شیوع
و ظهور تمام داشت پس بعضی از متعصبان اهل سنت که در اصل این فعل مفاسد کثیره از ناهنجاری خود لازم و وارد
می سازند و در نظر عام استحجان و شناعة این امر را جلوه گر نمایند دلالت بر کمال سخافت آنها دارد و
در حقیقت استحقاق است بشرعیت خدا و استحقاق بکرم خدا چنانچه عنقریب واضح خواهد شد انتی قال
الفاضل الرشید حال جواب با صواب بر اولی الالباب واضح میشود و کیفیت اتفاق اهل اسلام
بر اباحت متعه در جواب فائده اولی و حقیقت اخبار و آثار در فائده ثانی و واضح گشته فایطالع ثمة
اقول قد سبق ما یرد علیه بما لا مزید علیه و ما سیاتی فخریه یاتی قال السيد السند الوحيد
پس بدانکه در تفصیل این شبهه فاضل معاصر شاه عبدالغفر و دهلوی بتعالا سلفه چنین گفته اگر علی
در اصل متعه تامل کند بداند که درین عقد فاسد چه مفسدی است که همه آن سنائی شرع و مضاد حکم الهی
است از آنجمله تفسیح اولاد و اہلاک معنوی شان زیرا که چون اولاد این شخص در هر شهر و هر دیه منتشر
شده و نزدیک این شخص نماند لا بد رسیدن این شخص بترتیب و تدبیر آنها ممکن نشده و مثل اولاد و اولاد
ترتیب بر خاستند و اگر بالفرض ان اولاد از قبیل اناث باشند زیاده تر رسوائی است زیرا که نکاح آنها
با کفار هرگز صورت نمی بندد و از آنجمله و طلی موطوره پیر و سیر بمتعه باین نکاح بلکه و طلی و خیر و خیر و
و خیر سیر و خواهر و دختر خواهر و غیر ذلک بن الحارم و بعضی صور خصوصاً در مدت طولیله زیرا که در صله
یکماه بلکه زیاده از آن نیز عام بجل زن حاصل نمیشود خصوص چون متعه در سفر واقع شود و سفر هم دراز
باشد و در هر منزل اتفاق متعه جدید یافته و در هر متعه علق و ولد رود و باز بعضی از آن عارقات و خیران
مقتول میشوند و همین شخص بعد یا زده سال از آن سفر رجوع کند یا بسیر او یا برادر او بر آن منازل بگذرد
و بان دختران متعه نماید یا نکاح کند و از آن جمله است عدم تقسیم میراث کسیکه متعه با وی بسیار کرده باشد

در نه او معلوم نیستند و نه عدد آنها معلوم است و نه نام آنها و نه مکان آنها پس تعطیل امر میراث
 را بر چنین تعطیل میراث کسانیکه از شیه پیدا شده اند زیرا که پدران و برادران آنها نام معلوم و نه مکان
 سرور و نه در عددی معلوم نشود تقسیم میراث ممکن نیست و تا وقتیکه صفات و رفته از ذکر وراثت و حجب
 هر یک از معلوم نشود سهم یک وارث بهم متعین نمیتواند شد بالجمله در ضمن تحلیل شیه بر هم زدن امر شریعت
 خصوصاً امر نکاح و امر میراث صحیح لازم می آید انستی اقول این کلام و فحاست انجام مغل است چنانچه
 به اول اینکه اصل شیه را عقد فاسد نامیدن و در آن احتمال اشغال بر فاسد متطرق نمودن حقیقه طهر
 شیعیه است بر خدا و رسول چه اصل شیه بالاتفاق مباح و از سنن سنی پیغمبر خداست چنانچه بوجه
 حسن مبرض ثبت رسیده و کاشمیس فی راجعه التمار واضح و روشن گردیده بالجمله طعن سنی پیغمبر خدا
 بودن و خود را بازا اهل سنت شمردن با عقل هیچ ماقبل نیسازد قال الفاضل الرشید انچه
 لما حجب رساله در این مقام زبان دراز بیا کرده چون جویش خلاف شرط این عجله است لهذا ازان اعراض
 برزیده و تخریر جواب اصل مطلب می پردازد و میگوید که هرگاه که صاحب تحفه آیات قرآنی و بیانات
 ایمانی فساد عقد شیه ثابت کرده و از احادیث مرویه حضرت امیر علیه اسلام که شیهه و سنی در کتب صحیح خود
 وایت آن کرده اند از روی روایات صحیحیه است از ائمه اطهار و صحابه کبار که بعضی ازان در جواب
 مائده ثالثه گذشته و بنده ازان در جواب فائده مائده مذکور خواهد شد نسخ شدن آن به ثبوت رسیده
 بر بصورت حکم فساد و شیهه عین اتباع امر خدا اکبر و رسول سید البشر و ابوالا ئمه و ائمه دیگر باشد آنرا
 شیعیه بر خدا و رسول گفتن و ادبی ادبی دادن است اقول زبان دراز بیا صاحب تحفه
 شیهه در کمال ظهور و اشتها پس نخستین کلام جناب سید که مقتضای کما موعود محمد واقع شد
 اند رباب الانصاف محل مواخذه نباشد اما کلامیکه بر عم خود جواب اصل مطلب داشته اند پس بطریق
 تعلیق آن وجه من الوجوه ندارد و منشأش همان عادت قدیمه ستمه ایشان است معنی عدم احاطه
 ظرافت و جواب مرام کلام خصم زیرا که اصل مطلب نیست که مفاسد و محاسن عقیده که با دین خدا و کار
 سن و قبح عقلمین در اباحت شیهه بر آورده اند از نوع زنا بجمار و خطای اسباب و مائده ثالثه
 باحت اجماعیه که در صدد اسلام واقع شده جاریست پس اعتراض در حقیقت بجهت نبوت باشد
 کو فرضت منسوخه و آیات قرآنی و بیانات بر بانی بر اباحت شیهه فی الجمله دلالت دارد و نسخ شیهه



طلحه است و چون این معائب در متعه قبل نسخ هم بر علم باطل تحقیق پس ذکر نسخ محمل و با اصل مطلب خباب
 سید غیر مرتب باشد و صاحب تحفه خودش تصحیح بلزوم مفاسد مذکور در اصل متعه نموده و ظاهر تلخیص را
 از لفظ اصل ذبول راه یافته و این معنی بر او نه طلبه علوم هم مخفی نیست فضلا عن الافاضل قال السید
 السید الوحید و از کلام شیخ عبدالحق دهلوی ظاهر میشود که اباحت متعه در زمان سید الانس و الجان
 معمول و شائع بوده و کلاش در کتاب راجع البیوه چنین است که متعه مباح بود در اسلام تا غزوۀ
 خیبر پس حرام گردانیده شد و رفع مکالمه ان قال بعد از آن حرام گردانیده شد انتهی و سابق از روایت
 کتب فنی لغین به ثبوت پیوست که برخی از صحابه مانند عبد الله بن عمر و عمر آن بن الحسین ابن مسعود
 و ابن عباس و غیره قائل بجواز متعه بوده اند پس اینهمه شنیعات در حق ایشان جاری خواهد بود و نیز
 چون عبد الله بن الزبیر متعه زاده بود چنانچه از قول طبری ظاهر شد و معلوم است که زبیر از عشره مبشره
 و تا در عبد الله مذکور است و دختر ابوبکر بود پس نسبت چنین مفاسد بسوی زبیر و دختر خلیفه لغو و باطل است
 منها راه دادن کمال بی ادبی است همچنین زبیر امام مالک و حکایت متعه کردن اکبر بادشاه و فیروز
 بفتوا علمای سنجان ملاحظه احادیث نشان مذکور کردید پس نشنع باز تکاب فعل شنیع و تجویز آن برای
 خود و اولی الامر و ظل الهی کردن و این بزرگان را نکوهش بران نمودن بعد از دین و دیانت است
 انتهی قال الفاضل الرشید از کلام شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره ثبوت متعه در
 بعضی اوقات سید انس و جان ظاهر میشود و آن مسلم است پس اثبات آن از قبیل ایضاح
 و فتحات باشد کلام در طریان نسخ بر آن و عدم طریان است و اثبات طریان نسخ بر آن از کلام
 حضرت امیر علیه السلام و دیگر جمیع خیر از صحابه کرام ثابت شده و آنچه گفته است که سابق از روی کتاب
 فنی لغین به ثبوت پیوست که برخی از صحابه اجماع جوش در فائده ثالثه گذشته پس اعاده خلاصه از کلام
 و آنچه از متعه زاده بودن عبد الله بن الزبیر فائده فرموده پس حال این خیال محال در جواب فائده
 ثالثه در وجه هشتم گذشته فائده ثانی و ثبوت تعجبات حجت و جواب قائل بودن امام مالک بجواز متعه و
 متعه کردن اکبر بادشاه و فیروز شاه در فائده خامسه گذشته فایده ایها اقول سبحان الله
 هر گاه اصل اباحت و لو فی بعض الاوقات اوضح و نصحت و غیر محتاج اثبات باشد پس این فائده
 تامل نمیزد باید که مفاسد و معائب آنرا ذکر کردن قدح در اصل شریعت میشود چه آن مفاسد مخصوص

بصورت عدم نسخ نیست بلکه با اصل اباحت این متفرع میشود غایبه مافی الباب در صورت بقا اباحت
 بقا مفاسد خواهد بود و در صورت نسخ ارتفاع آن و چون بمقتضا حدیث جابر بن عبد الله و ابن مسعود
 و ابن عباس طریق استماع در زمان خلافت اول و اول خلافت ثانی مستمر مانده معلوم نیست که
 درین عرض مدت چه مفاسد که مترتب نشده باشد و چه قدر از تابعین بوطی شبهه و نکاح محرمات
 از وجه حرام یا اشتباه بهم ترسیده باشند باجماع چون طریان نسخ و عدم آن مورد کلام و در مقام
 پس این تطویل خالی از تحصیل باشد طرفه آنکه گاهی میفرمایند کلام در طریان نسخ است و گاهی
 آنرا قابل نسخ نمیدانند و از قبیل تعال قرار میدهند و گاهی اشاره بتوقیت آن میفرمایند و آنچه
 در جواب فائده ثالثه و متعز زاده بودن ابن الزبیر و قابل بودن مالک یا اباحت سابقا فائده فرمود
 جواب آن نیز گذارش یافته و سن لایکفیه الیسیر لایکفیه اکثر قال السید السند الوحید و هم آنکه
 تشنیعی که بیان نموده بعینه جاری میشود در نکاح و طلاق مثلاً کسی که یک اگر عاقلی در اصل نکاح مایل
 کند بداند که درین عقد فاسد چه بفسد ما است که همه منافی شرعت مثلاً نزدیک سال با چهار زن چند
 نکاح بست و بعد از یکماه مثلاً آنها را طلاق داد و به نجار رفت و در آنجا هم چنین نکاح کرد و باز به بلخ رفت
 و علی بذال القیاس و این بیچاره مطلع نشد که این زمان حامله شده اند پس در بصورت تضییع اولاد
 لازم آید چون در هر شهر و پیرده منتشر شدند و نزدیک آن شخص نماند پس رسیدنش تربیت تدبیر
 آنها ممکن نشد و مثل اولاد الزانی تربیت برخاستند و اگر آنها از قبیل آنما باشند زیاده تر
 رسوائی است که نکاح آنها با کفار هرگز صورت نمی بندد و از آنجمله و طعی موطوءه پدر و پسر بلکه و طعی دختر
 و دختر و دختر و پسر و خواهر و دختر خواهر در بعضی صور خصوصاً چون نکاح و سفر واقع شود و سفر هم در آن
 باشد و در هر منزل اتفاق نکاح جدید شود و بعد از آن طلاق دهد و در هر مرتبه علوق و لدر و در و در و در
 علوقات دختران متولد شوند و همین شخص بعد از پانزده سال از آن سفر رجوع کند یا پسر او یا زاده
 بران منازل بگذرد و بان دختر نکاح نماید و نیز در بصورت لازم می آید عدم تقسیم میراث کسی که نکاح بسیار کرده
 باشد زیرا که نه عدد و نه معلوم است و نه مکان ایشان بلکه القضا باللفظ بعینه اے آخر ما قال ثم سمعنا
 قیاس مفاسد و استبعادات مذکوره بطریق اولی جاریست در صورتیکه مثلاً تاجر می که از شهری بشهر
 دیگر میرفته باشد و در هر شهر و دیار جوای بسیار ابتیاع نموده بلکه بکین خود آورده مباشرت و طعی بها

کرده آنها را لوجه الله متفق می ساخته باشند و یا بیع آنها بدست بنامین دیگر نموده در بلدی دیگر میرفته باشند
 پس این را س و رئیس اهل خلاف را اسوة با سلفه در حقیقت طعن و تشنیع بر اصل اسلام و احکام
 شریعت سیم الانام مطلوب است لیکن تشترأ عن الفضیحة و تحقیقا عن طعن اهل الحق صراحة طعن بر
 اسلام نموده اهل حق را بهت سهام طعن و تشنیع ساخت و در حقیقت این شکوک و شبهات مقتبس است
 از شکوک اسلاف او که در صلح حدیبیه و غیره واقع شده بود و چنانچه حکایات و مواخذات خلیفه ثانی بر حکام
 ربانی که بر زبان در بریان حضرت سید الانس و الجان جاری شده شاهد صادق این مدعا است
 و همین است شرح و تفصیل چو لب که طبیعت و قاده جناب ستطاب علی القاب که دیباچه این رساله بزرگ نام
 همیشه خلعت تشریف پوشیده در پاسخ شبهه موهوم بعضی اهل خلاف بان اشاره فرموده و در عده تفصیل
 آن در فائده اول از فوائد این رساله نموده بودیم و ازین جا تسانت کلام و وثاقت مرام آن عالمیقام
 که بتایید ملک علام با فاده آن پیروخته بودند کمیا بشنی طاهر و روشن گردید اگر استو بهی تو هم نماید که بقا
 کثیره که علی قیاس استع نسبت بطلح هم لازم گردانیده شد بانه مذهب مخالفین نمیشد و چه بزرگم ایشان
 و رسالت استشهاد و شرط است و معذرا و اجب است بر آنکه که هرگاه از زوجه اش مفارقت نماید بنیکه
 وصیت کند همسایگان خود را با امتحان حال آن زن و با انهمه خفای حال حمل و اشتباه قرات صورت
 نمی بندد و در جواب خواهیم گفت اما امر وصیت ناکح و تعاهد او یا جبرانش پس در عقدا مستمع را زیاده
 از ان اتمام در نیاب لازم است چنانچه از قدما می علما که جناب شیخ سفید در جواب این شبهه تصریح بان
 فرموده و شرط است که متعه کننده معتمدی از احوال ایمانی خود را و یا در صورت تعدد از ان قومی از آن
 آن شهر را از حقیقت حال آگاه سازد و وصیت نماید که امتحان و ملاحظه حال زن را لازم دارند و اگر
 فرزندی متولد شود او را مطلع سازند تا از نفقه و ما حجب علیه من حقوقه غافل نباشد پس التباس
 و اشتباه در اینجا هم صورت نمی پذیرد و اما حال استشهاد پس آنرا اذاع التباس و ارفع اشتباه
 و انش محض تحمیل است چه هر دو شاهد مذکور چه لازم که تا عرصه پانزده سبت سال
 زنده و یا قی باشند و هرگاه درین حیات استعارا پایدار و فوق بالتصال نفس نفس محقق قدم بقدم
 و استیفای بیم بعد بیم حاصل نباشد فلیک بالتعادل القرون المتطا و لا یستیا اذا کان الشهود
 معین علاوه اقامت شان در آن بلده تا انهدت مدیدی بعد است صحت حوادث و ضرورت قال

سبب لغت و پرانگی امانی بلدی و دیگر و ساکنین شهر و دیار فرسنگ و مخصوص هرگاه آن شود
از متوطنین آن بلده نباشند پس از کجا که تا وقت سعادت او برین بلده بجا نماند باشند تا این جای
را که غافل محض است آگاه سازند و لکن تمیزنا عن ذلک پس از کجا که سبب طلاق مطلقه او و اولادیکه
از اینها بهر سبب یا مخصوص در مساکن شان تا این عهد متوقف باشند پس محتمل است که در شهر
و دیگر کجای از دخترانش بار بر خور و چون این مرد بیچاره غافل است و شاید آن دنبال این صبیبه از شهر
بیشتر نرفته اند آگاه شدن تلخ بسیار و شوارسیا در صورتیکه چندین مردمان از سکنه بلاد بایست
در یک شهر مجتمع شده چندین زمان و آورده آن شهر البشهادت شاهین معین فرستگار نموده
طلاق داده و منتش شده باشند پس معیت آن دو نفر با چندین زمان و اولادشان هرگز صورت
نیتواند پس اگر این مفاسد در متعه لازم است در نکاح هم موجود است لا محضی عنه
ولا حمید و فالفرق بینا غیر سدید و لکن تمیزنا عن ذلک کلام پس لزوم این شناسات جریان
استیارات در خصوص موطوات بلک بین خود ظاهر است از اینکه احتیاج چشم بسبب تفصیل
داشته باشند و در اینجا انضباط از سبب باطل و محتمل است قال القاضی فی المراسم اکثر تصدیق
جواب تحفه اثنا عشریه در رفع طعن تفتیح اولاد و غیر آن که صاحب تحفه بر عقد متعه لازم کرده مثل
کلامیکه صاحب رساله ذکر کرده ثبت فرموده الزام صاحب تحفه را در نکاح هم جاری نموده و
را مشتمل بر الورود و قرار داده و فیصله ازین افعال حسب آنده و احقر البیاد و فهم بیشتر از طعن حیرانت
بچند و به اول آنکه صاحب رساله شایع صاحب تحفه را که بر عقد متعه وارد کرده و نکاح و طلاق بر
جاری گفته و در بیان آن شده و از این پس شنایع و نکاح کرده حشمت قال شلا اگر باطلی در اصل
نکاح تامل کند الخ حال آنکه لزوم هیچ شناسات بر نفس نکاح ذکر نکرده بل بر طلاق که جاری علی انکاح
میباشد بیان فرموده حشمت قال زید با چهار زن در قندار نکاح بست و بعد از یک ماه شلا آنها را
طلاق داده الخ پس بایش که الزام شناسات بر طلاق است با دعوی او که الزام آن بر نکاح
مطابق نباشد و از بسکه توهم این شنایع بر نفس نکاح از هیچ عاقل منصف نیست لکن صاحب نیز
اثنا عشریه ایراد آن بر طلاق نموده نه بر نکاح حشمت قال بالجمله القرض مذکور در صورت تجویز فراق و با
طلاق ظاهر الورود است پس منکرین طلاق را میرسد که بر طبق آنچه فاضل مشایخ در ن مقام افاد

کرده است بآنکه تغییری بگوید که در تجویز طلاق جای غیرت و پارس ناموس را که با جماع طلق و نخل محمود و ضد او
 آن مذموم و مضرود است از پنج دین برکنیدن است بلکه اگر عاقلی در اصل طلاق نامل نماید بآنکه درین عقد
 چه مفید یا است که همه آن منافی شرع و مضاد حکم الهی است از آنجمله تفسیع اولاد و اہلاک منوی نسل است
 زیرا که مثلاً هرگاه شخصی در شهر وارد گردید و بسبب طول عروبت او را شوق بیجان آمده خوف وقوع در زنا بفر
 نکاح نمودن بقولے ستم و بقولے واجب گردید بنا بران نکاح نموده اتفاق علق رو داده بعد از چند
 بسبب از اسباب او را طلاق داده بشهر دیگر وارد گردید و در آنجا نیز بسبب طول عروبت و بیجان شوق زمین
 دستور بعمل آید همچنین در اکثر بلاد و چون اولاد این شخص در هر شهر و هر دیه منتشر شد و نزدیک این شخص
 نماند رسیدن این شخص به تربیت آنها ممکن نشد مثل اولاد از نانی تربیت برخاستند الے آخر ما قال
 دوم آنکه نکاح دایمی از انفع واجبات یا آنکه سنن ہی است و متعة المناظر اہل حکم احادیث شیعہ
 که در فائده عاشره بندی از ان مذکور است افضل از نکاح دایمی و طلاق از انقبض المباحات کما ہو
 مصرح فی الحدیث و اصل در ان خطر است چنانکه صاحب بدایہ در حق آن سیفر مایه آن الاصل فی
 الطلاق انما ہو الخطر لما فیہ من قطع الذی تعلقت به المصالح الدینیة والدنیاء و لیس صاحب تحفه
 بر آنکه که بکمان شیعہ از افضل واجبات یا از اعظم سنن ہی باشد بالزام شنایع شرعیہ بر آن
 ایشان طعن میکنند بقابلہ او الزام مذکور را در انقبض المباحات کہ اصل در آن خطر باشد جاری کرده طعن را
 مشترک الورد و قرار دادن نزد عقلانا مناسب سوم آنکه تشیع کہ صاحب رساله در طلاق جاری کرده اصلاً
 گردان نمیکرد پس تا بورد و چه رسید یا نش آنکه طلاق نزد ما قسم است یکی احسن و دوم حسن سوم بدیعی
 چنانکه در کتب درسیہ که متداول بین اطلبہ است موجود است قال فی شرح الوقایہ فی اول کتاب الطلاق
 احسنه طلاقه نقلاً فی طر لاوطی فیہ حسنہ و هو استی طلاقه لغير الموطوءة و للموطوءة تفرق الثالث فی اظهار
 لاوطی فیما فیمن حیض و بدعیہ ثلث او ثنتان بمره او مرتین فی طر لا رجعت فیہ او واحدة فی طر و طیت
 فیہ او حیض موطوءة و یجب رجعتها فی الاصح انتهى بنوع من الاختصار لیس در طلاق حسن و حسن بجهت وقوع
 آن در طر کہ وطی در آن اتفاق نیفتاده باشد احتمال حل و علوق نیست و هرگاه احتمال حمل در ان نباشد
 پس توکلہ اولاد و ترتب شنایع بران چه معنی دارد و در طلاق بدعی اگر چه احتمال علوق و تولد اولاد و ترتب
 شنایع بران متصور است لیکن بر مذہب اصح رجعت در ان واجب است کما ظہر الان من عبارہ شرح الو

و اگر طلاق دهند طلاق بدعی داده و حجت نکرده پس از دم این شناع بجهت بدعی بودن طلاق و سوره مبارک
 او و عدم اصلاح آن در پیش آمده نه از نفس طلاق بخلاف عقد متعه که گو یا طلاق در ضمن آن عقد منسوخ است
 و شرط وقوع تفریق فی طهر لاوطی فیه که واقع شناع و آمده است در آن از سرحد دم پس احتمال حمل بعد از تفریق
 در متعه قائم و شناع متورده صاحب متعه بر آن واقع باشد و هرگاه فرق در میان تفریق طلاق و تفریق متعه
 و در و شناع بر ثانی نه بر اول معلوم شد واضح گشت که اجراء شناع و آمده بر متعه در طلاق منافی است
 و تشبیه مثل آن بعد از علمای و نشان و بر هیچ مغالطات ظاهرة البطلان بنیاد اثر که طعن نماید و شناع
 بر صاحب متعه عامه کردن بعد تر از آن چهارم آنکه چون در متعه حصر زنان نیست بلکه متمتع اختیار دارد
 هر قدر زن را که خواسته باشد در جماله عقد متمتع جمع کند و نیز اعلان و شهود در آن شرط نیست چنانکه نزد ما
 مردم در نکاح دائمی شرط است پس هرگاه متمتع در حالت سفر و سیر منزل دهیست زن را بقدر طاقت
 گنجایش وقت یک دفعه متعه گیرد و در هر منزل انقدر زن بر او متعه میسر چنانکه برواقهان حال ایران زمین
 انظر برین تقدیر بحث غایت کثرت اولاد این شخص و انتشارشان در اقطار و دیار او را بر تیر بیت شان
 رسیدن و شوار و نیز بجهت عدم شهود و انتساب اولاد بطرف آن شخص متعذر و محض قول زن در این مقام
 بجهت آنکه تحصیل نسب بر غیر است کافی نیست پس تصحیح اولاد و اطلاق معنوی شان لازم آید بخلاف نکاح
 دائمی نزد ما که اولاد بنا بر محدود بودن منکوحات انقسم گشت اولاد که منشاء عدم تربیت و هلاک معنوی
 شان است غیر متصور و نایاب هم رسیدن چهار زن بر آن نکاح دائمی در هر منزل و شوار ثالثا بجهت اعلان
 آن و وجود شهود و حضار مجلس عقد یا شهود سمعی که در نکاح شهادت تبساع نزد ما جائز است کما سیاق
 بیان انتساب آن اولاد بطرف آن شخص جائز پس اگر با وجود ثبوت نسب و قلت اولاد آن شخص تصحیح شان
 خواهد نمود این شناع از قصور و لازم خواهد آمد نه از نفس نکاح و طلاق بخلاف متعه که در آن ثبوت
 مذکوره از عدم علم بثبوت نسب و غایت کثرت اولاد که در صورت مذکوره از لوازم متعه است لازم آمده
 قوله و هم برین قیاس مفسد و استبعادات مذکوره بطریق اولی جاری است در صورتیکه مثلا تاجر
 الخ که تخم این الزام عجیب تر از الزام ساقی است زیرا که ثبوت نسب و کثیر نزد ما موقوف است
 بر دعوت مولی چنانکه در فتاوی حساسیه میگوید الامته اذا جارت بالولد لا یثبت النسب من المولی من غیر
 دعوة و فی شرح الوقایه لا یثبت نسب ولد برای ولد الامته الا بدعوة سید یا کسین اگر مولی دعوت خواهد کرد

بانظرین که مخلوق ولد در حالت ملکیت کنیز از من است طفل مذکور ولد او خواهد بود و در پرورش او دخل
 پس تشیع و اہلک معنوی طفل غیر لازم و اگر از مولی اتفاق دعوت نیفتاده پس یا طفل کنیز ولد دیگر است
 خواهد بود نکاح و در پرورش او دیاتولای کنیز دخل و یا این الام خواهد بود و آن خود مشرعا ضائع است
 و در ضیاع ان استحالة لازم نمی آید قوله و یا بیع آنها بدست دیگری نموده الخ گوئیم این الزام بدلیع ترا
 سابق و صنوف تعجبات از مشاہدہ ان لاحق زیرا کہ در نیصورت نزد ما اعتبار بر شتر است و جب است
 فی الہدایۃ من اشتري جاریہ فانہ لا یقر بہا ولا یلمسہا ولا یقبلہا ولا یطرقہا فی حجاب الشہوۃ حتی یتبر بہا والا
 فیہ قوله علیہ السلام فی سبایا ادطاس الا الا لوطاء الجبالی حتی یضعن حملن ولا الجبالی حتی یتبرن بحضیۃ
 اقا و وجوب الاستبراء علی المولے و دل علی السبب فی المشتبه و ہو استحداث الملک والید لانہ ہو لموجود
 فی معرض النض و ہذا لان حکمتہ فیہ التعرف عن برارۃ الرحم حیاتیۃ للبیاد المحترمة عن الاختلاط والانسباب
 عن الاشتباہ وذلک عند حقیقۃ الشغل او توہم الشغل یا محترم و ہوان کیون الولد ثابت النسب و یجب علی
 المشتري لا علی البائع لان العلمۃ فی تحقیقۃ ارادۃ الوطی و المشتري ہو الذی یریدہ دون البائع فوجب
 علیہ لآخر ما قال پس اگر در اوقات استبراء کنیز را حمل ظاہر شد بعد دعوت بائع اول از او خواهد بود والا
 بعد دعوت از مشتری علی ما فصل فی کتب الفقہ پس در اینجا توہم ضیاع اولاد اصلا نیست فضلا عن حقیقۃ
 قوله پس این راس و رئیس اہل خلاف را اسوۃ با سلافہ در حقیقت طعن و تشیع بر اصل اسلام و احکام
 شریعت سید الانام مطلوب است الخ گوئیم در ان مقام صاحب رسالہ چشم از عاقبت اندیشی ستہ زبان
 بدشت گوئی کشادہ و انقدر خیال نگردہ کہ جایا در حکمت و کلام واقع است کہ یازم من ہذا القول کہ انما
 ما دیا و تجزیا و تنجزیا و شلہما و کون الرسول کذا و کذا و اصری آنرا طعن و تشیع بر اصل اسلام توہم
 بلکہ مستلزم برارت ساحت اسلام از ہیچو شتالیع جالبۃ الملام سید اند و صاحب تحفہ نیز بر ہمین طریقہ استحالہ
 شرعیہ بر متعہ لازم کردہ تا بطلان آن با ظہر وجہ ثابت شود و بیان حرمت آن موجب طہارت فیل شریعت
 غر از لوشہ ہیچو شتالیع ناروا کردہ و انفا واضح شدہ کہ شتالیع وارده بر متعہ اصلا بر نکاح وارد نمیشود پس
 متعہ را از شریعات فرض کردہ تشنیعات وارده بر ان بر نکاح مشترک الورود فرض کردہ آنرا تشیع بر اسلام
 گفتن از عجائب ادہام است بالجملہ بطریق خیر خواہی صاحب رسالہ عرض کردہ میشود کہ ہیچو تشنیعات متعہ
 غیر وارده کہ ہر واحد از جملہ المہنت بر ذکر خیر مثل آن قادر است شایان شان شایست اند کی غور فرمایند

که اگر سواى فقیر دیگری از علمای اهل سنت مقصدی جواب سامی میشد بجز اینچنینیست غیر وارده چنان
میگفت و بکدام آراستگی در بامی ظرافت میسفت قول در حقیقت این شکوک و شبهات متنبس است از
شکوک اسلاف او که در صلح حدیبیه و غیره واقع شده الخ گوئیم هر چند جواب اجمالی اینکلام در لواخر فائده
را بجهت گذشته لیکن بنابر مزید اهتمام در این مقام ناچار عرض کرده ام که قصه حدیبیه فضیلت بهیچ
برهه امام ما اگر صاحب رساله را در نیاب یاری کلام باشد بسم الله تعالی و همین میدان چیزى
در نیاب بنویسد تا معلوم او شود که انهم شافوا الرب و ما شافوا له بقوله و وعده تفصیل جواب آن در فائده
اول از فوائد این رساله نموده بودیم گوئیم صاحب رساله این وعده در خلبه رساله خود نموده است و فائده اول
پس در این مقام اصلاح نسخه خود فرماید بقوله اگر استوی بودیم که مناسد کثیره که علی قیاس متعه نسبت بنکاح حکام
گردانیده شده باندیهب مخالفین بنیازد الخ گوئیم اینکلام حق است چنانکه انفا و برهین فائده اشعار
بر آن بقدر کفایت گذشته و تفصیل آن عنقریب جایگاه صاحب رساله بکمال خود البطل این شوق خواهد
خواهد آمد فائده تفسیریه قول و معنای واجب است بزرگ الخ گوئیم ما را حلیه بطرف اینکلام داعی نیست چه
انفا و وجه فرق در میان نکاح دائم و متعه مفسلا مبین شده قول و اما حال استشهاد پس آنرا در واقع
القباس در ارفع اشتباه دانستن محض تحکیل خالی از تحصیل است الخ گوئیم مدفوع است به وجه اول آنکه
این شبهه جاری است در طلاق نیز و اما میباید که ایشان دو شاهد در آن شرط میکنند و هم چنین جاریست و اما
امور که شارع در آن ایجاب دو شاهد فرموده پس اگر کلام شامی باشد لازم آید که شارع این مال را بهیچ
فرد گدشت نموده ترک لطف بر مخالفین کرده باشد چه اکثر نزاع با بعد مفسر سنین واقع میشود و بقاء هر دو
شاهد تا آنکه ضرر لازم نیست پس معاذ الله از انقسم تشریح شارع حقوق مردم ضلوع و اختلال و محال
واقع فاما بهر حال گوئیم بهیچ وجه انباشته و اگر گویند که شارع اگر چه نصاب شهادت دو کس را مقرر فرموده لیکن
زیادت در آن ممنوع نیست گوئیم متزوج فی السفر را از زیادت در شهادت کلام مانع است که رضای سفر و
دیگر اهل اسلام واردین منزل را با وجود هر شارع با اعلان نکاح و مزید حاجت او بطرف آن بنا بر اشیات
نکاح و نسب دلالت میدهد دوم آنکه نکاح نزد ما از اموری است که شهادت بتسامع در آن جائز است
فی الامتیه لایجوز لاشهاد ان یشهد بشیء لم یعاينه الا بالنسب و الموت و النکاح الخ و از ستمتدات عامیه است
که همه شهود معاینه و سمعی بمیرند یا از شهر وقوع نکاح بدر شوند و آنکه کذا می زنند مانع قول و لیکن متزوجان

پس از گنج که نکاحات مطلقه او و اولادیکه از آنها بهر سببیده با مخصوص در مسکن شان تا به غیر قیصر
 باشند پس محمل است که در شهر و دیگر آن کویم جویش القام قوم شده که در طلاق سنی جمال علوق است
 پس دختر آن از گنج بوجود خواهند آمد و اگر بالفرض بوجود آیند فشاء آن سوره با خیر طلاق دهنده است
 بطلاق از آن معنی لطیف اصل طلاق غیر متوجه قوله و لکن نزلنا عن ذاک کلمه پس لزوم اینست
 و جریان این استیوار است در خصوص موطورات ملک بین خود ظاهر تر است از اینکه احتیاج تخفیف بط
 و تفصیل درشت باشد از کویم چون حال ملک بین معلوم شد که این شایع ساسی بآن ندارد پس تا بود
 چه رسد فماتک بالظهور پس اگر صاحب رساله اصل جواب را منع تنزل ذکر نمی نمود باینکه سبب
 اقول اختصاص این جواب بتصدیان جواب تخفیف نیست بلکه در میان علمای قدای امامیه شایع و
 ذایع بوده پس این تخفیف سبب محمل باشد علاوه آنکه اول خود افاده فرموده است باینکه اکثر متصدیان
 جواب تخفیف لزوم صاحب تخفیف را در نکاح هم جاری نموده اند و بعد از چند سطر گفته که صاحب نیز باید از
 بر طلاق نموده نه بر نکاح پس کاش بیان میفرمود که اکثر متصدیان جواب تخفیف که لزوم را در نکاح جاری
 فرموده اند که امیر رگان اند اما وجه اول از وجه حیرت خود که تخریر فرموده اند پس خیلی از ملک
 فضل و ذکا در افتاده چه شبه نیست که در مثال نه که لزوم مناسبت سبب تعدد و تعاقب آنکه تطبیقا
 بوقوع آمده نه در نکاح و احصای طلاق و احصای نکاح و مجموع نکاح و طلاق باشد و عبارت
 آخر نکاح است که طلاق بوده باشد و باینکه چون نکاح متعین بقیت تمام انقراض است بعد از انقضای
 تنظیفش مجموع نکاح و طلاق صورت حسن باشد اگر چه بطریقی طلاق و تنفیذ علیه فقرات نکاح است و تسویه کالایم است
 آن بسبب نکاح نیز سالیخ و نظر باینکه ترتیب مناسبت طلاق است و گاه علت آخره اما استاد آن بسبب طلاق چنانچه صاحب
 نیز علی التدریج متوجه شده نیز چه میگوید اگر چه متعارف بین اصحاب لزوم آن نکاح است و بهر ظاهر و المناسب للتفهیم
 فان الدائم التقطع قسما آنچه فرموده اند که لزوم این شایع بر نفس نکاح از هیچ عامل تصور نیست کلامی است که از عاقل
 صدور آن تصور نمیتواند نه چه لزوم مناسبت بر نفس طلاق مترتب نمیشود اگر شخص طلاق دهد و باز نفس
 از نکاح نماید چه سفیه لازم می آید پس اصالة لزوم آن نیست مگر بر نفس نکاح خصوصا نظر باینکه طلاق نیز
 از منقرعات نکاح است و قطع نظر ازین در بعضی اشکال لزوم سفیه جزیه در نکاح بدون الطلاق پس
 مفروض میتواند شد مثلا شخص نکاح نمود و بعد از وقوع وقایع اتفاق مسافرت افتاد و بعد از آن مفقود

گفته حبسیه او را ضرورتی نبوده که اگر رفته و در آنجا بحسب اتفاق لاعن علم نکاح اب بابت واقع شده و
در صورتیکه از چهار زن عقد بسته باشد و بعد فوت بعضی از آنها باز بشل آن عقد بسبب و بعد از علوق ضیاء
مسافرت نمودن پس لزوم الزام مذکور در بصورت اظهار و شایع خواهد بود چنانکه امر خطای را انکار فرمودن و بیان
عقلا نیست علاوه آنکه لزوم منفسده در متعه نیز باعتبار اختیار قلت مدت است و الا در صورت امتداد
در اصل متعه هیچ ضادی لازم نمی آید پس الزام آن بر اصل متعه شایان عقلا نباشد و از اینجا بوضوح
پیوست که تقریر بکتاب سید بیان فرموده اند از الزام مفاسد بر مجموع امرین یعنی النکاح و الطلاق
البرج و اولی و حسن و آخری است و انکان الاستناد لکل منهما صحیحاً فی الجملة باغماض نظر از تنهیه
این تدقیقات باصل مطلب ربطی ندارد و در جوع بمواخذة لفظیه بناید خواه اصل ما یترب علیه المفاسد
نکاح باشد یا طلاق یا مجموع الامرین پس این وجه را وجه حیرت در فهم اشتراک طعن قرار دادن خانه
النصاف را بباد دادن است و چون مراد جناب سید ازین قول که اگر عاقلی در اصل نکاح تامل کند
الحکام مستعقب طلاق است پس توهم تناقض ناشی از عدم فهم مرام باشد اما وجه دوم پس
آنهم مثل وجه اول ناموجه است زیرا که ادعای که لزوم مفاسد بر محض طلاق نیست پس تفرقه بیان
نکاح و طلاق بنسب فاسد علی الفاسد باشد و ایضا چون اشتغال شیء بر مفاسد شرعیة و محرمات مستلزم
حرمت و منافی باحتیاط مطلقه نیست پس بر تقدیر تسلیم اینکه طلاق بغض مباحات علی الاطلاق بوده
باشد لا محاله فردی از افراد مطلق مباح و بنفس کریمه لا جبراح علیکم ان طلقتموه المتارک ما لم تستمعوا غیره
منفی الجراح خواهد بود و ترتب مفاسد و قبائح بر آن مستلزم حرمت نیست و فلا یجوز ما ذکره نقلاً عن علما
آنکه سیگویم چگونه طلاق علی الاطلاق بغض المباحات بوده باشد حال آنکه جناب سید المرسلین حضرت
ذخر پاکیزه گوهر حضرت عمر را طلاق داده بودند کما هو مرفوع فی المواهب اللدیه و فتح القدر و التفسیر
الکبیر و غیره قال الرازی فی تفسیر قول خلاصه فی یوم خصه فارضاً بذاک و استکتمها فکتمت فطاعتها و استل
نموده و کثرت استماع عشرین لیلۃ فی بیت ناریه و روی عن عمر قال لها لو کان فی ال الخلاب غیر لما طلقک
انتهی و طلاق بودن جناب امام حسن علیه السلام مشهور و بر آنست جمهور مذکور باجماع و وقوع طلاق فی الجمله
از سنن نبویه بل سنت خلفای راشدین و صحابه مؤمنین بوده قال فی فتح القدر و اما روی عن الحسن
و کان قیل له فی کثرة تزوجه و طلاقه فقال احب الغار قال انما تفسد و ان تفرق ما بین الله کلما

فهو كمن سئد ان كان على ظاهره وكلما قل من طلاق الصحاية كطلاق عمر بنته عاصم وعبد الرحمن بن عوف
 والمغيرة بن النخعيه الزوجات الاربع وفتة واحدة فقال لمن ان من جنسنا الاخلاق ناعمال الاطراف طويلا لا يمتد
 اذ من فاقن للطلاق فحمله وجروا الحجة مما ذكرنا واما اذا لم يكن حاجة بمحض كقران نعمة وحراب فيكره والله سبحانه اعلم
 موضع الحاجة قبل من سنت بنعمة البعض له الله قرارا من بعد ان تسنن است باجماله انما يغيره في زوجا اربع خود را با وجود
 اعتراف بحسن اخلاق وخصال آنها بلا ضرورة طلاق داد و بنیاد این سنت بنوعیه نهاد و مقام محب از و
 نباشد لکن بتحریم که خلیفه ثانی داری حدان زانی بان همه دانی چرا این سنت بنوعیه را اختیار نمودند
 اما وجه ثالث پس بدیعت از سابقین است ظاهر اجماعی است و الا نمت مصروف بجدل و عتاف است
 والا از جنین اباحت بی سر و پا احترام میفرمودند با جملة این افاده جدید که مقتدر است بوجوه عدیده
 اما اول آن پس از نخبه که وقوع طلاق در طریقه طمی در آن واقع میشود مستلزم نفی احتمال حمل و علوق
 نیست و الا عدله بعد الطلاق که منشاء آن استبرار رحم است واجب بود قال فی الهدایة الطلاق علی ثلثة اوجه
 احسن حسن و بدیعی فالاحسن ان یطلق الرجل امرأته تطلیقة واحدة فی طهر لم یحایمها فیه و یتبرکها حتی تنقض
 عدتها لان القضاة کانوا یستحبون ان لا یریدوا فی الطلاق علی واحدة حتی تنقض العدة وان هذا افضل
 عندهم من ان یطلق الرجل ثلثا عند کل طهر واحدة ولأنه بعد من الندامة و اقل ضررا بالمرأة و لا خلاف
 لاحد فی الکراهة و احسن هو طلاق السنة و هو ان یطلق الرجل المدخول بها ثلثا فی ثلثة اطهار انتهی و ظاهر
 چون این عبارت مشتمل بر ذکر عده بود و عبارت شرح و قایه عاری از آن لهذا آنرا اشیاء فرموده و الا بدیهیم
 کتاب درسی است لکن برای منتهی نه مبتدی و در بحث عده میفرماید و اذا طلق الرجل امرأته طلاقا یا نیا و
 رجعا او وقعت الفرقة بینهما فیهما طلاق و هی حرة ممن تحبض فعدتها ثلثة اقرار لقوله تعالى و المطلقات یتزر
 بانفسن ثلثه قروء و الفرقة اذا كانت بغير طلاق ففی معنى الطلاق لان العدة دیت للمعترک عن المرأة
 الرحم فی الفرقة الطارئة علی النکاح و یتحقق فیها لیس اگر نیار بر منعم فاضل معترض احتمال علوق نباشد
 احتیاج عده چه باشد پس این افاده تازه که منی بر نفی اعتداد است قابل اعتد او نباشد و قول صاحب تحفه
 زیرا که در عده یکماه بلکه زیاده از آن نیز علم بکل زن حاصل نمیشود نیز شعاری باین مطلب وارد و اما ثانیاً
 پس حدیث مذهب شافعی حیض مجامع حمل متبرک اندر شده و نزد ابو حنیفه اگر چه جمیع آن با حمل صورتی ندارد لکن
 رویت دوم بالاتفاق ممکن است غایب مانی الباب طلاق استخاصه بران مینماید و تمیز در هر جا غیر لازم

پس بنا برین محتمل است که علوق بیشتر از طهر که در آن القیاع طلاق نموده واقع شده باشد و ما ظننه حیضا
 کان استحاضه قال فی الهدایه والدّم الذی تراه الحامل ابتداءً فی حال ولادتها قبل خروج الولد استحاضه
 و امکان ممکن است منتهی لغیر و آن بلغ نصاب الحیض کما فی الحاشیه و قد قال صاحب فتح القدر فی ذیل
 شرح ما یعلق باینده استسناد لحد کلام بکذا مع ان کون المرئی حیضاً غیر معلوم لجزا کونه استحاضه و بی حال
 انتهی و اما ثالثاً پس حکمیکه از شرح و قایم نقل نموده مختص است بذوات الاقرا و اما من لا تحیض و بی حال
 سن من تحیض پس وقوع طلاقش در طهر غیر وقوع مع کونها موطوءه صورته ندارد مع تطریق احتمال الا
 کما هو واقع و مشاهد فلا یحتاج الی ذکر شاهد و اما رابعاً پس طلاق بدعی اگر چه حرام باشد و محظور لکن
 ترتیب احکام بر آن از شارع ما نور و در کتب قوم مذکور فیلزم ترتیب المفاسد علی ترتیب الاحکام الی قرین
 الشارع علیه السلام قال فی الهدایه و طلاق البیعه ان یطلقها ثلثاً بکلمه واحدة و ثلثاً فی طهر واحد فاذا
 فعل ذلك وقع الطلاق و کان عاصياً و قال الشافعی کل طلاق سباح لانه تصرف مشروع حتی یتفادیه
 الحکم و المشروطه لا تجامع الخطر بخلاف الطلاق فی حاله الحیض لان المحرم لتکویل العده علیها لا الطلاق
 انتهی و این عبارت چنانچه دلالت بر ترتیب آثار یکدیگر نمیند دلالت بر ابحاث مطلق طلاق عند انکسار
 حال فی فتح القدر بقوله و طلاق البیعه ما خالف قسمی است و ذلک بان یطلقها ثلثاً بکلمه واحدة او متفرقه فی طهر
 واحد و اثنین کذلک او واحدة فی الحیض او فی طهر قد جاسعها فی او جاسعها فی الحیض الذی لیه یوفاذا
 فعل ذلك وقع الطلاق و کان عاصياً انتهم موضع الانتقار منه و استیعاب متعلقات انیتقام حیث
 اسباب کلام است و توهم نشود که این صور طلاق بدعی نادر الوقوع است و النادر کالمعذورم زیرا که
 صور متفرقه و حقه متعه که مفاسد عده بر آن ترتیب فرموده نیز منبذ بر فرض و تقدیر است و نادر الوقوع پس
 بمقابله آن فرض و تقدیر صور نکاح و طلاق کافی و کثرت وقوع آن غیر مراد کما یخفی علی اولی السداد و اما وجه
 رایج پس اتصای متفاوت کثرت ترتیب مفاسد در نکاح متعه و قلت آن در نکاح دائمی است و این معنی
 بعد تسلیم نامی اصل ترتیب مفاسد بر نکاح نیست و مع هذا فرض کثرت نکاح و طلاق ممکن پس فرق ثقل
 و کثرت نیز باقی نخواهد ماند و فرض ستلزم وقوع نیست بل کیفیه فی فرض المکمن و لا ریب فی الاستکمال و مستند
 فیما ساقی متفصح میشود که ترتیب مفاسد در وطی جاری و اتمات اولاد جاری خلا یکنون للاستبعاد و سلخ
 چه کثرت زنان مملو که مثل متعه حد معین ندارد و نه حاجت باستشهاد و شهود و اعلان دارد و با آنکه وجود شهود

و اشراط آن هم نافی ترتیب نهاسند نیست لکن بین فی اصل الرسالة و پیغمبر جواب ما آورده علیه و هرگاه در
شهر و هم عدالت مشروط نباشد و بر و فاجر بقبول القول و الشهادة باشند پس از چنین فهمیده حاصل
و اگر در هر شهری وجود سنجو جات این متعصبان متعذر باشد بمرسیدن متمتع بها که جامع اشراط باشند نیز در
هر منزل متعصبان متعذر است مع انحصار النظر عن ذلک اگر در هر منزل چنین سنجو جات بهم نرسد لا اقل در شهر
بهم نمیتواند رسید لکن حاصل در فرض و تقدیر تقریر کلام بر بخیکه فاضل رشید ذکر نموده از شیخ فاضل و رشید
بعید است قوله که نمی این الزام عجیب تر از الزام سابق است زیرا که ثبوت نسب و دلگیزی نزد ما و قوت است
بر دعوت مومنان میگوید بل الزام در ان مقام بر اهل سنت عجیب تر و شیخ تر از الزام سابق است
چه عدد جاری غیر محصور و لزوم مقاسد بر آن اظهر و اوضح اما افاده که باین جواب آن بیان فرموده اند
البعد و اشنع از جواب سابق است زیرا که اشراط دعوت بنا بر مذہب امام شافعی غیر ثابت پس دفع
نقص از او نباشد و در سخن با حنفیه فقط نیست تا دست بدین دعوت زنند و بر نصف لیب محفی
نیست که اجتهادات ابو حنیفه بنی بر تخیلات مبسر و پاست و پیشی بر اغراض و عدم التفات بسو
اخبار و آثار نبویه و امام شافعی نسبت آنکه ثلثه در اکثر مسائل چیز فهم واقع شده تفصیل این اجمال تصدیق
این مقال آنکه افراط و تقریط امام اعظم در ما نحن فیه ملاحظه باید فرمود گاهی شدت لغو و حدت الهی را
باینجا تیه مفروض میفرماید که اگر ناکح بکسرت باشد و سنجو چه بمنزله قوت نافذ لطفه اش را تا به انجا میرساند
و گاهی جود و برودت آنرا بحدی قرار میدهد که مومنان با ملوک در یک حجره باشد و هر روز و طی نموده و منزل
فی الداخل میشده باشد باز اگر دعوت نکند اولادش از او نباشد بکل مال و ثمن و حیرم مال و ثمن و این دعوت
را مختص بولد اول میدانند پس پس همان آتش در کاسه قال فی الهدایه فان جارت لجهاد ذلک بولد ثابت
نسب غیر اقرار متبعناه بعد اختراش منه بالولد الاول لانه بدعوی الاول تعیین الولد مقصود و منها قصار
فراشا که لمعقوده سبحانه الله مغربیه فراش مشرقی باشد و اتم معقوده فراش پیش و اولادیکه از طی
سیر با ما دریم رسد ملحق با او باشد خواه دعوت نماید و خواه نه اولاد اتم ولد که از لطفه مولایش باشد بدین دعوت
ملحق با او نباشد ان بدانست که عجب و هرگاه معنی فراش بنا بر عموم انیمیه تراش مقصود الاستیلا باشد
پس ممکن است که کسی را در قره اولی قصد استیلا باشد بخلاف مرات اخر پس دعوت اولی چگونه کافی باشد
و از کلام فحول با نیست چنانست و میشود که فراش اعم است از ملک مدین معقوده قال ابن الاثیر فی النهایه

الولد للفرش ولدت له نكح العاهر الزانی وقد عظم به عهده وحرماً اذا اتى المرأة ليلاً للنجور بها ثم غلبت الزانی
 مطلقاً لا بمعنى لاحت للزانی فی الولد وانما هو لصاحب الفرش ای لصاحب ام الولد ویزوجها و
 مولاه و هو كقوله الآخر له التراب كاشی له انتهم عجیب تر انكته نیا برین افاده لا دم می آید لیا قائل لعیم
 ولالت حیض بر نفی حل شوند یا معترف به ترتیب فاسد شرعی بر آن زیرا که در قول آن تصحیح یوجب استیلا
 بحیضه نموده اند پس بعد تحقق استیلا و طی صحیح و عدم دخول اجانب بر جاریه قتال اقبال سابق بنابر
 معوم شان متطرق نیست و احتمال زنا می جنبی مفروض الانتقار پس اگر کونجر اعدم دعوت مولی نفی
 ولدت فی نفس الامر حاصل شود لازم آید که در صورت مذکوره نکاح ثبت متوکله عن مایه بعد الاستبراء صحیح
 باشد و هرگاه متوکله من الزنا نزد البیضه حرام است پس جواز و طی یا ثبت متوکله عن ام الولد انحس
 و شیع بود و باشد و اگر گویند که حرمت ثبت ام ولد در صورت مذکوره دائره حقیقت بتبیت است بلکه از جهت
 دخول ان در حکم ربائب گوئیم شیع من حیث البتیت بحاله باقی علاوه آنکه در صورت عدم تحقق دعوت مولی
 که جناب سامی بمقادیر الفریق تثبیت بکل حیثیتش متشبث بان کشته بود و تغییر و تنقید نمیتواند شد بقا و اخر
 فی ترتیب علیهما المقاسد السابقة غایه مانی الباب درین هنگام کلام بنزع لفظی بنجر خواهد شد طرقة است
 که امام اعظم افاده فرموده که اگر شخصی غائب شود از زوجه خود تا بست سال مثلاً و آن زن نکاح بدیگر
 نماید پس اولادیکه از لطفه زوج ثانی بهم رسد اولاد نکاح اول است سبحان الله این تجارت را بجه را
 تماشا بایم فرمود قال فی میزان الشعر انی من ذلک قول ایحیفة انه لو تزوج امرأة وغاب عنها سن
 فاتیها خبر وفاته فاعتبت غم تزوجت و اتت باولاد من الثاني ثم قدم الاول ان الاولاد لم یحقوا بالاولاد
 و یفنون من الثاني مع قول الائمة الثالثة ان الاولاد یکون للثانی انتم و ایق میگوئیم که مولی را
 دعوت واجب و ترک ان با عدم عزل غیر مشروع پس مقام تعجب است که طلاق بدعی را نظر بعدم
 مشروعیت آن از ما نحن فیہ خارج و ترک دعوت را با عدم مشروعیت تمسک خود در باب رفع شیع
 ساختن آن نه از شئی عجیب قال فی الهدایه و نه الذی ذکرناه حکم فاما الذی یان فاکان و طیها و حصنها
 ولم یغزل عنها لیزنه ان یعترف به و بدعی لان الظاهر ان الولد منه و لکن اقال غیره فی غیر ما خلا تفصل
 با حمله اگر بسبب ترک دعوت ثبت مولد بر مولایش حلال شود پس برک و طی ناست بهتر ازین حمله نمیشد
 و اگر حرام است فالقرعین المفردین دعوت دعوت الی الباطل است و پس قوله گوئیم این الزام

بیع تر از سابق است از غفلات فاضل شیب در خواب زیاده از سابق و اصناف تعجب از ان الا
 چه هرگاه مراعات عده نامه واجب که بر تنج بهاد واجب است بر آن تعرف برات رحم و انتقام فاضل
 شریع بنابر دعوتش کافی نباشد حیرتم می رباید که استبراح حقیقه چگونه کافی و نامی فاضل تواند بود و آیا
 بر ذریع شافی که حفیض را جامع حل می اند آیا حضرت خفیه یاس اخوت را بالای طلاق گذارسته حضرت
 شافعی چنین شتاب چه راه را خواهند داشت و ملک بین آنها تجویز فاضل خواهند فرمود و این هرگاه
 یایع بعد بیع و دعوت مسافرت اختیار نمود لکن آن دختر را که در حال طفولیت گذارسته رفته نمی شناسد
 پس بحثی که لایع علم بعد از آنست و اوله که معاودت نماید با همان دختر که در زمان استبراح متکون شده بود
 و دعوت او هم کرده نکاح بند و فیجود المجدور بوده است و کاک البلد مگر اینکه اخبار شری ازین بایر تحقیق شود
 لکن بر این تقدیر بعد تسلیم حیات او بعد المعاودت و قبول قول او چرا اخبار حقه شریع به از عده است
 باجری علیها فی عده تا کافی نباشد معذرا لکن که بنت متوله فی مدة الاستبراء بشهر دیگر برود و شری او را
 نباشد پس اخبارش چگونه ممکن تواند بود و اوله اسقاط استبراح بعضی جیل که اعظم آن حیل ابویوسف قاضی
 باشد و قد سبق ذکره ممکن است قلا بعدی ما افاده اصلا و لیس النرض من هذا الطمن کی نفس الاحتمال بل
 ان احتمال نفی نفی احتمال الاحتمال طره آنکه بنابر افاده ساهی اگر یایع در ماده متکون فی زمان الاستبراء
 دعوت نماید و شری می شود و یمن بشری خواهد بود و این فتوی باعث فراوان حیرت است چه هرگاه استبراح
 مفروض است پس و طی شری لا محاله تحقیق نخواهد بود و الا لم تحقیق الاستبراء پس احتمال علق از او چگونه
 متصور باشد بل بنابر مقررات خفیه چنین احتمال غیر مستغرب و کاش بیان می فرمودند که در صورت عدم
 دعوت یایع و شری این بچه خاکه ملحق بکدام کس خواهد شد مگر اینکه مالش مثل حال بقیه خانی مرغ خانی باشد
 و این کلام بر تقدیر فرض عدم دخول اجانب برادر است فلا تغفل قوله گویم در این مقام صاحب رساله
 از عاقبت اندیشی است الخ برای خدا اندک از خواب امر علاج حق پرشی چشم باید بالید و از انصاف دست
 نباید کشید استاد فاضل شریع که باری طریقه حفاظت و درشت گونی گشته سالک مسلک فاضل علیک اطلب
 گردیده ناعاقبت اندیشی نباشد و کسیکه بفاد ارفع الخ با کج عمل نماید ناعاقبت اندیشی باشد قال تعین
 قایل فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه مثل ما اعتدی علیکم اما آنچه فرموده که اینقدر خیال مکرده الخ پس
 تحصیل خالی عن التحصیل است و بنشأ آن نیست که مرام کلام جناب سید دم خلک بجا شیه خیال ایشان

هر قسم که شتر پس انقدر عتاب با عدم فهم خطاب از چه راه است و اصل مطلب آنکه چون فیلسوف مزبور میفرموده اشتراک الوجود
 و الزوم در آنکه و ملک ایان است و اصل بقعه در صدر اسلام با هر ملک غلام و ارشاد حضرت خیر الانام سلام
 و شایع بوده و بعد از اخبار سینه تا زمن خلافت خلیفه اول بلکه نصف زمان خلیفه ثانی ستم و راجع بوده
 پس طعن بران در حقیقت طعن بر اصل اسلام باشد و معنی را با کلام متکلمین که یازم سن هذا القول کون الله
 ما دیا و مانند آن که فی المعنی شرطیه متصله است و آن سبب تلمیم و وقوع مقدم نیست بلکه از استحاله مالی بیان است حال
 مقدم مطلوب است چه ربط و کدام علاقه و ایتم و قضیه مزبوره نیز اگر لزوم مالی مشترک الوجود باشد الزام بان
 واقع فی موقعه خواهد بود و با جمله قیاس ما نحن فیه بر قول متکلمین قیاس مع الفارق و از جمله عجایب اوهام
 بلکه مانا با ضغاث احلام است و آنچه از رد بگذر خیر خواهی ارقام فرموده باعث مزید تعجب گردید و بدینکه
 سیب است که این خیر خواهی را بخدمت استاد معظم خود عرضه میداشتند تا تحفه خود را املو و شحون از شیعیان
 سقیمه غیر وارده و تحینات مستجنه بارده که شایان شان نبوده منصرف بودند و هر گاه بخدمت شان
 این خیر خواهی نکرده باشند یا مقبول نشده باشد مقام خیر خواهی دیگران و مقبولیت آن نخواهد بود و آنچه
 مرقوم قلم نصیحتی هم گردیده که اندک غور فرمایند که اگر دیگران از اهل سنت متصدی جواب میشد بجا
 همچو تشنیعات چه سیگفت رشادت پناها اگر دیگری چه سیگفت مابجی خلفا چه که سیگفت و بکلام را
 در غرر طرافت نمی سفیم بل می دانیم که آنچه خلیفه خیم بر غم میر دستگیر و میرانش نجواب بنیاب این نویسنده
 سینوشته همان کلمات را بنجواب سید که سلاله صاحب ذوالفقار است سیگفت و او نزد حکم الحایه
 شل پسر بند جگر خواره معاقب و مردود میگشت و ماشاب و ناهج شاهج صواب نیز می دانیم که اگر دیگری
 متصدی جواب میشد زیاده از خطا ظنیکه بنیاب سامی در تحریرات سالقه خدمت خام سادات عظام
 و ذریت ظاهره حضرت سید الانام علیه و آله الات الصلوٰه و السلام نموده اند لعل نمی آورد و اگر
 بنابر بعض اغراض که لایعلمه الا الله و اگر اسخون فی العلم درین رساله فی الجملة گفت لسان فرموده اند
 یازهم درین تحریرات بخلاف عهد که ام تصحیر در اسارت ادب نسبت بخرام واجب الاحترام که با احترام
 سامی مورد ایه تطهیر اند چنانچه در بعضی تحریرات آن تحریر صبح به است فرموده اند که الحال محول بر دیگری نمیشود
 چنانچه در همین قول نکث عهد که فرموده و چشم از عاقبت اندیشی بسته عیان است لایحتاج اسے البیان
 بنابرین اگر خشونت از مجیب واقع شود مقبول الاعتذار خواهد بود و قول که هم هر چند جواب است اما این کلام

و نه را فضیلت جللیه قرار دادن و او سعاد و او است اگر فضیلت همین است که خودش میگفت
 است خدا سلیمت الا یوم الحدیثیه پنجاه در کتاب مینی و زاد المعاد مزبور است پس خداوند که نفر و
 ایجابیانی چه باشد شک را یقین و ایمان پنداشتن دست از ایمان برداشتن است طرقة آنکه اگر فضیلت
 جللیه بر آنش در قصه حدیثیه حاصل باشد لازم آید که جناب رسالتی که او را منع و جبر و تعلیم در آن با
 فرمودند از فضیلت جللیه او را باز داشته باشند یا علم آن فضیلت نداشته باشند و رشادت پناه آگاه از آن
 العیاذ بالله و انیم اگر نزد کسانی سهل باشد پس مشکل نیست که ابو بکر صدیق که از غایت تصدیق
 انکار بر قول عمری در باجره صیدیه فرمود و او را فضیلت نمود از آن فضیلت محروم باشد و دیگر که را
 هم محروم داشته باشد و طرقة ترا که میر کبیر خودش میفرمود که من بکفاره این جرئت و جریمه از من بروز
 صیدیه منزه و بار با تصدیق و ادم در روزها که فرقت و مرید رشید میگویند که فضیلت جللیه بود پس میخواهند که
 کفارات و لقدقات امام خود را بیا و فدا دهند چون مقام استطرادی است جواب اجمالی مرقوم گردید کاش
 حضرت خلیفه زنده می بودند که صد اهل من مبارز را می شنیدند و میدان مبارزه قدم جلالت می نهادند
 لکنه حال جلالتیوم غیر چنین و لاج ان کالراج نجفی حنین و یحق فی ان یقال و بدین سعد القین
 و لا یعوب عن احد فراره یوم احد فی ریح الاربر للزحی فی الباب الحسین فی العدل و الاضیاف
 ان الحسین الخطاب اعطى رجلا عطاه اربعة الاف درهم وزاده الف درهم فقیل له الا تزید انک
 کما تزید انک ان نه اثبت ابو یوم احد و لم یثبت ابو نه احقا که این عدل تحقیقی علاوه بر عدل تقدیر
 ایشان دلیل وافی بر فرارشان از حنف و نهامیک شبیه با عدل اعلی المدعی قوله گوئیم صاحب رساله این
 و عده در خطبه رساله الخ هر چند این تعرضات لفظیه قابل اعتنای محصلین نیست لکن بیان خاطر رشادت با اثر
 میگوئیم که سابق ازین در مقایسه بکفایت و تربیت بطری پر دخته اند از استاد خود و نقل فرموده اند که در کید
 پنجاه و یکم میفرماید این کتاب یعنی تاریخ کبیر بطری بسیار عزیز الوجود است الخ حال آنکه در آن کید این عبارت
 مزبور نیست بلکه در کید پنجاه و دوم واقع گیس در مقام اصلاح نسخه خود فرماید یا با صلاح تحفه استاد خود و برود
 قوله گوئیم این کلام حق است الخ سابقا بسین گشت که این کلام باطل محض است و مزید تفصیل فیما سبقت
 متصفح خواهد گشت فاصطیر نسخه و لا تجل و لبث قلیلا تلحق الیه حاصل قوله گوئیم ما را حاجت به طری این کلام
 داعی نیست الخ پس در این ضرورتی داعی بایرام آن نیست یا و صفت آنکه وجوه فرق بین النکاح الدائم و

که انقبایان فرموده اند در خل و معلول است کما عرفت قوله گوئیم مدفع است به وجهی که بیگوئیم بلکه
این هر دو وجه مدفع است اما وجه اول پس باین وجه که نشان مردم فهم مرام است زیرا که اصل مطلب
انیت که مفاسد تخلف در صورت جواز مستعد در نکاح دائم و طلاق و غیره از احکام شرعی غیر لازم می آید پس
تثبت بان در حقیقت هم اساس اسلام است پس قول فاضل ششیا بلکه این شبهه جاری است
در طلاق نزد امامیه ساغی نهشته باشد چه عرض ما نیست که شارع را از تمسکین و تاسیس احکام شرعی نفی
جمع مفاسد که در بعض صور قدرت واقع شود مطلوب نیست و الا احتمال مفاسد در بعض شقوق در اکثر
احکام جاری میتوان شد تخصیص معتد نیست فما ذکره الفاضل المجادل لا یبطله بالمقام کما لا یخفی علی الاعلام
اما لزوم ترک لطف که ایما بان نموده اند پس خالی از لطف است زیرا که تا حال با دعا کثرت توکل در علوم
معنی لطف هم دانر سیده اند و پیرامون ادراک و جواب آنکه مسئله دقیقه کلاسیه است مگر دیده اند مصالح
و حکم که غیر از اعلام الغیوب دیگری بران اطلاع ندارد و اکثر احکام لغبی است که عقل به ادراک صحت و علت
آن عاجز و مقام تفصیل آن علم کلام است فلا ینقول الکلام فی ذلک المقام اما وجه دوم پس مدفع
و مردود است باینکه نقل جواز شهادت نکاح بتسامع قابل استماع نیست زیرا که در صورت مفروضه احسن
مسافرت شخصی و اکثر را و در ایقاع عقود و تطبیقات در بلاد عریضه و دیار بعیده اشتهار جمیع عقود
آن نادار الوجود معند اهر گاه ناخ شبیه بعید از قسامعین رود و بعد مضی احتساب بناتش بهمان شهر وارد
شوند کجا شاهد و قسامع و کس قسامع کس محذور لزوم نکاح با محارم غیر مرتفع و آنچه فرموده که امتناع عاوییه
است که همه شهود معاینه و سمعی میرند از غرائب او بام است زیرا که اعلان و تسامع در نکاح شرط نیست
و وجود دو شاهد برین کانا و فاجرین کافی و آنها را اعلان و سماع دیگران نمودن غیر واجب و لازم و معند
موت شاهدین و یکدیگر کس دیگر که تسامع آن نموده باشند از امتناعات عاوییه نیست علاوه آنکه اگر ناخ شبیه
رفت و بعد از مدتی بناتش با او در همان شهر برخوردند در صورت کلام تسامع عاوییه تحقق میشود قوله
جوابش آنگاه قوم شده که در طلاق سنه احتمال علقو نیست اگر احتمال علقو نمیدود عده بر طلاق حرام
لازم میشد و احتمال التجدد منها مستبعد بل باطل علی ما استقید من الهدایه و عباره استاده کما عرفت
سالماتر آنکه خود میفرمایند که اگر بالفرض وجود آئین نشان سور مباشرت طلاق و مبنده است بطلاق
الخ مقام محجب است که در طلاق سنه احتمال سور مباشرت مطلق بطلاق چگونه متطرق باشد و چون خود

نفی احتمال علوق در آن فرموده اند پس این فرض فرض محال باشد مگر با شریعت چه مصرف دارد و قهراً میگوئیم
 در صورتی متعده مفاسد که لازم نموده باشی از ترک اعتدال مجتمع بهایا غفالت و مسامحه منتهی و سرور مباشرت و خواهر
 قلا تیرت علی المتعده مفاسد اصلاً قولا که گوئیم چون حال ملک یمن آنم و انس یک شتالک و مفاسد تخلیه در صورتیکه
 جاری لازم و آنچه در دفع آن گفته مساسی باصل مطلب دارد و هذا واضح کالعدم علی شایسته الطور اگر فاضل مشایخ
 در این امر و نیت کام خاموشی بیکشد اولی و آخری میورد قال **السید الوحید** یسوقهم آنکه در و این شبهه بزرگ
 مخالف اقرب است اندر و آن بر عل متعده بیا نش آنکه فخر نازک و تفسیر کبر نوشته ان السید و ان زوجین
 با انبیه و حصل بنهاک و لا فایز ضیفه نسبت انسب مع القطع با نه خیر مخلوق من با نه انتی پس باین می تواند
 که شخصی نکاح یازن مشرقی کند و نکاح دیگر یازن مغربی و همچنین یازن جنوبی و شمالی و بعد از مدتی آن چهار زن
 که اینکس با نه استمارت کرده چهار دختر شکار بیا نند و این چهاره فاضل از **الشیخ الاسلام** بخار و دختر و پسرین را
 و در شون و از و اج سالقه خود را اطلاقی داده با این چهار زن که دختران او بوده اند ولی مشقت بدست آمد و حشده
 پس همان مخدور لازم آید با این قضیت در سوامی و این مسئله ایشان ضحکه صبیان است و علاوه بر آن جواز
 و طی دختر و خواهر و عدم ممکن بر راز تربیت او را در خصوص این مسئله هم لازم می آید علی قیاس با قاضی فیقه
 بلکه این احتمالات و ادعای اقرب و ادلی است زیرا که در صورت متعده و تحقیق و طی احتمال بدشت که شاید آنها
 حامله شده باشند و احتمال علوق و استقرار حمل او را باعث بر مراعات ضرر احتیاط از مواقع ضمهات
 بخلاف این مسئله که احتمال حمل نیال احد سوا ابو حنیفه نمیکند و ولی ممکن است که بواسطه جنی این نقطه
 مانند تیر سید بن عباده در رحم آن زن رسانیده باشد پس در بصورت آن مرد و سیاره فاضل از حال اهل عیال
 زیاده تر و خوف وقوع در او و بهر حال که ضلال او بوده باشد انتی قال **الشیخ** فصل **المرشد** این جواب
 طرفه تر از جوابات سابقه است بیا نش آنکه علمای امامیه نیز بمنزل این مسئله بل اشتمال از آن قابل اند
 چه نزد ایشان طفلی که عمرش ده سال یا زیاده بر آن باشد اگر خصی یا مقطوع الذکر باشد و زوج پیش که بچهره
 در آن باشد بعد دخول و قبل یا و بر چه بیاید و ششماه یا ده ماه از وقت و طی تا وقت ولادت گذشته باشد
 در بصورت با ولد بآن طفل لاحق میشود و اعدا نفی و ولد از خود و نیست حالا شاید این و سگو بایشنید پس باید
 که علامه علی در ارشاد الاذیان در کتاب النکاح در مطلب ثالث از مقصد خاص که در لواطی نکاح است غیر ما
 سن بلع عشره آفراد و امکان خصیاً او مجرباً بآنم و ولد له بالعقد الاعم بعد الدخول قبل او و بر او مضی ستمه است

من حیثین الوطی الی عشرة لحق به ولم یحکم له لقیه انتهی در مقام بر تمامی الفاظ این روایت خصوصاً لفظ
 او مجبوراً و افظ بعد از دخول قبل او و بر آن نظر باید داشت و نیز در مقام مذکور میفرماید و اولیها از ان قالوا لا یز
 انتهی حالاً بقراینه که درین روایت و روایتی که از تنسیب کسی نقل فرموده اند چه فرق است پس اگر کسی بگوید
 یا مغربی بتکلیل نکاح بکنند نزد امامیه نسب ولد با وجود علم آنست که یک از لطفه زانی پیدا شده است بر آن زوج
 خواهد بود و چون در مقام تنسیب دست بدان امامیه زده اند از شرک غلبه خود ساخته اند این آنچه صاحب
 رساله در این مقام تشکیکات شنیعه و الزامات بدلیعیه بر خفیه وارد نموده است ایشانرا حاجت جواب آن نیست
 صاحب رساله خود از طرف ایشان تیر جواب خواهد فرمود و اگر چه در این مقام فقیر را بود بسیار و جواب
 این تشکیکات مخاطر است لیکن بعضی را بخوف لزوم طوالت مقاله و بعضی را بسبب تعظم ان اتجاه شناعته
 بطرف امامیه که خارج از شرط این مجاله است ترک نموده تا بر ضرورت جواب بر قدر ضروری اکتفا کرده
 انتهی کلام اگر شیدا قول بر آید باب انصاف شتر نیست که بحدائق ساحت مذیب حق امامیه از
 مستدراج رفتن انصاف بر مذیب خفیه لازم می آید و هم التزام بآن فرموده اند شتره و مبتدا است و اعیان
 باشد که فرقه حقیقه مثل مذیب شان قایل باشند فضلا عما یو شیع که کاذبه الفاضل اگر شیدا لقله
 مدینه و هم مدینه بین اینقال آنکه زمره خفیه ارکان و طایفه نوج را از شرک الحاق نمیدانند فضلا
 عن وقوعه بلکه تعقل و تصور ارکان و طایفه را نسبت به اعلی کانی میدانند یعنی صاحب او بر و طایفه ارکان
 وقوعه من الحالات و از همین جا است که به حقوق ولد در صورت تقدیر شترتی یا شتریه بالعکس باوصف
 حیالت براری و تقار و او عار و عوار و شوائق خیال و بدلیعیه فیما بین الزوجین قایل اند و لم یز
 زوجیه فضلا عن ان یسبها فاما ان یطیها و یز طایفه است که وصول لطفه در غیریت از تشکیکات نیست
 است اللهم الا ان یكون الوطی فی الزمان یا صفات الاحلام و یكون وصول الله الیها کوصول سهمی
 الی سعدین و یز و از شروع این مسئله نیست که حضرت امام اعظم از غایت حدیث ذین وقوعه لم یز
 اولاد بزوجه اول فرموده در صورتیکه او ده سال یا بیست سال از زوجه خود کناره گرفته و بعد از بیست و دو
 آفرین بود پس نکاح بدیگر کند و هر سال از شوهر زانی طایفه بر او و چه بزراید چون نوج اعلی برگرد و انهمه طفا
 لحق با او خواهند شد و بلا شونت و بغیر تعجب و شقیقت و بدون بدل قطرات منوبه تمامی این مضارب و تعقل
 این تجارت را چه برای نوج اول حاصل و غیر از این است خسران در معامله بر سه نوج اول که

کشیده و مثل ضرب فعل بنیابت اول کار کرده و غره عاید نمیشود و جناب امام عظیمیه تجویز چنین توسعه عیال
 برای ماموین فرموده و چون نقل این سکه از میزان شهر سابق ازین نموده شده حالیا حاجت
 بکارشاهد آخر نیست و از همین قبیل است فتاوی ای که ایشان باینکه اگر شخصی ازنی پیش قاضی قیامت نکاح
 نماید و در همان مجلس بر او برگردد و باز طلاق دهد بدون آنکه ملاقی با سکه شده باشد و بکشد مشاهد
 آن عقیقه بجهت برآورد و ملحق بهمان نام مطلق خواهد بود فی میزان اشعار فی ان قول مالک در اشافعی احمد
 انه لو تزوج امرأة ثم طلقها عقیب العقد من غیر ارکان وطی و انت بولد سته استه لا اکثر منها ولا اقل
 فان الولد من لطفه و منه قبل الطلاق انتی و از جمله مضحکات این است که امام بزرگ سنیان بزرگ
 را کار فرموده فتوی داده است باینکه اگر زید بحسب سن بزرگتر از عمر و باشد و عمر و بگوید که زید پسر من است
 ملحق باو خواهد بود و قال العلامة طاب ثراه ذیبت الامامیه الی انه اذا قال لمن هو اکبر منه سنا ان هذا
 من النسب او انی من الرضاع لم یجذب و قال ابو حنیفه یقبل حتی انه لو کان عبد الله اعشق علیه فلو اقرب
 خمس عشرة سنة بان ابن مایه سیه و لده و ان بنت مایه سته بنته و کانا مملوکین له قبل اقراره عتقا علیه
 و هذا تکذیب للضرورة و فیصل بن روزبهان توجیه یعقوب فرموده حیث قال مذہب اشافعی کما سن
 الا لحاق لا یشور الا بالارکان و وجه مذہب الیه ابو حنیفه انه لو اخذ باقراره و کان له دعوی عدم الارکان
 فاذا ترک لم یتبرک المواخذة یعنی هرگاه او دعوی عدم امکان نبوت نکرد پس ما حکم نبوت بر او جاری نمائیم
 اگر چه در سن زیاد باشد ما را چه ازین قصه که گاو آمد و خرفت و هر چند امثال این شنال در مذہب الیه الیه
 ظاهر است لیکن چون این امام عظیم است شنال در مذہبش میاید که عظم باشد و اما امامیه که نامش سنا
 عشرت طاهره انه بنیاه بخدا که چنین شنال را روا دارند چه در مذہب ایشان بالاجماع لحوق ولد نمیشود مگر
 در صورت وقوع وقاع و امکان لحوق و علوق و لاحتمال البعد آن در صورت عدم امکان قطع بانتفاء حصول
 ولد و از همین جا است که الحاق در مذہب ما مشروط است بدخول و عدم نقصان از اقل مدت حمل و عدم
 زیادت بر اقصای آن و هذا که من اجماعیات مذہبنا قال المحقق فی النافع ولد الزوجه الدائمة ملحق من الذکر
 و مضی سیه شهر من حین الوطی و وضعه لمدة الحمل اداقل دهی سته شهر و قبل عشرة شهر و هو من قبل
 سته و بر سرک انتی قال فینما المقداد فی شرحه کذا هنا فایدا و لای للمحوق الولد شرکاً لثالث الوطی
 بسبب غیر ماطل سن عقد و لکاش و سته سیه مضی سته شهر فاذا دین حین الوطی لای حین الولادة

ج عدم تجاوز اقصی الحبل فلو لم يحصل الحبل لم يلحق وان تقدم او حصل وطی وعقد وجار دون استتة لم يلحق
وكذا لو جار لزيد علی استتة وتجاوز الاقصی لم يلحق كل ذلك اجماع من الثانية هذه اشترک غیر مختصة بولد
الدامم بل هي مشترکة لغير الولد المستعة والملك واشتهر من لا وجه لتخصيص ذلك بالزوجة الدائمة اللهم الا ان
يقال انها اذا حصلت في ولد الدائمة انحقت ولو لفاه لم ينتف الا باللعان بخلاف باقي الاقسام فانها
اذا حصلت اشترک في واحد منها لم يلحق الولد لیکن لو لقاءه انتم ولم یفتقر الی لعان انتهى قال العلامة في
التحريم اولاد المعقود علیهما واما المحققون بالزوج بشرط ثلثة الدخول منضی ستة اشهر من حين الوطی وعدم
تجاوز اقصی الحبل وبعده تسعة اشهر او عشرة وقيل ستة وليس معتبر فلو تجرد العقد عن الدخول لم يلحق به وكذا لو جار
به لاقل من ستة اشهر من حين الوطی حیاً كاملاً اولاً اکثر من عشرة اشهر اماً باتفاقهما او غيبوبة المدة الزائدة عن
اقصی الحبل وشبهه فی القواعد وازنیج واضح کرید که اصل امکان لحوق وصلاح علق و تحقیق وطی ودخول
از جمله شراک اجماعیه است که احد از علمای ما در ان خلائی نه کرده و چون احوال شکی مغربیه را بدون وطی
از محالات عادییه است لکن با ذبائند که احدی از اصحاب ما بان قائل شده باشند قال العلامة فی القواعد
لو تزوج المشرقی مغربیة وامت بولد ستة اشهر لم يلحق به لعدم الامکان عادة ولا لعان باقیما ند کلام و بعض
افراد وقاع که احتمال وقوع احتیال در ان بحسب جاری عادات غالبیه مستبعد باشند پس بدانکه لحوق در
چنین صور نادرة الوقوع اختلافی است بین الاصحاب پس جمعیکه نظر بامکان وقوع حمل و احتمال آن ولو
احتمال البعید انموده اند حکم بالحاق در ان فرموده و برخه و بهم اکثر الفقهاء نظر بنذرت و بعد احتمال عاقب
و عدم جریان عادت بان قائل بعدم الحاق گردیده اند و لکن ذکر منها صوراً عدیده پس میگوئیم از جمله
است وطی مراهق بالغ اسی عشر سنین پس خیار علامه علی الاطلاق در کتاب ارشاد الاذیان حکم
بالحاق فرموده چه احتمال بلوغ برای مراهق در هر وقتی حاصل و نظر باختلاف امرجه و قوت قوی و ضعف
ان من بلوغ تنفادت میباشد و مؤید قول علامه است بعض اخبار خصوصیه که دلالت بر بلوغ ذی عشر دارد
قال المحقق فی تلخیص و فتح و یائس و هو بلوغ خمس عشرة سنة المذكور فی اخرى اذا بلغ عشر سنین و فی حاشیه
العقود ذی زمان المراهق فی رواية من عشر لیس خمس عشرة کذا فی خبراته المراد ایت معلوم است که احتمال
در سن مراهقه ممکن بل قریب الوقوع است قال السرخسی فی بحث الحیض مراهقه رات الیهم فجاوبت فی
قبل ان تمادی بها الدم و لیس آخره باجله در اصل امکان بل وقوع ان امر علی التدریة مقام آریابی است

اما قیاس آن بر ستمه شنیعه مخفی باشد کی چون خلاف مجاری عادات غالبه است آنکه اکثر اصحاب در این صورت
 هم قائل بعدم لحوق گشته اند قال مولانا السبزواری فی الکفایه ولا بد ان یکون الزوج ممکن بکین منه التولید فلو کان
 صغیرا لم یلحق به الولد وکتفی العلامة فی الارشاد ببلوغ عشره والوجه الرجوع الی العادة وقال الفاضل القاسمی
 فی المفاتیح ولا یلحق بغیر البالغ و فی ذی عشر قریب بالامکان بل فی الطاعن فی السن ایضا وهو بعید و فی شرح
 المفاتیح ولا یلحق الولد بالعتی الذي لم یبلغ عشرین بالاتفاق لعدم صلاحیة للتولید واما ذی عشر فقیل بل یلحق
 به لامکان حصوله منه و ربما قیل بل یلحق بالشیخ الهرم الطاعن فی السن ایضا والا کثر علی عدم لحوقه بذی عشر بالطایف
 فیه و هو اقرب لبعده حصوله منها کما شهدت به العادة والتقدم العلم وازواجهم است و طی خفی یا محبب و
 مراد از خصی مرخص النخصا سلیم الذکر است و از مجیب مطلق بعض الذکر که تمکن از دخول بالقی من اللثة
 بوده باشد و چنین کسی بر سبیل قدرت صلاحیت جبال وارو کما صح به جمع من اهل السنة قال شمس الایمت
 الشری الحنفی کما یصح فی الولد و العدة لان فرشته کفر اش الصبیح و هو یصلح ان یکون والد الوطی منه
 یماتی مع انه لا معتبر بالوطی فی حکم النسب حتی لا یشرط التمكن من الوطی لاثبات النسب بخلاف بعضی لانه
 لا یصلح ان یکون والد او بدون صلاحیة لا یعل العلة قال و کذاک المجرب انکان ینزل لانه یصلح ان یکون والد
 والا علق بالسحق منه یتوهم و از فی زیایة الی خفض انکان لم ینزل لم یزید الولد الا حتما قال فی الذخیرة فیما ذکره و هو
 مجرب فیها صدق فی قول الحنفیة لان الاحتمال المماثل لما یصح قائم و فی احدى حق الولد و حق الله فیها حتی یتزوج و یصلح
 و حقیقت این قول را بدست بر قول علامه طاهر الداعل فیه عندنا و دونه غنیم و شیخ الحنفیة بان لولی لیس معتبر فی النسب لعلما
 لا یخفی طرفه آنکه صاحب تحفه نیز باسکان تولد از مجرب اعتراف نموده و ان انکره فی انحصار لکن رکنه به السرخس
 قال فی تحفته و نیز گوید اگر شخصی مطلق الذکر سلیم شخصیتین فی رانکاح کرد و بعد از خلوت صحیح طلاق داده و در جب
 نشود حال آنکه خود ایشان قائل اند به ثبوت نسب ازین شخص اگر فرزندی متولد شود پس احتمال علق ازین
 شخص بجهر سید کس چه چاره واجب نشود زیرا که وجوب عده بر کسی که صرف علق است و امکان علق
 ازین شخص موافق قواعد طبیعیه ثابت و صحیح زیرا که محل منتهی خستین است نه قضیب کس احتمال است که وقت
 ساحقه بی از سوراخ برآمده در فم رحم رسیده باشد و رحم آنرا جذب سریع نموده باشد و ولد متعلق گردید
 بخلاف کسی که مطلق الانثی باشد که اگر علقی تولد نموده ممکن نیست که قضیبش سالم بود و حتی پس کلام مجرب
 از قطع شدائی مادر خصی بجوابه علی السرخس فانه اعتراف باسکان العلق منه بالجمله بر سبیل تمام عبارت است

علامه را ملاطفت نموده میداند که حکم مذکور منتفی است بر امکان مخلوق از محبوب یا خصی چه بخاریتیکه فاضل شیدانرا
نقل فرموده تتمه آن نیست فلوم یصل او جارا لا قتل من شیء حیاً کما لا اولاً کثر من عشرة او کان له دون عشر
سین او کان خصیاً و محبوباً لم یلحق به الولد و این کلام صریح است در اینکه کلام در خصی یا محبوب متمکن الوطی
است و هم دلالت دارد بر اینکه اگر شخصی هم محبوب و هم خصی باشد چون ارکان تولد و ولد از و نیست اگر
با و بی توان نمود بخلاف کل منها منفرد او اگر مرغوم فاضل شید صحیح میورد لا محاله در صورت اجتماع حب و
نیز حکم بالحاق میفرمود چنانچه از کلام سرخس و غیره لازم می آید و شتان باین القولین و چون قول با حبال
خصی یا محبوب متمکن من الوطی هم حاصل از قدرت نبود بعضی علمای ما در آن اشکال و استبعاد نموده اند
و شعر الیه مافی المتعاجیل یلحق الولد بالخصی او المحبوب الا شعر نعم بوجود آیه الجمع و کمال الالتهام مع انزالها
بما یرقیق فی الاول و وجود او عیته المنی و ما فیها من القوة المحلیة فی الثانی دان بعد الاحتمال فی الخصی جدا اما
مع العلمین فالمشهور بعدم الانزال ففقد جریان العادة بان یخلق مثله ولد انتی و از انجمله است
وطی نه الذی بر ولا استبعاد فی عند اهل السنة زیرا که شافعی در احد القولین بالحاق الوطی و بر قائل شده کما صحیح
به العلامه فی التذکره و اما خفیه پس آنها مطلق و طی را شرط الحاق نمیدانند پس غایه مافی الباب و طی فی
الموضع المکرره در حکم عدم باشد و هم بقولن بالالحاق لو عدم الوطی مطلقاً و نیز هرگاه احتمال وصول بی از
مرد شرفی بر رحم زن مغربیة یا حیله و اسات لعیده و شواهی بحبال بود باشد پس در وصول ان بصورت
مفروضه چه چکا استبعاد است و این الفرق بین المخرجین من التفاوت بین المشرقین بالجملة در صورت
مذکوره محتمل است که وصول من بیلان از موضع مکرره بغیر رحم و انجذاب آن باطن شده باشد و موقوفه بکیون
سبباً لا محال فی فتاوی قاضیخان و اذا جمعت البکر فیما دون الفرج فدخل الما فرجها فحبلت فذل اولاد
ولادتها قالوا یرا ان عذرهما بیفیه و بحرف در هم لان خروج الولد بدون ذلک لا یكون لنتی و از اینجا
که سخی هم یا عث احبال میشود چنانچه شمس الایه سرخس و دیگر علمای السنت بان تصریح نموده اند و
صاحب تحفه در مساحقه محبوب بخلق معترف گشته لجذب الرحم المنی المحبوب من المحبوب و در کتاب حادیث
البیوت از محمد بن مسلم ما توارثت عنهما ان امرأه جاسها زوجها فقام عنها قامت بحمها فو قعت علی
جاریته بکر فساقتها فالتقت النطفة فحملت و فی معناها اخبار اخر مستغنیة قال فی شرح المتعاجیل المشهور ان
فی الذی بر الیوم فی هذه الصورة نزل سنن الوطی فی القبل کما فی سایر احکام الوطی فان له بر و ان لم

لیکن له مجری طبعی الی الرحم لکن لقرب منه یکن استرسال الماء الیه علی وجه یولد منه الولد انتهى و هم محتمل است جهالاً
 بعیداً جذب رحم از عروق و احصاب باطنه لما بینهما من الذلّة و القرب و مؤید این احتمال است تصریح اطباء بحج
 یول از اریه و اجزای کبدیه در اسهال بنا بر تساع ماسار لیا و القرب شے فی شرح القانون حکایات بدلیه
 فکر ما منها انه قد کان رجل حبس لولده مدة فرشح من مواضع من قطنه و استمر ذلک حتی صار عند وقت
 الی البول یجری ذلک المواضع لولداً و قد کان عرض لنا خراج فی عقب رجلنا الیمنی فاجتخنا العبدان ^{الطیله}
 الی ضرب سہل و اتفق عند محی احد الجاسس ان لم یکن عندنا من نعثر علیہ فی الحریة الی رکان قضا الحیا
 فجبنا فانتظرین حضور غلامنا فلما ننضنا للقیام عند حضوره حسنا بقرة الطبع راجعا الی جهة ^{الکبد}
 ثم لم یزل نحس ثقله و اصلا الی حدیة الکید ثم نازلنا الی الورد ثم الی عقب فخرج من الخراج
 نفسه فی مدة یسيرة فختینا ان یصیر ذلک مخرجا مستملا الحفن و فسات فلم یخرج الا شیء ^{المصغر}
 من روث الغنم صلب جدا و الزینا رجلا الرفع علی و سادة عالیة مدة شهر او اکثر حتی امدطت القرحة و
 کنا فی اثناء ذلک قد فخط فی رفع الرجل و تفرق شرب لقوع او غیره من الاشریة فخرجت بحریة ذلک
 المشرب ما را مالکبد ثم خرج من الخراج علی لونه فعلنا انه لم یر بالدم وان المجری حادث انتهى و بعض
 اطباء حکایت تولد بعض اطفال از راه ناف مذکور ساخته قنبارک استحسن الخالقین پس در اصل
 اسکان علوق و وقوع آن و لو علی التدریة مجال اشتباهی نباشد و هر گاه این را دوستی پس بیگانه
 از عجایب مضحکات استشهاد و عبارات ارشاد الا ذمان است حال آنکه مطلقا یرایون ادراک مراد
 علامه نگشته اند زیرا که سنی فقره و لو و طیها زان فالولد للزوج نیست که در صورت وقوع وقاع از زوج
 و احتمال حمل و علوق از او زنا ی زانی از محل اعتبار ساقط است فان الولد للفراش و للعاهر الحجر
 الخاق و لد در بصورت از اجماعیات سائر اهل اسلام است و صح تبک لمسکلة الاسلام فی القواعد
 فقیه و لو و طی له و جته و و طیها آخر لبعده فخورا کان الولد لصاحب الفراش لا یشفع عنه الا باللعان فان
 الزانی لا ولد له سواء شابه الاب او الزانی فی الصفات انتهى پس این مسئله را که اجماعی اهل اسلام
 است غشا تشبیع قرار دادن و تفریع جواز لحوق ولد مغربیہ با زوج مشرقی با عدم تحقق و طی اصل بلکه
 عدم رویت زوج زوجه را اللهم الا فی المنام بر آن نمودن از عجایب ادبها و صفات احلام است
 قاتک که فاضل شریعیم از چنین امر کلام غافل نبوده باشند چه دخول از جمله شرک المذکور نزد است و عباد

ارشاد و نیز بان ارشاد میفرماید همانکه سطح نظر فاضل مذکور غیر از جدل امر آخر نیست خشم از افسان بالمره
پوشیده که هست بر اعتناست بسته اند و خفیه را با امامیه درین مسئله شنیده شریک انگاشته داد و بیدادی داده اند
و بر این اعتناست هم گفتا نفرموده و از عاتب خانی خود غماض عین نموده در صدر کلام گفته اند که امامیه
با تشیع از آنچه خفیه قائل اند قایل شده اند کاش بیان میفرمودند که تشیع از آن حیثیت و مثل آن کدام که
شیعیان بآن قائل اند بجا نماند بجا نماند عظیم و چون حال اینجواب گنبدی بر مردم فهم خطاب است بوضوح
انجام پس حال وجوه آخر که در خاطر شریف ایشان کاسن است هم بران قیاس باید نمود و آنچه مشتت
را بسوی امامیه فشار اعراض از ذکر ان ساختن طرفه اعتدال نیست چه در مقام مجامع و مناظره بل مجادله و جدل
طبیعیست و دعوت خصم را بظهور حال نمیشود بی چون میداند که هرگاه تصدی تشیع بر سائل فتره حقه امامیه باشد
شأن مذہب ایشان زیاده تر بر خواص و عوام منجلی و روشن خواهد شد لهذا اگر اعراض نموده باشند و جبهه
دو شته باشد قال اسید الوحید چهارم آنکه تشیع نمون بر جوار سعه باشد که در بعضی صورتها جوار طبی و دختر
مطوره و سیر و غیر آن لازم می آید قطع نظر از آنکه شرک الورد است نهایت سبقت و سبقت است از آنکه
آنها قائل باشند که هر چه جوار طبی و دختر در بعضی صورتها توضیح این مقال آنکه نزد امام شافعی ایشان منکر
از زنا بهم رسیده باشد و از لطفه این کس بگوید که دیده نکاح و بطی کردن با او جائز و سلیح است و طلال و طیب
فخر رازی میگوید قال ابو حنیفه الخلقه من ماء الزانی محرم علی الزانی وقال الشافعی انها لیت بمناقض
ان لا تحرم و نیز در تفسیر کیه گفته وقال ابو حنیفه اذا تزوج الرجل بامته و دخل بها لا یزنی الحد قال
الفاضل الرشدی بر محض استبعاد از مسئله نهی بدون رد دلیل ان با قاست استمال بر
اطلاق ان بنیاد تشیع نهادن از مرعیان تبحر و تحقیق نامناسب است صاحب سال را کلام والد بزرگوار
خود که در جوارم بجا اب عقیده شان زدهم خطا باله صاحب التحفه فرموده بخاطر نموده والا بکر تشیع
محض از مذہب شافعی تشیع بر آن بدون قبح در مقامات دلیل او از شاد والد ماجد خود خلافی
در زید و کلاش نیست که میفرمایند اما آنچه تشیع نموده بر امامیه باینکه الواحی ابراهیم الی تو بخت محقق
طوسی قائل شده اند باینکه او تامل ملتزمی شود و بعضی کمال خود پس آنها مجرد و سحر کرده اند تا کتفا
محض استبعاد کرده شود بلکه آنها بموافقت حکما استدلال کرده اند باینکه حق تعالی عالم نبات استالی قول
نمیبرد که بدون قبح در مقامات دلیل خصم مجرد تشیع نماید حتی حالا و خبر دلیل قول مذکور از علما شافعی

جواب
مسئله از صاحب
مذہب تشیع
در این مقام

نقل میکند اگر صاحب رساله قدسی در آن یا اقامت استدلال بر خلاف آن متواند کرد و بعد اثبات عدم
دلیل و ظهور غیر نا صراحت آن نزد صاحب رساله هر چه هست یا نموده بر آن آورد و اگر دلیل
شافعی از ایشان نقص پذیر نباشد و یا اقامت استدلال از او برطلان مذموب شافعی متصور نباشد پس شافع
چه معنی دارد و مختصری از دلیل شافعی نیست که امام ساد در رساله فضائل شافعی بعد بسط کلام در اول این رساله
فرموده ثم الذی يدل على ان البنية غير حاصلة احكام كثيرة احد ما انه لا ترشه ولو كانت بتنا لورثة لقوله تعالى
وان كانت واحدة فلها النصف واليهم فلوات لا يرث منها ذلك الرجل واما انما لا تجب عليه نفقة ما ولا اكثر
و اما انما لا يثبت له ولاية النكاح عليها و اما انما لا يثبت له ولاية على المأواخاسها تقبل شهادته في حقها و
سادسها لا يجوز له الخلوة بها و انظر اليها و اما انما لا يجوز له المسافرة بها مع ان سفر المرأة مع امها جائز و اما انها
انه يقتل لقتلها و يقطع يده بسترته المأوى بعد نفقها و يجوز له وضع الزكوة فيها و اعلم ان في الخففة من يمنع من
الاحكام الاربع و اما الاحكام الاربع المقدرة في سلمة لا نزاع فيها و اذا ثبت ان الشارع يحكمها بالايجاب في
حق كل الاحكام فالقول بانها المحقة بالايجاب في جملة الاحكام وبالبنات في حكم واحد فتناقض و تهافت
انتهی و بحجت ظهور قوت دلیل شافعی درین مسئله و اما مسئله شل علامه حلی اعتراض نموده است بلفظ بنیة
شرعیة از متوله من الزنا چنان که گفته اند و اما مسئله شرعی در احقاق الحق از و نقل کرده است قال ذکر
المصنف في التذكرة من ان البنت هي المتكوتة من الرجل و نفقها عنه شرعا لا واجب لغيرها حقيقة لان
المنفي في الشرع هو تعلق الاحكام الشرعية من الميراث بشبهة انتهى و ايضا علامه مذکور در ارشاد الافان
مطلب اول از مقصد ثالث کتاب النکاح که در محرمات است در محرمات نسبية میفرماید سوارکان النسب عن
نکاح صحیح او شبهه و زنا و ان تنفی شرعا انتهى و آنچه علامه مذکور از عدم نفی بنیة حقیقه گفته است جوایش
در کلام امام رازی که انفا از رساله فضائل امام شافعی منقول شده مذکور است چیست قال فالقول بانها
بالاجانب في جملة الاحكام وبالبنات في حكم واحد فتناقض و تهافت انتهى بالجمله و بحاطر نمید که هرگاه
علامه حلی قائل شد نفی بنیة شرعیة از متوله من الزنا نسبت بزانی و نفی بودن تعلق احکام شرعیة از ان
مثل بستره و غیر آن پس چگونه قول او مستلزم نفی امتناع نکاح زانی بآن خواهد بود یا امتناع نکاح پدر با دختر
احکام شرعیة نیست و هرگاه علامه بعینه عموم که جمع معروف باللام باشد نفی احکام شرعیة از متوله من الزنا
کرده باشد پس نفی امتناع نکاح نیز در ضمن آن مندرج باشد و هرگاه امتناع نکاح متنفی شده از ان ثابت گشت

پس نفع این شبهه وارده بر کلام علامه و اقامت دلیل شرعی بر تخصیص حکم نکاح از جمیع احکام چنانکه امام رازی طلب
 کرده و نیز فکر دلیل تخصیص آن در کلام او که بصیغه عموم نفی تعلق احکام شرعی فرموده است بر صاحب رساله لازم
 بتقرر بر تخصیص کلام در بنیته شرعی است نه در بنیه حقیقیه چه احکام شرعی تعلق بنیت شرعی دارد نه بنیت حقیقیه
 که قوله من ماء الرجل باشد و هرگاه بنیته شرعی از متولده من الزنا و همچنین تعلق احکام شرعی عموداً از ان شمی باشد
 پس از کلام علامه حکم تزویج نکاح زانی به نیت مذکوره لازم می آید و طعن که صاحب رساله بطرف شافعی مایل بوده
 بطرف علامه حلی نیز راجع میشود و کلام محقق شیعه و شرایع دلالت میرسد بر عدم ثبوت نسب بزنا و شعار بر وقوع
 اختلاف نزد علمای امامیه در حرمت مخلوقه از مادر زانی جزا بر زانی و زانیه و ادعیه قائل فی کتاب النکاح فی انفسار
 الرابع منه النسب مثبت مع النکاح الصبیح ومع شبهته ولا یثبت مع الزنا فلوزنا فخلق من مایه ولد علی الجهم لم
 یشب المیه شرعاً بل یحرم علی الزانی والزانیة الوجه انه یحرم لانه مخلوق من مایه و هو یسبی ولد الفته انتهى و یحتاج صاحب
 رساله را تشیع شافع بر شافعی نارد و خلاصه کلام در مقام آنکه متولده من الزنا نزد شافعی نبت نیست بلکه از جواب
 است چنانکه خود صاحب رساله از امام رازی نقل کرده حیث قال قال الشافعی انها لیست بشکال النکاح لیس نکاح
 زانی بان نزد او مستلزم قباحتی نباشد و صاحب رساله برخلاف تصریح شافعی تعبیر از متولده من الزنا به نیت نمود
 بدون اثبات بنیت آن زبان طعن بر امام شافعی کشاده معنداً گویم نزد امامیه بر کسی قوی در قوله شخصی تزایم
 یا زانی و پس او تو همچنین ام فزنی بها و نبت آن برین شخص حرام نمیشود چنانکه علامه حلی در ارشاد الاذان میفرماید
 لا تحرم الزانیة علی اب الزانی و انبه مطلقاً علی انی و لا تحرم الزنی بها و لا بنتها انتهى و صاحب منہاج الهمدیه
 فی بیان خصمات تفسیر کریم حرمت علیکم اهلکم الا یمیر ما ید و الظاهر ان المراد من تزویجها او طهرها پاک
 رقبت او ملک منفعت دون الزنی بها و قل نعم فی کل صفة و هو لعبد لان الاصل فی الاطلاق بحقیقیه لان الزنا
 لیس له حرمة مطلقاً و لهذا تلک و هی حال و تنقض عدتها بالاشهاد الاطهار من غیر اعتبار وضعه انتهى در نعوت
 ایشان از طعن بر شافعی بجا قوله نیز در تفسیر کریم گفته قال ابو حنیفه اذا تزوج الرجل بامه و دخل بها لا یزنی معه
 حتی یموت و یحیی من بعد امیه نیز درین مسئله اگر اینکه ایشان در رد حد توهم داطی صحت معتد بر حرمت
 او شرط میکنند و ظاهراًست که این توهم اودافع تشیع امام رازی نمیشود پس هر چه که صاحب رساله از طرف
 علمای خود بیان خواهد کرد از طرف ابو حنیفه هم واقع خواهد شد حالاً شاید این دعوی باید شنید پس باید دانست
 که علامه حلی در ارشاد الاذان در اوائل کتاب الحبر و دیفر ماید فلو نعم العقد علی علی الحرات انما یجوز

سقط ولا يسقط الحد بالعقد مع العلم بفساده ولا باستيجار باللوطن معهما ولو توهم كل به انتهى **اقول** ووجه
 برامام شافعي اثبت كما هو در این مسئله مخالفت کتاب الکی نموده قول امام خود حسب کتاب التمهید را فراموش
 کرده و بدون اقامت دلیل مقبول معول علیه کتابا کان استثنایین امریکه شناعتش در عقول ارباب
 عقول مرکوز است قائل گشته و تشبیه بحیوس که قائل بجلت محرمات اند بسیار نموده بیان این اجمال آنکه
 جناب اقدس الکی سیف را بجزت علیکم اهما تم و نیا تم الایه و معلوم است که در لغت ب اطلاق بیت تکرار
 عن الزنا و عن النکاح یکسانست و الاصل عدم النقل مالم یثبت فرعا و لم یثبت بعد و قول بجقالتی شرعی
 در اشال صلو و زکوة و حج و مانند آن مسلم اما لفظ ابن و بنت و ام و خاله و عمه و نظائر آن پس حل آن
 بر سنا حقیقه لغویه عند اطلاق بتعین و اتصاله عدم نقل جام احتمال شرعی آن قال فی البحر الرائق شرح
 کنز الدقائق و دخل فی البنت بنته من الزنا فحرم علیه یصریح انص المذکور لانها بنت لعمه و الخطاب اما امر
 باللغة العربی مالم یثبت نقل کلفظ الصلو و نحوه فیصیر لا شرعی انتهى و کذا لک فی فتح القدیر و اقامت
 بر بیان بر این مطلب از حوصله شافعی و اتباعش بیرون است و دلیلکه فاضله شید از رساله انصاف
 نقل فرموده مقدم است اما اولاً فیمنع الملازمة بین البتة فی النظر الشارع و انتشاره بین کثیر من الاحکام
 المذكورة و منع انتفاء الثاني فی بعضها بانه ان اکثر عوارض مفارقة فلا یتلزم انتفاء ما انتفاء بولیت
 شرعی کیف یکون القضية القا بانه لو كانت بتنا لو ثبت ایما بالروسیة کلیة عند الشافعی و الرازی مع ان البتة
 الرسول لم ترث ایما بالشهادة ابی بکیر فکیف یکون الارث من لوازم البتة و کان المدعی لروسیة ملک البتة
 نیکر ایتها من رسول الله لیس هذا اول قاروره کسرت فی الاسلام فان ابن فی الجرحون قد سبقه فی
 انکار قرابة ابن رسول الله مع نص آیه المباهلة علیه سیهات سیهات ان هذا اکثر البتة الخلیف علی کل
 جمیعها احد واجب الارث کا لقتل و نحوه لا تكون و ارثه مع انها بنت اجماعاً لغة و شرعاً ایضاً علی تقدیر
 ثبوت الوضع شرعی هنا فکیف یتألف الالزیم و تحس علی هذا حال النفقة و الکسوة فانها لا تلزم ان الا
 مع فقره و غنا یا و کذا مع جنونه و سفهه و ملک ولایة النکاح و المال بل ولایة فی النکاح علی البالغ الا
 سلفاً و قد یقبل شهادة القریب للقریب لو افاقت علم القاضي بالمشهور و ما عدم حل النظر فی
 محل نظر و کذا عدم جواز المخلوة و المسافرة بها فانها من قولع عدم التحريم و فروع فی اول المسئلة
 القول بالحرمة فالذی یقضیه الاصول علی کل هذه الاحکام و ان اضطررب فیهم کلام بعض الاصحاب

مع عدم الرتبة والتميز كيفه وقد روي في بعض الاخبار ان سید العشرین ابابکر عن الحكومة من عايشة لما رآه
 جالساً عند ما مخافة ان يعتربه ما كان يعتربه واما قلة قتلها وحده ليقذفها واما ما سبها فلو ثبت لكان عدم القتل
 وعدم الحد من لوازم البتة لكان فيه من النكاح واما الزودها للبتة المطلقة نعم ودون اثبات خط القصد واما جملته
 انتفاء البعض الاحكام الناجبة للبنة الكان فيه من النكاح عن البتة الحاصلة من الزنا لكن ذلك لا يجبره لتعللهم
 ثبتت اشعار البنت في البنت المتكوبة عن الحلال وايضا بتقرير آخر ميگويم که این استلال بدان ماند که کسی
 گوید که العام ثلثه اعني البقرة والغنم والابل حقائق شرعية است فلا يخلق هذه الاسماء من حيث الحقيقة الشرعية
 على المنزلة المرفوعة او المشقوقة الاول والمكسورة القرن مثلا لانها لو كانت بقرة شرعية او غنما شرعية لجازت
 الاضحية بها ولا خذت في الزكوة مثلاً والعقول السليمة تالي عن قبل مثل هذه الاقوال واما ثانياً ليس ميگويم که این
 متكون عن الزنا برادش حرام است نزد شافعي مع عدم انسحاب الاحكام الشرعية فيه كالنسب والفرق بين
 الابن والبنت بحمل احد هاتين الحقائق الشرعية والاخر من اللغوية حكمه بحث واما بالبتة للبنات فتكون
 والحاقة الاجانب في جملة من الاحكام وبالاين في حكم واحدة تناقض وتهاافت على فرعيه فالجواب الجواب قل
 ففصل بن زهير بان ذهب الشافعي الزنوة في امرأة فولدت بنتاً لم تحرم على الزاني وعلى ابيه وابنه وحرمت على
 ابيها وابنها وان ولدت ابناً حرمت هي وبنتها واما عليه ولا يحرم عليه الزاني وابنته من غير ما انتهى واريجاباً
 بوضوح انما سبكه ارادة حقيقة شرعية يبرز به ذهب شافعي راست نمی آید لانه لا يقلل حمل الابن على الامام فكذا
 مخالفت الكتاب العزيز على كلا التقديرين من الحقيقة الشرعية واللغوية والمحمدية على ذلك اما حديث الولد
 للفرش وللعاهر محبس که ابن زهير بان وغيره بان متکدر وزيه اندلس مقدم است باینکه نقاش
 اختصاص مولود يصاحب فرش است لانه لا يعلی کونه والا الحقيقة ولتبعه لتسليم غاية الامر وليت مولود
 لبنت لصاحب فرش ارفتم حقیقت شرعية فلا يولد وان مستلزم لغني ولدت من غير فرش او غير فرش واما عدم
 تحقق فرش لبنت اولاد الله على المحسوس وهو شيك في رافرش احد حاصل شده باشد وليبر وسفاح
 فرزند می بزايد چگونه نفی تولد او ازین خبر مستفاد تواند گشت وظهره اخيره عني للعاهر محبس ولايت بر محسوس
 عاهر وارويس وان مستلزم لغني بنت متكون عن الزنا لبنت كما ان المفلس محجور عليه من المال فمحبس ليس
 واضح ولا يحج کرید که امام شافعي مستحب که از کتاب بدست در نیاب ندارد و چون از طی این مرطبه فایز شیم
 میگویم که امام اعظم ضیاع ضعیف کونی اگر چه در محرم بنت متکونه عن الزنا تبعت فرقه امامیه خوده لکن بسبب ثبات

مختلف از سقینه رتباع الحقیقت از آنچه مخالفست کتاب نبات یافته و برخاست ماقبل قول اما مشن حسنا کتاب الله
 ازین مظهر برای نیافیه تفصیل این جمال آنگه بنا بر مذہب او نه از ادعیه حقیقت نفی از کبریه مرت علیکم اہما تکر و بناکم
 الا صحیح میشود و حقیقت شرعیہ و کفانا الفخر الرزی مؤتہ البیان و کفی الله المؤمنین القتال حیث قال فی التفسیر الکبیر
 انما فی انہا لیست بتاکل فوجب ان لا تحرم علیہ و انما قلنا انہا لیست بتاکل لوجہ الاول ان ابا حنیفہ اما ان یثبت
 کونہا بتاکل علی الحقیقۃ و ہی کونہا مخلوقہ من مایہ او بناہ علی حکم الشرع بشدت ہذا النسب و الاول باطل علی مذہب طرد
 و عکسا اما الطرد فہو ان اذا اخرجت جاریہ کبر اداقتضی ہما فی دارہ الی ان لہ ذنبا الولد معلوم انہ مخلوق من مایہ
 قطعاً مع ان ابا حنیفہ قال لا یتب نسبہما الا عند الاستلحاق ولو کان سبب النسب ہو کون الولد متخلقا من
 مایہ لما توقف ثبوت ہذا النسب علی الاستلحاق و اما العکس فہو ان بشری اذا تزوج بالمغربیہ و حصل ہناک ولد
 فایلو حنیفہ ثبت النسب لقطع بانہ غیر مخلوق من مایہ یثبت ان القول بجعل الاطلاق من مایہ سببا للنسب
 باطل طرداً و عکسا فاما اذا قلنا انہا لیست بتاکل فثبت حکم الشرع فہما راجع المسلمون علی انہا لا نسب لولد الزنا ولو نسب
 الزانی لوجب علی القاضی منعہ عن ذلک الا نسباً فثبت ان نسبہا الی غیر ممکن لا بناء علی الحقیقۃ لا بناء علی
 الشرع انتہی موضع الحاجۃ من کلامہ و ہر گاہ از تبیین حال خسران مال مذہب شافعیہ و حقیقۃ طریق شیعہ پس
 غمان بسوہ بیان مذہب فرقہ حنفیہ اما مبدیہ ما یحکم و یسکو یحکم کہ فرقہ اثنا عشریہ کہ اتباع المیت اند بنت مکتوبہ
 عن الزنا بزانی حرام است و جماع علمای الشیخان بر نیغیہ منعقد شدہ قال العلامة فی التذکرۃ مسئلۃ لیسبت
 الخلوۃ من الزانی و طہرہا و کذا علی ابنہ و ابیہ و جدہ و باجلیہ حکمہا فی تحکیم الطی حکم لیسبت عن عقد صحیح عند
 علمائنا اجماع و بہ قال ابو حنیفہ لقولہ نعم و بناکم و حقیقۃ لغتیہ موجودہ فیہما فان لیسبت ہی المکتوبہ من منی الرجل فہما
 عیسر قال لا یجب لہما حقیقۃ لان المتقی فی الشرع ہو تعلق الاحکام اشرعیہ من المیراث و شہدہ انتہی و قال
 شیخنا الشیخ علی فی شرح القواعد و اما الزنا و هو الوطی الذی لیس مستحبی شرعاً مع العلم بالتحکیم فلا یتب بہ النسب اجماعاً
 لکن اجماع اصحابنا علی ان التحکیم استلحاق بالنسب ثبت مع الزنا و اولہ فحرم علی الزانی الخلوۃ من مایہ کما یحکم
 علی الزانیۃ الخلوۃ منہا بالزنا فان ذلک لیس بولد لہ انتہی موضع الحاجۃ من کلامہ و قال العلامة الخراسانی فی
 الکفاۃ لا اعرف خلافاً بین الاصحاب فی ثبوت التحکیم و نقل بعضہم الاجماع علی ذلک و للامامۃ فی ذلک خلافاً
 انتہی و در علم اصول فقہ فریقین سید شدہ کہ اجماع منقول حجت است بلکہ اجماع محقق ہم در ما نحن فیہ تحقیق است
 کما لا یخفی علی من فحس المسئلۃ فحسماً بالغاً و ہوا العمدۃ فی ہذا الباب و لولا الاجماع لما قام للشرع عمود و لا انصر للکتاب

الاشرى ان شمول الام للجدات العاليه ولنبت اللبانت النازله من الباب الى تقدير عدم كونها حقيقة فيما كان
 الظاهر توهم التهاافت في الحاقها بالاجانب في بعض الاحكام وبالنبات في بعض ليس بشئ اذ الدليل مما قام
 على المالحاق بالايجاب ولو في ما يهكم مثلا وعلى عدمه في اقل منها وجب البصير اليه اولم تفرج سمعه انه ما من عام
 الا وقد حفص وان كان الباقي تحته اقل ما خرج عنه ولا تهاافت منه وله لظاهر جمبه ولا يخفى ان كلام الرازي من
 التهاافت والتناقض والاضطراب حيث يقول ينبغي كل الاحكام تارة وبكل منها اخرى وثبتت لبعض منها ان
 هذا الشئ عجاب وبأجله قلنا سندوه على كل تقدير نعم لا نفرد ولا نهرب للحنيفة ولا للشافعية عن مخالفة الكتاب كما
 ورجه من قبل ولا نص لهم في البين ولا اجماع وايضا استقبال كالح باجماعات ونبات طبعي هو في عقل
 است وغالبا احدي از عقلا مجال انكار اينه ندرشته باشد پس چه عطفه آن ثابت باشد وكل صحيح حرام
 وقد ثبت في محله ان الوجوب والحكمة كحسن والقبح عقليا ان ليس دوريت كه اين دليل غير مثبت اين
 ما باشد ولكن للنظر فيه مجالا عريضا وبالحسن لعطفه عن القلم نحو نقض الفقرات المستثنية فيقول
 قوله محض استبعاد الخ وانستيكه بناي تشيع بر محض استبعاد نيت بلكه فساد مذهب شافعي بدليل وبرهان
 ثابت وطللان نهيش در طبائع عقلا مركز ليس قياس آن بر بعض مسائل غامضة بحث توحيد مثل مخوف
 المتد او بمعنى ادراك لا نكم بر جناب باري عز اسمه كه از معارك ارأي فخر است و اكثر عقلا وحكما بان قابل قيا
 مع الفارق است كجا اسمان وكجا ليمان و مرآة جناب سيد در ان مقام استبعاد است از اينكه با وجود
 اباحت متعه و رصده اسلام بالا جماع در صدد بيان شنائع ان بحسب مزعم باطل خود باشند و حشيم ان
 شنائع مذاهب سخيغه خود كه نهدی از ان بسين كشته باشند و در اخفای حق بهر حيله وكيد كوشند قوله
 حالا احقر الحكم بقوت دليل شافعي وتكلم از طريق اعظم امام اعظم بغايت مستغرب بما ناكثت او حنيفة
 درين سلكه بافرقه طباعت تفرط طبع والا كره ديره باشد و قد لاح من قبل ان مذهب الشافعي اذن من نسخ النكاح
 وان مية اسخفت البيوت وبالقلم من دليل نقضاه فيما حلف عن اخره فارجع اليه قوله و بحسب نكاح
 قوت دليل الخ انچه از عبارات تذكره علامه استفاد ميشود نفى نقيت است بمعنى نفى لقاق حكم سيراث شبهه آن از متوله عن الزنا
 ونفي نقيت بالمره از ان لازم نمی آيد و نكاح المذنب النكاح ولو سلمنا نفى النقيتية لشعيرة فالمراد في الكمية بهر المعنى الذي
 نظر الى الاجماع واز جمله عجاب توهمات كه بحسب بر عجبى اخرايد آنست كه انقض احكام را كه در كلام علامه معروف بلامانع
 شده مستغرق و شامل جميع احكام انكاشته اند بيشتر النكاح و ما شبهه حال آنكه لفظ من سيراث شبهه بيان آن اعم

امکان من البیانیه پس مراد از ان میراث و شبهه ان خواهد بود و بسبب جمیع احکام و معتدات قاعده ما من عام
 الا وقد حض محقق عموماً است و عمدتاً مختصات در انجمن فيه اجماع فرقه حق است و هر چه محقق تحریر
 برام خواهد بود همان یا مثل ان در باب نیت کافی قوله و بتقریر مختصراً لک گویم این مختصر مثل تقریر مطلق
 بین الفساد است زیرا که نفی جمیع احکام از کلام علامه غیر مستقار و معتد استثنای حکم از سایر احکام
 بدلیل خارج ممکن و حکم بقیم احکام از نکاح و غیر ان با وجود تصریح و تنصیف علامه و اکثر اصحاب بجهت تنگنا
 من الزنا بحسب الشیخ پس عجیب و بدیع و تفریع تجرید نکاح نیت که از این بر عموم کلام انجمن باطل و جنبه
 بیش نیست که ناشی از عدم فهم مراد ان امام عالی مقام گشت کفیه و بهر صحت تحریر لاینت الحلقه عن الزنا
 و مدعی الاجماع علیه فکیف بر جمیع الاحکام من لفظ الاحکام الواقعة فی دلیل التحريم و الا لزم التناقض
 فی ذلک الکلام بعینه قوله و کلام محقق شیعہ الخ میتوان گفت که مراد از نفی نسب نفی تعلق مجموع احکام است
 من حیث هو مجموع نه نفی جمیع منفی کلاً و منها و بعد تسلیم فوجیه التحريم فی لاینت هو الوجه فی الابن و اشعار
 قول محقق طاب ثراه بر وقوع اختلاف در ان مسئله مسلم است لکن مراد از ان اشاره بسبب اختلاف اهل اختلاف
 لان المخالفات فی هذه المسئلة لیس معروف بین الاصحاب که استتفا من بعض اشعار و محتمل است که اشاره
 بسبب اختلاف اوله باشد من حیث احل علی المعنی اللغوی او الشرعی و ان لم یکن خلافاً بین الاصحاب و ربما
 یتفق مثل ذلک فی کلامهم اما خلاصه کلام که بیان فرموده پس خلاصه اعتراض بر ان آنکه اگر احدی بر عدم فاسد
 قرار دهد که ام این متولد عن الزنا در حقیقت نزد من ام نیت دفع تشنیع از و نکاح ماد باین حیلہ نتوان نمود
 فلذا اذا و استیکم اولاً حقیقت شرعی درین الفاظ مثبت تر سیده و ثانیاً بعد تسلیم اناطه حکم معنی لغوی
 و دیگر احکام معنی شرعی اننی ندارد و اطلاق نیت بر تکرار من الزنا بحسب الحقیقة است پس منع شافعی بنیت
 شرعی را دافع تشنیع نمیشود قوله و معتد انکیم القیاس من امهات و نباتات نسبه بر حرمت محرمات من حیث
 المضاهیه قیاس مع الفارق است چه استقبال و شناعة و ملی امهات و نباتات از امور حلیه طبعیه است
 بخلاف محرمات صریحه و معتد انستیکه اصل تشنیع مبنی بر استبعاد محض نیست بل بعد م دلیل صالح شرعی
 علی حل لاینت التکونه عن الزنا که اعرفت بخلاف مسئله لشر حرمت مصاهره بزنا می سابق علی العقد که
 نظر باختلاف ادله و الی علی الحل او الحرمة اختلافی بین علماء الفریقین است و لکل وجهه هو مولیهما پس
 قیاس بنیت نسبه بر ان صحیح نباشد کما مسئله نظره فیما که از سبب آرای فعلی مجتهدین باشد و کما

حرمت بملت که عند جمہامیر العلما میں المبتوت و در مذہب امامیہ جماعی باشد و البتہ دلالت لفظ اجماعات و روایات
بر اہم و نفع نسبہ و لو کان عن الزنا ظاہر است بخلاف دلالت اجماعات سارکہم بر اہم مزی بہا و دلالت لفظ اجماعات
بالتکلیف ابارکہم بر حرمت مزی بہا لایست علی الابن لان لفظ التکلیف کما یصلوۃ و الصوم فی لسان الشرع و محکم است
دلالت حلال کل ابناء کہم و مانند ان علی الموطوۃ بالزنا لابن فالقیاس قیاس مع الفارق و چون کلام مخبر نہ کہ
مسئلہ تحریم مساعیہ ہر گشتہ مناسب چنان شود کہ تفصیل اختلافات در این مسئلہ و اولہ جانبین علی حسب مقتضا
المقام ہمین شود تا ظاہر و باہر گردد کہ جنین مسئلہ اختلافیہ را کہ از معارک آرای فحول است و ہر گاہی از اہل سنت
و امامیہ در ان متمسک بادلہ قویہ است بقیاس علیہ تحریم و تحلیل نبت نسبہ ساختن خانہ انصاف را نہ کہ ہم
ساختن است علاوہ آنکہ ہر گاہ از قیاس و راہہ تحریم ابن متکون عن الزنا نسبت بہ مزی بہا جاری نباشد
پس چگونہ و راہہ نبت کہ از ایہ جاری تواند بود و تفصیل این اجمال آنکہ اکثر اصحاب ما و از ائمہ است شیخ الطائفہ
و قاضی ابن البرج و قاضی حلبی و ابن زہرہ و ابن حمزہ و علامہ حلی و در مخالفت قائل بحرمت گشتہ اند و مستسکم
الای المنطوری فی دلائلہا کہ قولہ تبارک و تعالی لا تلکوا اباکم بنا علی المعنی اللغوی و فیہ ما فیہ و قولہ و ربکم اللاتی فی
مجموعہ من نساکم و قولہ تبارک و تعالی اجماعات سارکہم فان الاضافۃ یصح لا و فی ملائستہ لکوب الخرقار و لا یغنی بعدہ و
روایات کثیرہ و ہی المحدثہ فی الیاب منها صحیحہ محمد بن مسلم عن احمد ہامانہ سئل عن رجل یفجر باوۃ ایتخرج
انبتہا قال لا و ایت علی بن جعفر عن اخیه موسی قال سالتہ عن رجل زنی بامرأۃ بل حیل لابنہ ان یتزوجها
قال لا و فی سخا ہما اخبار استغنیہم اخر و ہمین است مذہب ابو حنیفہ و احمد فص علیہ اشعرانی فی المیزان قال
الشخصی و حجتہ فی ذلک قولہ تبارک و تعالی لا تلکوا اباکم و قد بینا ان التکلیف الوطی حقیقۃ فیکون آلیہ نصاً فی
تحریم موطوۃ الاب علی الابن فالقیاس بکون الوسط حلالاً لا زیادہ و لا نقصان ہذا الزیادۃ بخبر الواحد و لا بالقیاس
و اللہ اعلم علیہ ان موطوۃ الاب بالملک حرام علی الابن بہنہ الایۃ فدل علی ان المراد بالتکلیف الوطی لا العقد
و قد نقل شمل بہ ہمناعن ابن سعد و ابن عباس و ابی ابن کعب و عمران ابن الحصین بالفاظ متماثلۃ
و المعنی فیہ انہ و طی بہنہ فیکون زوجاً للہرۃ کا لوطی بالتکلیف و ملک الیمین و تفسیر الوصفان المحل بکثرۃ
نسبتہ لان ہذا الفعل حرث و احرث لا یكون الا فی محل سبت و کون المحل منتبلاً لا یختلف بالملک و تاثیرہ ان
تیموت الحرۃ بسبب ہذا لوطی فی الملک لیس بغیر الملک و لکن لمعنی البعیتۃ لان الولد الذی یتخلق من المائین
یکون بعضاً لکل واحد منہا فیتعدی نسبتہ لبعضی الی اجماعات و تاثیرہ الی ابائہ و انہما و استہدہ علی حقیقۃ

سن ذلک بل الاجتهاد عندنا مختص بربوی قوه فسیح لا تنال الالبفضل سن الله سبحانه خلاصه آنکه علمای فریقین
 با هم مختلف و علما اهل سنت در هر قوه از قولین شریک با علمای ماستند و مسلم و نه نهایت وقت و نحو من پس
 قیاس حل فبت متکونه عن الزنا بران یعنی چه دشمن بران یعنی و این اختلاف شدید قرینه قویه است بر آنکه الفاظ
 و ال علی النسب و المصاهره از حقائق شرعی نیست کما لا یخفی طرفه آنکه داود طاهری از اهل سنت قائل شده باینکه
 ربیبه منکوحه هرگاه در حجره او نباشد حلال و طیب است فضلا عن ربیبته المرفعه بها و سناد این قول بسو جناب
 ولایتیاب نموده و حاشا جناب عنه و نحن اعرف بمنزله فان اهل البیت البصر باینکه سخن و بیت التلاوه
 یا الهی بن و در تفسیر کتاب و غیر آن تصریح بمنزله و داود واقع فارجع الیه و موید قول داودی است آنچه ابن
 عبد البر استیجاب ترجمه سعد بن حنا نوشته حدیثا عبد الواب بن عبد الحمید الثقفی عن الرب ان سعد بن فرجار جل من
 اصحاب الهی جمع بین امره و انبتهما من غیره و لا یخفی فی ظاهره من التائید و للمقال بحال عرض و فی بعض
 نسخ الاستیجاب من غیره بمقام غیره و هو غیر الظاهر کما هو ظاهر قوله گویم همین است نه هب امامیه الخ حرکت
 کلمه تخرج من افواههم الحال لا بد که در هب حقیقه و امامیه تفصیل در این مقام ذکر نموده شود تا فاضل
 را علم بذهب حنفی و هم اطلاع بر مسلک ما حاصل شود پس بدانکه ابو حنیفه بنا بر طریقه کشفه خود قائل شده است
 باینکه اگر احدی عالما عا دما عقد یا ما و یا خواهر خود کند حرام و ساقط میشود و این مسلم از تفردات اوست
 و احدی از ائمه ثلاثه بلکه صاحبیه نیز با او شریک نیستند فضلا عن الفرقة الحققة ابتلع اهل البیت قائل اند
 شم شبهه عند ابی حنیفه ثبت بالعقد و انکان متفقاً تحریمیه و هو عالم به و عند الباقین لا ثبت اذا علم
 بحرمیه و لیظهر ذلک فی نکاح الحرام علی بابائیک بیان قال بعض شرح فان العقد اذا وجد حلالا کان
 او حراما متفقاً علی تحریمیه او مختلفاً فی علم الواطئ انه محرم اولم یعلم لا یحکم عند ابی حنیفه و عند ما اذ نکح نکاحا
 مجعاً علی تحریمیه فلیس ذلک شبهه و یحکمان علم بالتحریم و الا لا و فی فتاوی قاضی خان لو ترجع بذات محرم
 محرم نحو البنت و الاخت و الام و العمة و الخالة و جاسعها لاحد علیه فی قول ابی حنیفه و ان قال علمت انها
 علی حرام و جناب علامه علی الاطلاق در شیخ الحق فرموده و هب الامامیه لے انه اذا عقد علی امره و اخته و
 بنته با و رضاعا و باقی المحرمات علی التابید عالما بالتحریم و النسب فانه لا یقید سقاط الحد بالوطئ قال
 ابو حنیفه لیسقط لان العقد یفیه شبهه و قد خالف قوله لقائله الزانیة و الزانی فاجله و انتهی ابن و زهران
 گفته نه هب الشافعی ان محرم العقد لیسبیه و داریه لمحرم لان المراد بالشبهه یا یكون موجبا للاستباه و لا استباه

فی عدم صحته العقد علی الحرام و جعل الوصیفة اذ قد مر بها التسمية ولا خلاف ان النقص لان العقد یجب علی الزانی اذ اقام کفر
 شبهة و اذ انتهی به هر هوی عقلی که اندک شعور و ادراک داشته باشد مخفی نیست که در صورت علم تحریم و تعذر مجرم احتمال
 تطرق شبهه ممکن نیست و ای شبهه اذ اذ علم بجهت نکاح الاجامات و البنات ثم العقد الزانی و العیاد با لیسند الحق
 که این شبهه کم از کسب و کلام نفس نیست که لفظ اصل و همچنین است با تجله در صورت مذکوره استناد شبهه بسو و اعلی
 نمیتوان نمود ولی اگر استناد بشبهه در نفسی شبهه بسو و الوصیفة نمایند صورتی دارد اگر چه نظر دقیق حاکم است که کسب
 آن امام عظیم غیر از حیلہ انگیزی بر کسب فساق و فجار غرض نبوده هر جا که دلش بخواهد استقامت باین میل
 تمام خضیه میفرماید و از همین بابت است استقامت حد از کسیکه مادر و خواهر خود را اشتراک نماید و باز در حق بانه کند فاشه
 بقول ان الاثر شبهة فی سقط الحد و لو علم بالتحريم و یجوز ان اگر زن جنبیه را برای زنا بطلبه و غرضی بر کس او
 سقر ساخته مرتکب فعل شنیع با او گردد و حد از وساطت و استند و کینه در این خرم الاندیشی چیست قال بعد
 کلام فی هذه المسئلة کذا مع ان فی هذا الطريق اے الزنا و اباحة الفروج المحرمه و هو ما لا یس علی تسویل الکبار
 فلا یجوز ان ولا زانیة ان یرتبا علانیة و بما فی اسن الحد عند اعطاء سہار بهای استاجر مایه للزنا فقد علما
 الفساق حیلہ فی ان یخفوا و اسن انفسهم اعمر سہار و زانیة و صیبا لعمام قال ثم علمیم الحلی فی طی الاجامات و البنات بان
 یعقد و اسن نکاحا ثم یطرح علانیة من الحد و ثم علمیم الحیلہ فی السرة ان ینقب احدہم لقیافه
 الخاط و یقف الواحد و یخل الدار و الاخر خارج الدار ثم یأخذہ الاخر من النقب و یخبر جان منین من القطع
 ثم علمیم الحیلہ فی قتل انفس المحرمه بان یأخذ خود ا صیبا یکسر بر راس من لعین حتی یسل و ماخذہ و یوت و یبھی
 امنا من القود و من عدم الدیة من باله و یخن برأ اے العقد لقائے سن هذه الاقوال الملوثة التي لم یعتقد فیها
 بقراک و لاسنة و انما تعلقت فیها بتعلیل مملکے رای فاسد و اتباع النوی المفضل بها و قد اوجبه علی ان
 بل جرمها عظیم من جرم الزانی و الزانیة بلا استیجار لان للاستاجر و المستجرة علی سائر الزنا جرم آخر و هو اکل الما
 بالباطل استخر و قال فی بیان ذہب الوصیفة فی سقوط الحد عن الزانی بالام اذ انهما بلکہ ارجح الوصیفة و کما
 قلده بان اسم الزنا غیر اسم النکاح فوجب ان یکون له غیر حکم فاذا قلتم زنا باسمه علی احوالی و اذ قلتم
 تزوج اسم فالزواج غیر الزنا فلاحه فی ذلک و انما هو نکاح فاسد فحکم حکم النکاح الفاسد من سقوط الحد و ما فی الزنا
 و وجوب المهر و التعلیم لهم متوہما غیر مذکور و کلام فاسد و محتاج باطل و عمل غیر صالح اما قوله ان اسم الزنا غیر اسم
 الزواج فحق لا شک فیہ الا ان الزواج هو الذی امر الله تعالی به و باصه و هو الحلال الطیب و العمل المتبرک

و اما كل عقد او طي لم يامر الله به ولا ابا قبل نهى عنه فهو الباطل والحرام والمعصية والاضلال ومن سمي بذلك
زواجاً فهو كاذب آفاك معتد ليست التسمية في الشريعة انياً ولا كراهة انما هي اى الله تعالى قال الله تعالى
ان هي الاسماء سميت بما اتمموا وباركوا ما انزل الله بها من سلطان اى قوله فلكل الاخرة والاولى واما من سمي كل
عقد فاسد ووطي فاسد وهو الزنا المحض زواجا لا يتوصل به الى اية با حرم الله عز وجل او سقطا صروداً
كمن سمي الخنزير كيشا يستحل به ذلك الاسم وكن سمي الخنزير اذا وفسد ما يستحلها بذلك وكن سمي البهيمة وكن سمي
كمن سمي اليهودية سلا ما وذا هو الاصل من الاسلام ونقض عهد شريعة وليس في الحال اكثر من قول القائل
هذا كحلح فاسد وهذا كحلح فاسد لان هذا الكلام ينقض بعضه بعضاً ولئن كان كحلحاً او طكافاً صحح حلال طلق
وبساح طيب ولا ملائمة فيه ولا ما ثم وكل ما كان فيه اللوم والاشم فليس زواجا ولا ملكاً سباحاً للوطي ولا كراهة بل هو
العدوان والزنا المحض ولا شئ الا فرائض او محرّم فان وجدنا ما ان نقول كحلح فاسد او زواج فاسد او ملك فاسد
فانما هو كناية اقوال لهم وكلام على معانيهم كما قال تعالى خيرا سيئة سيئتها وكما قال فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه
بمثل ما اعتدى عليكم والله يستر من يهيم وقد علم المسلمون ان الخمر ليس سيئة ان القصاص ليس عهداً وانا وانما
الله تعالى على الاستنار ليس من مابل جرح فصيح من هذا ان كل عقد لم يامر به الله تعالى فمن عقده فهو باطل كحلح
عالم بالتحريم عالم بالسب المحرم فهو زان طلق لغزوا بالله نه انتم وازن تقورات اين كحلح فاسد بنا مرد
كاسد ايشان لزوم مهر من سمي مع التسمية لزوم مهر مثل لامعها وثبوت نسب اولاديك ازين كحلح بهر سيئه با
ووجوب مهر بعد الاقتران وانشال ان على اهلها بطي النكاح الفاسد في القساوى التاماً رالية النكاح
الفاسد اجدد الخول في حق النسب بمنزلة النكاح الصحيح وتغير المدة وذلك ستة اشهر من وقت النكاح عند الامام
ابن حنيفة والى يوسف وعند محمد من وقت الدخول انتهى اين كل ديك شگفت كه اگر كس با او شش نكاح كنند بعد
چهار ماه از نكاح شل او طي با او كند و بعد از دو ماه از او طي طفله تام الخلقت بذا پس ملحق بملك مذكور خواهد بود زیرا كه
اعتبار مدت شش ماه از وقت عقد است نه از هنگام وطى و هر گاه حال خسران مال نه برب حنفى بر تو منگاشت گشت
پس بگوش حل نه برب حق اماميه با حيدر الشوختى نه اند هر سيكه عامه عالم النكاح با احدى از محارم نه ايد با اتفاق
بمنه برب شان واجب الحد و زانى است و احدى در مسئله اختلافى نكرده و حاشا كه احدى از عقلا را مجال لتوهم
اشترك فرقه حقه يا الو حنيفة و دين مسئله بوده باشد بلكه ائمة ثلثة سنيه و صاحبيه نيز از مسلک امام اعظم شري
دارند فكيف بالامامية الاثنى عشرية بلى اگر كس جاهل بتحریم باشد يا در شواهدى جبال و بلاد ما سیه بعيدة الشقة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
أجمعين
أما بعد
فإن من جملة ما
احتج به من سمي
الخنزير كيشا
أنه باطل
والجواب
أنه لا ينافي
في ذلك
والله اعلم
بالحق

از دیار اسلام متولد شده باشند سبب اشتباه حد از وساطت خواهد بود و این حکم اجماعی کافه اهل اسلام است و علیه الطریق اهل علم
طرا و لایب فی تحقیق شبهه عند الجمل و توهم اهل قل الشیطان السیدان فی المنة المشتبه و از دست گرفته فلو ترجح الام
ای ام المنزج او الحفنة المتروحة بغیر طمانا بکل اقرب عمارة من المجوسية و نحو امن الکفر بکناه فی بادیه بعیدة عن
احکام الدین فلا حد علیه للشبهة والحد و تنزی بالشبهات و لا یفی فی تحقیق الشبهة الداریه الحد العقد علی المحترمة بحجده
من غیر ان یطین اهل اجماعاً لا تنقار من الشبهة حینئذ و نه بذلک علی خلاف حقیقه حیث استغنی به فی درج الحد استغنی
و همین است مراد جناب علامه در ارشاد و لکن چون ارشاد پناه استقاط اول و آخر کلام فرموده اند ظهور مراد از ان
خفای بهم رسانیده و مانند کلام کلام ذلک الامام الاعلام قال فی الارشاد و شیطانی الحد العلم بالتحريم و الجلبوع
و الاختیار فلو توهم العقد علی المحرمات المؤبده صحیحاً سقط و لا یسقط الحد بالعقد مع العلم بقباده و لا باستیجار الکفو
مع و لو توهم اهل بدو غیره کالاباحه فلا حد و تشبیهت علیه محدث ہی و نه و انیکلام با و از ملیده نامید به به تبری
از رای حتی و عدم استقاط حد بعقد الا عند الجمل الداری الحد قال العلامة فی التحریر و القواعد و اللفظ للمایل لو ترجح
من یحرم علیه نکاحها کالام و البنت و الاخت و المرضعة و ذات البعل و المعتقة و زوجة الاب و الابن کان العقد
بأطلا بالاجماع فان و طلماس علمه بالتحريم جب علیه الحد و لا یكون العقد و حد شبهته فی سقوط الحد و لو طلی جابلاً یحرم
سقط الحد لئلی ما یحتاج الیه و این عبارت صریح است در در حد و صورت جمل بالمسئله و عدم و ان بحج و عقیدت علم
بالتحريم مع ان اباضیفة لقل بدو ح کس توهم اشتراک تشنیع و اتحادند بهین و بهی بیش نیست زیرا که کلام و حد
علم تحريم است که ابو حنیفه به اندر حد و ان قائل گشته و همین منشأ تشنیع بر او است و اما الجمل فخرج عن مورد
التشنيع و محل النزاع و الخلاف و چون مراد از توهم صحت عقد که در کلام علامه واقع شده توهم صحت آن از
جمل مسائست در حق کسیکه احتمال جمل با و امکان داشته باشند کس قل فاضل رشید که این توهم اواقع تشنیع
امام رازی نیست و توهم عجیب است چه تشنیع در صورت جمل مسئله نزد احدی از اهل اسلام مسائلی ظاهر و امتسا
التشنيع فی صورة العلم ظاهر معنی توهم الغمیه توهم اتحاد بین المشرکین نموده اند مع ان المشرکین ابی حنیفه نق
سن البیضة لا یرتضیه احد من مسلمین و مشرب الامیة فی ذلک صان عن شوبه الطام غاین فاسن ذاک هذا
عذب فرات سأل شربه و ذلک ملح اهل یسویان مثلاً اهل یسویان قال السید العلامة العزیز
یجمع انک نر معاشرة طائفة کسبیه بناره که سواد عظمی هستند اند حسن و قبح اشیا عقل نیست و در مذهب ایشان اگر حد
زنا و شراب خواری و دوی احمات و نبات و اسباح ساز و جاز است و همچنین برابر از جهم اید الی بادیه عذب خستن

وفات و فجار را در پشت غبر شست غلغل دشتن بر حق تعالی رواست همچنین جاری کردن معجزات بر دست پند
کاذب و تکلیف نمودن زمین بطیران نمودن بر آسمان و دیگر کالیف و الاطلاق جائز است فصل بن زور بهمان
لا حسن ولا قبح بالعقل عند الاشاعره لانه لا یجب علی الله شیء ولا یفعل منه فعل پس بنا برین سبب گوئیم که شمار افعال
چه کار و کدام ربطه این وجه قبح را در سنت غیر صحت علیه و آله و سلم بر آوردن و عقل خود را حاکم ساختن و از
اصل ذمیب دست برداشتن و از عریب خالکی خود چشم پوشیدن کدام دین و دین است و دشواری است که
لا یرى بالحجارة من کان بینه من الزحایة احتجی قال الفاضل الرشید اگر چه تحریر جواب این وجه
و چند مناسب نمایند و یک آنکه این جواب را با سوال ربطه ظاهر بخاطر نرسد و دوم آنکه حاصل این کلام بجز تصریح
ایهام بسبب دو ششام و ابانت علمی اعلام محل افعال شان بخلاف مرام چیز دیگر معلوم نمیشود پس اگر چه
سلا بقت جواب را با سوال که اقتضای مکافات میکند بگویم آنکه
و این دیشم میا لای بد گفتن کس کین زب قلب بهر کس که دبی باز دهد مستغیر
رعایت نماید و به بیان حال اجماع و اعتقاد اما باید گفت که اگر اید فوات شرطین عجل لازم آید و اگر مثل صاحب القدر و سایر
اینها بنمایند بطریق و بیان سوال جواب لازم می آید لیکن بر سوال فی الحال رعایت شرط اجماع و بسته به تائید و تایید
عرض بنمایند قیاس شرعی بر کسالی که ششید اساس این قسم قیاس اند و در اصول خود قاعده العقل مقدم
علی النقل و قاعده النصوص معلوم قرار دارند و آیات تشابهات را بجهت عدم تطابق ان با عقل صرف از ظاهر
ان صرف نمیند و امام ایشان شیخ ابو الحسن اشعری ترک ذمیب اعتزال محض حکم دلیل عقلی نموده بر دستمزد و حکما
یا قاعده اوله عقلیه پرداخته باشد و در طریق ایشان کتابها مثل کتاب حکم شرعی که از امام را در دست کتاب حجت است
که از اوله صاحب تصدیق است در حکمهای شرعی غیر از امام و عقل احکام مولف شده باشد بعد از عقل و اضافت است
اگر شاعره را بجهت تقصیر ایشان در حق عقل نظر برینکه آنرا بر حق تعالی حاکم نمیدانند و بوجوب عقلی قائل نیستند
عقل و قاصر در حق او قرار دهند امر آخر است و از اینجا که در این مقام صاحب رساله بخند لفظ که بحث از ان در اصول
و کلام می شود لفظا فرموده اند باین اختیار خاطر بطرف تفصیل جواب ان مائل شده بود که نظر بر غایت مقام و لزوم
مطالعت در کلام شیخ عثمان غلامی از ان نموده بر قد ضروری که اشاره بطرف جوابات او بام است گفتار فتنه
فعله در ذمیب ایشان جایز است که اگر چه از ان به شراب خواری الخ گوئیم چون اشاعره در اصول خود قاعده است
الا ما حنه الشیخ و لا یفعل الا بجهت شریع مقرر کرده اند لهذا نظر علی بنه القاعده و اظهار القناعه تعالی عن احوال

الواجبات الممهودة المحرمات المعلومه یگوید که اگر حق تعالی خدا را واجبات را جائز مباحث عقل
 استعمال دران لازم نمی آید لان العقل ليس حاكما عليه شيكس بر صاحب رساله لازم بود که اولاً البطلان قاعده
 شفعه علیها می نمود بعد از ان زبان باین تشبیح می کشود و تشبیح بر تفریع بدون البطلان شفعه علیها بس
 بدیع بود که همچنین ابرار را در جهنم ابد الا باو مغذی ساختن آن که حکیم از آنجا که نزد اشاعره امری بر واجب
 تعالی حکم عقل غیر واجب و احدی را حق بر اجتناب تمنی بالذات غیر لازم و اعمال حسنه و قبیحه بذاتها بر
 دخول جنت و نار غیر موجب لهذا ایشان گفته اند که بر حق تعالی اعطای جنت یا برادر او خال فساق
 و نار غیر واجب بلکه عکس آن محض نظر بر تجویز عقلی جائز لیکن نظر بر وعده صادق الهی و دخول جنت بر
 مومنین متقین و دخول نار بر افساق غیر مغفورین لازم چنانکه در کتب ایشان صرح است و در انبیضام
 صاحب تنبیه السیفه تقریر لطیفه دارد پاره ازان باختصار کثیر و تفسیریه نقل میشود گفته است حق تعالی
 جایجا در قرآن مجید میفرماید ليجذب کس یشار و لیغفر لمن یشار و غیر میفرماید قل فمن یملک الیم من الله شیئا
 ان اراد ان یملک السج بن مریم و من فی الارض جمیعاً و در ادعیه صحیفه کامله و غیر ان باین الفاظ یا شاکر
 واقع است که الهی لو غفرتی و غفرت اهل السموات و الارضین غفرتهم و انت غیر ظالم لهم و از حضرت امام حسن
 کاظم علیه السلام منقول است که در سجده شکر میفرمود در بیت عصمتک البسانی و لو شئت و عزمتک لاخرتک و عصمتک
 ببصری و لو شئت و عزمتک لا کفتمنی الخ پس بعد شهادت ثقلین بر صحت این عقیده دیگر زبان طعن بران دراز
 کردن پرنا سبب آتی کلامه و در صحیفه کامله واقعت و ان کنت لغفر لی من استوجب مغفرتک و لغفرتی
 حین استحق عفوک فان ذلک غیر واجب لی باستحقاق و لا انا اهل له باستیجاب از کان جزائی منک شد
 اول ما عصیتک النار فان لغفرتی فانت غیر ظالم لی قوله و همچنین جاری کردن عجزات بر دست متبذیان گویب
 آتی گویم نسبت این تجویز لطیف اشاعره غلط محض است بلکه ایشان قائل اند باینکه ظهور خوارق عادت سرت
 شاله جائز است بجهت ظهور کرب او نه بر دست تمنی یا بر وقوع التباس در بیان نبی و تمنی علامه تفسیرانی در
 شرح مقاصد میفرماید و ان ظهرت ای خوارق العادات من غیره ای غیر الغی فان کان من الاخیار فلیک
 ای ارباب او کرمته و الا فارباص محض کظهور النور فی حسین عهده امتداد و ابتکار که از انظر علی یدین اعیان الله
 فان الادله القطعیه قایمه علی کذب بختلاف مدعی النبوة فلهذا جوزه و ظهور ما علی یدیه شاله دون آتی انتم قوله
 و تکلیف نمودن زین بلعیران نمودن بر آسمان الخ گویم عروج اشخاص انسانی بجانب ملائک انسانی امری است

و لهذا حضرت ادریس و حضرت عیسی و حضرت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوٰۃ و السلام عروج بران فرموده اند
 و اگر چه این عروج بطریق خرق عادت است لیکن در خوارق عادات امکان شرط است پس نظر اے
 امکانها الذاتی تکلیف بان جائز و نظر اے الوعد حیث قال الله تعالی لا یكلف الله نفسا الا وسعها ان تقسم
 تکلیف غیر واقع علامه تقناری در شرح عقاید سیف پادشاه درم تکلیف بمالیس فی الوسع متفق علیه لقوله لا
 یكلف الله نفسا الا وسعها انتهى قوله پس بابرین سیو یکم که شمارا با عقلیات چه کار و کدام ربط این گوئیم معاد
 اینکلام که خلاصه اینجواب معراج از صدق و صواب است هیچ بخاطر نمیرسد زیرا که اگر احد بلسان فرض و تقدیر
 بگوید که اے اشاعره را با عقلیات کاری نیست لیکن چون کلام ایشان با کسانی است که عقل را حاکم میدانند
 لهذا ذکر و جوق در اصل متعه بطریق حجت الزامیه نموده اند پس بجواب حجت الزامیه مخاطب انقسم افاده فرمود
 بنیاد همچو حج را منهدم نمودن و طرز جدید براسی جواب ان طرح کردن است انتهى کلام الفاضل الرشید
 اقول آنچه در صدر کلام افاده فرموده که جواب را با سوال ربطی ظاهر بخیاں نمیرسد ظاهر ناشی از اشتغال
 خاطر با اشتغال باطنیه گشته و الا معلوم است که از تنگن حسن و قبح عقلیین قائلین باینکه هر چه را که حق تعالی
 امر فرماید حسن خواهد بود و حکم بقیح کلی گشته و بیان اشتغال ان بر نفسا شدنی مع ابا حتما بالا جماع بین المسلمین و لکن
 فی الجملة نادر و است و عجیب تر آنکه نقل مذہب را در این مقام بسبب و دشنام بقیم فرموده اند احدی از عقل
 نقل مذہب را سبب و شتم گفته است اما باینکه انشاء نموده پس بصدقه مصرع کلخ انداز را پا داشت سنگ
 می شکنند کاش از بد و امر انشادش بخیر استادش نمیدود و حال اموات اصول شعریه لا شعوریه مجله بسین
 گشته و باز هم بعض تبیین خواهد آمد آنچه از احکامات اصول شیعه مکنون خاطر رشادت ماثر بوده باشد بیان نماید
 و این هوس را در دل خود پنهان ندارند اما آنچه در باب اثبات عاقلیت شعری کلامی محل مرقوم فرموده اند پس
 جوابش آنکه اگر مطلوب اثبات عاقلیت بر وجه ایجاب جبری است ولو بعض الا و مالیس انکار حسین عقل را
 هیچ عاقلی نمیتواند کرد کیف و ضعف و اخف مذہب مذہب سقراطیه است و آنها نیز ادعا که اتباع عقل اند
 و بالمره دست ازان بر نمیدانند بلکه در انکار بر بیات هم شبهاتی چند که می آرند بر عم خود آنرا عقلیات می خوانند
 و کم کسی خواهد بود که را ساد حکم عقل انکار نماید و لو ادعا فلک سقراطیه نه الامه و قیاس خفی را دلیل شریعت
 بعقل آوردن طرفه باجرا نیست چه قول بقیاس از قبیل تمسبات صرفه است که عقل و نقل ازان ابی و اصل
 ان از قیاس فاسد الاساس اول سن قاس تقیسی است نهای حکم شرعی بران خلاف عقل و از عقل بر حل م

فراخ بعید زیر که اتحاد حکم مختلفات و اختلاف حکم مختلفات مثل وجوب صوم آخر ماه رمضان و حرمت صوم اول شوال
و قضا حال صوم را دون اصل و فایده غیر ذلک مالا یخفی کثیرا و ادم این اساس است و حدیث لو کان الدین بالرا
لکان المسح علی باطن الخفین او علی سطح علی ظاهرهما از جناب ملا تیماب بین الفریقین با نور و مشهور و انکار قیام
از الله البلیت باعتبار عظمای علمای اهل سنت مثل غیره ثابت پس التزام چنین امری را دلیل بر
انکاشتن بعید از عقل باشد و قاعده لسانیه عقل مقدم علی النقل غیر مفید و بعد تسلیم غایتش ایجاب جزئی
است و هو لا یفید بالجملة چون بتقدیم عقل بر نقل در حصول دینیه قائل نمیشدند و تجویز مستحکات می بردند
پس ادعا عقل در بعض مقامات چگونه مفید تواند شد و قاعده انصوص معلله کلیه نیست و الا می باید که بفعل
المیه یعمل بعقل باشد لان الاوامر والنواهی من افعاله سبحانه و ادعا تاویل آیات متشابهه بنا بر ذریع
خلافه محسوسه راست نمی آید و شبهه باعثه بر اعتزال اشعری از اصحاب اعتزال دلیل بر بلاوت اوست نه
بر عاقلیت او چنانچه صدق انیکلام بلا حله صوارم الالهیات و عماد الاسلام تبیین تمام منکشف میشود
و اختراع حکم و عقل و هدیه در احکام شرعیه تعدیه که عقل ارباب عقل از ادراک اکثرین معترف بقصور است
و لالت بر نفی عقل از اصحاب ابداع دارند بر اثبات و محبت بالغة و الدفاصل عزیز قائل تمام شای او
العقول است اگر چه این و هیات را عقلیات پنداشته اند مجال انکار کرد او اگر ادا ایجاب کلی است او فی اکثر المواقف
کس ازین جزئیات معذوره بعد تسلیم اثباتش نتوان نمود و چگونه عاقلی ادعا عقل اینجا تعدیه بمعنی تواند
نمود که تجویز و ریت حق تعالی بلامحیث و جهت مینماید و ریت طوم و رواج و امثال آن مجوز می انکار نه بلکه
بجواز ریت اعمای صمدی بقه اندلس را قائل و بکلام نفس که بنیانی بیش نیست متغوه و صفات الهیه را نه بین
فات و اندرون غیر و افعال او سبحانه را عاری از اغراض و علل انکارند و بخلق افعال عباد و عین و با وجود خبر
شباب و معاقب انکارند و کسب را که لفظی معری از معنی است اختراع نمایند و گویند تعریف در مالک خود که غایب
ظلم نیست لهذا التعذیب غیر مستحق از عباد جائز ندارند و قیام و فو اشن را بحق قائل میسند سازند و بعد ریت
جبال شامقه و انبیه رفیع بلا مانع من الرویه منتقد باشند و وصول لطفه شرعی را بر هر مفسدیه و حاکم شیخ
هشتاد ساله را بشاب شانزده ساله تجویز نمایند لای غیر ذلک مالا یخفی کثیرا پس بر خدا و رسول انوار
باید نمود که ایا عاقلی متصف چنین بزرگان را صاحب عقل میتواند گفت علامه دوائی علی از احکامات عقاید
اشعریه را ذکر نموده متغذرات آنها را بیان فرموده حیث قائل بعد کلام مکمل الکلب و ریت الله مع کونهم

و تفریح عن الجته بل جواز رویه کل موجودین الاعراض و غیر ملحقه جزو دار رویه الاصولات و المعلوم و الرواج
و همدار رویه اعمی العین لجه اندلس و همدار امکانات کما سالتی استیاد و کن الصفات لاهی عین لذات
ولا غیر با سیه غیر ذلک من المسائل التي شنع مخالفه علیهم علیهم فیما کما استخبروا بها کتبهم انتی و تفصیل این محلات
مکول بملاحظه کتب کلاسیه بسو طه است اما تنبییه که از حقیقت حاکم و فتن عقل بر حق تنها نموده پس در حدیث
صوارم الالهیات همین کشته که احدی از عقلا با استدلال عقل در احکام قائل نیست غایه مافی الیاب عقل را شاعت
بعض احکام مثل نقل سیدانند که صحیح به نظام العلما و مله فی شریعی المسلم و از حکم عقل به تنزه آئی از تعلایس و
قبایح عقل کذب و ظلم و اتخاذه و صا حیه است غیر ذلک که کافه ملین و حکما در آن متفق العکس میباشند حکم عقل
اوسمان لازم نمی آید و الا بهی اهل ملل درین منقصت و عیب ترکیب باشند مگر که گویم چون اشاعره در صواب
خداوند چون این قاعده قاسده مستلزم تجویز ايجاب قتل ناعق و زنای احمات و نبات و هتراق و بار
فسوق و تجویز بر حق تنها است چنانچه فاضل رشید بآن معتقد کشته و از غایت حجاب و شرم تسر در اجمال
انزیهیده با ضلوه اجبات ازین قبایح تعبیر فرموده و معلوم است که ابطالان تاسی و دلیل بر ابطالان مقدم است
پس کاش سفهیدند که همین دلیل بر ابطال این قاعده فی سربا کافی است و آنچه در اصل رساله متبرکه
مربور کشته و شنیع محض نیست بلکه در حقیقت برهان قاطع است بر این اساس قاعده مزبور پس امر صحیح
البطالان و ایایه افتخار نیست و تفصیل عقل را مقتضای عقل انکاشتن نیست بر یک عقل زود است و تنبیه
عقل و حکم بر خدا نیست بل که کاشت حکم خداست فالاجون بل اصول غیر متوقف علی التمسع بعقل ثابت نیست
می باید که بگویند که قائل شوند و مهند چون از کلام فاضل رشید مترشح میشود که نقل ساطع اعتبار پذیر
احکام است و در کلمات قوم تصریحات یا نمین و واقع پس حرای تنها را حکوم نقل قرار نمیده شد اگر در حکایت
عینه است و در دو حکایت مشترک و الا فلا علاوه آنکه بنده بهی شان تجویز قبایح مذکور به حسب عقل و نقل ثابت
بلکه اکثر فراسخ بسوی او تاسی هستند پس عقل معطل و کشتن یعنی چه و تفصیل فی المظایر قول گویم و اینجا
که نزد اشاعره امر بر وجهی است که حکم عقل غیر و جبر علی احکام عدم و جبر بر روی بر حق تنها است
المقل و لزوم آن من حیث الوجود الصادق است و ان مستلزم حکاویت واجب و حکایت نقل است
مع ان حکم الوعد غیر حکم الوعد فلا یرم الوعد بالوعد و ان ارم و دخل النار را متفرع بر وجهی است
مردن یعنی چه و مهند و جبر معنی از تنزهات و جبر عقلی است و هرگاه کذب در کلام لغط و لغو است

کاذب بنده شب شان جائز باشد و ثبوت قبح ان از مسیح مستلزم دور پس ایضا بالعدم هم غیر لازم دوست براسن
 عادت است زدن غیر مفید چه ثبوت عادت از کجا و خرق عادت هم غیر مستحیل و تقریر بر سنی که در تنبیہ اسفیه است از لطافت
 عاری و از سفاست ناسی است زیرا که کریمه لعین بن لیشاء و لعین بن لیشاء لطافت با سفاست بود و فایده
 وار و چه بفادش بنا بر غرور می اخبار بتغییب مستحق و غیر مستحق است پس اساس آن عدم هم بر هم نچورد حال
 سابقا جناب رشادت آب فرموده که نظر بر عدل صادق عطای اجور و جب و لازم و الجواب الجواب و بطریق حل
 سیکو هم مراد نیست که لعین بن لیشاء و لعین بن لیشاء و لعین بن لیشاء مستحق و غیر ان من استقامه
 زیرا که شرک و کفر بالا جماع منقور نیست فلا تخصیص من التخصیص و ثبت بر یمن ملککم من الله شکیا الایه
 اطراف و اعرب از سابق است زیرا که بفادش بیان قدرت کامله الهی بر اعدا و امانت حضرت عیسی و مریم
 است و در افشای انبیا و اوصیا و من فی الارض جمیع المصلحین متاثر با الله جلجله که ام قبح و نقص است تا
 استدلالات بآن بر جواز قباح بر او تلقی نموده آید و قیاس قبلی بر انبیا و جمیع نذر و موعظه اکلام در قدرت
 اکتمیه بر قباح نیست اولیس الانکار فی مجال بلکه کلام در عدم جواز وقوع است و مراد از حکم عقل تسلط او بر
 و عجز او سبحانه از مخالفت است العیاذ بالله منه فانه لا یقول به احد من المسلمین بل احده من العاقلین نیست
 و لا تسلط للعقل علی العباد فان اکثرهم خیال فزون حکم و یا تون بالقبلی فکیف تسلط علی خالق و انما المراد
 حکم العقل و کشف عن قبح القباح و الاتیان بها و این بذاسن ذاک و لا دلالة للکرمیه المزموره علی نفی هذا حکم
 بوجه من الوجوه و بنحو من انحاء الدلالة و بعد غضار البصر عن ذاک میگویم که آیه مذکوره مشتمل بر جمله شرطیه
 است و هو لا یستلزم وقوع المقدم و معلوم است که امانت حضرت عیسی و لق نشده بلکه چون کفار مدعی نبوت
 و الوهیت حضرت عیسی بودند حق تعالی در مقام بیان عبودیت آن حضرت فرموده که اگر امانت و اهلک ایشانرا
 اراده فرماید کدام کس مانع و حاجز میتواند شد و اما فقره لو عقبتنی و عذبت اهل استمرات و الا در همین پس نیست
 بر سلبش و در چه ظاهر است که مراد از آن این نیست که لو عقبتنی مع طاعتی و عدم تقصیر من فی العباد و قبح
 بلکه مراد از آن فرض تقصیر خود است فلا یم التقریب بل از حیثیت سفاست ظاهرش با عصمت انبیا و این
 دین و ملا که بقرین واجب التاویل عند الكل بوده باشد لکن این بذاسن ذاک و هر چه در منزل است
 حال سناجات جناب امام موسی کاظم علیه السلام زیرا که هر گاه ضمیمه رب عقیق تک با سانی موجود است فلیعلم
 لعنیه بر آن صحیح و لعنیه غیر مستحق از ان غیر لازم و کلام در لعنیه من لا یستحقه میاثره فی ظاهرش سنا

عصمت است مثل طاهر کریم یعنی سرکاک الله با تقدیم من ذنبک و اما آخر و مثل قوله تعالى و لن اشرك لک بطن عمارک
پس مانند سایر آیات و اخبار یا قول بود و باشد و لفظ عصیان و تعذیب هر دو محمول علی الظاهر نمیتواند شد بل هر دو
ترک الاولی و التقصیر عن عبادۃ الله حق عبادت و من التعذیب فوات الزلفه هذا متعلق بکلام السفيه چون
فاضل رشید کلاش را بطریق نقل کلام دیگر آورده و یادش خوش متش فی الجملة تخشین کلام منووده شد اگر چه
بعض عرفا قائل یا اتحاد قائل اند و باین شعر دلایل با برتر شمس

هر لحظه بشکل آن بت عیار برآمد و بر روی نشان
هر دم بلباس در آن یار برآمد گهر بر و جوان شده
و اما فقرات دعا صحیفه سجاده علی صاحبها الالام پس مراد از آن بجای خیار حضرت سید علی ادرک درم کلام امام کا
هر نفسیت و بدون توکل و درین حدیث خیلی دشوار را بحکم محصل منقول آن نیست که عفو از حق مواخذة محض تفضل
است نه بر سبیل وجوب و لکن اعظم اصحاب ما قائل اند باینکه عفو بعد التوبه من استحق التعذیب تفضل محض است
کلاش اینقدر زینت شریف فاضل رشید میر سید که تعلیل آن حضرت بقول خود اذ کان جزائی فی اول عهد
النار فان التعذیبی فانت غیر ظالم لے نقص جمله است بر آنکه استحقاق تعذیب تترتب بر صدد و عصیان سابق
است پس دلیل بر تعذیب بحق باشد نه بر تعذیب غیر مستحق بلکه تفریع فان تعذیبی فانت غیر ظالم لے بر وقوع
عصیان با و از این بناوی است و باینکه اگر سبق عصیان نمی بود تعذیب عین ظلم بود و این بادم اساس است
اشعری است که تعذیب بطیع را من حیث هو بطیع رد و اذرنه فیکون لنا لا علینا و علیهم لا هم پس تسک و تثبیت
با نچه نانی اصول خودش باشد مقام استعجاب و مراد از استعجاب مغفرت در کلام امام استعجاب تفضل است
نه حتمی ایجابی بقدریه تقدیم یعنی فقره یا الکی لو کیت الیک حتی تسقط اشعار عینی و اتجبت حتی تقطع صوته
الی ان قال ما استوجب بذلک محسبیه و احده من سیاقی قال سید علیخان المدهنی فی شرح الصغیفه الموسوم
برایض السالکین بکذا و استوجب مغفرت ای استعجاب تفضل و کرم و حسان و لک قوله صین استحق فانه
سبحانه اوجب للعبد علی نفسه قبول توبه تفضل او کما قال انما التوبه علی الله الذین یعلمون السوء بحالهم
توبه یون من قریب فان علی هماغاهما الوجوب ای وجبه علی الله و وجوب کم لا وجوب استحق تبرکه الذم فانه
بهذا الاعتبار استوجب من تعالی المغفرة و استحق العفو لا باعتبار ان ذلک له حق واجب لیست وجبه و لیست فله
سنا فة بین لفظ الاستعجاب اولاً و اثبات ثانیاً استحق قوله گوئیم نسبت این تجویز لطرف اشاعره علی محض
البح اقول این کثرت سوره را چه علاج که در قول سابق تصریح بعدم وجوب امر من الامر الی الله فرموده اند

کتاب

وقاعده لا یجب علیہ شیء عقلا موسس ساخته و سلم داشته اند و حالا بآنکه ذی بول از آن فرموده او عای و عوب
 تصدیق نبی و عدم تصدیق متنبی سفر نمایند آن بدانشی عجاب و احتمال و عوب سمعی منتفی چه آن مستلزم دور و دور
 است و کاش کلام علامه تفتازانی هم بضم شریف چنانچه میاید بکیر سید بطلبش جز این نیست که تجویز معجزه
 بر یزنی صادق و عدم تجویز آن بر دست مبتنی کاذب بنا بر عادت محضه است کما هو من مقرحات علمائهم کلام
 روز بهمان و غیره پس اینقدر غفلت از اصول مذہب ناسنسب و بر کسکه این رساله را مطالعه نماید غفلت های یک
 از فاضل رشید در علوم اصول کلامیه و فقهیه و مسائل فرعی و قواعد عقلیه بکار بسته مخفی نخواهد بود و حال عادت
 این فرقه سابقا عرض داشته شد که علم بعبادت کذا یا از استحکامات و خرق عادت در هر وقتی محتمل پس یقین
 بآن عادت نامکن قوله گویم عروج اشخاص انسانی الخ کاش اینقدر وقت طبع را که میسر بودند که محال عادی
 در هنگام خرق عادت استحاله عادی ندارد بلکه بسبب اعجاز یا ارباص و حریم الطیاق و دخل و از دایره الاطلاق
 خارج میشود و کلام در جواز آن صحت کونه محال الطیاق است پس اصل امکان ذاتی از حین عدم اطلاق که سناطیح
 تکلیف است خارج نمیدارد و تمامه عقلا بر استحاله آن اطباق و اتفاق دارند الا شریکه لایعیا هم تفصیل کلام
 آنکه محققین قدما نشان تجویز تحصیل تکلیف مالاطلاق علی الاطلاق پرور داشته اند چنانچه علامه و آئی فرموده و اما
 تقریر بیشترین محققین فیذل علی ان التکلیف بالمتنع لذاته کجس لنقضین جائز بل واقع قال امام الحرمین
 فی الارشاد فان قيل باجوز تموه عقلا من تکلیف المحال بل اتفق وقوله شرعا قلنا قال شیخنا ذلک واقع
 شرعا فان الرب لقای امر با جهل بان لصدقه دیون بی فی جمیع ما یخبر عنه و ما خبر عنه انه لایؤمن نقایه
 ان لصدقه بانه لایصدقه و ذلک جمیع من لنقضین و کذا ذکر الامام الرازی فی المطالب العالیة و قال فی
 ان لا یترخیص الایمان مع حصول العلم لعجز الایمان او جمیع الوجود و عدم لان وجود الایمان تحصیل آن بحصول
 مع العلم لعجز الایمان ضرورة ان العلم لنقض المطالبه و ذلک بحصول عدم الایمان است و چون تاخرین
 اشاعره بر شناعة این قول مطلع شده اند دست و پای زده و تنوع انواع استحکامات پرور داشته اند چنانچه علامه
 و آئی خودش در همین کتاب مراتب مالاطلاق را بر سه قسم قسم ساخته گفته است که ادنای مراتب است که
 متنع باشد بسبب علم الهی لعدم وقوع آن اولاد و اوته ذلک اول اخباره ذلک و لا نزاع فی وقوع التکلیف فی
 عن الجواز فان من مات علی کفر من اخر التعلیم الایمانه بعد عاصیا اجماعا و اقصای مراتب است که متنع اند
 باشد کلب الحقائق و جمیع العقیدین و لنقضین و فی جواز التکلیف بر تردد و مرثبه وسطی است که فی حد فته

ممکن باشد لکن متعلق قدرت عجز نباشد اصلا مثل خلق جسم یا عجب عادت کما بصعود الی السماء و همین مرتبه را محل نزاع
 قرار داده و فرموده که جمیع بران رفته اند که نزاع در جواز تکلیف یا تقسیم است و اما وقوع پس منفی است بکلمه استقرار
 و شهادت کریمه لایکلف الله نفسا الا بسعها نیست لمخص افاده علامه لغتنا زانی پس بوضوح انجامید که در هر دو قسم
 محال یعنی ادنی و وسطی در جواز نزاع اشاعره و همچنین در وقوع تکلیف بادل کلامی نه و در بعضی تردد است حق نیست
 که این تحقیق متاخرین قرار عین اشتغال از قبیل تالالیمین و طالیغنی من جمیع است چه اگر استطاعت و قدرت بشر
 و ساطع تکلیف است پس همه اقسام متمنع منساک و الاقامه باشد ذرات او عادی و الا فکذا لک لا مقام للتردد و الکلام
 فی بعضی و کون بعضی و شهادت قول الکی علی موعودهم من عدم و وجوب الوفاء بالوعد و عدم لزوم الصدق فی الکلام
 اللفظی غیر مقبول و حال استقرار معلوم یا بحکله فرق مختص متاخرین حکم بحث است و اصل مذمب اشعری جواز بل
 و وقوع تکلیف جمیع انواع محال است من غیر فرق کما لا یخفی علی ذی النصفه من الفرق و مجال التاویل وسیع
 و التوجیه الباری و بلیج قوله گوئیم مفاد ان یکلام انچه در کلام جناب سید مظلله میامی بحجرات ان ایراد شده و
 ادراک ان خالی از تقسیم نیست یعنی قوله و لایرے بالحجارة من کان میتة من الزجاجة و شرب الخمر و دیگر
 کسی نیز پیدا که مثل ان یا شمع از ان مبتدئین سائغ و جائز نباشد و الا الزام بعید از الصفات و قریب باعتقاد
 و ایضا کلام استادش که در صدر عبارت تحفه سالقه الذکر نوشته یعنی قوله اگر عاقله در اصل متعنه نال کند بینه
 که درین عقد فاسد چه مفید ما است که همه ان سنانی شرع و مضاد حکم الهی است انچه دلالت صریحه دارد بر اینکه
 مطلوب اوسیان استقبل عقلی بر وجه تحقیق است نه بر دلیل الزام و همچنین قول او بحکله در ضمن تحلیل متعنه هر چه
 امر شده بعیت خصوص امر نکاح و امر میراث صریح لازم می آید نه پس حل کلامش بر الزام از قبیل توجیه القول
 بما لایرے به قائم لوده باشد علاوه آنکه الزام نیز است نمی آید چه این احتمالات تخلفه در نکاح و شهادت شایین
 و جمیع احکام شرعی متطرق است و مدار او امر و احکام شرعی بر ظواهر احوال است و امکان محال لغامانی نفس الامر
 مثلا اگر شایین نظیر اسلام باشد و بحسب ظاهر امر کمال شهادت آنها نباشد لازم نیست که در واقع هم شهادت
 شان بر طبق واقع باشد پس احیاناً اگر مفید بر شهادت شان ترتب شود عاید بشناع البیاد و با عجز نبود
 باشد و از ترتب چنین مفاسد که غالباً ناشی از قصور مکلفین است هم اساس حکم شرعی نمیتوان نمود پس چگونه
 اصل اباحت تعدد را تحلیل کما سئل و مفاسد باطل میتوان ساخت قال السید الوحید فائده سابعه
 و در دفع شبهه تا یک بر دلالت آیه کریمه در اصل کلمه ما و ذلک ان یبغوا بانواکم محصنین غیر ساقین فاما مستثنی منین

فاقوه بن اجماع و لا جرح علیکم فیما تراضیتم به بن عبد الله بن فضال ان الله کان علیما بحکایت متوفکر کرده اند
 و ما در این مقام مذکر کلام شاه عبد الغزیز و نقض فقرات ان گفتار میباشیم قال الفاضل المعاصر الدهلوی فی لفظیه
 تبعاً لاسلامه آنچه گویند که ما شتمتیم به بن فاقوه بن اجماع و لا جرح علیکم فیما تراضیتم به بن عبد الله بن فضال است
 روایت ان از عبد الله بن مسعود و دیگر صحابه محض افزاست اگر چه در تفاسیر معتبره اهل سنت نیز نقل کنند
 زیرا که خلاف نظم قرآنی است و تفسیر که خلاف نظم قرآنی باشد گویا روایت از صحابی کند سمع و بقول نیست
 زیرا که حق تعالی اهل بحرات را بیان فرموده است قوله التهم حجت علیکم اهاکم ای قوله و المحضات من النساء
 الا مالکات ایاکم باز میفرماید و حل لکم ما ولو لکم یعنی ما سوار این محلات بر شما حلال کرده شد مگر باین شرط که
 ان متبغوا باهولکم یعنی مال خود را خرج نکنید و در هر دو لفظ پس تحلیل فوج و عماره ان ازین شرط باطل شد
 زیرا که ان سوداگرفت است باز فرمود و محضین غیر سافحین یعنی در آن حالت که از زمان را خاص کنید بر آن خود
 و محافظت کنید تا دیگر ربط پیدا نکنند آنکه محض شصت شصت منظور و آید و آب خود بخشن و او عیبه می باشد
 کردن قصد نماید پس متعه ازین شرط باطل باشد زیرا که در متعه حیاط و اختصاص معلوم نیست و نیز ازین
 پسین معمول است که راه بازاری و هر سال در کنار یک باز بر حل نکاح متفرع میفرماید و ما شتمتیم به بن فاقوه بن اجماع
 چون در نکاح مهر مقرر گردید پس اگر متمتع شد بدفع و طی پس تمام مهر لازم میشود بر شما و الا نصف مهر آن است
 را از اقبل خود قطع کردن و بر ابتهای کلام حل نمودن صحیح باعتبار عیبت باطل است زیرا که حرف فامع میکند
 از قطع و ابته و بر لوط میسازد و ما بعد را با قبل و آنچه روایت کنند که عبد الله بن مسعود این آیه را باین لفظ میفرماید
 فاما شتمتیم به بن فاقوه بن اجماع و لا جرح علیکم فیما تراضیتم به بن عبد الله بن فضال در صحت این روایت حرف است زیرا که در کتب معتبره یافته نمیشود
 دوم آنکه اگر روایت ثابت شود فقرات منسوخ خواهد بود و فقرات منسوخ در اثبات احکام بکار نمی آید زیرا که نه قرآن مانده
 و نه خبر است علی الخصوص که آیات دیگر صحیح مخالف این فقرات شاذ منسوخ است سوم آنکه اگر از نیمه در گذشتیم
 باز هم بر حل متعه دلالت نمیکند زیرا که ای حل مستحق است متعلق به متاع است نه بقدر و مدت معین و متعه متعلق به نفس
 عقد میشود نه به متاع پس یعنی آنچه چنین شد پس اگر متمتع یافتید از زمان منکوحه مدت معین پس تمام مهر او ادا
 نماید و فایده افزودن این عبارت آنست که کسی توهم نکند که وجوب تمام مهر متعلق است بگذشتن تمام مهر نکاح
 چنانچه در عرف مشهور است که ثلث مهر را بجهل میکنند و ثلثین را سبیل میدارند و ایضا انکاح پس این را
 بسبب تصرف زن و دستیار او حاصل میشود و الا در حکم شریعت بعد از یک طی اگر چه تمام مهر را مطالبه نماید باید

و اگر اهل اجل سستی بقدر عقیده باشد باید که نزد شیعه معتبر است مدینه و بعد در دست نه شود حال آنکه با جماع شیعه درست
 است و سیاق این آیه و هر قولی که در آن است بطریق منکر طولاً و آیه نیز در مقدمه نکاح است یعنی اگر اینقدر مال
 ندارد که مهر و نفقه حرائر را بپردازد پس نکاح کنید که نیز بکار برادران دینی خود را در میان قطع کلام کردن عبارت
 سیاقی را بر شیعه حمل نمودن صحیح تحریف کلام است بلکه اگر کسی در سیاق این آیه تامل کند حرمت منع صحیح درمی یابد
 زیرا که در این آیه اکتفا به نکاح کنید بکار فرموده اند اگر معتبر در کلام سابق تحلیل نمیدهند پس چرا می گفتند که سن
 لم یقطع منکم طولاً زیرا که در صورت عدم استطلاع نکاح حره و قضای حاجت جماع منع چه کمی و شست بلکه حکم
 لکل جدید لذت و هوس و غیره میسر شود و نکاح نیز بکار را باین تعلیل و تشدید و الزام شرط و قیود حلال کردن چه در کار بود
 و اما قول قوله غلط محض است الخ ناشی از جهل یا تجاہل تنفایس بر ذہب خودش است چه دلتی که احتمال
 نزول آیه کریمه را در باب منع جمعی کثیر وستم غفیر ذکر کرده اند چنانچه کلام صاحب کشف و امام زاهدی و فخر رازی
 و دیگر مفسران دلالت تمام بر آن دارد و در فائده ثانیه بعضی بیان کرده اند از جمله است آنچه فخر رازی در تفسیر کبیر بعد تحریر
 احتجاج محمد زین به قول عمر و انا انہی عنہما بر عدم نسخ حکم منع در زمان جناب رسالت تأیید چنانچه در سابق ہم گفته شد
 نوشته و هذا هو الحق متک بهما عمر بن الخطاب بن الحصین حیث قال ان الله انزل فی المتعانی و ما هنا ما هنا
 ثم قال رجل برأه ما ساریر یدان عمر بنی عنہما انتی و ہمین یضیون نیشاپوری در تفسیر خود نوشته و معلوم است که
 عمر ان از جمله صحابه و عظم رواه صحاح ایشان است پس متغوه شدن ناصب باینکه روایت متغوه از صحابه محض
 افتراست از حلیه صدق و راستی معاً اما آنچه فرموده که اگر چه در تفسیر غریب مبتدیه اهل سنت نیز نقل کنند نهایت
 عجیب و غریب است زیرا که هر گاه مانند تفسیر و نیشاپوری و کشف و بیضای غیر معتبر باشند پس دیگر
 تفسیر معتبر را از کجا خواهند آورد که اعتماد بر آن در تفسیر کلام ملک علام نمایند و این در حقیقت نقیض تفسیر مذکور
 خود و علمای خود است که پیش دشمنان اینبای شیخ و مستحسن است نتهی قال الفاضل الرشید
 آنچه بیان احتمال نزول کریمه فاما استمتعتم الایه را در باب منع نقل عن الکشاف و الزاهدی و التفسیر الکبیر
 و غیره باحواله بر فائده ثانیه نموده پس جوابش در بخاند کور اعاده ان در ان مقام چه ضرورت قول و معلوم است
 که عمر ان از جمله صحابه و عظم رواه صحاح ایشان است پس متغوه شدن ناصب باینکه روایت متغوه از صحابه
 محض افتراست الخ گوئیم در فائده ثانیه تفصیل هر چه تا متر گشته که روایت تجویز متغوه انساب بر عمر ان
 بن الحصین محض افتراست از بی روایتی که از منقول است در متغوه الحج و وارد است و جوابش در شرح حال فائده

حادی عشر حالی رسد ارباب نظر خواهد شد آنچه صاحب رساله در عبارات اطلاق لفظ ناصبی بر خاب مطلب
 صاحب تحفه کرده اگر شرط سابق در بیان نمی بود احقر العباد از کتب شیعه ثابت نموده که شیعی حقیقی نیست و ناصبی هم
 لیکن حالا هیچ نمی نگار دو انصاف این امر را بر طبیعت قاده او میکند و فکر در انبیتانم نقد شمار میکنند که
 احقر العباد دایره از مطلب شیعی حقیقی و نصبی اتعی سالها است که در رساله غره الرشدین و فلقه الضالین بحث
 صاحب زنده اثناعشریه نوشته چون نقول آن رساله نزد اکثر احباب موجود است هر کسی که خواهد باشد نظر
 آن رجوع نماید قوله آنچه فرموده که اگر چه در تفاسیر معتبره اهل سنت نیز نقل کنند نهایت عجیب زیرا که هر گاه
 مانند تفسیر کبیر و نیشاپوری و کشاف و بیضاوی غیر معتبر باشد پس دیگر تفسیر معتبر از کجا خواهد بود و این گوئیم این
 استعجاب صاحب رساله نزد هر ما هر لیب عجیب و غریب است زیرا که مراد از لفظ تفسیر که در کلام صاحب
 در غله الکافی مفعول است کتب تفسیر نیست بلکه اقوال مفسرین قرون ماضیه است که در بیان معانی آیات قرآنی
 منقول است و این اطلاق لغات شائع است چه علما بعد نقل معانی آیات جای میگویند نه تفسیر آیه بن
 کعب و نه تفسیر ابن مسعود و نیز سگویند علی تفسیر فلان کیون معاذ لایه که اے غیر ذلک من الشواهد الی
 کما دان لا تحفه و اگر چه مراد از انبیتانم ذکر احتمال صحیح کفایت میکند لیکن به طریق ترجیح گوئیم دلیل ظاهر
 بهرین اراده آنکه صاحب تحفه در انبیتانم شکل اول تریب داده حیث قال زیرا که این تفسیر خلاف تفسیر
 قرآنی است و هر تفسیر که خلاف نظم قرآنی باشد گویا روایت از صحابی کنند سموع و مقبول نیست انتی و مثل
 این قیاس از کتاب تهنیه شیخ طوسی در قول آتے می آید و ظاهر است که در کبری مراد از تفسیر بیان معنی آیه
 است نه کتاب تفسیر چه بر تقدیر اراده کتاب تفسیر عبارتش چنین میشود که هر کتاب تفسیر که خلاف نظم
 قرآنی باشد گویا روایت از صحابی کنند سموع و معتبر نیست و مخالفت نمیکند اگر چه بر جمله کلام علما مخفی نیست
 لیکن بنا بر مزید افاده گوئیم این معنی باطل است بجهت آنکه کتاب تفسیر عبارت از الفاظ متعلق به بیان آن
 یا معانی آن الفاظ یا مرکب از این هر دو است من اولها اے آخره یا نه بعض آن و هیچ کتاب تفسیر من اوله
 اے آخره مخالف نظم قرآنی نیست و همچنین عامه کتب تفسیر تاجها روایت از صحابی واحد نیست پس ثابت
 که مراد از لفظ تفسیر در کبری بیان معنی آیه است نه کتاب تفسیر و هر گاه در کبری این معنی مراد باشد در صغری هم
 همین معنی و جو باید مراد بود و الا لم تکرر الا وسط آتین معنی کلام صاحب تحفه چنین باشد که روایت نزول آیه
 در حق مستعد از عبد الله بن مسعود و دیگر صحابه مخض افتراست اگر چه این روایات در اثنای بیان معنی آیات که

ان بیانات نزد اهل سنت غیر معتبر است نقل کنند زیرا که آن بیانات خلاف نظم قرآنی است و هر یک از اینها
 باشد گوید روایت از صحابی کنند سمیع و مقبول نیست و چون مراد صاحب تحفه بدین یافت رسید پس به غیر معتبر
 بودن تفسیر کبیر و غیره از عبارت صاحب تحفه که صاحب رساله بحیث برهم التفات بطرف معنی ظاهر آن یاد
 داشته دارد کرده است متوجه نباشد چه از ذکر بعضی اقوال غیر معتبره است یا اگر اکتفا به بعضی التقریر و الالفاظ
 الدالیه علی تضعیف الروایه و ردو باطن معتبر بودن تفسیر کبیر مشتمل بر آنست لازم نمی آید و اگر چنین باشد پس چون
 والد بزرگوار صاحب رساله روایات قدح هشامین و اشاکهار که در کافی کلینیه و احتجاج واقع است ضعیف گفته
 از ان ضعیف و غیر معتبر بودن کلینیه و احتجاج لازم نمی آید انتمی اقول حال روایت عمران بن حصین سابقا
 مبتنی گشت و اگر فاضل شید اسناد از ابوسعید عمران اخروی نامند پس بنا بر معنوی شطیبه و فخر رازی
 تیشا پوری مغیری و سخی حدیث را خواهند بودند دیگر و حال شیعه حقیقه و ناصبه حقیقه بر یکدیگر کتب کلامیه
 ویده کالشمس فی رابعه النهار بخلی و روشن تفصیل این اجمال موقوف بر ملاحظه کتاب تطایب صوامم الالهیات
 و مصصام قاطع و غیر آنست و انتحال اولیا خلفای ثلثه لقب شیعه حقیقه را برای خود باد و حقیقه اتباع شافعی
 و مالک را و ادعای خوارج حشمت را و اینها را غیر ذلک و قد الحمد که اکثر مطالب عمده رساله غرة الراشدین درین
 عماله و دیگر رسائل شریفه منقوض گردیده پس تشبیه آن رساله با ستم مذکور از قبیل تشبیه زنی با کافور باشد نعم لواراد
 من الراشدین اتباع الامیه المعصومین و من الغالین المخالفین لهم لکان للتشیبه وجه وجهی کما لا یخفی علی الغلبه
 قوله گوئیم این استعجاب صاحب رساله الخ اقول اگر چه در ان مقام بر نعم خود خیلی وقت بکار برده اند و اظهار
 تنج خود و علم منطق بترتیب شکل اول فرموده اما باقتضای **س** لن یصلح العطار ما فسد الدهر من
 اصلاح فساد کلام غریزی از ان ناممکن زیرا که هر کس بهره از نعم کلام دارد میداند که مراد از قول قائل که فلا
 روایت را در تفاسیر غیر معتبره نقل کنند کتب تفاسیر است و اطلاق تفاسیر بر آن شائع و ذائع چنانچه
 میگردد در تفسیر کبیر و تفسیر بقیادی و کشف چنین نوشته و خود فاضل عزیز بعد از چند سطر در باب قرابت
 اجل سیم گفته زیرا که در کتب معتبره یافته نمیشود و قد مر نقله عنه فی الکلام السابق و هذا من بویات ما قلنا و یظنون
 آنست که اگر این تلمیح شریف نیست است و خود این توجیه القول بالا برضی به قائله نقل میفرمود البته دست رد
 بر سینه قبول میزد و ایضا میگوئیم که این روایت تفسیر است کما یدل علیه شکل الاول پس معنی عبارت عزیز چنین
 بوده باشد که این تفسیر را در تفاسیر غیر معتبره نقل کنند و هو ما لا یستلزمه و نیز در صورت لازم می آید که تفاسیر دیگر

که در ذیل آیه مذکوره نوشته اند و از آنجمله است حمل آن بر نکاح دایمی نیز غیر مستند و نامقبول باشد و لایحه فی الجمله
و آنچه معلوم است که نقل روایات مفسره کار مولفین و مصنفین کتب تفاسیر است نفس و التوهم اگر شد و شد
بشکلی که بعد و بعد تمام آنرا بیان ساخته عجیب است چه در وسط دران علی واضح به لفظ تفسیر است که سفر و تفاسیر باشد
نه تفاسیر و لایحه من اراده معنی من احدها اراده من الاخر بلکه تغییر عنوان و تبدیل بیانی دلالت بر تبدیل معانی
دارد و آنچه در آخر که همیشه فرموده که مراد استادش نیست که اگر چه آن روایات در اثنای بیان معانی آیات
الح کس عجب بر عجب می افزاید زیرا که لیساک امر حق را در اثنای امور باطله بسین می سازند و بالعکس پس دلیل
بر بطلان آن نخواهد بود و چه مراد فاضل رشید از آن بیانات چیست الفاظ متعلقه به بیان تفاسیر است
و بر هر دو نقد بر اطلاق کتاب بر آن صحیح است و جزو کتاب را نیز کتاب میتوان گفت مثل کتاب الطهارة
و کتاب الصلوة و مانند آن گوئیم کتاب خاص که عبارت از مجموع الکتاب باشد بر هر واحد صادق نباشد
فصل مازعه و از جمله امارات چهارت رشیدی در فن منطق است که خواسته است که عبارت تمام خود را اصلاح نموده
بشکل اول نیست آنرا درست ساد و لکن یہ ب سوتخیر چنانچه باید بر ترتیب آن نه پرداخته آیینی بینی
که لفظ تفسیر را در قول استاد خود زیر که خلاف نظم قرانی است زیاده نموده چنین اصلاح فرموده زیرا که این تفسیر
خلاف نظم قرانیت و هر تفسیر که الح و درین مقدمین تفسیر را در وسط قرار داده حال آنکه تفسیر در شکل مذکور
داخل اصغر است نه اوسط و هیئت را بوضع مذکور ساخته که گویا صغری تمامها موعود کبری گشته و تاویل اگر چه
ممکن است بالتزام حذف و ایصال یا در کتاب بعضی از احوالات بار آورده لیکن در مقابل خصم این حسن را بر
معناد و عویش افتراد در روایت مزبور است و قول او اگر چه در تفاسیر غیر معتبره الح جمله معترضه است پس
تطابق بیان دلیل و دعوی می باید نه در دلیل و جمله معترضه و از عدم تطابق بیان آنجمله و بعضی الفاظ اهدی
المقدمین عدم تکرار اوسط چگونه لازم تواند آمد و حق عبارت چنین بود که بگوید این روایت تفسیر است مخالف
نظم قرانی و هر تفسیر که مخالف نظم قرانی باشد مقبول نیست لکن بر این تفسیر هم افزای آن ثابت نمیشود و چه
ان عدم مقبولیت است و ان مستلزم قرینه نیست و کاش بدین وقت افزین میرسد که فقره عزیزیه که آنرا کبر
این شکل ساخته اند دلالت دارد بر ثبوت روایت مذکوره زیرا که قول او که روایت از صحابی گشته مشعراست
اینکه اگر چه آن روایت از صحابه وارد شده مقبول نخواهد بود پس روایت غیر مقبول باشد نه غیر ثابت و درین مذکور
از آن و آنچه فرموده که قبح در روایات قبح هشامین و تضعیف ان مستلزم تضعیف تمام کتاب کافی و محتاج باشد

پس وقتی انتقاس صحیح می‌باشد که از علمای مایفرمود که روایات قبح هشتمین در روایات غیر معتبره یا کتب و احادیث
 غیر معتبره نقل کرده اند و از لیس فلیس قال السيد العلامة الوحید عجیب است که فاضل ناصب این قضیه
 که دارد نظم قرآنی را بداند و صحابه پیغمبر مثل عبداللہ بن عباس و عمر بن الخطاب و ابن مسعود آنرا نقل کنند و
 مفسران ایشان مانند خزاز و غیشاوری و سیوطی و امام زاهدی که سابقا کلام ایشان مذکور گردیده از این خبر
 نداشته باشند ان بنی عجیب قال الفاضل الرشید حال قائل بودن این کبریه معتبره انفسا و قسمی که
 مفسرین مذکورین در تفاسیر خود مذکور آن کرده اند سابق ازین مکرر مرقوم شده و فائز آنرا می‌گویند که کلام صاحب سلم
 سحر است بآنچه که صاحب تہذیب در باب سن اهل اللہ نگاه کند و حدیث جمیل بن دراج و حماد بن عمار
 و حدیث منصور بن حازم از ابی عبداللہ علیہ السلام گفته اند ان النجران قد وردنا من عنده ان النجاشی لما حضره الموت
 عز وجل و کلحیث ورد هذا المورد فانه لا یجوز العمل علیہ جمیل صاحب رساله می‌توان گفت که صاحب تہذیب بآن
 قرآن را بداند و احکام ابیہ مثل جمیل بن دراج و حماد بن عثمان و منصور بن حازم آنرا نقل کنند انما قول مقدم
 جواب ما تقدم اما معارضه بروایت جمیل بن دراج و فائز آن که مخالفت بطاهر قرآن مجید دارد و پس ناشی
 از خوش فهمی کلام است چه کلام مادرین است که این مسعود و ابن عباس و دیگر صحابه اعتقاد به نزول کریمه گویند
 و خصوص معتبره داشته اند و بر طبق ان عمل نموده اند و نیز خطای مفسرین اهل سنت روایت ایشان را
 در ذیل تفسیر کریمه قما استمعتم نقل می‌نمایند و حج و قدری در آن از حثیت مخالفت نظم قرآنی ننمایند و این معنی
 فی السنی تسلیم این تفسیر است چه اگر مخالفت نظم و غیر متبر مبرور چه در تفسیرش نقل میکرد و در حج ان
 نمی‌پرداختند و عجیب است که صنادید مفسرین از مخالفت نظم غافل باشند و بان یسے نه بر مذخلفات روایت
 جمیل و مانند آنکه اعتقاد و عمل جمیل و غیره بر ان روایات ثابت نیست و مفسرین و علما آنرا تلقی بقبول نظر
 و در ذیل تفسیر کریمه نقل نموده اند و در استیکه مجرور روایت امری دلیل بر اعتقاد راوی بحدیثش نمیشود و فضیلت
 غیره پس دلیل بر جعل راوی نیز نباشد احتمال شبهه او را و بل کمافی روایات الخیم و تشبیه پس قیاس ان
 بر ما نحن فیه جائز نباشد علاوه آن که ثبوت خطای جمیل بن دراج ممنوع است بجز از ان خطا من دون سن الراوی
 و عزیت آنرا و در فضل و مکال بلکه مزیت و فضیلت جمیل بن دراج نیز بر جناب شیخ الطالیف که حنوب مذہب
 سلم الثبوت بوده ممنوع است بل الامر بالعکس بخلاف ما نحن فیه که فضیلت زنجشیری و بغوی و غیرشان بر فاضل
 حماد و طاهر و از غایت ظهور مستفی عن البیان و کذا از عا و پس تسلیم صنادید مفسرین و عدم قبح ثنائی روایت

مفسر ابن عباس و ابن مسعود و شافعی انکاشتن صاحب تحفه از انبهم قرآنی مقام نہایت استغراب باشد فلا تقل
قال السيد الحميد علاءہ آنکہ چون ماظم نظم قرآنی خلیفہ ثالث اندر احتجاج بان بر شیعیان رست نیست و اندر
استی قال الفاضل الرشید مطابق تصریحات کبار شیعیہ کہ اکثرے از انہما لقب بصندوق و علم الہدی
و ثقہ الاسلام اندر احتجاج بان بر شیعیان رست میتوان شد حالانکہ بعض از لغویین این کابر بایست شنید پس باید دانست
کہ ثقہ الاسلام ابو علی طبرسی در مجمع البیان فرمودہ ذکر السید الاجل المرتضی علم الہدی ذوالجدر بن ابوالقاسم علی
بن الحسین الموسوی ان القرآن کان علی عہد رسول اللہ صلعم مجموعا مولفا علی ما ہو علیہ الآن و استدل علی ذلک
بان القرآن کان یدرس و یحفظ جمیعہ فی ذلک الزمان حتی عین علی جماعۃ من الصحابہ فی حفظہ و انہ کان اخص
علی ابی و تیل علیہ و ان جماعۃ من الصحابہ کعبہ التمد بن مسعود و ابی بن کعب و غیرہما ختموا القرآن علی ابی و ختمت
و کل ذلک باذنی تامل و علی انہ کان مجموعا متباغیر مشہور و لا یستوثق و ذکر ان ابن خالف من الامانیۃ مشہور
لا یستدل بجلالہم فان الخلاف مضاف الی قوم من اصحاب الحدیث نقلوا اخبارا ضعیفۃ ظنوا صحتها لایرجح ثبوتها
من المعلوم المقلوع علی صحیحہ انتہی و ملا صدوق شایح کافی کلینیہ در شرح بابی کہ در ان ذکر صحیفہ و خبر وجاہت
مصنوع فاطمہ علیہا السلام است میفرمایند و لیظهر القرآن بهذا الترتیب عند ظهور الامام الثانی عشر علیہ السلام
و لیشر بہ و اما قبل الظہور فالواجب ان یسلّم بالترتیب الذی رتبہ عثمان بن عفان کما ورد فی صریح عبارات
الامانیۃ انتہی و قاضی نور اللہ شوشتری در مصابک النواصب بحواب طالعہ ثانیۃ از جندالمرج میفرماید بالنسبہ
الشیعۃ الامانیۃ من قولہم بوجہ التفریق فی القرآن لیس ما قبل بہ جمہور الامانیۃ و اما قال بترتیبہ فلیکنہم علماء
بہم فیما بینہم انتہی و نیز در کافی کلینیہ در باب الاخذ بالنسبہ و دیگر ابواب ان کتاب بسر ترک حدیث مخالفین
نظم از انحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از حضرت ابی عبد اللہ علیہ السلام امر است و نیز صاحب تہذیب ترک اکثر
اخبار بحجت مخالفت باطاہر ہمین نظم قرآنی میناید و اگرچہ در ان مقام شواہد بسیار از کلام علماء اعلام شیعیہ
دال بر وجوب اتباع ہمین ترتیب قرآن و شنیع بر سر آن است محفوظ خاطر است لیکن رد و اما الاختصار پر
اکتفایت اگر صاحب رسالہ بمقابلہ کلام مدلل انہما کابر علمای خود چیزے نوشتن میتواند بر شہد اطہار جلالہ
گردانند انتہی اقول مخفی نہاند کہ مسئلہ نقصان قرآن اختلافی رست بعض علمای اعلام مثل جناب صدرق
وسید علم الہدی و ثقہ الاسلام طبرسی بعدم تحریف و نقصان قرآن قائل شدہ اند و برخی بنقصان تحریف
و اما چہ بعد تامل صاحب طاہر مشہور نیست کہ مراد لغاء نقصان تحریف لغی نقصان آیات تکرار نہ است

اما بعد من تحريف بالمره ولو بعض الالفاظ او بحرف بعض من الاحرف سبعة ليس قبل بان نهيست مستغيب و بعد
 است من كبره كذا في تحريف وتقيده في الجملة ان اخبار متواتره فليقين ولو تواتر استغيبات ثابت وقد ان احرف سبعة
 قرآن مجيد بان نازل شده وان غير از قرات سبعة مشهوره است درين قرآن كه في زماننا موجود است بزيدي قلا
 للقول بعد راسا و هر چند تفصيل اين امر موكل بكتاب عماد الاسلام است و نظري از احاديث اهل سنت كه
 دلالت بر نقصان قرآن في الجملة دارد و در كتاب صوارم مسطور لكن مجمل از آن در اين مقام نيز سبب ميشود قال
 السيوطي في الاتقان قد ورد حديث نزول القرآن على سبعة احرف من رواية جمع من الصحابة لابي بن كعب و
 ابن انس و خليفه بن اليان و زيد بن ارقم و سمرة بن جندب و سليمان بن مرد و ابن عباس و ابن مسعود
 و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن عفان و عمر بن الخطاب و عمر بن ابي سلمة و عمرو بن العاص و معاذ بن
 و هشام بن حكيم و ابي بكره و ابي جهم و انس بن سعيد الخدري و ابي طلحة الانصاري و ابي هريرة و ام ايوب
 فهو لا واحد و عشرة صحابيا و قد نقص ابو عبدة على تواتره و اخرج ابو يعلى في مسنده ان عثمان قال على
 المنبر اذكر الله جل و اوسع البني قال ان القرآن انزل على سبعة حروف كلها شاف كاف فقاموا حتى لم يصبوا
 فشهدوا بذلك فقال وانا اشهد معهم اى اخر ما قال و في اتقان السيوطي ايضا انه قال ابو شامة بن قيس في
 السبع الموجودة الآن هي التي ارى في الحديث و هو خلاص اجماع اهل العلم قاطبة و انما يلين بذلك بعض
 اهل الجمل و قال انكي من طين ان قراءة هؤلاء القس كذا كنافع و عاصم هي الاحرف السبعة التي في الحديث
 فقد غلط غلطا عظيما الخ و هر گاه حروف سبعة غير قرات سبعة باشند و الموجود انما هو حروف واحد ليس مجال انكار
 طرق تحريف و نقصان و لو في الجملة باشد چه اسقاط باقى احرف تحريف است و اختلاف معاني آيات باختلاف
 حروف و لغة و طرق جمع ظاهر است ليس استنباط من حيث اجمع بين تلك الاحرف بساعي جميلة عثمانية بيا
 رفت و چنين تغييرات را جناب سيد مرتضى علم الهدى طاب ثراه نيز انكار فرموده باشد كيف و قد قال في اثبات
 جوابا عما اجاب به القاضي عبد الجبار عن الطعن الوارد على عثمان في جملة القرآن بانه ان اختلاف الناس في
 القراءة و الاحرف ليس بموجب لما صنعه عثمان لانهم يرون ان النبي قال انزل القرآن على سبعة احرف كلها
 شاف كاف فلهذا الاختلاف عندهم في القرآن سباح مسند عن الرسول فكيف يخبر عليهم عثمان من التوسيع
 الحروف ما هو سباح فلو كان في القراءة الواحدة تخصيص القرآن كما ادعى لما اباح النبي في الاصل الا القراءة
 الواحدة لانه العلم بوجوه المصالح من جميع امة من حيث كان مويدا بالوحى موافقا في كل ما ياتي و يذرا نتجا

ما يقضيه من الوطو وليفهم قال سيدني مقام آخر فاما قوله ان ابن مسعود ذكره جمع عثمان الناس على قراءة زيد بن
 ثابت واحرقه المصاحف فلا شك ان عبد الله ذكره ذلك كما ذكره جماعة من اصحاب رسول الله وكلوا فيه وقد
 ذكر الرواة كلام كل واحد منهم في ذلك مفصلا وما ذكره عبد الله من ذلك الا ما ذكره وهو الذي يقول رسول الله في حق
 من سوره ان يقر القرآن غضا كما انزل عليه فليقره على قراءة ابن ام عبد وروى عن ابن عباس ان قراءة
 ابن ام عبد هي القراءة الاخيرة ان رسول الله كان يعرض عليه القرآن في كل سنة في شهر رمضان فلما كان
 العام الذي توفي فيه رسول الله عرض عليه فتمت فشهد عبد الله بالشيخ منه ما صح في القراءة الاخيرة وروى
 شريك عن الاعمش قال قال ابن مسعود لقد اخذت القرآن من في رسول الله سبعين سورة وان زيد بن ثابت
 لغلام يهودي في الكتاب له ذواية انتهى قال سيدنا الاستاذ العلامة والجزال الميرزا علي الله تربية وتو
 تربية في عماد الاسلام بعد نقل ذلك الكلام اقول وينتج من هنا ان مال قول السيد الميرزا فيهم تطرق لتغيير
 والتخلف في القرآن أصلا هو ما يكون بحسب الآيات والآيتين فإذا لا يماثل التغيير بحسب مفردات الالفاظ لفظ
 والافكار صريح ههنا في ان القرآن كان في زمان رسول الله مختلفا للنسخ بحسب اختلاف القراءات الى اخر
 ما افاد فاجاد خلاصه مرام آنكه مجموع فرقان موجود و خود ظاهر است كه موافق قرات ابن ام عبد كه امر لقرات ان
 از حضرت نبوي صادر شده و ستائش آن فرموده و اخير قرات بوده با عترت سيد علم الهدى نسبت الاجاب
 عثمان وضرب ابن مسعود وجهي نهشت پس تغيير و تحريف نزد جناب ايشان هم ثابت باشد آنگاه بر بيان حال
 ترتيب قرآني پس بگويم اگر چه ظاهر كلام سيد سند علم الهدى دلالت بر بقا ترتيب عهد نبوي دارد لكن قول
 فيصل در ان مقام است كه بقا ترتيب في الجملة مسلم است پس اگر در حقيقت در جناب ايشان ترتيب است
 ففهم الوفاق و در نصوص عموم كلام شان ماول بالتخصيص خواهد بود و معروف عن الطاهر و اگر موافق
 جميع سور و مقام آيات است فهو محل نظر بل هو ظاهر الفساد و كيف وير اين تقدير كغفل جناب ولا يتأب
 براي جمع قرآن و اشتغال انجناب به ترتيب ان بعد وفات جناب رسالتك كه از روايات متواتر متفق
 عليه ما بين الحزمين ثابت است بحث و لغو محض ميشود و في الروايات المعصومة انه مشرول موضوع عند صاحب
 العصر عليه السلام و اقيم از بعض اخبار مستفاد ميشود كه ترتيب آن برفق ترتيب نزول بوده و نه القرائن
 مرتبا على ذلك الترتيب بالفاق الفقيين و كيف يقال به حال آنكه تصحيح هذا يدعيه عن سنيان ايشان ترتيب
 عثمانى موافق نزول قرآني نسبت قال صاحب المداكر من العامة في تفسير سورة الاحزاب في بيان قوله لفق

انفسه و اول سورة نزلت بالمدينة و كل المطففين و آخر سورة نزلت بهابارة و در بيان آخر ما نزل گفته فيه
 اختلاف فروي الشيخان عن البراء بن عازب قال اخرايه نزلت يستفتونك قل الله يفتكم في الكلاله و آخر
 سورة نزلت بهابارة و اخرج البخاري عن ابن عباس قال اخرايه نزلت آية البراءة و فروي الباقين عن عمر بن الخطاب و البراءة
 قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقى من البراءة ان قال و اخرج النسائي عن طريق عمر بن
 عن ابن عباس قال اخرايه نزل من القرآن و اتقوا الله و ذروا ما بقى من البراءة و در روايت ديگر بعد از اين
 آيت گفته و كان بين نزولها و بين موت النبي اصد و ثمانون يوما و در روايت ديگر و عاش النبي بعد نزول
 هذه الآية تسع ليال ثم مات يوم الاثنين لليتين خلا من ربيع الاول و بعده اربعين رواية اقول ديگر
 كرهه و از اين عباس روايت نموده كه آخر سورة نزلت اذا جاء نصر الله و الفتح اخرايه سلم و عن عائشة قالت آخر
 سورة نزلت المائدة فما وجدتم فيها من حلال فاستحلوه الحريث ليس باوجود اين كثرت اختلافات بگونه
 ترتيب آيات و سوره و فوق ترتيب نزولي ممكن تواند بود و چون عباد الله ان شاء الله تعالى بوضع ترتيب نزول و آيات و سوره
 اقاويل مختلفه بنگنه لهذا اقتضاي بر نقل بعض ان نموده شد بالجملة اختلاف ترتيب نزول و آيات و سوره و ترتيب
 كه انكارش خالي از اشكال نيت و كيفيما كان چون سلك محل نظر و اشكال است و للمقال فيه مجال عريض
 كلام سديد الاستدلال مظهر ميني بر سلك مختار خودش باشد و تقليد سديد بر تقضي غير لازم فان الحق حق بالانوار
 و لم يكن اسيد علم الهدي معصوما حتى يجب ان يطلع فلو ثبت انه يقول بعد ان التقيته بطلان ما استانه
 ولا خير فيه الا آنچه از عبارات شراح كليني غيبه نقل نموده اگر چه تباهها منقول نقل نموده لكن مفادش اينست كه
 ترتيب آيات موجوده الان تا ظهور حضرت صاحب العصر و فرقه اماميه قابل تسك و احتجاج است و از اين
 ايمه امام شيعيان خود را در زمان غيبت بنا بر ضرورت و خطر و عدم امكن وصول شان به ترتيب و ترتيب و ترتيب
 اجازت عمل بران داده اند و اينكه آن ترتيب في نفسه مطابقت بواقع دارد و وجوب العمل از حيثيت و ترتيب
 است پس در حقيقت تسك به ترتيب كه ان تسك بقول امام باشد بنفس ترتيب مذکور اين تسك غير بريدي
 عموم و كليت نيت بل بالمشيت خلافاً بنقل منهم عليهم السلام اولم يولد اهل البيت و هم هم و الا لو لم يكن
 له خلافة و بنا برين اگر در بعض مقامات هرگاه بسبب قوانين قويه و اخبار اماميه ترتيب منافي حاصل مي يافت
 بعض آيات برخلاف معني متفق عليه بين الامامية الحق و دلالت داشته باشد در ان بهر گاه مثبت و تسك
 ترتيب و ان آيه جابر نخواهد بود و آنچن فيه از بين قبيل است چه نزول بايه فاما مستقيم و غير مستقيم و جماعيت

تطهیه فرقه امامیه است و اخبار متواتره معصومیه ثابت و ما ضده نیست اخبار و روایات و اقوال علمای اهل سنت
 پس صحت احتمال نزول آن در نکاح مستعنه اجماعی اهل اسلام باشد و بر این تقدیر هرگاه بعد التعلیل و تسلیم ترتیب
 عثمانی بر نیکی واقع شده باشد که نانی و نانی احتمال نزول کریمه منزوره و مخصوص مستعنه باشد پس آن ترتیب قلعا
 شریک العمل خواهد بود و عدول از مودای آن لازم و تسک بعضی علمای دین در بعضی مقامات تبریج بوجود است
 عملی بالاضطرار است و مستلزم وجوب عمل علی الوجه الظاهر نیست و کلام سید شوشتری در تصحیح آیات موجود است
 نه در ترتیب آیات الاثری انه قال فی احقاق الحق فی بیان آیه التطهیر که لا یطهر فی الدلیل علی ان هذه الایات
 نزولت دفعة واحدة بهذا الترتیب او کانت فی اللوح المحفوظ بهذا الوجه و اما المانع من ان یکون قوله نعم المناهیه
 و الله الاية نزولت فی غیر الوقت الذی نزولت فیه اقم الصلاة و اتین الزکوة و یکون عثمان او غیره جمله نانی هذا
 الموضع مظنا منه انهن المعنیات بها او اجتهاد فی الترتیب و لیس یکن انکار هذا لان من المعلوم انه وقع
 اختلاف کثیر فی ترتیب المصاحف حتی اصطلاح الناس علی مصحف عثمان و الاختلاف انما یوفی الترتیب التبعی لان القرآن
 شواثر کما لا یخفی انتهى قال السید السند الوحید و تعهدا باعتزان علمای ایشان و صورت و دلالت کریمه جواد
 مستعنه علی تقسیم قرانی واقع نمیشود و خبر رازی از ابو بکر رازی نقل کرده که او در مقام استدلال بر اینکه مراد از کریمه
 بیان حکم نکاح دایمی است نه مستعنه وجه ذکر کرده یکله آنکه چون اول ذکر محرمات واقع شده که نکاح با آنها حرام
 است پس فرموده حرمت علیکم اهما لکم بعد از آن فرموده و اصل لکم ما و اراد لکم پس مراد از تحلیل در اینجا همان
 باشد که در تحریم بوده یعنی تحلیل نکاح نه مستعنه بعد از آن خبر رازی خود تضعیف این دلیل نموده گفته که حق تعالی
 در آیه سابقه ذکر فرموده است اصناف زمان را که طی آنها بر ادبی حرام است پس فرموده و اصل لکم ما و اراد لکم
 یعنی ما سو که ان اصناف بر شما حلال کرده شد و طی کردن آنها و کلام فساد و خلل واقع میشود و نظم این کلام
 از نظم قرانی در فهم مستعنه از کریمه مذکوره و ذکر جمله فاما استمتعتم بها فی تفریع است که مقتضی لصوق بما قبل خود میباشد
 حیث قال باز بر جل نکاح متفرع میفرماید فاما استمتعتم بهن الا یعنی چون در نکاح هر منکر کردید پس اگر استمتع
 شدید بدخول و طی پس تمام هر لازم نمیشود و بر شما و الا نصف مهر این آیه را از ما قبل قطع کردن و بر استیصال
 منقول صحیح باعتبار عزیمت باطل است زیرا که حرف فایده منع میکند از قطع و ابتدا و مربوط میسازد و بعد از این
 نوشته کلامه و حاصل کلام ابو بکر رازی که امام فخر الدین رازی بیان نموده است آنکه حق تعالی او را ذکر محرمات فرمود

در قول خود حرمت علیکم اتمهاکم انکم پس در آخر آیه فرموده و احل لکم ما و از لکم پس مراد ازین تحلیل حلال گردیدن چیز است
که در سابق مراد تحریم بود و حرمت قال الاول انه تعالی ذکر المحرمات بالنکاح اولانی قوله لقم حرمت علیکم اتمهاکم ثم قال
فی آخر الایة و احل لکم ما و از لکم فکان المراد بهذا التحلیل ما هو المراد بهنک بالتحریم لکن المراد بهنک بالتحریم لیس
الانی نکاح صحیح انتهی پس محط نظر ابو بکر رازی جمله و احل لکم محل بحث صاحب تحفه جمله فما استعتم و استلال
ابو بکر رازی بسوق کلام و استلال صاحب تحفه بجزت فاذا چون در میان کلام صاحب تحفه و ابو بکر رازی
یون بالن باشد پس خداوند آنکه قول امام رازی که در رد کلام ابو بکر رازی گفته چگونه در رد کلام صاحب تحفه
جاری خواهد شد انتهی اقول چگونه از این جواب جناب سید با کلام صاحب تحفه بخاطر عاقل تواند سید که منزه مراد صاحب تحفه و کلام
بخیاال شریف که میگوید ششم نگشته از اینجا ششمی عالم بالاد وقت طبع والا توان دریافت بالجمله مقصود صاحب تحفه نیست که
و احل لکم انکم محقق نکاح و ای است و ان متفرع علیه فما استعتم است پس اگر مراد ازین متعلق مراد متفرع علیه نباشد خلل در
نظم واقع میشود و تفریع باطل و جمله تفرعیه را جمله استالفة قرار نمیتوان داد و قول صاحب تحفه که باز بر حسب
نکاح کسفر میفرماید الح دلیل واضح است بر آنچه بیان نموده شد و هرگاه باعترا فخر الدین رازی تعلیم
کریمه و احل لکم از نکاح دائمی و متعه ثابت گشت و منافاتش بالنظم قرانی که ابو بکر رازی توهم نموده بود
منفی گردید پس متفرع علیه عام بوده باشد و تفریع فرد خاص بر عام شش نداشت و منافاتی بالنظم هم نمیدرسد پس
توهم منافات نظم که استاد فاضل رشید نموده آرد چه اعتبار ساقط باشد و نه ابو مراد جناب رشید بگذارد
میخیزد ان لغیرم فی اللقام و عدم تطفن الفاضل الرشید بمثل استغرب عند اولی الافهام بالجمله هرگاه دخول متفرع
در آیه و احل لکم موافق نظم باشد تفریع متعه بر آن نیز موافق نظم خواهد بود و فلا تغفل قال السید الوحید
بلکه یگوئیم که اگر محمول باشد بر حکم نکاح لازم آید وقوع تکرار در بیان حکم نکاح در یک سوره چه در اول آن حق تعالی
فرموده فانکحوا اطاب لکم من النساء الایة بعد از آن فرموده و اتوا النساء صدقاتهن بحکم لیس عمل این آیه بر متعه
اولی باشد و احل آن بر دوم نکاح لازم التکرار و التاسیس اولی من التاکید و این وجه را فخر رازی از قبیل
شعبیان ذکر کرده و جواب آن نتوانست که بدین موافق نظم آیات سابقه هم حمل ان بر متعه متعین است
قال الفاضل الرشید این سعه لال که از قدامی شیعیه متواتر است مقام کمال استجاب است
بر وجه اول آنکه وقوع تکرار مسلم نیست زیرا که کریمه فانکحوا اطاب لکم من النساء الایة نفس است در بیان عدد
و ظاهر است در اباحت نکاح صاحب کاشف البیوع میفرماید قوله تعالی فانکحوا اطاب لکم من النساء ششمی و

این عباس بخوبی متذکره و کاش ابلع این عباس را در جمیع امور لازم بگیرد و کلامی که باین این دو کلام
است ساقط کرده و بنحله کلام سقط این دلیل است که صاحب بحث افاده کرده است قاعده اصولی نزد شیعه
و سنی سقر است که هرگاه دو دلیل متضادی باشند در قوت و یقین با هم تعارض نمایند در حل و حجت حجت
مقدم باید داشت اینجا که نام دلیل است محض تا حال کسی این قرار است را شنیده و در هیچ شرک آن قرار نگیرد
عوب و تخم ندیده چه طور اباحت را مقدم توانیم کرد البته بلکه صاحب رساله چاک در رساله خود تعرض بر دلیل
تقدم دلیل شرعی بر دلیل اباحت بوقت اجتماع آن هر دو در شی و واحد نموده پس اگر ترکیب جواب دال بر
عجز از جواب باشد عجز صاحب رساله و دال بر اجتناب از دفع بعضی استدالات صاحب بحث را از نظر آید
عنده کما ترس و با انهمه که تخم بسبب عدم تعرض امام رازی بدفع عجز استلال غیبی خالی که صاحب رساله
بر دفع هزاران شبهات قوی تر از آن در بادی رای قادر باشند ثبت عجز از جواب لطیف مثل امام رازی
منودن لغات مستند به چه از شخصی است که مثل محقق طوسی جای در تصانیف خود تفصیل و کمال اعطاء فرمود
سینا و او را ملک المناظرین میگوید چنانکه در خطبه شرح انبیا میفرماید و پیشتر فیض شرح الغایات
الاعلام ملک المناظرین محمد بن محمد بن حسین الطلیب الرازی جزاء الشیخ الفخیم فی التفسیر باخشی نه با فحش
و اجتهاد فی تعبیر بالنسب فییه با حسن تعبیر و سبک فی تتبع ما قصد نحوه طریق الاقتضای و یبلغ فی التفتیش عما
اووع فییه اقصی دراج الاستقصاء انتهی و در معنی و باب دوم از مقاله سوم آنکه در دست زین و احتیاج
بقیاح است بعد ذکر قول شیخ رئیس در اعدل بقاع فرموده و افضل المتأخرین فی الدین رازی بر او احترام
کرده الخ باجماع بر انجام کار نظر باید فرمود و از ذکر آنچه در حق آنجهت رسالین کلام تامل باید نمود اقول
و دلیل مذکور را فی رازی از قبل شیخ نقل کرده و بکنه بر آن نموده یا چونکه مقتضی اولی آخر بر داشته پس در حقیقت
از اسامی و شبهه و بنابر موعوم شیخ مطلق عدم نمیکرد دلیل تسلیم است فکیف هذا اما استعجاب بر شیدای بنابر
هر دو وجهیکه ذکر فرموده پس مقام استعجاب است اما وجه اول پس قطع نظر از نمیکرد بطی کلام مستدل ندارد زیرا
عرضش از دم تکرار است در میان حکم استفاد عن اکثرین المذکورین و در میان مفاد کریمه استعمل تعبیر
اراده نکاح از آن نه لازم تکرار فیمابین کریمین ضرورتی که تا تمهید الرشید علی را بعلیه ظاهر کلام فایده که
الکثر ازین مابین الاستین لفعاد نوع است باینکه هرگاه که میفانکوا اطاب لکم من النساء یا بهر
طاهره لاله و اباحت نکاح باشد و طبعه فالوا النساء صدق من شمله دلیل است این طریق اقتضای این است

و عدم تعرض فخر رازی را در مآخذ فیہ بر آن قیاس فرموده اند پس نشان آن عدم تامل در مآخذ و کجای آنرا است
 صواب است زیرا که جناب عیسی بن ابی طالب اثره جواب از طریق ایشان فرموده سید غنی خیال اینها حاصل شد
 باینکه آنکه جناب مستطاب بعد اثبات اینکه اتحاد یعنی الباطل برب اولیا سنیست مذہب احد از علمای امامیه فرموده اما آنچه در
 اتحاد و مقبول نمسک کردید بحدیث قدس تعینت نشان مقاصد غیر از مقبول اهل خلد بعضی از علمای شیعیان نموده پس هر چند
 بعضی دانیات آن متعلق نیست چه عمدہ آنچه در صدد اثبات آن بودیم الحمد للہ بمنعہ ظهور سائر تعلیم و آن نیست که فرقه ملوک
 و فرقه اتحادیه معنی باطل از اصناف صوفیہ اند مطابق آنچه علامہ بآن تصریح فرموده لکن تبرعاً میگویم که آنهم غیر محرم
 علمای متقدمین است چه معلوم است که قرب و منزلت الهی که جناب ابنیاد و صیارا حاصل بودیم هیچکس حاصل
 نمیمند هیچکس از لغات روایت نموده که ایشان یعنی ائمہ معصومین کلمه که دلالت بر اتحاد ایشان با خدا داشته باشد
 گفته باشند بلکه چون اشال عبداللہ بن سبا جناب علی بن ابیطالب را خدا گفتند حضرت آنها را یا آتش سوخت
 و حسین بن منصور بر گاه دعوی خدائی کرد توقیف متضمن لعن او بیرون آمد یعنی و این کلام دلالت تمام دارد
 اولاً بعدم تعلق غرض بعضی دانیات یعنی اتحاد که بحدیث قدسی و خطبہ البیان و غیره بآن تمسک جستہ
 و ثانیاً بر اینکه احدی از لغات کلمات متضمن اتحاد را روایت نکرده پس لامحالہ خطبہ البیان و الاقوال را از روایات
 ثقات نباشد و شتمار عدم اعتبار خطبتین مذکور تین فیما بین علمای مذہب ائمہ اطهار غنی از تذکار است لکن
 بتصریح تزییف و تضعیف آن فرموده باشاره و کنایه که نزد عقلا بلغ من التصريح است گفتا فرموده کیفیت
 احدی از علمای اعلام فرقه ناجیه در کتب معتبره آن هر دو خطبہ را مذکور کرده و اگر بعضی من لا یحب الیقولہ روایتش
 کرده باشد از محل اعتبار ساقط است پس قیاس آن بر مآخذ فیہ صحیح نباشد زیرا که فخر رازی در صدد بیان
 اوله و احتجاجات امامیه بر اباحت متعه و تصدی نقض لغت و با و حذف آن تصریح بجواب لازم نمائید اشاره
 صراحتہ فرموده بخلاف مسئله اتحاد که لا یعنی علی اولی الرشا و اما اینکه فرموده که جناب سید کلام صاحب تحفه یا
 بارہ بارہ ساخته بعضی اوله او را ذکر فرموده پس جوابش آنکه چون رسالہ شریف بارہ موضوع و مضمون بر آن
 نقض تحفه نیست بلکه رسالہ مفردہ بر اسها است و مطالب عدیدہ در فوائد معدودہ بسین گشته پس هر جا که
 بنقل کلام صاحب تحفه داعی گشت در اینجا قطعہ از کلامش بقدر حاجت منقول گشته و چون آن رسالہ نقض
 نیست استیجاب کلامش و نقل عبارتش لفظاً بلفظ غیر لازم بالجملة هر قدر یکبار از کلام تحفه در فائدہ را بوجہ احتجاج
 بود در اینجا حکم شد و هر چه در فائدہ ثابته مطلوب بود منقول گردید و لا عاید فیہ و لا غایۃ لای عدم نقل دلیل تقدم

القضية ادلية او بر بانيه تخم حكمه عليها بانها بر بانيه تخم حكمه في اقامة البرهان عليها ثم في هذه البرهانية خبرا فكلما كان
في الاستدلال بها انتهى وفي موضع اخر ينبغي ان تعلم ان الرسل اعظم قدر من ان يعمل بها مثال هذا الكسبه
في مجالس كثير من المواضع تقر بالاعمال التي وردت في فضيلته مثل طخريزي از ستاخرين علمای عامه
مجال اريثابي نيست لكن فضيلت كذايه مستلزم سلوك ابرو جاده الفضاوت فيها شذ لا سيما نظر الال قاصده
جواز تفصيل المفضل على الفاضل قال السيد الوحيد قوله ليس تحليل فروع اسه قوله سودا
مفت است قول دخول است بانيه يابز عم فاسدش لازم هي ايد كه اگر كسي بدگويي سيدنايد و بخشه
نمودن بيان كنيز حرام بوده باشد زير كه سوداي مفت است و ابتكار ببال در افعال بياره حال انكه افعال
اصل اسلام جائز است پس در حقيقت مطلوب ايشان بر هم ساختن اصل اسلام است و در برده و شتر
شيعيان كار خود ميكنند البته قال الفاضل الرشميد از عبارات واضحه الدلائل مستدل و اعظم
نمودن و زبان به سب و شتم آوردن جواب عالمانه نيست چه انكه را از جمله طرفين بخوبي سر انجام ميدهد
پس حاجت بطرف صرف عمر عزيز در تحصيل فضل و كمال و اكتاب قرائين نظر و استدلال چيست تفصيل
اين اجمال آنكه كلام صاحب تحفه لغز صريح است در اينكه كرميه داخل لكم ما ورا ذلكنم في تحليل و اسواي اين
محرمات است بشرط خارج كردن مال در مهر و نفقه و چون در تحليل فروع و اعاده ان اين شرط يافته باشد زير
آن سودا مفت است پس اين هر دو باطل باشد و چون كلام صاحب تحفه بلكه منطوق كذايه ذكر و كذايه
در اينكه اين تحليل باعث بارتكاح است و تحليل بلكه يمين از استثناء الاملاكت ايا كنم مستفاد و ملك
ايا كنم اعم است از اينكه بشرط باشد يا بهر بيارت كسب جاريه موهوبه در يك از انواع تحليل كه ملكيت باشد
داخل است بخلاف جاريه محكمه معاره كه ملك يمين و اطي است و نه ملكه متبواة بالمال و كسب جاريه
داخل باشد و بيقام بر ذمه مجيب و عيب بود كه جاريه معاره و محكمه را از محرمات خارج و در محكمات داخل
سيكونه و انكه بر لغز سوداي مفت بطريق نزاع علقه كادش چكاره از جواب اصل مطلب غماض نظر نموده
ميرفت و با انهمه گويم جاريه موهوبه سوداي مفت نيست بلكه طعام و سكوت و در اوقات بخاري و ديگر ضرر
مرا سعيت او بر موهوب له لازم كس سوداي مفت نشد بخلاف محكمه و معاره كه چيكيه از اين ضروريات است
او بر تحليل له لازم نيست پس سوداي مفت باشد البته اقول براي هذا اين ماجراي شكر را بايد بدرك خود
اخبار استاذ العفت و ضح الدلائل متصف ميدان و بازا و انرا

که پس تحلیل فرج و اعاده آن ازین شرط باطل شد زیرا که آن سوداگر مفت است دلالت صریح دارد بر آنکه تحلیل در حله
 و اصل کلمه داخل و بقیان بتبخوا باو اللم خارج است و در شادق تاب میفرمایند که کلام صاحب تحفه بلکه منطوق کریمه مذکوره
 نص است در اینکه تحلیل مختص نکاح است همچنان الله اگر مرد از احوال در کریمه مذکوره احوال بالنکاح است و پس
 تحلیل جاری از اول امر خارج است حسب سراج اخراج بشرط ابتیحا چیت و اگر احوال مذکور شامل غیر نکاح هم است پس
 لا محاله عام باشد از جمیع اصناف محله مثل نکاح بقسمیه و ملک باین و در صورت اگر اخراج تحلیل بقید تنفاد خواهند فرمود
 خرج سبب ملک باین نیز لازم خواهد آمد و هو المطلوب و ظاهر عبارتیکه از تفسیر زاهدی در صدر رساله خود نقل فرموده اند چنانچه
 عامه مخزون نموده که در تفسیر بتجانی فرماید که بچونید بهایهای غرضش یا بجا بین معلوم العشرة فما فوقها یا ملک
 باین بنی غیر مقتدر است و استثنای الا مالک ایما کلمه از حرمت محضات دلالت بر عدم حرمت محضات ملک باین
 کفار دارد و نص بر اباحت مطلق ملک باین مگر بدالات انحرافی و خود تکرار احکام قرآنی و اینکه و اب کلام آئی تکرار
 مستحق بالتحلیل علی اختلاف القولین یا از قسم نکاح است یا از ملک باین چه ملک اعم است از ملک باین و ملک منفعت
 نیکنون المحله خارج عن المحرمات و داخله فی المحللات علاوه آنکه تحریم و تحلیل بعضی مایه ای مخصوص فی القرآن یا
 متواتره شیهه نیز ثابت میشود پس بر تقدیر عدم شمول ظواهر قرآن صریحه بعضی احکام را نفی آن را سا غیر لازم کما
 فی تحریم نکاح المرأة علی عمتها مثلاً نفی تفسیر از ابدی قوله تعالی و اصل کلمه مذکور در کلام ای ماسوی ذلکم و لیس فی کتاب الله
 غیر ذلک و قد ورد و انحر تجریم نکاح المرأة علی عمتها و خالها و هو من الاحادیث المشهوره حتی بحدود تخصیص الکتاب
 و هو قوله تعالی و اصل کلمه مذکور در عام خص منه المرأة علی العمة و علی الخالة و علی بنت الماخ و علی بنت الاخت
 آئی اقول فلین تحلیل که ملک باین واضح گشت که در کلام سیدنا از اصل مطلب صاحب تحفه اعراض از
 بوقوع نه پیوسته بلکه تلمیذ رشید را غفلت از مطلب استاد خود طاری گردیده و سنا دست و شتم باعث اشتغال
 گشته چه کلمه سودای مفت و مقام تشیع بر زبان آوردن و تحلیل را از محرمات شرعی قرار دادن که راجع با سنا
 اباحت زنا بسوی قائمین تحلیل است و آئی قدوت ابلغ منه سب و شتم نباشد و آنچه بحدیثش در مقام معارفه گفته
 شود و لوازم این تشیع مبعض بیان آید سب و شتم باشد ان بدالشی عجاب و اما اتفاق و کسوة جاری پس از
 توافق ملک باین است نه از شرط اباحت و طی و ملک و لهذا اگر احدی اخلال بانفاق و غیره نماید تا آنکه
 خواهد بود و اینکه و طی بر او حرام باشد فلا یکنون لما یتوقف علیه جواز الوطی و بشرط به کیفیت و اگر شخصی بعد وقایع
 عدیده اعتناق نماید مطلقاً تعلق انفاق و کسوة باو نخواهد شد و همچنین اگر سبب منفعت بشرط انفاق و اهب و التزام او

بوده باشد اتفاق برادر لازم خواهد بود فان المؤمنین عند شتر و لهم قائل قال سید الوحید بلکه سودای
 در این مقام بر زبان آورده است و اب بجناب رسالت است و این امر اگر چه نظر بکلیه و ان الرجل غلب علیه
 الوجه که از پیر ایشان سرزده بعد نیست لکن شاید است هم با سارت ادب شاه صاحب در حق آنحضرت
 نباشد با محله بقیای وی و صاحب مدارک و صاحب کثافت در ذیل تفسیر کریمه و امرة مؤمنه ان هیبت نفسها
 للنبی الایة تصریح نموده اند باینکه از خصائص آنجناب بوده که اگر کسی خود را با آنحضرت هم نماید و بخشد بدین
 بر آنحضرت حلال میشد و نقل نموده اند که از همین قسم بوده اند میمون بنت حارث و زینب خنیمه و ام شریک و
 جائز و حاکمیت حکیم پس بنا بر عزم فاسد ناصب لازم می آید که آنحضرت هم سودای مفت لعل آورده باشند
 قال الفاضل الرشید از کلام صاحب رساله که جواب بصفیة تحفه فاده میفرماید حیرت بر حیرت پیش
 می آید و عجب بر عجب رومی نماید و کلاسیکه در این مقام فرموده کل سر بعد عجب و درة التلج غائب است
 بیاکش آنکه خود از بقیای وی و صاحب مدارک و صاحب کثافت نقل کرده که انیمه تصریح نموده اند باینکه از
 آنجناب بوده که اگر کسی خود را با آنحضرت هم نماید بدین مهر بر آنحضرت حلال میشد انتی و سجد آنحضرت
 آنحضرت صلعم از حکم ابتفاء بمال مخصوص همین کریمه است که صاحب رساله بنابر توهم اتجاه شجره خود باره
 از آن نقل کرده ائمة آیرا ساقط نموده است و بی نده و امرة مؤمنه ان هیبت نفسها للنبی ان اراد التلج ان
 یستکملها خالصه لک من دون المؤمنین و محققین شیعه نیز جائز بودن هم مذکوره را از خصائص نبوی میدانند
 علیه و آله و سلم گفته اند صاحب شریع در او اکل کتاب النکاح میفرماید الثالث فی خصائص النبی فی خمس
 عشرة خصله منها ما هو فی النکاح و هو تجاوز الاربع بالعقد و کان الوجه الوثوق بعدلین و من غیره و
 بلفظ الیة و لایزم بها حرا و تیار و لا انتار انتی پس خداوند که از کلام صاحب تحفه که طعن بر کسانی میکند که
 عموم ان تشعوا با سوالکم و خل اند و بعضی از آنها که حلت شان با ابتفاء بالمال بقید است به و ان ابتغوا بمال
 و طی میکند چگونه سوره اب بجناب رسالت آی صلی الله علیه و آله و سلم که شهادت قائل قول ان بتقوا الله
 از عموم آن خارج اند متوجه میشود بلکه آنحضرت را از منصب عالی خصوصیت فرد آورده و عموم ان متشعوا و خل
 فمید و طعن صاحب تحفه را بطرف آنحضرت متوجه داشتن سونطن و ملقط بان نمودن کمال بجه ادبی و متهم
 گوئیم آنچه گفته است که پس بنا بر عزم فاسد ناصب لازم می آید که آنحضرت هم سودای مفت لعل آورده باشند
 انتی غایت بنیابت دارد زیرا که خود کریمه و امرة مؤمنه ان هیبت نفسها للنبی الایة از کتاب الله نقل نموده پس

آنحضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بعضی زمان یا مہر خدا تعالیٰ عطا فرموده و از آنجا که او تعالیٰ کمال مایا شایسته
 اورا یہ کہ ہر چیز خواہ بہر کہ خواہ عطا فرماید پس انچہ در حق آنحضرت صلعم مطابق زعم صاحب رسالہ لازم می آید
 آنست کہ خدا تعالیٰ بعضی نسا و مونات را بدون مہر خاصہ یا حضرت انعام کردہ باشد چنانکہ خلق و سلاطین و صاحب
 خود عطا نماید و در آن قبلتے متوہم نیست انتہی اقول کسیکہ احاطہ اطراف و جواب کلام ننماید و بجهت اطلاق سلا
 اصولیہ و ذریعہ کمایشنے و از سر الدبۃ کلام حق اور اجیرت بر جہت می افزاید و عجب بر عجب پیش می آرد و
 چون بمقتضای قول حق سبحانه و تعالیٰ فیصل بہ کثیر او ہیبدی بہ کثیر الکلام معجز انعام ملک علام باعث برضال
 بعض عوام کا لا انعام نیاز سور انعام و اعوجاج طلب آن زمرہ کیام باشد فماتلک بغیرہ و اعجب العجائب در
 انبمقام آنکہ نیاز بر تحقیقات اصولیہ سید الانبیاء در عموما قرانیہ و خطابات قرانیہ داخل و از زمین بابت است
 احتجاج جناب سیدہ النسا امیۃ النجا بر خالفہ مخالفہ کتاب آیہ میراث مولانا انعام العلماء در شرح مسلم و در ذیل
 شرح قول ما ت لنا استدلال الصحابة بالمخصوص المسین فرمودہ فان سیدۃ النساء فاطمہ الزہراء قرۃ عینی النبی
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حاجت علی سید المؤمنین ایسے کہنے میرا دشمن ایہا رسول اللہ لہجوم قولہ تعالیٰ یوسیم
 اللہ فی اولادکم لذلک شکل خط الانشین مع ان الکافر و القاتل لیس یرث فیکون مخصوصا منہ ولم ینکر علیہا
 احد بل عدل ابو بکر اے قولہ سخن معاشر الانبیاء لا لورث ماترکناہ صدقہ انتہی پس در سخن فیہ نیز آنحضرت
 در عموم خطاب ان بتقوا باؤا کم داخل بودہ باشد و خاصہ شخصہ یا حضرت عمنی علی و اہل بیت نفس خود را یا حضرت
 از عموم ابغفار بالمال آیہ مخصوصہ آخری خارج و شبہہ نیست در آنکہ لکھ سودای مفت بر این خاصہ نبویہ صادق
 پس در حقیقت تشنیع بر تحلیل امار بانیکہ سودای مفت است و از بقایا المال خارج راجع بسوی آنحضرت نیز نیاز
 مرسوم اہانت میشود و نزد عقلا فرقی میان تخصیص آن در خصوص حل تحلیل امار بادلہ آنکہ دلیل بر اہانت
 تحلیل است نمیشد و کلام ماکہ در لکھ سودای مفت است تمام و مشترک الورد و اختصاص ہیہ نفس یا حضرت
 امر بیت مسلم بن افریقین و مخصوص فی الکتاب کہ احدی انکار از ان ندارد تا حاجت باستشہاد عبارت
 شرایع الاحکام و غیر ان بودہ باشد و چون اتجاہ اعتراض بر اختصاص خاصہ نبویہ و اسارت ادب فاضل
 عزیز لکھ سودای مفت ظاہر است و جناب سید خود در رسالہ قول مفسرین را کہ ہیہ نفس از خصائص نبویہ
 بودہ در مقام تائید کلام خود ذکر فرمودہ پس قبل فاضل رشید کہ صاحب رسالہ نیاز توہم اتجاہ شبہہ خود یادہ
 از ان یعنی از کرمیہ نقل کردہ و متہم آید را سا قاطعہ نموده است بل لیس و تلخیص میں نیست و معذرا اشارہ بہ بقیہ آید

قول الی آخر آیه نیز در رساله موجود است پس شنیع او شنیع باشد و احدی از عظاما آن شفو نمیشود و از ادب
سفینین بمراحل دور و سن لم یجبل التذلل فورا فماله سن نور و نهانی الطهور کا النور علی شامق الطور قال
الوحید در فتاوی کافوری چنین نوشته جل غاب عن امریه عشر سنین فتزوجت باخرو و کانت امرأة
تلک کل سنه ولدا قال اولاد الزوج الاول عندا بحنیفه و علیه الفتوی انتهی سجان الله شاه صاحب این بود
مفت خود را چرا فراموش کردند که دیگر که زبان طعن و ملام در از می کنند انتهی قال الفاضل الزاهد
شاه صاحب این سودای مفت را فراموش نکرده اند لیکن بحجت شریک غالب بودن امامیه در ریج و شریک
این سودا از طرف ان اطمینان خاطر حاصل دارند بیا نش آنکه علامه علی در ارشاد الاذمان بصرا فاده فرمود
که ولد زانیه پسریج او بسیار شد چنانکه در کتاب النکاح در مطلب ثالث از مقصد خامس آن کتاب که در لواحق
نکاح است میفرماید ولو و طهیا زان قالوله للزوج الی آخر الروایه پس حکم این روایت اگر شخصی نکاح کرده غایب
شود و تا پنجاه سال بلکه قدری زاید بر آن در غیبت بگذراند و زنش در هر شش ماه یکبار زنا را بدین قریب
صد اولاد که بر سر اس مال زوجه اش ریج حاصل شده بر آن زوج او خواهد بود در اینجا باید دانست که اگر طهیا
در نیت مقام و بعضی مقامات دیگر محض اضرت جواب ذکر عجز روایات امامیه نموده است نه بنا بر شنیع و لکن ذکر
مسئله مشقه دوریه که قاضی نور الله شوشتری در مصائب النواصب در طائفه شانزدهم از جنده چهارم بیان فرمود
صاف نموده است و ذکر سائل عجیب دیگر در نیت مقام و مقامات دیگر که مناسب نموده اند بر قدر ضروری جواب
درسته ترک کرده اقول کبرت کلمه تخرج من افواههم حال خوش فهمی علامه سنیة ملاحظه باید فرمود که بعضی عجا
علیای اعلام فرقه حقه و انیسر سند و بنا فیم خود بهتان و افزا بر ایشان می بندند و تا حال احدا را رستنا نسین
بمذهب امامیه هم چنین مسئله تراشی نکرده باشد که بمذهب شان العیاذ بالله بدو و جو و غیبت زوج و عدم
تا سالهای و از اولادیکه از زانی زانی همسر مدعی بزوجه او می بایند حاشا و کلا بلکه این ارباب تجارت نقص
بیکاسب فرقه کبیست و پس مطلب عبارت ارشاد الاذمان نیست که اگر زوج و زانی هر دو بازنی و بی
نموده باشند بمعا و الولد للفرش و للعاهر الحجر حقوق ولد بزوجه خواهد بود و اجماعا من اهل الاسلام او حجاب
علامه در ارشاد او که تصریح فرموده باشند در دخول و مضی ستمنا شتر من حسن الوطی و عدم تجاوز اقصی محل و بعد
بیان ما يتعلق به فرموده و اقول قول الزوج او اختلافی در دخول او الولاد و مع شفوتمال و کجوز لیه قضیه الشجره و
لا یشفی الا باللعان و کذا و اختلافی فی المده و لو و طهیا زان قالوله للزوج انتهی و بر کسی که اندک او را کی و او را طلب

عبارت ختانی ندارد و یوحی مانی قواعد العلما ته حیث قال بعد ذکر شروطه الثالثة المذكورة مفرعا علیها بهذا فلو لم یحل
اولدته حیثا کمالا لاقل من ستة أشهر من حین الوطی اول اکثر من اقصی الحمل بانفاقهما او بغیبة لم یحکم بالحاقه و یحکم
عنه لغيره ان سح اجتماع اشر الط لا یجوز له نفیه لهنه فحورما او لیتقنه فان نفاه لم ینفقت الا باللعان و لو وطی زوجتیم
وطاها اخر لبعده فحورما کان الولد لصاحب الفرائش لا ینفی عنه الا باللعان فان الزانی لا دلالة سوا تشابه الاب او الزانی
فی الصفات انتی و صرح ان عبارت در مطلق حاجت تجشم بیان ندارد و نمیدانم که در صورت غیبت زوج یکسال
یا زیاده چگونه عدم تجاوز اقصی الحمل من حین الوطی که شرط الحاق است متحقق خواهد بود بلی فاضلر شیدا اقصا حمل را
بنابر مذنب حضرت سینه گرفته باشند که تا هفت سال هم بعضی شان قائل شده و حضرت مالک خود در بطن والده اثر
چهار سال حل اقامت انداخته ازین ذوالشهادتین شاهی بهتر چه بخوابی و اما سته دوریه که گفته مخصوص در حکم
اصحاب ما بران غیر وارد لکن از عدم وجوب عدّه بر آنکه زمره طاعین لغویر سته دوریه برآورده آنرا مناسی تشیع ختم
اند و چون در حال یاس احتمال علوق و اختلاط انساب مفقود بنامی طعن بران فاسد باشد حال آنکه در بعض
صور بنا بر مذنب اهل سنت صحت نکاح دوری در دولات الاقرا هم متصور میشود فضلا عن الایة جناب حکمت
آب زبدة الفضلاء المدققین حکیم مرزا محمد دهلوی طاب ثراه در مجله نقیباتش فرموده این مسئله معارض است
بنکاح دوری که موافق قواعد و مسائل حنفیه جائز و مباح است بیاکش آنکه در هدایه و شرح وقایه واقع شده که چو
طلاق دهد مردی زن خود را بطلاق یا بمن باز خود در عدت نکاح کرد او را باز قبل از دطی طلاق داد او را پس
نزد محمد واجب میشود نصف مهر و تمام کردن عدّه او لے فقط و برای طلاق ثانی عدّه نیست بر وی براس آنکه
طلاق ثانی قبل از دطی است و نزد امام زفر عدّه بر او اصلا نیست براس آنکه عدّه او لے نکاح کردن ساقط شد
و واجب نشد برای طلاق ثانی براس آنکه قبل از دطی واقع شده چنانچه امام محمد گفته و هذه عبارة شرح الوقایه
و طبع محمد بن یمن و طلق قبل الوطی فعليه مهر تمام و عدّه مستقلة بذات عند ابی حنیفة و ابی یوسف فان اثر الوطی
فی النکاح الاول باق و هو العدة فصار کان الوطی حاصل فی هذا النکاح و عند محمد یجب علیه نصف المهر و علیها
اتمام العدة الاولی فقط و لا عدّة للطلاق الثاني لان الزوج طلقها قبل الوطی فیه و عند زفر لا عدّة علیها اصلا
لانه العدة الاولی سقطت بالتزوج ولم یجب بالنکاح الثاني بدلیل محمد انتی و در هدایه بعد نقل قول امام محمد فرمود
قال قال زفر لا عدّة علیها اصلا لان العدة الاولی سقطت بالتزوج فلا تعود الثانية لم یجب انتی پس بنابر قول
امام زفر که از اجله تلاذه و اصحاب رئیس الفقهاء ابو حنیفة است و ده بست کس موافق گنجائش وقت در یک روز با

یک زن نکاح و طوطی تواند کرد و طلاق خواهند داد و در حصول عمادی گفته ان احباب اینجا یقیناً قول ان کل قول قلنا
به خد کان قولاً لا یجوز فی شیه کلامه زیرا که امه فاضل رشید در رساله عزة الراشدین بعد نقل این کلام گفته
بحیرتم که از عبارت شرح وقایه چگونه استدلانی کرده میشود بر جواز نکاح و طوطی کردن ده هست کس موافق گنجایش
وقت در یک روز با یک زن و طلاق دادن آن چرا که در عبارات بعضی وقتها موجود اند که سبب آنها
را که قدرت بر فهم عبارت عربی داشته باشد این قسم توهم باطل بخاطر نخواهد رسید کی آنکه مسئله مفروض است
در آنکه زوج زوجه خود را طلاق بکن داده باشد و باز خود در عده با و نکاح کرده باشد و باز طلاق داده باشد چرا که
گفته است و لکن مستند به سن بآن نه آنکه غیر زوج با و نکاح کرده باشد تا بعد از آنکه ثابت شود دوم آنکه فرض
کرده شده است که طلاق ثانی قبل از طوطی واقع شود چرا که گفته است و طلق قبل الوطی و هرگاه طلاق قبل از وطی
واقع شود پس از زوج مطلق هم یک مرتبه و طوطی با و بعد طلاق صورت نخواهد بست چه جای آنکه ده هست کس با و و طوطی
کنند و زوج او را نیز پیش از و و تطلیق در صورت بودن زوجه امه و یا سه تطلیق در صورت بودن او حره جائز
نیست پس تا به این چه رسد که اشخاص کثیره در یک روز با و نکاح و طوطی کنند و طلاق دهند اصل بخاطر همین
که از این عبارت بجای خود چه معنی فهمیده اند و چگونه بر نکاح دوریه بان استدلال کرده اند انتم اقول سچان
خوش فحی علای سنیه را ملاحظه باید فرمود که بمطالب عبارت کتب فقهیه سهله و سهله مذنب خود و انیسر سنیه پس تا
مطالب عبارت خصوم و دیگر کتب فاضله مذنب خودشان چه رسد باجماع محصل مضمون عبارت شرح وقایه نیست
که اگر زوج زوجه خود را طلاق بکن دهد و در ثمانه عده نکاح نماید و باز قبل از طوطی طلاق دهد نزد فرقه از آن
زن ساقط است و فوراً با مرد اجنبی دیگر نکاح میتواند کرد و او را و طوطی با آن زن جائز است پس در این صورت
هرگاه بکر زوجه خود را طلاق بکن داد و باز نکاح کرد و قبل الوطی طلاق داد و هاتوقت عمر را نکاح و طوطی با او صحیح
است و بعد ساختی هرگاه عمر چنین حرکات نماید خاله را نکاح و طوطی با او در همان هنگام جائز خواهد بود و طوطی
جراً الی ما فی طاقه المرأة و یوار علیها الرجال و یتعاقب علیها الوطی و یل یزده الا الا نکتة الدوریة و آله و آلها
الفوریة پس بحیرتم که از تقدیم بقیدین مفروضین اعنی تطلیق او لے زوج زوجه خود را طلاق بکن و تطلیق ثانوی
او قبل الوطی چگونه مخدوم و لازم دوریت نکاح مرتفع میشود کاشش اینقدر نمی فهمید که منشأ لزوم دوریت سقط
عده است که بعد از فرض وقوع قیدین لازم گشته پس قیدین سابقین که بحسب زمان سابق از زمان سقوط
استحاطه عده است چگونه مؤثر در دفع مخدوم تواند بود و بل تیغوه مثل بالقوه به رجل رشید و لایعینک مثل خیر

دیگر صورتهای نکاح دوری نیز برآوردن ممکن چون مقام استظهاری است بنقل عبارت مجله فقهیات اکتفا رفت
 و نظر باختصار از ذکر سائل بر علیه مبدء سینه مثل لغت حریر و غیر آن اعراض نموده شد من شاء فلیرجع الیه مصائب
 النواصب و غیره قال السید الوحید علامه آنکه عطاء بن ابی رباح که از جمله تابعین بوده و ابو حنیفه کوئی در
 حق او کلمه ماریت نہیں لیت افضل بن عطاء بن ابی رباح فرموده چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی در رجال مشکو
 گفته قائل بجواز تحلیل بود این خلکان سیکو یکدیگر نقل اصحابنا عن مذہبہ انہ کان یری وطی الجواری باذن
 از بابین و از ابو الفرج عجل نقول کرده ان عطاء کان یبعث بجواریہ الی اصفیافہ سبحان اللہ نیست حال شواہد
 ایشان نیست قال الفاضل الرشید ابن طعن مدفع است بچند وجہ اول آنکه معارض است بآنچه کہ
 علامہ علی درنج الحنفی برفقہای اربعہ و دیگر مجتہدین اہل سنت بر اصول و فروع ایشان طعن کرده مخالفت حکام
 ایشانرا بکمان خود با عقل و نقل ثابت نموده حال آنکہ در اکثری از ان احکام اجلہ علمای امامیہ با سطون فیہم
 شرکت دارند اگرچہ انقسم سائل در کتاب مذکور بسیار است لیکن در مقام رد لا اختصار بنزد کرد و شاید اکتفا
 بسرد اول آنکہ علامہ مذکور در سلسلہ سابعہ کہ در سباحث اصول فقہ است در فصل ثانی و بحث سابع میفرماید
 ذہبت الامامیہ من تابعہم من المعتمد الی انہ لا یجوز نسخ الشی قبل فتنہ و ذہبت الاشاعرة الی جوازہ انتہ
 مختصراً و حال آنکہ مثل نسخ مفید کہ استاد شیخ الطائفہ ابو جعفر طوسی است در حکم با اشاعہ شرکت دارند چنانکہ
 صاحب معالم الدین اذا مایہ سیکو یکدیگر علی الحق عن المفید القول بجواز نسخ قبل مکتوب وقت الفعل و ہونہ
 اکثر اہل الخلاف انتہی شاید دوم آنکہ علامہ مذکور در کتاب مزبور و دیگر مولفات خود و دیگر علمای امامیہ در
 مصنفات خود روایت سہو آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در صلوة از مطاعن اہل سنت شمرده اند چنانکہ
 آنکہ ظہنی در کافی و شیخ الطائفہ ابو جعفر طوسی در تہذیب بالسانید صحیحہ قصہ مذکور را روایت کرده اند و شیخ
 صدوق ابن بابویہ فی کتاب عیون اخبار الرضا از ابو الصلت ہروی روایت کرده قال قلت للرضا
 علیہ السلام با بن رسول اللہ ان فی سواد الکوفۃ قوما یرغمون ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لم یقع
 علیہ السہونی صلوتہ فقال کہ یو العنہم اللہ ان الذی لا یسہو ہوا اللہ انتہی و اکف شیخ مذکور در سنن الاصحفہ
 الفقہیہ در آخر باب احکام السہونی الصلوۃ بتفصیل ہرچہ تامل ترا ثبات سہو آنحضرت صلعم نموده و بر تنکین
 روایت فرمودہ و و مدہ تصنیف کتابی مستقل در اثبات سہو آنحضرت نموده و صاحب ثانی شایع کافی گفتہ
 نیز در شیخ بابنج اللہ اثبات سہو آنحضرت نموده پس انچہ صاحب رسالہ از طرف علامہ علی حجت ذکر انقسم

مطالعن مشترک الورود جواب خواهد داد از طرف اهل سنت نیز بحجت اشترک عطاوی علی سراج با او صاحب در اشترک
 بزعم صاحب رساله طعن مشترک الورود است همان جواب را قبول خواهد نمود و دوم آنکه صاحب نیز بهشتا عشره
 جایجا بحجاب باب نهم تحفه اثنا عشریه میگوید قولیک صاحب تحفه ذکر کرده شاذ و متروک است مناظر اعتراض بر
 فرقه نمیتواند شد چنانکه نقل بعضی عبارات آن در جواب فائده ثانیه گذشته و چون قول شاذ و متروک مطابق
 تصریح او مناظر اعتراض بر فرقه نشود پس چگونه قول فرد واحد از فرقه عظیمه موجب اعتراض بر الفرقة تواند شد
 سوم آنکه مناظر طعن بر فرقه سائل مسلمه جمهور آن میباشند قولیک تحفه از ایشان بر حسب اعتقاد الفرقة بخطا
 گفته باشد و تمامی علماء الفرقة تحفه او در آن قول کرده باشند و آنرا بطریق استعجاب و استغراب ذکر کرده
 باشند قال الشيخ الکامل الملک ابو الحسن الشافعی قدس سره فی المنع الوفیة علی کشح لمقدّمه الفرقة الکلیج
 یعنی الوطی لا یجوز فی الشریع الا باجماع من عقد نکاح او ملک بین لقوله تعالی و الذین هم لغیرهم حافظان لما
 علی ازواجهم او ا ملکات الیما نهم یریدون الا ثلاث لهما و ا ردی عن عطاء من اباحة الفروج بالعبارة لا یصح علیه
 انتمی در کتاب طبقات تابعین مذکور است که گویند از عطا دو حکم غریب در باب فقه مروی است حکم دوم تحویر
 وی است و طی جوری را باذن ارباب شان انتمی و چون جمهور علمای امامیه و یانیه تحلیل قائل از طعن چنان
 تحفه بر ایشان متوجه باشد بخلاف علمای اهل سنت که جمهور ایشان قول تحلیل را که بطلان عطا منسوب است
 بطریق استعجاب و استغراب فکر میکنند و در آن میانند اتجا طعن آن بر جمهور ایشان منتهی ندارد چه در آنکه
 چون شل بهشتام بن الحکم و غیر آن که سبب اعتراض و دانی آنها بر این اهل طهارت و اعتقاد از طرف انجمن است
 تکذیب و طرد آنها به ثبوت سیدیه باشد چنانکه نقل آن مغزیا علی الکافی در جواب فائده را بعد گذشته و کبر امامیه
 آنها را از مخالفین اندر قرار داده باشند چنانکه نقل آن از حجاج در رد همان فائده گذشته و با وجود آن امامیه
 آنها را از ثقات شمرده طعن بر آنها نمی نمایند در صورت ایشان را بر اهل سنت بحجت توثیق عطا که نه معصومانی
 تکذیب و طرد او نموده و نه کذب از او در اصول مذہب یا فروع ان منسوب با اهل معصوم او غیره واقع شده و نه
 روایات طعن او در کتابهاست که نزد اهل سنت در اعتبار و صحت احتجاج شل کافی کلین و احتجاج طبری
 باشند واقع است بهیچگونه طعن منزه او نیست بحکم هرگاه با وجود صحت شنای اعتقادیه و غیر آن از
 امثال بهشتامین و غیره و نسبت آن بطرف اهل طهارت و اخبار قبح شان نزد شیعه تاویل پذیر باشد چنانکه
 والد باجد صاحب رساله تاویلات بسیار برای آن اخبار و روایات بحجاب عقیده ششم ذکر کرده اند از آنکه

آنکه فرموده اند چون با وجود اخبار حرج که در حق چنین بزرگان مروی گشته هرگاه در عقیده علمای شیعه که در باب
جلالت شان ایشان دارند و این راه نیافت پس معلوم گردد که این نیست که بجهت کمال جلالت شان حضرت
عالیشان پیش رسا صواب نهایی ایشان انتهی مختصر پس اهل سنت نیز همین کلام لفظاً باللفظ از طرف عطار
بن ابی رباح در پایه جواب خواهند گفت انتهی اقول این کلام مدفع است باینکه وجه اول از وجود مذکور به نام
است زیرا که علمای ماکه در مقام طعن بر اهل سنت بعضی از سائل را ذکر کرده اند با وجود اشتراک بعضی علماء
اعلام در آن سببش غالباً آنست که در انعقاد اجماع بنا بر مذہب ما دخول امامت با است و هو الکافی
فی تحقیقه و مخالفت بعضی معلوم النسب در آن غیر مضر گوشل شیخ و سید بوده باشند بخلاف اجماع مخالفین که
مستمک شان در باب حجیت آن حدیث را بجمع است علی الفصل است و آن بدون اتفاق جمیع است از حجتیه
عاری است پس هرگاه در ما نحن فیه که سلسله تحلیل جاری باشد مثل عطار بن ابی رباح که از جمله تابعین و مقبولین
و ممدوحین مثل امام اعظم است قائل بحلیتشان باشد لا محاله اجماعی اهل سنت نتواند بود اجماعاً ثابت حجتیه آنها
را نمی رسد که مسئله که در مذہب شان اختلافی باشد طعن نمایند بر شیعیان بخلاف مسئله مجمع علیها بین الامامیه
و ان خالف فیها بعض من معلومی النسب تخص مرام آنکه قول مخالف اجماع چونکه از مخط اعتبار ساقط است
و وجودش کالعدم میباشد لهذا در ما نحن فیه قول ما در مخالف اجماع را مستبرئ داشته اند بخلاف قول ما ذکر کردیم
سینه سر زده زیرا که آن قول چون در حقیقت با دم اساس اجماع ایشان است نه مخالف آن و مجوز دندرت
و عدم شهرت که اقتضای کار سنیان است دلیل بر بطول آن نمیشود خلاصه اعداء کالمعروف و استیصال
بحجیت مشهور مثل مشهور النادر کالمعروف مستلزم دور است مع ان قولهم رب مشهور الاصل له الباطن مشهور
پس اعتنا و انقضای آن نمیتوان بود بقی ان لقال ان ليقول در انصورت لازم می آید که قائل بقول نادر
از علمای امامیه نیز مورد طعن باشد من حیث کونه مخالف الا جماعهم جوایش آنکه مخالف اجماع مع علمه بالنقاده
مذموم و ملامت میباشد و محتمل که مخالف را در وقت اجتهاد علم بان حاصل نشده باشد یا در نفس الامر انعقاد
آن بعد انقضای او صورت گرفته باشد خلاصه توجه الیه الملام بخلاف اهل الخلاف لاسم منکر و ان کجیه اجماع
اهل البیت حجراً و غداً و ان علموا استحقاقه فما ظنک باجماع اتباعهم علی مذہب الخلفین و انهم میگویند فارق
موجود است و ان اینک اختلافیک میان علمای ما و ضوان الله علیهم واقع میشود هر یک موافق را بخود ترجیح
از ادله مقتضیه از کتاب و سنت نبویه و احادیث امامیه مصوبیه در دست دارد پس اختلاف شان و خطای بعضی

نشان در اجتهاد معتبر خواهد بود و مخلاف اهل خلافت که چون ناکب از طریق قومیه ابتلاع اهل بیت ظاهرین اند
 احیاناً اگر در بعض مسائل بقول زناد بعضی از فرقه حقه شریک باشند چون مستند نشان مخالف تقلید است که
 مستند ما است اتجاه طعن بر ایشان خواهد شد نه جواب نشان باعث ثواب است و نه خطای نشان معهود
 معتبر و این طعن بالآخره آمل در ارجع بسوی مستند ایشان میشود نه بسوی نفس مسئله و بوجه آخر میگوئیم چون
 فروع فقهیه متفرع است بر اصول و مبدء و حصول مخالفین را با بدلائل قطعیه و بر این قاطعه باطل ساخته ایم
 پس همه فروع نشان از حیثیت تفرع بر اصول متناصله کاسده فاسده نشان باطل بوده باشد و همین دلیل
 اجمالی بر ابطال کتب فروع نشان که بی برای و قیاس است کافی لیکن تیر ما علمای اعلام و تفصیل
 نیز از اول فقه تا آخر تفرع مسائل نامربوطه نشان نموده اند و اشتراک بعضی علمای مادر بعضی مسائل با ایشان
 دفع اتجاه طعن بر ایشان بنمایند که ما گرفت و هرگاه این را ادانتی پس میگوئیم که حکایت محقق علیه الرحمات
 سدید مفید قول بجواز شیخ امر قبل وقت الفعل اگرچه محتمل التاویل است باینکه مراجع نباشد شیخ از امر امریت
 که غرض امر از آن ختبار توطن نفس ما مور بر اقامت عش بوده باشد و پس نه اینکه اقیاع فعل ما مور
 حقیقه از آن مطلوب باشد و در حقیقت ان امری نیست و از محل نزاع خارج چنانچه بعضی فقهین بیان
 در تحقیقات خود افاده فرموده که اگر کتای قبل الوقت منوخ میتوان شد و تمسک گشته بعد فیکه دشمن و دعوی
 زانیه است بزرگداشت با صدق تو بهما لیکن بعد تسلیم نه بکشی میگوئیم که شبهه نیست در آنکه این قول
 مخالف اجماع است و در تشکیک خلافت معلوم است مضر نه در نقاد اجماع ندارد و کیف و تجوید نسخ گذاسک
 مستلزم اقرار به بدوا و احکار حسن و قبح عقابین است چنانچه جناب علامه در کشف الحق و غیر آن بان تصریح فرموده
 حیث قال فیه ذمیت الامایه و سن تابعهم من المعتمد ایامی و لا یجوز نسخ اشی قبل وقت لان الفعل فی ذلک
 الوقت امکان مصلیه استحال نسخ قبله و امکان مفسده استحال الامر به او لا و لا نه یلزم البیاد و ذمیت الامایه
 ای جازه و العجب انهم نسبون البیاد الی طایفه من اهل الحدیث و هم القائلون بونی الحقیقه لانه لا یصلح للبیاد
 الا لامر بالشیء الواحد فی الوقت الواحد علی الوجه الواحد و النبی عنه فی ذلک الوقت علی ذلک الوجه استثنی پس
 قولیکه مخالف اصول اصلیه باشد و حکم عدم توان شمر و تعجب کل تعجب که اهل سنت با آنکه رساله الهام فی الطلام علیه
 بنابر محض اتهام استناد قول ببداء و نشر و بسوی فرقه حقه نمایند خود بان قائل اند و علمای بالزمانا علیهم
 الفسخ میفرمایند که انیقول مستلزم بد است و نه اول دلیل علی احکار هم البیاد و افتراء و مخالفین علیهم

بخیر و استاد بهم آنچه صدق پس قائل بخیر و علی بنی علی الاطلاق نیست بلکه با سها من الله فی
 غیر الاحکام الشریعیه قال فی الحقیقه و لیس سهو الذی کسونا لان سهو من الله عز وجل و انما سهو لیس سهو الذی
 غلبت خیر یا معبود او دونه و لیس الناس سهو حکم سهو می سهو او سهو تا من الشیطان و لیس للشیطان علی بنی و الله
 سلطان انما سلطان علی الذین یتولونه و الذین هم بمشرون و علی من تبعه من القادین انتهی موضع الحاجه بن
 کلامه پس اولاً با ثبات باید رسانید که ائمت است یحیی با سهای که فی قائل اند تا اشتراک ابن بابویه با ایشان
 ثابت شود و تمهیداً بنقول هم بر عزم ما غنیم خلاف اجماع امامیه است قال الشیخ فی الذکر و فی الزیاد
 مشرک بن الامامیه لقیام الدلیل العقلی علی عصمة النبی عن سهو لم یصر فی ذلک غیر ابن بابویه انتهی و اگر
 مخالفین نیز دعوی اجماع در بعض مسائل با وجود خلاف بعض ایشان نمایند مجرد اصطلاح خواهد بود که خطی از
 حجیت ندارد و چه محصلش اتفاق اکثر است و الحکمیه مخفیة باجماع الكل علی ما نطق به الحدیث النبوی
 و قول اکثر همان قول مشهور است و حجیت مشهور یا بر مشهور ساقط از مناط اعتبار اما وجه ثانی که ذکر کرد
 پس و فرع است باینکه مراد جناب حکمت باب صاحب نزهة ائمة عشریه است که قول شما و مناط اعتراض
 بر جمیع فرق نمیشود و سناد قول بسوی تمام الفرقه که باب صاحب تحفه است و مفاد ظاهر کلامش از طریقه صحت
 مسری و مراد از ذکر قول عطائه طعن بان خبریه قائلین از فرق سنییه است بلکه غرض اصلی آنکه هرگاه عطائه تحلیل
 قائل باشد و او از محد و حین و مقبولین ابو حنیفه کوفی پس لا محاله قول تحلیل از ضروریات مذهب اهل سنت و
 اجماعیات است نباشد که لا یمکن الاخر و او از دائره تسنن لازم آید و کیف یخرج عن تسنن من یکون محد و حاکم
 لا یحقیقه و هو یقول فیہ ما رایت فیمن لقیته افضل منه و هرگاه قول تحلیل منافی تسنن نباشد البته ضروری
 مذهب و اجماعی جمیع است بلکه جمیع اهل سنت نیز نخواهد بود فیکون مسئله اختلافیه بینم و در مسئله اختلافیه طعن
 اهل سنت بشیعیان اینجا بعض مقبولین شان قائل باشند و آن فی غیر محله بوده باشد بخلاف طعن بر ایشان
 در مسائل اجماعیه خود و آن مخالف فیما بعض منا از حیثیت اعراض شان از قول معصوم بعد الثبوت
 عند هم کما فی بعض و اما وجه ثانی که پیش جایش از جواب وجه ثانی متفحص میشود و تمهیداً چون اصول
 مستاصله سنییه اصل محض است کما فعلت فی الکتاب الکلاسیه و عمده غرض ما البطلان اصول کاسیه ایشان
 پس ذکر اقوال ناورد علی شان نیز در مقام طعن بجاست زیرا که متاخر و در این اقوال همان خلاف
 شان از اتباع آل رسول و تشکب شان از عقیده اهل بیت و حرمت ظاهره بتول است بخلاف طعن شان بر مسائل

فقیه زمره تابعین و کبیرین سقن معصومیه مآدرة کانت از مشهوره که بوجه من الوجهه طرفی از صحت ندارد اما و چه چاره
 که متضمن بیان حال بهائین و نظریه ایشان است پس جواب با صواب ازان در مطاوی اجوبه اتفاقا دلیل
 سابقه بسین گردیده و محتمل آنکه باجماع علمای امامیه که کاشف از قول معصوم است مقبولیت آنحضرت
 ثابت در روایات مثالب مثل آیات تشابه مآدست و اما بکن فی الطرح مطروح پس حرج و قبح شان مقدوح و
 مجروح باشد و صدور امریکه قانع در مقبولیت شان باشد نزد فرقه حق غیر ثابت بخلاف قول تجلیل که منقول
 از عطایه تابعی است که نزد اهل سنت مسلم و ثابت پس هرگاه با احترام خودش توثیق عطا ثابت باشد
 معلوم و متیقن گشت که قول تجلیل سنانی توثیق و مقبولیت نیست پس چرا باعث بر طعن شیعیان که مثل عطا
 قائل بقول مذکور هستند بوده باشد و نه از اهل المطلوب و باجماع مقصود و انقیاد طعن نمودن بر عطایه تابعی از
 حیثیت بقول او بقول مذکور نیست کیست و بهیذ هیب الی ما تذهب الیه فی نهی السکوت پس آنچه توهم فرموده
 و بهی میثنبت نباشد اما و چه خیر پس ناشی از عدم فهم مرام است زیرا که قول عطا بحالت تجلیل امری است مسلم
 پس مصرت تاویل در آن نباشد و خود جلالت شان از اهل سنت محل کلام نیست پس کدام کس در
 تشکیک نزد ایشان کلام دارد تا بمقابلان عبارت صوارم را لفظ بلفظ اعاده میفرمایند و این خود عین طلب
 ما است که جلالت شان نزد شما ثابت پس مقام استعجاب است که عین مطلب خصر را ساقی مطلبش
 انکاشته و سنانی مطلب خود را عین مطلب خویش پنداشته ان بهی شئی عجاب قال السید الوحید
 قوله باز فرموده محصنین غیر مسائحين الخ اقول بمضایوی گفته الاحصان العفاف و السفاح الزنا و
 قریب منه فی الکشاف و معلوم است که عفاف بلا شبهه در مرتبه متحقق میتواند شد چنانچه در نکاح بالاتفاق
 فی ذلک انتهى قال الفاضل الرشید احصان و لغت بمعنی بازداشتن است و بر حریت
 و عفاف و غیر آن بلحاظ همین معنی اطلاق میکنند چنانکه صاحب کشف در اصطلاحات الفنون سفینه باید
 الاحصان لغت علی معان کلمات بر جمع الی معنی واحد و هو ان یحیی عن الشئ و یمنع منه و هو الحرمة و الحفظ
 و الاسلام و ذات الازواج فان الحرمة تخص عن قیما العبودیه و العفة عن الزنا و الاسلام عن الفواحش
 و الزوج یخص الزوجه عن الزنا و غیره انتهى و آما راغب صفحانی در مفردات قرآن میفرماید و الاحصان
 فی الجملة المحصنه اما و لغتها نیز در جماد و مبلغ او مانع گشتن شرها و حرمتها لبقال امرارة محصن فاحصن کسیر
 الهما و لبقال اذا تصور حصنها من نفسها و المحصن اذا تصور حصنها من غیرها و الزوجه من اجور من محصنات

وبعده فاذا احسن فان اثنين بقا حاشية فليصنف ما على المحسنات واما اقل المحسنات الممزوجات لقصور
 از وجهها هو الذي احسنها والمحسنات من النصار بعد قوله حرمت بالفتح لا مفعول احسن انتهى بالجملة احسان بمعنى
 نگاه داشتن برتره اشهر وظهر است که صاحب ترجمه اثنا عشر به انگلیس که آن خود در تحفه اثنا عشر به نموده و در هر یک
 راه مخفی نقش پیچیده در تفسیر لفظ محسنین سوای اینکه ترجمه آن بلفظ نگاه داشتن نماید چاره ندیده و از همین
 تفسیر نموده عفاف را از اشتقاق آن قرار داده نه آنکه تفسیر محسنین بمعنی تقصین کرده باشد چنانچه در بحث متعه
 از تفهیمات کتاب خود میفرماید و حالیکه بآن تزویج یا سریره گرفتن نگا دارند گمان خود با شنید از عفاف و بنا شد
 از زنا کنندگان انتهی کس صاحب تحفه همین معنی لغوی ظاهر الدلالة را مع لازم آن که اختصاص است
 در مقام ذکر کرده و معتمد گوئیم اراده همین معنی در ان مقام متعین است بدو وجه اول آنکه در صورت اراده عفاف
 از احسان تکرار لازم می آید چه محسنین البته غیر مسافحین میباشد پس بعد از ذکر محسنین ایراد غیر مسافحین تکرار باشد
 چنانچه امام رازی در تفسیر کبیر بعد از ذکر اراده متعقین از لفظ محسنین فرموده و هو تکریر التاکید انتهى و از آنجا که صاحب
 رساله به تبعیت علمای خود کریمه مخفی است متعین بهن الا به را بر متعه حمل کرده تا تکرار در بیان حکم کحل بر عزم او لازم
 نیاید پس مطابق کمان او در ان مقام هم اراده محافظت از لفظ محسنین متعین باشد تا تکرار لازم نیاید دوم آنکه
 چون ثابت شد که معنی حقیقی احسان باز داشتن است و صحت اراده آن در کریمه مذکوره بر هر ظاهر و با هر
 پس همان معنی مراد باشد چنانکه قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق در سلسله نسب میفرماید و اما ثانیاً قلان ما
 ذکره انه تقران الحقيقة الشرعية فلو اوردت على الحقيقة اللغوية ليعبر الحكم في الشرع للحقيقة الشرعية دون اللغوية
 مردود بان الاصل عدم النقل الخ لیس مطابق تصریح قاضی نور الله باید که معنی لغوی در کریمه مذکوره مراد
 باشد و در صورت اراده آنچه مطلوب صاحب تحفه ثابت و ظن صاحب رساله تحقق آن در متعه باطل باشد
 اقول مفاد این افاده عاری از ریشاود و بعد از منجس سداوست اما اولاً لیس استنکاف از تفسیر احسان
 بعفاف دور از انصاف است و نزدیک باعتداف بلکه عین آن چه جایز مفسرین بیان اعتراف دارند
 پس این چون و چرا چرا اقل از تخشیر معنی الکشاف الاحسان العفة و تحصین النفس عن الوقوع في الحرام
 و قل البیضاوی الاحسان العفاف و اسحاق الزنادی التفسیر الکبیر قوله محسنین غیر مسافحین فی حال
 کوکلم محسنین و قوله محسنین بمعنی متعقین عن الزنا و قوله غیر مسافحین بمعنی غیر زانیین و هو تکریر التاکید انتهی
 و فی تفسیر المدا رک الاحسان العفة و تحصین النفس عن الوقوع في الحرام و اسحاق الزنادی من اسفح هو من

اعتقادی تفسیر از اید پارسیا باشد باز ناکندگان انتی پس انکار قول مشایر حجابی یعنی چه دستکات
از ان یا مرجع انکاشتن ان از که اقم قسم شدات توان پذیرفت و اما از نیاسین تا حال معنی احسان
هم نفهمیده اند تا بد گیر معانی دقیقه چه رسد و مطلب است و خود هم چنین مقصود قسم و از رسیدن اند بیان
این اجمال آنکه معنی احسان لغوی و عفاف در ایقام خدایا است زیرا که عفاف در لغت بمعنی بازداشتن
و باز ایستادن است نفی القاسوس عفا و عفا فاد عفا فیه لغزش و عفا بالکسر فروع عفا و عفا کف عفا
بجمل و لا یجمل کاستع و لغت ج اعفا و فی الصراح عفا عفا عفا فیه باز ساسی و باز ایستادن از حرام مع قاف
عفیف پارسیا انتی پس تفسیر احسان بنگا پذیرفتن از حرام عین تفسیر لعفاف باشد بلا تفاوت بینهما کما توه
بجوده ذنبه و این خود ظاهر است که معنی احسان نگاه داشتن کسی بچانه خود نیست و الا مری به او هر مرد و زن
چنین از جمله محسنین و محسنات بوده باشند بلکه نگاه داشتن از حرام است و ان عین عفاف و در متعه
محقق و مراد جناب سید قدح در تفسیر احسان بنگا پذیرفتن نیست چنانچه خیال معترض رسیده بلکه مطلوب
آنست که معنی احسان عفاف و نگاه داشتن خود است از حرام و به تحقیق فی المتعه المباحه المشروعه بلا ارتجاء
اما آنچه از پیش خود زیاده ساخته یعنی مخصوص خود گردانیدن پس از زواید کلام است که گفته و عرفا از احسان
استفاد نمیشود و مطمح نظر فرق بین الاحسان و العفاف نیست کما توهیم لهدم التبدیر فی الکلام طرفه تر
آنکه مستشهدا بکلام نزهه تأیید التحقه فرموده اند و صحت و مقم عبارت را نیافته اند و ادلا عن التعمد و عبار
نزهه لفظ عقاب را عفاف خوانده اند و حال آنکه عبارتش چنین است که نگاه دارندگان خود باشند از عفاف
و اگر بالفرض نسخه منقول عنها تقیم هم بوده اصلاح چنین قسم باندک تا مل ممکن بود لکن عدم تا مل را علاج
و بر ظاهر است که نگاه داشتن از عفاف کلام محل است و العاقل لا یتفوه به و محمد ادراستی که معنی عفاف
هم نگاه داشتن خود از عقاب و حرام است پس عبارت نزهه دلیل بر صحت تفسیر لعفاف باشد نه مثالی
آن و ذکر آن در انبیهام از عجاب او بام و از اینجا متفجع گردید که هر دو وجهیکه تأیید التعمد است و در وجهی
بمطلب ندارد و توضیحا للمقام سیکویم که نگاه داشتن از حرام عین عفاف است پس لا محاله غیر محسن
تکمیر علی وجه التاکید بوده باشد کما اعرف به اما کم واحدی انکار وقوع تاکید علی الاطلاق نه کرده بلکه کلام
در وقت تردید بین التاسیس و التاکید است و الاول اولی من الثاني حیث یکین لا یفصل لایحتمل غیر این
و اما اختصاص پس حشو لغو است و کلام در بودن آن از عوارض است فضلا عن اللوازم بلکه مثل کسب و کلام

نفسی اختراعی محض میبخت است و کلام سید سید قاضی شوهری بمانحن فیہ ارتباطی ندارد لکن لا حقیقه شرعیست
 بناک علی تقدیر التفسیر بالعقبات ایضاً مع ان مخدوم مخدومه صاحب الفرائض صرح بان الاحصان برادیه و لا حقیقه
 شرعیه فیہ و هو الذی یوجب الرجم قال السید الوحید و این کلام نا صبیغ نیز فاخذ است از کلام ابو بکر راز
 چه آورده و بر ثانی از وجوه ثالثه که سابقا بان اشاره شده گفته که حق لفظ محضین فرموده و احصان تحقق نمی شود
 مگر در نکاح صحیح دینی و در وجه ثالث گفته که او سبحانه زنا را سفاح نامیده و در قول خود غیر سافحین یا نجسین مفسر
 از زنا مجرور رختن آب است و اینست در متوجه تحقق پس سفاح بوده باشد فخر رازی که امام اهل سنت است خود طریق
 نصف پیورده در تضعیف و تخریف این هر دو وجه گفته که آنچه نوشته که احصان متحقق نمیشود مگر در نکاح پس
 دعوی بلا دلیل است اما آنچه گفته که سفاح است پس سگویی هم که اطلاق سفاح بر زنا نمیشود مگر از جهت که
 مقصود از آن رختن آب است و در متوجه چنین نیست زیرا که مقصود از آن رختن آب بطریق مشروع است که
 از جاب خندا اذن بان دارد شده پس اگر بگویند که سفاح حرام است خواهیم گفت که این اول بحث است
 و ما انیرا سلم نیداریم پس واضح گردید که کلام ابو بکر رازی ر خود ضعیف است و منتهی محصل ترجمه و بر ماعقل ضعیف
 پوشیده نیست که چون کلام ناسی در ان مقام فاخذ از کلام همین ابو بکر است و فخر رازی اعتراض جملة لضعف
 نموده بمقتضای الحق لیل و لایله که حق بر زبانش جاری شده پس ما را حاجت ترین و تضعیف آن بنامند
 و کفی الله المؤمنین القتال است قال الفاضل الرشید چون امام رازی در ان مقام دعوی
 ابو بکر رازی را بیه دلیل گفته و صاحب تحفه دلیل آن ذکر فرموده پس نقل اشکال امام در ان مقام از زوا
 کلام باشد و تفصیل دلیل صاحب تحفه آنکه احصان در لغت بمعنی محافظت است و اختصاص لازم است
 و این احصان را حق لغت قید حل نسأ ساخته چیست قال و اعلی کلامی قوله محضین پس حل نسأ بر محضین
 محافظت و اختصاص باشد لا بالی فلفظه و صدمه با و لا اختصاص مع ما نیافیه و لا با حروف محافظت و اختصاص با قطع نظر از
 لحاظ سانی آن که معارقت است نمیباشد الا در نکاح دائمی بخلاف تنعه که در آن بوقت عقد خبر آنکه محافظت و اختصاص مع
 وقت ملحوظ میباشد همچنان عدم آن فی وقت آخر منظور پس در آن محافظت و اختصاص و عدم آن هر دو معاد
 صلب عقد و اخل میباشد و چون شرط حل نسأ لحاظ محض محافظت اختصاص بوقت عقد است محافظت و اختصاص
 مع التناهی ظاهر است که اختصاص مع اطران المنانی محض اختصاص نیست و بصورت قید حل که محض غایت و اختصاص
 و در آن متعین میباشد نخواهد شد پس نن مذکوره در محرمات داخل خواهد شد قوله تا قدامن الامام الرازی امام آنچه گفته که

متعه سفاح است پس بگوئیم اگر گوئیم اطلاق سفاح بر زن نشود مگر با نیت که مقصود از آن ریختن آب و قضای
 شهوت است بدون قید احسان بان که این آنگاه پس جائز که محض ریختن آب بدون قید حصول
 خواهد شد زنا خواهد بود و بطریق ایجاب هم صاحب تحفه اشاره کرده بقول خود میث قال نه آنکه محض قضای
 شهوت منظور و آید و آب خود ریختن و او عینی خالی کردن قصد نمایند پس متعه ازین شرط باطل باشد زیرا که
 در متعه احتیاط و اختصاص اصلاً منظور میباشد الخ قرأنا فلعن الامام الرازی زیرا که مقصود از آن ریختن آب
 بطریق مشروع است الخ گوئیم اگر اینکلام امام بطور معارضه است بر دلیل ابوبکر رازی پس بودن آب بریزی
 در متعه بطریق مشروع اول بحث است و اگر بطور سند منع است پس چون دلیل مقدمه مبنی بر ذکریم منع و
 آن هر دو ساقط باشد انتهای قول محافظت از اختلاط با اجانب در اکثر مرتبه همین از قبل زناه است
 مستحق میشود پس اگر مراد فاضل رشید همین محافظت و اختصاص است می باید که زنا با آنها مباح باشد
 و این فتوی از فهم امام عظیم هم دور افتاده و اکثر نا محین فساق او باش حفظ مسکوحات خویش از اجانب
 نمی نمایند پس باید که بنا بر فتوی این امام صغر بر نا محین آنها حرام و بر دیگران که محافظین باشند حلال باشد
 ان بذل الشیء عیاب پس نیست این محافظت و احسان مگر محافظت از حرام که لازمه عقد سفاح است نه محافظت
 کینما کان و الاول تحقق فیما نحن فیه زیرا که تا مدت متعه احسان حاصل و بعد آن که خارج از اول است
 غیر حاصل پس بعد از قضای آن احسان و حل هر دو متعه باشد و قبل از آن هر دو متحق و کلام رشیدی نیز
 باعتبار او با نیت است التفسیر محضین بملا حطین احسان فی متن العقد پس تفسیر ناشی عن الرای و الاول
 است بلا ستم شرعی و هو التفسیر المنع عنه و هو المهر و میث اطلاق المنع عنه علاوه آنکه جواز سفاح و طلاق و طبع
 و در هر آنی از آنات زمان نکاح و ای لحاظ می تواند شد لکن من لازم صحت النکاح ولو البهائیس اگر تخلف داشته
 سانی محضت احسان باشد کا ظاهر در طرق تنجیم است آن خواهد بود و مع ان الزمان المعین فی المتعه قد یزید
 زمان المتعه فقط ما زعمه من سب و ایضا خطای صحابه و تابعین و بعض علمای اهل خلافت مثل ابی سعید
 و عباس و عبد الملک بن جرج و مالک بنابر بعض روایات بجل و اباحت متعه قائل قما هو جوایم عنهم فهو الجواب
 عنا و اباحتش در صدد اسلام مسلمین الانام و تنسخ ان در او اخرا سلام که بدلول بعض روایات صحیح است
 مستلزم اباحت آن بعد نزول کرمیه مذکوره فلیکون کون الاحسان الماخوذ فیها سائفاً ليجوز ما فیه من
 تدراسن سوانح الوقت و آنچه گفته گوئیم اطلاق سفاح بر زن الخ مدفوع است باینکه احسان عن الحرام یا مخیر فی

محقق در خصوص زاید بران غیر مراد کما غیر مرتفع محقق الحافظه فی بعض صور الزنا لیم و تخذیر بزنان غیر
 شافی ان علاوه آنکه میگوید تمیم المتعده كانت مباحة فی صدر الاسلام باجماع الانام ولا شیء من اسفاح مباح قطع
 فی الاسلام شیخ ان المتعده ليست اسفاح وهو المطلوب ولقد اجمعت علی ذلك اللهم الا ان یلتزموا بان اسفاح کما
 سباح فی الاسلام ولا یخبر فی علیه احد من المسلمین و آنچه فرموده گوئیم اگر این کلام امام الخ به از من قلیل بنار القاسم
 علی القاسم زیرا که دستبسته اسفاح من ناست و امری را که خدا در سوش مباح فرموده اسفاح ناست و مناسبت
 است و دلیل فرموده علیل است کما در بیت من قیل فلا نطول الکلام بعد قال **سید السند الوحید**
 طرفه ترا که در باب مطاعن نوشته که مراد از احصان در این آیه همان احصان است که موجب رحم میشود و جز
 محصن و در اینجا باید متوجه شد که محظوظ کردن زنان تا بیکری ربط نگذاشتن معلوم نیست که ازین هر دو
 کلام کدام راست است نزد او و که در دو وجه است **قال الفاضل الرشید** این شبهه از طرفت
 اشکالات و عجایب اعضا است زیرا که استکلام صدق یک کلام کذب دیگری را در صورت ثبوت
 تناقض و منافاة در آن هر دو کلام البتة مقصور و بدلتان غیر ممکن بر ذمه صاحب رساله لازم بود که اول
 منقض و منافات درین هر دو کلام ثابت نمیشود بعد از آن زیان باین قول می شود و ثبوت آن در انقیام
 آنرا و بامیه آقا از عبارت کثرت اصطلاحات الغنون مستفاد شده که معنی احصان که مستوجب رحم زانی است
 او صادق معنی احصان باشد و ما خود از احصانی که در کرمیکان تنخوا با موالکم الایه مراد است و هرگاه احصان
 که مستوجب رحم است از صادق احصان لغوی باشد و هر دو معنی با هم علاقه ما خود ما خود منته و شسته باشند
 پس تناقض در میان آنها چگونه تصور شود و چهذا گوئیم عبارت صاحب تحفه در نقله در باب مطاعن نیست
 در قرآن مجید هر جا که تحلیل استثناء بزنان وارد شده مقید با احصان و عدم اسفاح است قوله تعالی و اول
 ما در آید لکم ان تنخوا با موالکم محصنین غیر مسافحین و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذین اولوا الکنا
 من قبلکم اذا انتموهن احرهن محصنین غیر مسافحین و در زنی متعه بالیده همه احصان حاصل نیست و لهذا
 شیعه نیز او را سبب احصان نمی شمارند و در حدیث جمیع متبع غیر تابع جاری نمی کنند از تنهی کلامه اشراف و
 حاصلش چنانکه بر هر ظاهر و باهر است استدلال است بر اینکه تنهی محصن نیست زیرا که عطای امامیم
 تصحیح کرده اند و آنکه یک از شروط احصان عقد دائم است چنانکه علامه علی در ارشاد الاذنان در ادل
 کتاب الحرد و دیگر کتاب ایشان در مولفات خودمان تصحیح فرموده اند پس متمم را مطابق تصریحات علما

نتیجه احسان حاصل نباشد حال آنکه در قرآن مجید تحلیل استماع بزنان مقید باحسان است پس عقد شرعیست
 ارتقاء قید احسان از مرتب آن موجب تحلیل استماع بزنان نباشد صاحب رساله جواب اصل مطلب مطرح
 ساخته تذکر کلام دیگر که از قبیل مواضات لفظیه باشد پرداخته انتهی اقول این شبهه از عجایب مغالطات لفظ
 فسطیحات است زیرا که احسان حقیقت فرعی است در معنی مستوجب رجم که اعتراف به غواجه استاده پس معنی
 لغوی مجاز شرعی باشد و اراده حقیقت و مجاز معانی اطلاق واحد غیر مجاز و هرگاه صاحب تحفه از لغی حدیث
 بر متمتع استدلال بر نفی احسان نموده پس لابد که از احسان معنی شرعی اراده نموده باشد والا تقریب نامتام
 میشود چه از لغی لازم الاخص لغی اعم و لازم آن غیر لازم و معنی لغوی اعم است از معنی شرعی پس لا محاله
 مراد از آن فرد خاص شرعی باشد من حیث هو خاص لا غیر من الافراد پس کلام او در باب مطاعن ثانی
 اراده عام من حیث العموم باشد و چون در فقهیات معنی عام را من حیث انعام اراده نموده که تبصیر من حیث
 الفضل الرشید بنی کلامه السابق و اللاحق حیث سلم تحقق الاحسان فی المتتمع یا تافیه و لغی ختمه
 الاحسان فیها فلا تغفل پس هر دو کلام تحفه با هم شبهانت و متناهی باشد علاوه آنکه معنی احسان نهجیک
 در فقهیات بیان کرده نه معنی شرعی است و نه معنی لغوی زیرا که محافظت کردن زنان تا به یکس ربط پیدا کنند
 انیمه اختراعی محض است که در لغت و شرع هیچیک پیدا نیست و اما جواب اصل این شبهه که صاحب تحفه در باب
 سطا عن بیان فرموده پس جناب سدید کلام سابق خود بیان افاده فرموده بیاکش آنکه جامه سیراب باقیست
 التخیل و تخصیص فرموده اند باینکه احسان عنان عن اسفاح و الحرام است لهذا فخر رازی و لفظ ایشان بجهت بیان
 تا یکمده محضین اراده اند پس اراده معنی خاص بر خلاف لغی جمهور چه ضرورتی چون در فقهیات خودش تخیل
 با اراده معنی عام نموده بر نفی احسان خاص مستلزم لغی عام نباشد و در حقیقت کلامش در آن باب
 جواب کلامش در باب مطاعن است پس بناد طرح اصل جواب را بسوی جناب سدید برون از طریق شبهه
 باشد قال استید الوحید و لو تمزنا عن ذلک پس میگوئیم که انیمه در معنی هم تحقق است چه محافظت
 زن از اجنبی چنانچه در نکاح واجب است بخنین در معنی و نه نزد هر دو واجب است انتهی قال الفاضل
 الرشید الفاضل برض بیان آمده که حق تعالی محض احسان را قید چنانکه در انیده و در معنی بوقت عقد
 احسان مع المنان یافته میشود و قید احسان مع المنان محض احسان نیست پس احسان که قید چنانکه
 است و در معنی یافته نمیشود و بخنین عدتیکه در قرآن مجید برای سکره مطلقه مقرر است پس متمتع بها و نسبت

اما سیاقی است که قول سابقا مبرض تبیین آمده که تحقق سنائی در زمان استماع غیر مقصور بر تحویل سنائی بعد از قطع
 الاستماع غیر سنائی احصان کمائی تحویل سنائی انکاح لمن عدم الطلاق بعد از استماع سنائی استماع سنائی بعد از قطع
 طریق سنائی و استعقاب انکاح ایضا میگویم که نکاح مسافر بعد از مفارقت عند السفر بلا شرطی متن عقد جائز
 است پس اگر تحویل سنائی صحیح نکاح باشد نکاحش چگونه صحیح باشد نه المنع الوفی شرج الرسالة الغفریة لابی
 الحسن الشافعی که از تزویج الرجل اسافر امرة علی ان یستمتع بها وفارقها اذا سافر کان نکاحا علی ثلثة اوجوه
 شرط ذلک کان فاسدا و هو نکاح المستعد و اختلف اذا فارقها ذلک لم یشرطه قال ابو محمد النکاح باطل و هو متع
 و عن مالک جاز و الثالث یزوجها علی ان یفقیه طهره و یغتنی تیر که ما و لم یشرط ذلک علیها و لا فهمها و لا خبرها
 بذلک فان النکاح جائز علی ما ذهب الیه مالک و ان تزویج امرة علی انها ان و افقیه علی و نیها و وجدنا فی قصه
 اسکما و الاطلاق و لوی ذلک فان النکاح جائز اتفاقا استماع پس رشادت باب افاده فرمایند که در صورتین مجوز
 عند مالک که دیگران آنرا استماع ناسیده اند و همچنین در صورت اخیر مجوز بالاتفاق احصان تحقق استماع تحویل
 للمنانی بر عهده یا نه علی الاول فلیکن الاحصان نیامخن فیہ ایضا مستحقا و الا فالنکاح متحقق بلا احصان و انچه معنی
 عدم اشتراطی المتن در حقی احصان معنی تراشی است و پس چنین خلق معانی از طرفین ممکن فلا تعقل و
 حال و جواب عدده در مقام موعود همین خواهد شد لکنه بخلاف الوعد و نفی بالوعد انشاء الله تعالی قال السید
 الوحید قلندرن متعه را همین معمول است که همراه بیاری و هر سال در کناری الخ در حقیقت این کلمه سواد
 در حق صحابه کبار که در زمان جناب رسالت صلعم متعه کرده بودند و در صحاح ایشان موجود است جاریست و استیک
 جابر بن عبد الله و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عمر و عمر بن الخطاب و غیره قائل بمقاس حل متعه بوده اند
 پس این بے ادلی گویا در حق ایشان نموده و چون بنا بر روایت طبری شدی است و دختر ابوبکر زن زبیر بن عوف
 کرده بود پس میباید که در حق دختر خلیفه خود نفوذ با الله نهما بگوید که هر ماه یا یا سه و هر سال در کناری بالجمله جا
 لعجب است از خطا که بگوید در حق زوجه زبیر که او را عشته و منبره و میثمارند یا وجود آنکه او دختر خلیفه ایشان
 بود چنین تقدیر محضه بعمل آرند استی قال الفاضل الرشید درین کلمه نسبت بعضی صحابه کبار که وقت
 اباحت متعه مرتکب آن شده بودند سواد غیر واقع و در حق نسائش متع بهایان واقع پس نفقت شان بر آن
 و نه بان را یا بهام سبت و دشنام آلودن ناشایان چه ظاهر است که اگر گفته شود که صحابه مرتکبین متعه در زمان
 اباحت آن همراه بیاری و هر سال معصوب هم کناری شده بودند در آن که ام ایها سواد است فضلا

حقیقه و معنی را گوئیم تشنیع بر چیزی بعد اعتقاد حرم آن تشنیع بر کسی که از کتاب آن بوقت اباحت نموده
 بود و ندانند یا هیچ ذی عقل نشود چنانکه اگر کسی در حق شراب بگوید که آن نجس از عمل شیطان و متنج مفاسد
 فراوان است پس ازین نگوئیم شراب در حق صحابه که در زمان اباحت تناول آن نموده بودند لازم نمی
 آید شریعت درم لزوم شراب از کلام صاحب تحفه مذکور العالی در حق صحابه کبار رضی الله عنهم جمعین و
 بیان واقع بودن آن در حق ناسرمتنع بهما بمتعه مشهوره دائره بین اشیاء ظاهره و در حق متنج بهما بمتعه دوریه
 بیان صاحب تحفه قاصد هر ساعت بایاری و هر روز در کناری میباشند قوله و چون بنا بر روایت کبری
 گوئیم لطائف این روایت در فائده ثالثه بحجاب وجه شتم که در آن این روایت را مصنون بعنوان حکایت لطیفه
 نموده ذکر فرموده است تشریح و بسط گذشته فائده یا صلاح و افضل منه العجب فی السار و البصاح نهی
 اقول درین کلام اعتراض تشنیع بر صحابیات زیرا که بودن آنها همراه بایاری و هر سال در کناری نزد
 عقل شاعت بالغه است بلکه از حیث ترک اعتداد واجب قذرت عفاف و درمی محضات است و بهت
 بخت برخلاف واقع و نفس الامر معلوم است که تشنیع بر ازواج مستلزم تشنیع در سائر ادب باصحاب
 ازواج است و لهذا اگر درباره احدی از احاد ناس داده زوجه او چنین کلمه فاحشه بر زبان رانند لا محاله ظاهر
 اشمیاز نمایند پس این تشنیع بحق صحابیات صراحت داده باشد و بحق اصحاب گنایه دهی این من لتصریح
 و بالجمله کون الاشاعرة الکسبه قواذف للنفائف شنین علی اصحابها امر بین لاسیاقه فی سب بر این کلمه
 بیان واقع است انهمه لغت شنین و اسناد ایهام است و دشنام نمودن ناشایان و تشنیع با مرکه خلاف
 واقع باشد بر امریکه بالا جماع خدا و رسول آنرا اصلاح ساخته باشند نامناسب بشان و همان تشنیع انشایان
 خمر و سید هم عمر پس البته مورد تشنیع اند از جهت که مرتش و او یان سابقه نیز ثابت و مفاسدش حکم عقل
 ظاهر پس نزد اهل حق بلکه نزد کافه اهل عقل شرب خمر مستلزم دزدی بوده باشد الحاصل اباحت خمر در هیچ
 عهد ثابت نیست و بعد التسلیم اگر بعد تحريم کسی نفاسد خمر را بر همه بیان سازد که از لازم ماهیت آن باشد
 در دلام بر صحابه شاربین نه حین الاباحه نیز لازم خواهد آمد و آن تشنیع در شراب الخمر و متنج شراب
 الاباحه امر عوامه علی اگر احدی اقتضای بر بیان حرمت شرعیه خمر نماید و باحت آن در صدر اعلام قائل باشد
 توجیه تشنیع بر شاربین حین الاباحه بنابر زعم فاسدش نخواهد بود لکن مقیس علیه بما نحن فیة نخواهد گشت چه
 این طائفه کسبیه اقتضای بر بیان حرمت شرعیه متعنی نماید بلکه نفاسد آنرا بر همه مسبین عیان کند که در دلام

اباحت ان که اجماعی اهل اسلام است بر ترکین لازم می آید فکند و لشکر ابا بیان مفاسد نکاح دوری که بن اهل سنت
 و ائمه پس زبان عامه از تحریف آن قاصر اما آنچه گفته است گوئیم لطاف این روایت الخ پس میگوئیم سخا لعیان کلام
 در مقام حکم عده بودیم پس گفته خارج الیه یا صاحب نقد طبع البراج و لا نقض العجب من الحق الصراح قال السید
 استند الوحید قوله و این آیه را از اقبل خود قطع کردن الخ اگر چه این جهات در عین کذب اقوال مفسران
 صحابه است که اعتراض بدلالیت آیه بر حل متعده نموده اند چنانچه در سابق بتفصیل واضح گردید اما مصدق عربیت
 خلیفه ثالث است که حکم لم یمن و غلط بودن قوله تعالی ان یدان لسا حران میفرمودند که نقل عن الثعلبی فی تفسیره و
 همچنین مصدق عربیت امام عظیم ایشان است چنانچه این خلکان تصریح نموده باینکه ابو حنیفه عیب کرده میشد
 بطلان عربیت و اینکه میگفت که قصاص و حبس نبیند و قتل کردن بمنقل ثم قال و لو قتله بایا فیس و صحیح بابی
 قبمیس است انشی بآیه قوله تعالی و احل لکم ما و آرد ز کلمه آیه لطافه و تناول است مطلق نکاح را و شامل نکاح
 و هم از حر و آزاد است پس حق سبحانه و تعالی تخصیصی از نکاح مطلق را که متعده باشند نموده میفرماید فما
 الخ و این جاریست مجرای قول فاکل و قد حرم الله علیک نساء باعیا منهن و احل لک ما عداهن فان استطعت
 سنن فاکل فیه که او ان نکاح الله و هم فاکل فیه کیت و کیت و چون فکر حکم نکاح در آیات سابقه بر این آیه
 فرموده اند و از اینجا اقتضای بیان حکم متعده فرموده و ایراد فاکل در مقام تفصیل بعد اجمال شایع است در کلام عرب
 و این وجهیست فاکل در کلام جناب شیخ سدید سعید مفید طاب ثراه است و یکی نیست که در نصیرت مطلقا مخالفت
 و قطع کلام ملک علام از ما سبق لازم نمی آید و احتمال دیگر نیز در آیه ممکن میتوان شد و آن نیست که مراد از متعده
 بهر آنکه نیز از جناب کمال در صورت متعده باشد و پس در نصیرت ربط فالبطریق اولی دست خواهد کرد و بعد قطع
 با حقی از ما سبق لازم نخواهد آمد و الله سید من ایشان آله صراط مستقیم انتهی قال الفاضل المرحوم الشیخ
 آنچه در غیر کلام قول صاحب گفته را که باقوال مفسران صحابه که آنها را اهلان خود معتبرین بدلالیت آیه بر حل
 متعده دانسته گفته است پس اولاً بر ناظر لازم است که اقوال مفسرین صحابه را در تفسیر کریمه فاما شتمتعم بهنن فاقول
 اجماعی بر بطریق که در قرآن موجود است از کلام سابق او بر آورده به بنید لبعده جو ایش از اینجا دریافت
 فرمایند تا حقیقت الامر بر او آشکار شود و بعد آنچه گفته است که اما مصدق عربیت خلیفه ثالث است که
 حکم لم یمن و غلط بودن قول حق تعالی ان یدان لسا حران میفرمودند الخ جو ایش آنکه قرأت حضرت عثمان
 درین کریمه ان یدان لسا حران بود چنانکه قرأت حضرت عایشه و ابن زبیر و سعید بن جبیر و حسن و غیره هم

پس نزد ایشان قول حق ثانی آن بدین ساحران باشد نه آن بدان ساحران تا مستوجه شود بر ایشان
 طعن حکم سخن در قول حق ثانی حضرت عثمان ترجیح قرأت خود بر قرأت دیگران بوافقت قرأت خود باجماع
 مستعاره عرب و لزوم سخن در آن بر قرأت دیگران بنموده اند پس استدلال حضرت عثمان را که بر ترجیح قرأت
 خود و مرجحیت قرأت دیگران بلزوم سخن بر قرأت دیگران بطوریکه اصحاب آن قرأت محتاج لطیف توجیهها
 آن شده قائم نموده اند خطبه در قرآن نامیدن از عجایب اشکالات باشد آری اگر قرأت حضرت عثمان
 آن بدان ساحران می بود و با وجود آن ایشان بر آن قرأت اعتراض می نمودند البته شبهه صاحب رساله
 که به تبعیت علمای خود وارد کرده است بر ایشان متوجه میشد و ^{هم رازی در تفسیر کبیر و تفسیر کبیر}
 مذکور سیف ریای القراءه المشهوره آن بدان ساحران و منهم من ترک هذه القراءه فکر و ادعوا احدنا ذرا
 ابو عمرو و عیسی بن عمران بدین ساحران قالوا ای قرأه عثمان و ما لیفته و این الزبیر و سعید بن جبیر و الحسن
 بعده و لیل این قرأه نقل کرده بعد از آن فرموده و روی عن عثمان انه لفرغ من المصحف فقال اری فیہ الحما
 و یقیمه العرب بالستھانتھ ما از دنا نقله و این جواب که بعضی تحریر جواب ظاهری است و جواب
 تحقیق موقوف است بر بیان معنی سخن در انیمقام و معنی جمله یقیمه العرب و چون آن جواب تفسیف و تحقیقی نخوا
 و از نقایس فن قرأت است و مقام کفله اند از در تعی لطفت ذکر آن داعی مذنبه بر همین جواب ظاهری
 اکتفا کرده و آنچه گفته است و همچنین مصدق عربیت امام عظیم ایشان است الخ اگر احقر العباد بجواب این سخن
 بذکر عربیت وانی اکابر علمای شیعه بر داند و دقتی بر طراز و لیکن آنرا در انیمقام زائد بر مرام و از فضول کلام دانسته
 ترک کرده بر قدر ضروری از جواب اکتفا نماید و میگوید که مخالفین بر ائمه دین اعتراضات در اکثر فنون عموماً و
 در فن عربیت خصوصاً وارد نموده اند چنانکه بر امام شافعی نیز با وجود کمال مهارت او در فن عربیت متوجه گرد
 چنانکه امام راز می اکثر این شبهات را در مناقب شافعی ذکر کرده از آن جواب نوشته یحیی بن بر امام عظیم هم
 با آنکه تبحر تام در فن عربیت داشت اشکالات غیر وارد و شبهات بارده نموده اند و این شبهه هم در همین قسم
 شبهات معدود و جوابات عدیده از آن در کتب متداوله حنفیه موجود و حافظ ابو المودیر خوارزمی در اوائل مسند
 امام عظیم در جوابات اشکالات خطیب خوارزمی سیفر ماید و اما قوله ان اباحنیفہ لحن حیث قال فی مسئلہ القتل
 بالمشقل و کوراه بابا قیس فاجواب عنه بوجه ثلثه الاول انه ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی انه افتراء
 علی ابی حنیفہ و انما المنقول عنه بالی قیس کذا قال الشافعی من ار باب القتل و الثاني انها لغة مشهوره قال

ابن الانباری زنده الحارثی قال سحرهم سحر ان ابا بار ابا ابا با قد بلغنا من المجد غایتا ما به وقال
سیبویه قد جاز فی القرآن بزمک فی قوله تعالی ان هذا سحر ان و ان هذا الزجاج و هو بیت الکتاب
تزوجها ما بین اذناه حرته به و عندهما الی السراپ حقیق به قال العبد الضعیف مولف المطول بقدر رایت
نخط امام المسلمین و امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بار مصر عند الادیم الداری توارق و ان
ابا نعم کتب علیه السلام بامر الله صلی الله علیه و آله و سلم و فیه البنی صلعم جبرون و کذا قری من الشام من مائة
و اخیل علیه السلام تميم الدار و و اخوته و کتب فی اخره بخطه الشريف کتب علی بن ابی طالب و شهید بزمک الی
بن ابی قحافة و و فلان و فلان و ان سیر المومنین علیا فصیح العرب لجد البنی صلی الله علیه و آله و سلم کتب
ابو طالب و الوقافه لانها اشتبهت بزمک کلم یخبر جافان لیباب علی بحقیقه لوقال ابا قیس لان ابی
اشتهر بزمک فلا تفر و الثالث ان من اراد ان یعرف مقدار بحقیقه فی علم النحو و الاعراب فلیطالع سائل
الایمان من الجلس الکبیر یعرف حقیقه علم الاعراب لان محمد اما اخذ ما و اکثرها الاسن بجر بحقیقه و قد
شهرها من امیه النخو ابن جنة و القاضي البوسید السیرانی و ابو علی الفارسی و شهید و ابا جهم علی تغافل صاحبها
و بلو قد فی علم النحو الدرجه العليا و النهاية القصوی و انه دلیل علی ان الخلیل اطالع من سائل الایمان
و ما یعلق بالنحو و ما یقف علی شئ منها لما جری شل هذه الجرمة و ان غلبه الهوی لان العالم
یقدر العالم الاخر لا ینکس بالطبع القوی فیه و المکابرة فاما الجاهل فیحبر کما یجده انتی مع اختصار سیر و ادنی
تفسیر للنظم بالتحقیق و التاخر کس جرات کردن بر تعلیل قولیکه مطابق کلام حق تعالی و قول حضرت علی مر
علیه السلام و محاوره لبعض عرب عرابا شد و انه خوشل ابن انباری و سیبویه و زجاج لقصیح ان بزمک شواهد
متروده باشد و انه دیگر خوشل ابن جنة و سیرانی و ابو علی فارسی شهادت بتوغل قائل آن در نحو و بلوغ
بدرجه قصوی و حصول او بنسب کو فرزندان واده باشد کار پس دلیل ان است و آنچه گفته است بالجملة
قوله تعالی و احمل الکم بعد آذکم الایه لیلان هر قنابل است مطلق کما راجع الی کونیم این کلام بعد انما ض
نظر از آنچه بر طاهرش و اردیشود در قیاس است باینکه لغا بعض بیان آمده که کریمه و احمل الکم الایه بحسب تیه
محتملین غیر سافحین مثال متعینیت بلکه احاطه این قید و حقیقت برای اخراج انشت و آنچه گفته است
که چون بزمک کما در آیات سابقه بر این آیت متروده در اینجا اقتصار بر بیان حکم متروده فرموده انشت و کونیم
ازین ظاهر شده که کریمه و احمل الکم الخ شامل متعینیت و بر تقدیر تنزل کونیم چون سابق ازین مبعوض بیان

آمده که آیات سابقه معوق بر سه بیان حکم نکاح نیست بلکه کریمه فاعل اطلاق لکم الایه سوق سیرا بیان دارد
 و کریمه و الایه النساء صمد قاضی سوق برای ادای صداقست پس اگر حکم نکاح در ایامی در انقیام مذکور شود
 مکرر در مقصود لازم نمی آید و معنی گوئیم در اکثر احکام مذکوره در قرآن بنا بر تاکید و حکم دیگر تکرار واقع است بلکه
 این قسم تکرار واجب کلام الله است پس واجب قرآن را در انقیام ترک فرمودن و اجمالی که امور عمده و غیره
 در آن منطوقی باشد در تفصیل آن از ذکر امر عمده یعنی نکاح که مناط تدبیر سنبله بنی آدم و جزاء عظم نظام عالم
 بنیادیت مهمت با نشان و کثیر الوقوع در میان عالمیان باشد اعراض نمودن و امر غیر عمده یعنی بدعت را ذکر فرمودن
 موجب وقوع کمال اختلال در نظم قرآن است باجماع افعال تفصیل اجمال مقتضی آنست که آنچه در تفصیل
 فاعل است در ابعاد آن مفصل نموده شود نه آنکه قسم غیر عمده را از اقسام مجمل ذکر کرده فرض عوالتی قسم عمده بر
 ما قبل که در اینجا بطریق اشاره باقتضای مذکور است نموده آید و چون ترک بعضی از اقسام مندرجه تحت مجمل
 بعد حرف فاعلات محذوره فصحا است لهذا صاحب توحید مذکور نظیری که برای کریمه حل لکم الایه قولا تمام است
 ذکر نموده بضرورت در آن نظیر هر دو قسم نکاح ذکر کرده حیث قال و این جاریست مجزئی قول قائل و قد حرم
 الله علیکم النساء باعناهن و حل لکم ما عداهن فان استمتعتم منهن فاعلمن فیہ کذا و کذا و ان نکح
 الدوام فاعلمن فیہ کیت و کیت انتی و ان یقدر خیال نموده که اینکلام جاری مجرای کریمه مذکوره نیست بلکه جاری
 مجرای آن بر طبق افاده شیخ مفید این است و قد حرم الله علیکم النساء و حل لکم ما عداهن عندهما
 بالمال الذی یوجد فی النکاح الدائم و الاستمتاع فان استمتعتم منهن فاعلمن فیہ کیت و کیت و مرغوا من عام
 بشاعت اینکلام از هر پس انساب انشائی ان بسوء خالق قوس و قدر از عقل غیر متصور و آنچه گفته است
 ایراد و قادی مقام تفصیل بعد الاجمال شائع است الخ گوئیم آری و قادی مقام تفصیل بعد الاجمال بنیادیت
 شائع لیکن ذکر قسم قلیل المجدوی و ترک قسم اعظم التفصیل بعد الاجمال ناسیدن از بدلت اقول اقول
 قائلین نیز در کریمه در حل متع تفصیل هر چه تا حد بیشتر بسین گشته اعاده ذکر آن غیر لازم و اعاده نظری طبع
 را لازم تا معلومش گردد که قول صاحب تحفه ناسبا با سلفه مکتب اقول مذکوره است و در استیکلام
 امام رازرے نیز مشعر جسیم نزول و دلالت کریمه بر حل متع است اما جوابیکه از قبل خلیفه ثالث برای حفظ
 حریت او نوشته بنیادیت طریقت است اما اولایس از نخب که بعد تسلیم اینکه قرأت عثمانیه ان بدین لسان
 یا بشیلازم نمی آید که قرأت مشهوره آخر خارج از قرآن باشد کیت و قرآن سببه نفی قرآنیت از قرأت جدید گنجد

و قطع نظر از آن نزول قرآن بر اعراف سبعه که آن غیر از قرات سبعه است از جمله متواترات پس عثمان چکار کرد
 که برخلاف خدا و رسول قرات خود را بخصوص قرآن نام و قرار تهاے دیگران را قرآن نداند و جعل این امر
 از شل جامع قرآن پس بعید ایس بر جل رشید و ثانیاً حیرتم سیر باید که اگر آن بدان ساحران را قرآن نمی
 انگاشتند چرا حکم آن فرمودند و شکل سایر مصاحف احراق آن نمودند و چرا محول با قاست و تصحیح فرمودند
 داشتند و چرا بزبان در بیان فرمودند که آن کسی فی القرآن الحنا هر گاه قرات بالرفع قرآن نباشد حکم نه
 لحن در قرآن خواهد بود و بار خدا یا مگر بر سیل مجاز و تغليب اطلاق قرآن فرموده باشند و اگر قرات بکسر
 را هم قرآن میدانستند طعن بر ایشان البته متوجه خواهد گشت که اعتراف به اکثر شیایغ و نیز بحیرتم که چون
 جامع قرآن خودشان بودند پس این قرات که نزد ایشان قرآن نبوده از کجاء داخل شد و که ادخال آن
 نمود مگر اینکه اهل سنت عقوقاً للتخلفه و انکاراً للحقوه غیر قرآن را در قرآن داخل ساخته باشند و بهو بعید الم
 لیکن فیهم رجل رشید و اگر عثمان خود دیده و دانسته آنرا و او داشتند انخس خواهد بود و ثانیاً قرات مشهوره
 همین قرات بالرفع است پس جامع قرآن چرا برخلاف فرعون رشیدی مشهور را محجور و غیر مشهور را
 خود ساختند و آنچه رشادت پناه افاده فرموده که این جواب ظاهر است و جواب تحقیق سبب تطفله
 بودن مقام ذکر نشاخته پس حال جواب ظاهری ظاهر گشت و اما جواب باطنی پس تا که آن سرگشود و ظاهر
 فیض موطن لبر صه شود جلوه که نشود اهل طوا هر چگونه کشف حال آن توانند نمود کاش بیانش میسر شود
 و این آرزو را بگویم نمی نمود علاوه آنکه حکم عثمانی بطنی آن مختص بهین آیه نیست پس تا که با رحمت تاویل خواهد
 قال الرازی فی ذیل تفسیر قوله تعالى و المقیمین الصلوة و المولون الزکوة انه روی عن عثمان عایشه
 انها قالوا ان فی القرآن محنا و ستقیمهما العرب بالسنه و قال السیوطی فی الاتقان قال ابو عبیدہ فی
 فضائل القرآن حدثنا ابو معاذ ریه عن هشام بن عروہ عن ابيه قال سالت عائشه عن لحن القرآن عن قوله
 ان هذا ساحران و عن قوله ان الذين ههنا و الذين با و اما لعصابون قالت يا ابن ابي ذر اعمل
 الكتاب اخطوا فی الكتاب هذا اسناد صحيح علی شرط الشيخین و قال حدثنا حجاج عن یارون بن موسی
 اخبرني الزبير بن الحارث عن عكرمة قال لما كتبت المصاحف عرفت علی عثمان فوجدتها حروفها من المعجم
 فقال لا تغیرها فان العرب ستقیمها و قال ستقیمها بالسنه و كان الکاتب من قتیف و الحامی سن
 عدیل لم یجد فی هذه الحروف ثم قال لجد کلام و یقرب ما تقدم عن عائشه ما اخرجه الامام احمد فی مسنده

و این استثنای المصاحف من اسمعیل بلکه عن ابی خلیف انہ دخل مع سعید بن عیسى علی عاتقہ فقال
حببت اساک عن آخیر من کتاب اللہ کیف کان رسول اللہ یقرأ بالقراءۃ قال الذین یرویون
ما اتوا والذین یأثرون ما اتوا فقال اتیہما احب الیک قلت والذی لنفسہ بیدہ احب بہما احب الی
من الدنیا جمیعاً قالت اتیہما قلت الذین یأثرون ما اتوا فقال اتیہما ان رسول اللہ کذا لک کان یقرأ
وکذا لک انزلت ولكن الیحدی حرف اما انجہ در مقام حمایت حوزہ عربیت امام اعظم خود بیان فرمودہ و در
ماورہ حفظ خیفہ شان جدید بلغ نمودہ پس مقام استغراب و استعجاب است زیرا کہ صنادید علمای اہل
آن امام بیچارہ را بقلت عربیت رمی و انتہام نمودہ اند و عیب جوئی او باجنسیت از علوم ادبیہ فرمودہ
چنانچہ از کلام قل فی این خلکان و غیر آن واضح دلالت میشود پس قصور شیعیان کہ نقلہ کلام سنیان
اند چیست کہ آنجناب گفت میشوند و خوئی و تہمدید بنقل اغلاط علمای شیعہ میفرمایند حق نیست
کہ این از فضول کلام است کما اعترف بہ ہونفسہ اما عبارت عربیہ ابوالمؤید خوارزمی پس بیا سخ آن
چنین میتوان گفت الوجہ الی ذکر باغیر وجہیہ و لکن کشف القناع عن وجہ تلک الوجہ اما الاول فان
حدیث الاقرار علی ایضہ فریۃ بلامرئ و محمد لما ہو مشہور ما ثور عن الجہود و اثر علی اسن اہل استثنای بلغ
الشیاع والدیاع لایحجرہ الا جاحد ولا نیکرہ الا مسکابر معاند و اما الثانی فرمودہ بات نقلہ عن ابن الاثیر
و سیبویہ و الزجاج غیر ثابت کیف ولو كانت الخ شہورۃ لما خفی علی مثل عثمان جامع القرآن و العجب
استشہاد الفاضل الرشید بکلام سیبویہ و ہویشہد بقولہ تعالی ان ہذان لسا حران مع قول جامع
القران ان فیہ لحناً و کیف یعارض قول سیبویہ قول عثمان و اما التثبت بکتابہ امیر المؤمنین علیہ السلام
خفیه اولاً انہ لم یشہد ذلک بعد وثانیا لو سلم صحۃ النقل قد لک لاشہار کتبہ ابو طالب مروفا کما اعترف

[illegible]

به تامله ایهم ولا تسلیم اشتہار ابی قیس منصور بابل لوکانت ہناک شہرۃ فی شہرۃ ابو قیس یا لرفع
 والحمد لله الذی اجرے الحق علی لسانہ حیث اقربان علیا ارفع العرب بعد النبیؐ فلیت شعری لم لم
 یرجع عثمان نے جمع القرآن الیہ صلوات اللہ علیہ وکیف علم باللحن فی ان ندان لسا حراں یوں
 مراجعت الیہ علیہ السلام ولما الثالث فباق قصاری مارشد الیہ بعد تسلیم صحتہ ہو کون محمدؐ من ہرۃ
 فنون الادب وذاک لایستلزم کون ابی خدیجہ کہ لک فکم من تلمیذ فاق ستادہ فیما تعلم منہ فلیت فیما
 لم یاخذہ منہ ومن این آن محمدؐ استفاد منہ ہذہ الفنون وہیب ان الامر لک فقد لیفوق المستفید
 علی المفید کما او مانا الیہ من قبل علی ان غفلۃ الخلیب من مثلہ عجیب واطلاع الرشید ومن ثلثہ
 علیہ دونہ بعید فالنصف ولا تاک من المعسفين اما وعظ و فی حقیقہ لک بعد کلام خوارزمی فرمودہ پس
 اولے وحق بآن خلیفہ ثالث بودہ چرا در بارہ او نمیزبانید کہ جرأت بر تقلید قول حق تھا و محاورہ
 عرب عربا کہ مثل ابن انباری و سیبویہ و زجاج از ائمہ نحو تصریح بآن نمودہ و تصحیح آن فرمودہ باشند
 کار بس دلیل ان است و گویا قائل این معراج ۵ چہ دلاور است دزدی کہ بکفت چرخ دارو
 ہمین دزد قرآن را خواستہ و چہ دلیری و دلاوری زیادہ ازین خواہد بود کہ باوجود اعتراف بعجز نیست
 انصار لحن ان نماید کہ ایدل علیہ قولہ اری فی القرآن لحناً و آنچه گفتہ است کہ گوئیم این کلام انحراف
 مدفوع است باینکہ ایراد بر ظاہر و باطن کلام حقیقت انہام جناب سید ناشی از عدم فہم مرام است
 و چون اغماض نظر از بیان ایراد علی الظاہر نمودہ ما نیز اغماض بعرض از تعرض بآن نمودیم اما باینکہ
 قید محضین است از استعدہ است پس دانستیکہ احصان در متعہ موجود پس اخراج آن ازین قید ناموجہ
 باشد و حکم بعد شمول کریمہ و اصل لکم نکاح شدہ را حکم بحت است و آنچه گفتہ کہ گوئیم قبل ازین ظاہر
 شدہ الخ جو ابش نیز بمنفعہ ظہور جلوہ گر شدہ کہ آیات سابقہ بر کریمہ سابقہ متضمن حکم نکاح است حرث
 او اشارہ و ہو کافت فی لزوم التکرار پس تکرار سخن سابق تکرار بے نمک بودہ باشد و تکرار بے نمک
 غیر قابل للتکرار است و اما الکلام فیما اذا تردد الامر بین التکریر و التاسیس و ہوا لایثبت مخالفہ
 و اگر تکرار ادب کتاب اللہ باشد پس در مقلد خواہد بود کہ مقصود محض تاکید باشد و احتمال یہیں
 منتفی و الا فخر از سبب جواد است بدین لزوم تکرار میسر و کما عرفت سابقا و چون نکاح متعہ کثیر الوقوع
 و سهل التیسر و باعث انتہازنا از عالم مبادی و لولائے عمر عنہما زنی الا شقی میباشد پس عمدہ فہم

تکلیف باشد و لا اقل مساوی با تکلیف دائمی و لو سلم پس تقدیم عمده علی غیر حاصل در اعمال تفصیل احکام
 اگر چه مقتضی ذکر قسمین باشد لکن سبق ذکر احد القسمین یعنی عن التکرار است و در آیه سالفه ذکر تکلیف و
 بالخصوص وارد شده اگر چه بیان عدلیا صدق که از قبیل لوازم تکلیف است نیز در آن بسین گذشته در مثل
 آن در محاورات نصحا و عبارات بلغا واقع بلیه ترک ذکر احد الاقسام بالمره در مقام تفصیل غیر مجوز
 و آن غیر لازم و در نظیر یکمست بیان یافته ذکر قسمین بنا بر عدم ذکر احدیها فیما سبق من هذا الظاهر واقع
 شده و مقصود از تنظیر آنست که هرگاه در صحت این نظیر بحسب محاورات فصحا ایست پس در آن
 فیه چه جای ارباب باشد غایتی الباب در کریمه مذکوره بسبب ذکر احد القسمین فیما سبق اقتضای
 بر ذکر اخر القسمین واقع شده و در نظیر مذکور عدم السابق ذکر هر دو و لا غایتیه فیه و جناب سید لعل ذکر
 تصریح بانمی فرموده و اما نظیر یکمست عرض تحریر فرموده بشاعت شناعان نظیر بعدیم سبق ذکر احد القسمین
 و اقتضای بر مجرد شق واحد و اگر قسمیه فالج باطاب لک من النساء مثلاً بان منضم شود بشاعت آن منضم
 میشود و اگر اسناد چنین کلام بسوی خالق قوی و قدر از عقلا غیر متصور باشد پس بیاید که بسبب
 عقل از صحابه رضیین مثل عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن مسعود و ابی بن کعب و تابعین شان
 از صحابه و تابعین قائل باشد و احدی از عقلای سنیان باین شناعیت راضی نخواهد بود با تحلی قائل
 بودن این اصحاب جلیل ایشان بدلول قرارة الی اجل سیم و صحت آن در دفع شبهه موده مذکوره
 کافی است چه آنها علم از معترض دستاوش بوده اند اما آنچه فرموده که ذکر قسم قلیل الجود و
 ترک قسم اعلی را تفصیل بعد الاجمال نامیدن از بدایع پس یا بخشس یگوید یکم قسم اعلی و کثیر الجود
 را قلیل الجودی نامیدن از بدایع و چنین بدایع در سن اشتباه قرارت الی اجل سیم فیما بین صحابه
 شائع بوده پس طعن بر اجله صحابه بنودن از مثل فاضل رشید پس بسید و تشیع بران بغایت شیع
 و کینما کان مقتضای رشادت نه نیست که بر مذہب صحابه کبار محض توافق آن بمذہب الایسہ آیمه
 زبان درازها نمایند و چشم از انصاف بیوشند و در ترویج باطل بهر نحوی که ممکن باشد کوشند و کتم
 ما ذوات الرشادة والوفاء لایفیکو یگوید که نظیر کریمه متکلیف است کریمه متکلیف ج قائل عن من قائل
 و انما الحج والعمرة لله فان احصرتم فما الیتسر من الهدی ولا تحلقوا و سکم حج یبلغ الهدی محله فمن کان
 شکم مرلیفا و اذی من راسه فخذیه من صیام او صدق و انساک فاذا انتمم فمن تمتع بالعمرة او سکن

فهاشمین المهدی صدر این آیات سوق است برای ماعدای جمیع تمتع بمنع اهل سنت پس نظریات
 مستتبعه نیز سوق برای ماعدایش باشد حال آنکه مراد از قول او سبحانه فمن تمتع الحج تمتع حج است و این
 هر دو دعوی بشهادت فاروقی و رشیدی ثابت دای شهادة اعظم سن شهادة هزین العادلین خلیفه
 راشد و تلید رشیدیانش آنکه صاحب جامع الاصول آورده عن عمران انه قال لعمریه ابر المومنین ما هذا
 بلعنی انک احدت فی شان النک فقال ان تاخذ کتاب الله فان الله عز وجل یقول و اتوا الحج لعمرة
 فله وان تاخذ بسببه ینتیا فان لم یحل حجه فخر المهدی و قال الرشید فی جواب الفائدة الحادیة عشر ترجیح
 افراد بر تمتع از کرمیه و اتوا الحج و العمرة ثابت است زیرا که این کرمیه سوق است برای اتمام حج و عمره
 بعینه امر که دلالت بر وجوب دارد بخلاف کرمیه فمن تمتع بالعمرة که سوق برای سوق برای و ظاهر است
 در جواز تمتع نه در وجوب آن و لا تخاف فی ترجیح الدال علی الوجوب علی الدال علی الجواز و کذا فی ترجیح
 النص علی الظاهر لنتیجه لخصایس بنظر الضمان ملاحظه باید فرمود که هرگاه صدر آیات سوق بر آن افراد
 باشد و در مقام تفصیل اجمال او سبحانه احکام محصورین و چنین را بیان فرماید بقوله فان احضرتم و قوله
 فاذ انتم من تمتع بالعمرة ای الحج پس مقتضای نظم نیست که مراد از تمتع هم همان قسم افراد باشد
 لان المحصرین و الامنین قسمان للتمتع و هم المفردون بر عمره پس اراد حج تمتع خلاف نظم یا خصوصاً
 نظر به قول فاروقی و قوله جزاء الا اذا مقتضی التصاق و ارتباط بما قبل است پس پاره آیه را محمول بر
 افراد ساختن و قطعه را ازان محمول بر تمتع ساختن چگونه مخالفت نظم و عربیت نباشد و هرگاه چنین
 مخالفت نظم باعث رشیدی جائز است پس استنکاف از آن در ماده تمتع و نکاح سالیع نباشد
 زیرا که در کرمیه گفته اند انما محض حرج فابعدت اشبهت از خاطر ماعطی شده و در کرمیه تمتع حج هم جز است
 و هم قابلاً لجملة مراعاة نظم بر سیل کلیت غیر لازم و بر طریقیکه فاضل رشید در ماده تکرار سر و مقال نموده
 و آنرا ادب کتاب الله قرار داده میتوان گفت که عدم نظم کنایه نیز ادب کتاب است و بر تمتع
 احکام از آیات آئیه و واقع تفاسیر مختلفه و پوشیده نتواند بود که در اکثر مقامات صدر برای حکم سوق
 و عجز برای دیگر و سابق دال بر اعمری و سیاقی براخروا نیستی مصحح به است و بعض اخبار معصومیه
 ففی اخر روایت جابر الجعفی عن ابی جعفر ان الایة لیکون اولها فی شئ و اخرها فی شئ و هر کدام متصل به نظر
 علی وجوه و نظایر کثیره قال السید السید الموحید قوله پس اول دعوت این روایت حضرت

اقول دانستی که قرارت الی اجل مسیحه را بغوی در مختصری و غیره از ابن عباس روایت کرده اند و نیز از
 و غیره از بنی از بنی بن کعب و هم از ابن عباس آورده و حاکم در مستدرک بعد نقل آن گفته و نه احد بشیخ
 علی شرط مسلم پس انکار این روایت ناشی از کمال سخاوت است و این کتب معتبره را غیر معتبره نامیدن از
 دست خود برپای خود تیشه زدن است انشی قال الفاضل الرشیدی السید صاحب تحفه
 انکار این قرارت نموده بلکه حجت در صحت آن فرموده و بر عامه محصلین ظاهر است که انکار روایت خبر دیگر
 است و حجت در صحت آن امر آخر کس فرق درین هر دو نفییدن و خود مطلب دیگری ناقصیده و او را سفیه
 گفتن بعد از علمای دقیق نظر و باجمله بغوی در مختصر این قرارت را بعنوان صحت ذکر کرده اند تا
 بقول شان رد صاحب رساله بر صاحب تحفه صورت بند و معتقد گوئیم که والد بزرگوار صاحب رساله
 در صدارم بحجاب عقیده دوازدهم تحفه انکار قطعی المصدر و بودن بعضی احادیث کافی کلینی که در دست
 هشام و غیره وارد است نموده و محض بیج مجروری بیان سبب آن رواة ان احادیث را ضعیف و مرجوح
 و آن اخبار را ساقط از معرض احتساب گفته حیث قال و ما منی گوئیم که هر یک از احادیث کافی گو رواة
 آن ضعیف و مرجوح باشند قطعی المصدر و اندانسته و همچنین بحجاب عقیده ششم احادیث قدس را که
 در حق کافی از برای آنکه قال بعد از علم و دیگر صفات الهی در انزل بودند و وارد است ضعیف و نموده
 حیث قال سبکونیم شک نیست که خطری از اخبار بطریق امامیه وارد شده که دلالت دارد باینکه اشالی
 چنین بزرگان متفوح بوده اند لیکن چون رواة اشالی چنین اخبار اکثر ضعیف و غیر مصحح و معتبرند از
 اخبار معارض با احادیث بسیار قویه و اجماع امامیه بود باضمیمه دیگر قرآن که بر ضعف آنها قائم شده
 چنانچه محلی از آن غریب ظاهر میشود اصحاب از عنوان امتدایم ان اخبار از معرض اعتبار ساقط دانسته
 اندانسته حال آنکه اخبار قوی و صحیح اشخاص در کافی کلینی که یکی از اصول اربعه شیعیه است موجود است پس
 هرگاه والد شما بخاطر شایسته و اشالی که امه اظهار بر تبه قوی ندست و تکیه بشان فرموده اند احادیث
 کلینی را ضعیف و غیر قطعی المصدر و ساقط از درجه اعتبار و رواة ان احادیث را بلا سبب ضعیف
 مجرد حین فرموده باشد کس اگر صاحب تحفه در حق روایتی که در سبک کتاب از صحاح مسته که نزد اهل سنت
 بجای اصول اربعه شیعیه اند موجود نباشد لفظ حجت در صحت بر زبان آورده باشد و آنرا مدلل کرده باشد
 بعد از وقوع آن در کتب معتبره و فن روایت و مخالفت اکثر آیات آن قرارت چگونه مورد غیظ و غضب

صاحب رساله استوار شد و هرگاه بجهت وقوع روایات ضعیفه ساقط الاعتبار در کافی گنینه و مجموع بودن
روایه آن خلط در اعتبار آن راه نیاید پس بجهت نقل روایتی که در صحت آن باعتبار فن روایت حرف
باشد و بخرج آن در کتب مشهوره و سایر نسخه اتفاق نیفتاده باشد چگونه تفسیر کرد و عالم التفریل را غیر
نماید شود و آنچه صاحب رساله تصحیح نقل آن روایت را از مستدرک حاکم نقل کرده پس نقلش صحیح
لیکن بودن آن روایت در کتاب مذکور یک حرف حرف در صحت آنکه صاحب نسخه فرموده است یعنی نماید
چه بر لبها احادیث مستدرک الله فن حدیث تقبیات نموده اند و حرف حرف در صحت آن فرموده اند
چنانکه در جواب فائده ثانیة گذشته فائده ثانیة است **اقول** سبحان الله هرگاه حال فهم عبارت تمام
چنین باشد پس شش فنی عالم الاسلام نقلی صحت در کلام صاحب نسخه یعنی ثبوت روایت و مستدرک علیه
بودن است نه یعنی مصطلح بین الحدیث و تعلیل با آنکه روایت مذکوره در کتب معتبره نیست صریح است
در آن والا صحت مصطلحه و عدم آن متوقف بر وجهان آن حدیث در کتب معتبره و غیر معتبره نیست پس
قول صاحب نسخه و اگر آن روایت ثابت باشد الخ نیز قرینه علیه بر همین معنی است کما لا یخفى پس کلام
استاد را تقبیله و تفهیمه توجیه بقول به لا یشبه به قائم نمودن جز بر شاذ و بر چه چیز محمول تواند شد
عجب که تا حال فرقی میان صحت لنویه و صحت اصطلاحیه نموده اند تا بدگر و قائل فن حدیث چه
دور اعتبار کتب لغا پرخل که شاف بخشیر و لغوی حرفی نیست و از غیر معتبران سیدین حرف ماقلاش
نه و احادیث کافی که بهم هشام و غیره وارد شده و ضعیف الا ساند و قابل طح یا تا دلیل است
کیست که حرفی در صحت آن بجهت نبودن آن در کتب معتبره داشته باشد بل حرفی در صحت است
است و قبح بخرج روایات امری دیگر است و عدم وجهان در کتب معتبره امری آخر پس فرق درین
هر دو تفهیم و بر طلب خصم تفهیمه اعتراض نمودن کار پس و لیران است و وجه حج در کتب
رجال بسین و ما بین محدثین بیشتر اگر مقام اشتباهی پیدا شد نقل آن در موارد میفرمود و متهمند
صاحب نسخه که قبح در صحت این روایات مینماید و محض بخرج مجرب و بی بیان سبب آنرا بخرج میازد
و ساقط از معرض اعتبار میسراند پس جوابیکه از جانب او ستاد خود ذکر خواهد فرمود همان جوابها
از ما نحن فیه هم متصور خواهد نموده و تقبیله کتب غیر معتبره و کتب حدیث با آنکه اصلا عبارت تحفه بر آن
دلالتی نه داد و بطلبش میازد و بجهتش میخورد هرگاه روایتی در تفاسیر شریفه معتبره ماثور

و صفتین ان از مقبولین مشاییر باشند در اعتبار و صحت آن روایت چه جای حرف است گو در صحیح سسته
 نباشد و این تا ویلات علیله آب رفته بخوبی آید و بعد از آن حکم حکم بحرف صحت من حیث ان لم یوجد فی
 کتاب معتبر نیست چه احدی مستدرک حاکم را غیر معتبر نینویسد و حرکت در صحت کنند بلا دلیل غیر
 مسلم ولو سلم پس از عدم صحت سند عدم اعتبار حدیث غیر لازم بساحان و روایات که واجب العمل
 است که حرف در صحت آن بلکه حرم بعد از آن بالمعنی لم یصلح حاصل باشد و از تعقیبات متأخرین صحت
 کلام آنها لازم نمی آید و بعد از تسلیم تحقق تعقیبات درین روایت خاصه از کجا و اگر باشد صحت آن
 کجا ثبوت رسیده حال اسید الوکید قوله دوم اگر روایت ثابت شود الخ منسبت این قرار است
 ممنوع است و در عری آن حکم بخت است و از عدم ثبت آن در مصحف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید و آنچه
 در آن کلام حکم بشد و ذاین قرار است نموده پس بر تقدیر تسلیم مطلوبش ثابت نمیشود مگر بعد ثبوت عدم
 حجت قواریت شاکه و آن مخالفت مذہب امام اوست و ظاهر اما حال فاضل معاصر از مذہب خود
 هم اطلاع گما نیستی حاصل نیست چه جای مذہب خصم ملا محب الله بهاری در مسلم و شراح ان مولو
 عبد العلی گفته که القراءة الشاذة و هی ما عدل العشرة الذی نقله عن الرسول من لا یبلغ حد التواتر و ان
 اشبه عنهم فی القرن الثانی و هو المار و هو من اذین علی النقل باخبار واحد عن واحد حجة طنیة عندنا
 و احب العمل دون العلم خلا فالتألفی علی ما علی امام الحرمین و حرم به ابن الحاجب فاجوب التالیع
 فی صیام کفارة الیمین لقراءة ابن مسعود فصیام ثلثة ایام متتابعات و فکر الرافعی من کبار اصحابه و
 القاضی ابو الطیب و القاضی حسین ان قدم العمل به بحجة الواحد و صححه السبکی فی جمع الجوامع و شرح
 و قد جمع الصحابة علی قطع من السارق لقراءة ابن مسعود مع انها من الشواذ کذا فی الاقناع انیته
 قال الفاضل الرشید آنچه گفته است که از عدم ثبت آن در مصحف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید
 پس مدفع است باینچه که در جواب همین فائده از کتاب شانی شرح کافی کلینی از وجوب تسلیم بهر قریب
 عثمانی و نیز از تفسیر مجمع البیان نقل عن اسید الرقعة ذکر مجموع و مؤلف بودن قرآن بتوشیح که الحاکم
 موجود است مع اقامت استدلال بر آن و اطلاق خشیت بر سنن آن گذشته پس آنچه که در نظم
 عثمانی نباشد بی شبهه منسوخ خواهد بود و آنچه بر تقدیر تسلیم شد و ذکر گفته است که مطلوب صاحب تحفه
 ثابت نمیشود و محاب است باینکه داب علماء است که لفظ بر تقدیر تسلیم جای ذکر میکنند که عدم تسلیم بهر تصور

پس بنا بر علی بن ابی طالب و سه صاحب رساله لازم است که عدم تسلیم شد و ذان نموده و اتران ثابت نماید و
 البته ذاک خصوصاً در صورتیکه بخاری شیعیه حکم بشد و ذان قرائت نموده باشند چنانچه ملا فتح الله شیرازی
 صاحب تفسیر منہج الصادقین در بحث کریمیه فحاشا مستقیم به من الخ از لفظ نقل میکنند گفته است و در نظر
 شاذ و نقل از عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر ایشان چنین دارد است که
 فحاشا مستقیم به من الخ اصل مسیبه است و آنچه گفته است مگر بعد ثبوت عدم حجیت قرائت شاذه الخ گوئیم
 این اشکال عجیب الی الی را باستمال صاحب تحفه لعلی معلوم نمیشود چه کلام او در اینجا مقام نیست و چه
 آنکه اگر وایت ثابت شود قرائت منسوخه خواهد بود و قرائت منسوخه در اثبات احکام بکار نمی آید زیرا که قرائت
 منسوخه غیر است علی الخصوص که آیات دیگر صحیح مخالف این قرائت شاذه منسوخه است انتهی و آنکه
 صحیح است در آنکه قرائت منسوخه مطلقاً اعم من ان یکون متواتره او شاذه در اثبات احکام بکار
 نمی آید علی الخصوص بوقت مخالفت صریح آیات دیگر با آن قرائت شاذه منسوخه پس مقصود او بکار نیامد
 قرائت شاذه منسوخه است در وقتیکه آیات متواتره غیر منسوخه دیگر مخالف آن باشد و از ان اصلاً مستقیم
 هم نمیشود قرائت شاذه به تقدیر عدم منسوخیت و عدم مخالفت آیات دیگر با آن نیز قائل حجت نیامد
 اما مخالف آن چه حسب اسم است عدم لازم آید با آنکه بخاری غیر رسد که احدی را از عطا و عدم حجیت قرائت
 شاذه منسوخه بوقت مخالفت آیات دیگر با آن کلامی باشد از آنکه اگر علمای شیعیه اراده اثبات
 عدم شاذه و عدم منسوخیت و عدم مخالفت آن با آیات دیگر نمایند و چه ندارد و اینکه از کلام صاحب تحفه
 بهر خلاف منسوخه صحیح آن عدم حجیت قرائت شاذه فهمیده بر آن تشیع نمایند پس تصویر بهر قرائت
 بتقریر سبب اشکالات فاسد الاساس خود مختاری ایجاد از قبیل سخن بود و اندول بود و قول مخفی نماند که
 از عبارت جناب سید علم الهدی و شایح کافی و غیر شان عدم جواز عمل بر قرائت اخرویه و حکیت آن باطله
 غیر مستفاد چه اقتضای لازم من عبادت هم علی خود و وجوب عمل بر ترتیب موجود خواهد بود و آن مستلزم
 ترک عمل بر غیر آن از قرائت مآثور مشهوره نیست لاسما هر گاه قرائت منصوص در اخبار آمده اطمینان
 باشد در آتش شوق علیه من اهل الاسلام بلکه اقتضای عمل بر همین مجموع مرتب عثمانی نزد اهل سنت
 هم غیر مسلم گفت و ایجاب تابع در صیام کفار و یمن بنا بر قرائت ابن مسعود فعیام ثلثه ایام متتابعه
 و اجماع صحابه بر قطع یمن ساری بنا بر قرائت او شاذه یمن مدین بر این دعوی است و قدسین لفظاً

حاشا

فی کلام الفاضل المستصحب شارح المسلم فی کلام السید السند دام طلمه و چون فاضل عزیز مدعی شد و ذ
 شسته و عده مدعی اقامت بر همان بر دعوی خود است پس میاید که تمیز شد مطالبه بر همان بر شسته
 از استاد خود نماید و اینکه از این دفعه شد و ذ فاعل لاسلم مطالبه دلیل بر تو اتر نماید مع هذا چون اطلاق شد بر غیر
 قرات عشره نماید پس هر دلیل که برای تو اتر عشره خواهند آورد مثل آن دلیل بر تو اتر ما نحن فیه نیز همان
 فلیثبت تو اتر العشره اولاً ثم لیطالب الدلیل علی تو اتر ما کلامنا فیه نغم علیه حین و لیلا مثل بایستد پس بلکه
 اقامت ادله قریب از آن بقوه بجا نه ممکن و کلمه آنی که ذلک در اثبات تو اتر عشره نیز بر زبان میتوان آورد
 و اگر قرات عشره راسته تر نمی انگارند و در شواذ هم نمی پذیرند فلیکن ما نحن فیه لک و لا فتح استدفع المتد
 علیه الجواب الجحان نقل قریب بشد و ذ فرموده و از آن اعتقاد او بان غیر لازم مع هذا ما شاة مع ال
 و جریای علی مصلحهم فرموده باشد و چون مدار کلام صاحب تحفه بر ترتیب و تضعیف قرات مذکوره بسبب
 شد و ذ منسوخیت هر دو میباشد لهذا جناب سید او گمانع منسوخیت و ثانیاً منع عدم صلوح اشاد لاجل علی
 بعد تسلیم بشد و ذ فرموده و الا ذکر شد و ذ لغو محض باشد چه منسوخ واجب العمل نمیشد مطلقاً بطوریکه
 بتواتر او شاد او مونی الظهور بحث لایک و لغیر عن مثل الرشید الفی و لذا اعترف به پس میاید که
 بوقوع لغو در کلام استادش قائل شود یا با تجاه ایراد جناب سید فلیختر انها شاء اما ضمیمه مخالفت آیات خبر
 پس مبنی است بر اثبات مخالفت آیات دیگر بقرات مذکوره و لاسلم که آتی مخالفت آن بوده باشد فضلاً
 عن الایات و من اوسه خلاف فطایه البیان و دون اثباته خراط القتا و فلا تفعل قال السید
 الوحید قوله سوم آنکه الخ انخرف اربعل جهلات است که محصله ندارد چه تعلق به اصل سیم بستماع
 نه بعقد که بان متفوه گشته غیر محصل المعنی است زیرا که ظاهر است که مراد از استماع متعبر کردن است
 بنا بر آنچه در علم اصول فقہیین شده از ثبوت حقایق شرعی که ما هو مختار اکثر المحققین و بر همین مذہب است
 بنا بر کلام اکثر علمای فریقین و باب استدلال آیات و روایات و هم مؤید اراده همین معنی شرع است
 آنکه شارح در آیه که میمطلق استماع را سبب لزوم اجر گردانیده و معنی لغوی علی الطلاقه سبب لزوم کلام
 هر نمیتواند شد پس لایکه از لفظ استماع معنی شرعی آن که عبارت از نفس عقد است اراده فرود
 باشد و اما اراده علی بخصوصه از لفظ تمتع چنانچه شاه صاحب از پیش خود تراشیده اند پس نه معنی
 لغوی تمتع است و نه شرعی پس لا محاله اراده آن صورتی نه داشته باشد و اداعت ذلک پس سبب

در صورت محصل تعلق الی اجل سیم بلفظ استتمیم و یا تعلق آن بعقدی است و فرقی ندارد کما لا یخفی و
اگر مراد از آن معنی لغوی باشد پس مطلوب ما نیز ثابت است چه تحدید و تعیین مدت انتفاع در کجای
معنی ندارد پس مراد از آن نیز اشاره بسوی نکاح مستعده خواهد بود و آنچه گفته که پس معنی آیت چنین باشد
پس اگر متبع از زنان منکوحه تا مدت معین الخ کلامی است که احدی از عقلا فضلا عن العلما بان متفوه
نمی تواند شد چه وجوب او اسی لفظ مهر بجز عقد و تمام آن بعد و دخول واجب است و تعیین مدت
در اینجا معنی ندارد مگر اینکه از غایت جبر و ذهنی مدت دخول را اجل سیم قرار داده باشد باز هم تعیین مدت
بمعنی است انتهی قال الفاضل الرشید کبرت کلمه تخرج من افواههم کاش انخرفت محل زنا
میگذشت و به بیان جهت اجمال نمی پرداخت تا ابهام آن موجب ابهام ناظرین میگشت و برای تفهیم
آن محال کثیره بخاطرهای ایشان میگذشت حال آنکه خود تفصیل آن فرموده از آن استجابات فرموده و آن
آمده از آن جمله است آنکه آنچه فرموده زیر اگر ظاهر است که مراد از استمتاع مستعرون است انتهی این ظاهر
مفهوم صاحب رساله راجع فحول علمای شیعه قبل نمیدانند و استمتاع را بمعنی لغوی آنکه بر خورداری باشد
تفسیر کرده اند پس تا به علمای اهل سنت چه رسد مفتح الله شیرازی در تفسیر منہج الصادقین میفرماید ما را
پس هر که بر خورداری یافته آید به بدو من از زنان منکوحه فالو بین پس بدیهه ایشانرا اجودین هرگاه
ایشان چه هر دو مقابل استمتاع است و محل آن استی و از آنجمله است آنکه آنچه فرموده که بنا بر آنچه در علم
اصول فقه همین شده از ثبوت حقایق شرعی الخ این بیان و قوی لفظ میگرد که مثل جناب قاضی فاضل است
شود شری که معتقد فی الدامد صاحب رساله است مخالف این تصریح نمیشود و قال القاضی فی حقایق
الحق فی سبب النسب و اما ثانیاً فلان مذکوره من انه قد تقران الحقیقه الشرعیة اذا وردت علی وجه
اللعنیه یصیر الحكم فی الشرع للحقیقه الشرعیة دون اللعنیه مردود بان الاصل عدم النقل انتی ما رونا
نقله و نیز علمای شیعه مثل صاحب تفسیر منہج الصادقین تصریح بار آورده معنی لغوی استمتاع در اینجا
نیم فرموده چنانکه آنرا منقول شده و نیز علمای شیعه بعدم جواز عتق لعلک رقبه که حقیقه شرعی و عتق
شده است و در کلام الله جایجا از عتق تعبیر بان واقع شده تصریح نمیکرد و علامه علی دار الشافعی
در اوائل کتاب اثنی عشر میفرماید لا یقع اسی العتق بالکفایات بل بالتفویج و هو عبارت از انحراف و
الاعتاق دون فک الرقبه و باجماع صاحب صواعق در دفع این شبهه قدیمه که صاحب رساله نقل نموده

چنان افاده فرموده کون المستعینة شرعية منوع لا محال ان يكون حقيقة لغوية او عرفية وانما ثبت ذلك ثبت
 ان هذا العقد لم يكن في الجارية او كان ولم يكن مسببه بهذا اللفظ ودون اثبات ذلك خطر القتاوتی واز آنکه
 است آنکه آنچه گفته و هم موید اراده همین معنی کثرت است آنکه شارع در آیه کریمه مطلق استمتاع را سبب لزوم
 ابرگر و انداختن تا ایند وقتی صورت می بست که بر تقدیر عدم اراده مستعین ادا می تمام مهر بر مهر و نکاح مسترب
 میشد حال آنکه اینچنین نیست بلکه ترتیب آن بر استمتاع بعد النکاح است چنانکه علمای شیعیه هم بآن تصریح
 نموده اند و نقل آن از کلام صاحب تفسیر منج الصادقین گذشته است حيث قال چه مهر در مقابل استمتاع
 است انتقی و از آنجمله است آنکه آنچه افاده فرموده است که اراده و طی بخصر صدر از لفظ متع چنانچه شاهد صاحب
 از پیش خود تراشیده اند از آنجمله است سابقه است بچند وجه اول آنکه بمعنی را صاحب تحفه را شرط
 خود تراشیده بلکه در کتب شیعیه بطور صاحب شرائع در مخطورات حج میفرماید و بی سببه الاول الاستمتاع
 بالملکات من جامع زوجة فی الفرج قبل او و بر آراء عالمای بالتحريم فسد حجه انتقی و همچنین در تفاسیر سنی و شیعیه
 منقول و عامه محصلین را معلوم قال الامام الزاهد فی تفسیر نما استمتعتم بهن من الجماعه کنی عن الجماعه بالاستمتاع
 انتقی و چون ماده متع کنایه عن الجماعه مبرته مشهور است که نکاح خوانان این بلاد در خطبه خط نکاح میفرمایند
 الحمد لله الذی جعل النکاح سنة لله للانام و فضلاً قاطعاً بین الحلالی و الاحرام و حصناً حصیناً عن النکاح
 و الاثام و متفقاً فی الیالی و الایام لهذا این مطلب حلی از تفسیر شواهد استغنی دوم آنکه و طی و مقدمات آن نیز
 از مصداق استمتاع است پس اطلاق استمتاع و اراده قسمی از آن من حیث انه استمتاع معنی لغوی آن باشد
 کا طلاق الانسان علی زیرین حیث انه انسان كما تقرره مقرر سوم آنکه با قطع نظر این گوئیم تخصیص اکثر
 عمومات و تفسیر اکثر اطلاقات واقعه در قرآن بنا بر تخصصات و مقیدات مثل تصحیح معنی و غیر آن بمرتبه شائع
 است که احدی را از ناظرین فن تفسیر در آن مجال مقال نیست ذکر شواهد آن جهت غایت ظهور ترک کرده شد
 چهارم آنکه اگر از نیمه دست کشیم گوئیم که خود صاحب رساله در قوله که بدو قول سابق برین قول است
 افاده فرموده که احتمال دیگر نیز در آیه ممکن می تواند شد و آن نیست که مراد از متعوا باموالکم نیز ابتغای مال در حدود
 مستعنه باشد نه پس خداوند که تفسیر ابتغای مال که مطلق است با ابتغای مالیکه در صورت مستعنه میباشد
 آیا معنی لغوی ابتغای مال مطلق است یا معنی شرعی آن پس مقام استعجاب است که صاحب رساله را
 تفسیرات بدلیل جابر باشد و صاحب تحفه را بشارت مفسرین معینین و مطابقت عرف عام و خاص

تقدیر صحیح ناجایز و محسوس آنکه مطابق تقدیر صاحب رساله لازم می آید که مجاز را ساور قرآن واقع نباشد چه
 مفهوم مجازی نه معنی لغوی است و نه معنی شرعی و نه فیه اکثر من ان یحیی و اکثر من ان یخفی نیست بعضی از
 وجه استجابات که متعلق باین قول بخاطر راه یافته بود حالا بطرف بیان استجابات متعلقه دیگر احوال
 او متوجه میشود و یگوید آنچه گفته است که و اذا عرفت ذلک پس یگوید در صورت محصل تعلق الی اجل
 ستمی بلفظ استتم و یا تعلق آن بقدری است الخ نقام حیرت نمایان است زیرا که در میان هر دو فرق از
 زمین تا آسمان است چه بر تقدیر براراده معنی شرعی فاما استتم علی ما قال صاحب الرساله چون اجل ستمی
 در نفس عقد داخل است پس ذکر آن تکرار صحیح باشد و صاحب رساله و اشغال او بنقش تکرار است که باید
 چنانکه در وجه استدلال براراده مستند از کرمیه فاما استتم الخ بتعالی علمیه فرموده اگر محمول باشد بر نکاح دائم لازم
 آید و وقوع تکرار در میان حکم نکاح در یکسوره انتهی پس هرگاه وقوع تکرار در یک سوره نزد او مستند باشد از آن
 قیاس باید کرد که بر مذاق او و علمای او در یک جمله عقد مستند خواهد بود و آنچه فرموده و اگر مراد از آن معنی لغوی
 باشد الخ لغایت مستغرب و نهایت مقام عجب است چه صاحب تحفه برای دفع همین مطلوب شما احتمال
 صحیح پیدا کرده باینکه چون مدت ارتفاع از امور دنیوی بحکم کثرت عذره بقدر و در علم الهی متعین و مناسب
 انتقامات دنیا بقضای کرمیه و الله جعل لکم من جلود الالغام بیوتا تتخفون بها لیس فیها من الالغام و لیس فیها
 اصواتها و اوبارها و اشعارها انما و ستاعا لیس من محدود است پس اگر تمتع یافتند از زنان سکوچه بیکبار
 تمامت معین پس باین تمتع چند روزه تمام مهر لازم میشود نیست منطوق صحیح عبارت صاحب تحفه در حدیث
 بر ذمه ستمی الطال این احتمال واجب و ادعای ثبوت مطلوب خود با وجود قیام این احتمال از عجب
 و آنچه افاده فرموده است که آنچه صاحب تحفه گفته که پس معنی آیت چنین شد پس اگر تمتع یافتند از زنان
 سکوچه تمامت معین الخ کلامی است که احدی از علما فضلنا عن العلماء بان متفوه نمی تواند شد الخ یگوید
 بنده ضعیف که این افاده صاحب رساله اسوة العجائب و قدوة الغرائب است زیرا که حق تبارک و تعالی
 جای مجاز و قرآن مجید تعین مدت ارتفاع عباد و غیر آنرا باعتبار علم قدیم و تقدیر قوم خود میفرماید قال الله
 تعالی و ان استغفر وارکم ثم تو بوا الیه یتکم تا عسائا لیس من ستمی و قال الله تعالی ثم فی جلد و اجل
 ستمی عنده الا ینکونین احوال اقل قلیل باشد پس برین تقدیر یعنی که هرگاه استتم چنین باشد که اگر تمتع یافتند
 از زنان سکوچه نکاح دائمی تمامتی که در علم و تقدیر الهی معین است گو آن مدت قلیل باشد پس برین

سناوه فی عقد علیهن باینکه عقدیست متعه فالوین اجورین استی و طایع الله شیرازی احتمال ثانی را در
فرموده و آن مستلزم عدم قبول احتمال اول نیست بلکه محتمل که بر سبیل تنزیل اثبات حل مستدر را بر تقدیر
تفسیر یعنی لغوی اراده فرموده باشد و عبارتیکه فاضل رشید نقل نموده در خلاصه المنهج ثبانه برین
منهج است فاما استتعم باین هر که بر خود داری یا نه ایبر و نه من از زمان منکوحه فالوین پس برید
ایشانرا اجورین هر یک ایشانرا چه هر دو مقابل است و حاکم گفته اند آن فریضه در حاکم
ان هر بار فرض است بر ثناء مقرر و بدون آن استتاع جائز نیست و مراد باین نکاح سته است چنانکه
عنقریب مذکور خواهد شد استی در اینکلام تصریح است باراده معنی استتاع لغوی و جناب
نفرموده که احتمال اراده لغوی بالمره غیر جائز است کما لا یخفى و اما احتمال اراده معنی لغوی سن حیث
و العدم پس اگر چه بنا بر مذہب السن در حلی النظر و بادی الای صحیح می تواند شد اما چون تخصیص تنذیر
خاص که جماع باشد در وجوب هر جماع اهل اسلام مشروط است پس بنا بر نظر دقیق سن حقیقه لغوی
هم بنا بر مذہب سنیان راست نمی آید و منافاتی بمذہب فرقه حقه ندارد دلالت راجع الیه تحت العام
ایضا ظلم می بیند فی ایدی الحافضین الاحتمال التخصیص بالجماع و اراده النکاح الدائم و قد دریت انه
بلا تخصیص فلا یغنی عن ان دائرة التخصیص وسیع فتلک من الفریقین ان تخصیص بما یوافق مذہب
قولہ و از آنکه است آنکه آنچه فرموده که بنا بر آنچه در علم اصول الخ این خوش فہمی رشادت پناه تماشا
نمودنی است چه کلام سید سید بنده و از آنکه مرقدہ در بارہ انساب دلالت بر لغی حقائق شرعیہ راسا
ندارد و مرادشان نیست که بودن لفظ این و بنت دایم و عمه و مانند آن از حقائق شرعیہ ثبوت نسبی
و منع در آنها مستغرق و الاصل عدم النقل و ان مستلزم لغی حقیقت شرعیہ علی الاطلاق نیست ظاہرا
رشادت پناه هنوز بمذہب ثبوت و تحقق حقائق شرعیہ ہم و از آنکه سید گمان برده اند که نزد قائلین بحقائق
هر لفظی در کلام شارع محمول بر حقیقت میشود و لیس الامر لک چه محل نزاع و کلام الفاظ و از آنکه علی راسا
الشارع که مستعمل در معانی غیر لغویہ است بحث قیاد در منها عند الاطلاق معان شرعیہ می باشد و معانی
لغویہ در ان الفاظ محجور گشته اند انیکہ هر لفظی محمول بر غیر سن لغوی می باشد چنانچه در آخر عبارتیکه
فاضل رشید از آن بحث آخر آورده ایم باینکه فرموده حیث قال بعد نقل کلام ابن روزبهان
انک امر دو بان الاصل عدم النقل خصوصاً علی القول لاجرم ثبوت الاحتمالی الشرعی و ان کلام صریح است

اینکه بنا بر قول ثبوت مخالفی نفی آن در انساب فقط مطلوب است نه نفی آن مطلقا و الا لازم التامض
 فان سلب الحقيقة الشرعية سلبا کلیا لا یجامع القول بثبوتها علاوه آنکه هرگاه تسلیم ابن رویان حقیقت ثبوت
 فسخ رشوات نباه نباشد انکار جناب قاضی بعد التتمیل و التسلیم که سکت فاکمین بجای حق متوازن شد و
 مؤید کلام ما است قول جناب قاضی در بحث ستمه الثالث ان ما ذکره من احتمال ان یراد من الاستماع
 فی الآیه التمتع بالکساح اشرع فمدخول بما ذکره المحقق من ان ذلک حقيقة فی کساح المتعته فان اشرع اجمعه
 فیہ و الاصل فیہ الحقيقة الثبوتی پس اسناد انکار حقیقت شرعیة راسا بسبب جناب ایشان از حلیه صدق ظاهر
 باشد فتأمل اما تفسیر بدون لاف فتح الله رحمه الله استماع را بمعنی لغوی پس بعد تسلیم بنی بر تنزل و تسلیم
 یا بیان ناسبت بین المعنی اللغوی و المعنی المراد الذی هو فرد خاص من المعنی اللغوی اما عدم اعتناق لفظ
 رقبه پس منشا شش آنکه لفظ مذکور از جمله کنایات است و لا نص فی الاعتناق لفظه و لا شبهه
 و در صحت اعتناق الفاظ مصرحه می باید و مجرد استعمال لفظی در قرآن مجید بمعنی خاص مستلزم
 حقیقت شرعی نیست چنانچه لفظ صلوة بمعنی مسجد در فرقان حمید مستعمل گشته و لا حقیقه فیہ اتفاقا قال
 عز من قائل لا تقر لرب الصلوة و انتم سکاری قال المیزان فی تفسیرہ فی لفظ الصلوة قوالا حدیثا
 المراد منه المسجد و هو قول ابن عباس و ابن مسعود و حسن و الیه ذهب الشافعی و اعلم ان اطلاق
 لفظ الصلوة علی المسجد محتمل و یدل علیه وجهان الاول ان یکون من باب حذف المضاف اسے لا
 تقر لرب الصلوة و حذف المضاف شائع و الثانی قولہ لحدیث صحاح و بیع و صلوة و صلوة و صلوة
 المراد بالصلاة مواضع الصلاة فثبت ان اطلاق لفظ الصلوة والمراد به المسجد جائز انہی اما آنچه
 از عبارت خواجہ خود کہ در صواق آورده نقل فرموده پس جو ایش در سابق در اول رساله
 بسین گشته و العجب کہ خواجہ بنیان احسان را لفظ شرعی در معنی خاص و اندوگ فلک الرقبه فی الحق
 باز استنکاف از حقیقه بودن معنی خاص متعنه نماید و بل نه الا حکم تجت قال فی تعقیبات الصواق و عدم
 بل لفظ فلک الرقبه لوجه الله فان معناه شرعا اعتققت قال السبجانی فک رقبه متعنه سبجانی الله ان
 استعمال فلک رقبه درین کریمه استدلال بر حقیقت شرعیہ بضرر و با وجود کثرت استعمال متعنه در حدیث
 خاص و اخبار و آثار و هم در کریمه فما استتم استنکاف و تمیز از در و ان هذا الاخرط للقتاد قولہ و اعلم
 است اینکه آنچه گفته و هم مؤید اراده من معنی شرعی است الخ مراد جناب سید است که شتماع لغوی با لزوم

دوم پس در فروع است باینکه اطلاق لفظ مطلق عام و اراده فرد خاص از ان محتاج با قاست المارقه و قرینه است
 و آن در ما نحن فیه منوع است فلا یصار الیه من دون دلیل و من ادعی فعلیه البیان و تحقیق این مقام آنست
 که اسماء اجناس موضوع میباشند برای باینکه من حیث هی اولی و لافرد منتشر منها علی اختلاف الرأین پس
 اطلاق آن بر فرد خاص من حیث ان فرد من افراد العام حقیقت باشد و من حیث الخصوصیه مجاز و چون
 در ما نحن فیه تعلیق حکم خاص بر فرد خاص مطلوب شارع است بحیث لا یستدعی منه الی غیره پس مراد خاص
 من حیث ان خاص بوده باشد فیکون مجازاً و مؤید انبرام است کلام بحیث مدحاشیه او بر حاشیه زایمیه الحاشیه
 الجلائییه حیث قال فی الرد علی المحشی الذاهد القائل بان فی قوله تعدی أنك لا تعدی من اجبت ذکر العام
 و اراده الخاص من حیث انه هو فلا یکون مجازاً زعمانه ان الهدایه بالمعنی الاعم اعم من الدلاله الحقیقه
 بالوصول لا بتماخض منها لو کان التقدیر مدحاشیه و القید خارجاً او فرد لها لو کان کلاماً و اخیلین بکذا و انت
 لا یدعی علیک ما فی من الاختلال فان اطلاق الاعم علی جزئیه علی نحوین احدی ان یراد الاعم و جعل
 و معبر عن الحجزی کما اذا رایت زیاداً و اجوت عن ردیه لقولک رایت الشا فافقه عبرت عنه بالانسان
 و ثانیها ان یراد به الاخص بخصوصه من اجل علاقته لعموم و الخصوص و الاطلاق الاول حقیقه من غیر ردیه
 و الثانی مجاز البینه و ههنا لا یمکن اراده المطلق و جعله عندهما الخاص فان لفیه لا یمکن الا بالتفایر جمیع
 الافراد فیلزم انتفاء الارشاد مطلقاً معارض الوصل کان اولاد هذا فایده فان شان الرسول صلی الله علیه
 و آله و سلم کان الاولیاد قطعاً لا مجال للاریتباب فیهِ فلا بد من اراده الحجزی بخصوصه فیلزم المجاز
 قطعاً و چون درین کلام نفی را قرینه اراده فرد خاص از مطلق منفی قرار داده پس هر جا که قرینه اختصاص
 خواهد بود در اراده خاص تنقیص و لا تخصیص بالنفی قطع نظر ازین بگویدیم که بر تقدیر تسلیم حقیقت اطلاق در
 ما نحن فیهِ هر گاه افاده تخصیص بمخاطب مطلوب است پس اطلاق کنایه بلا لفظ القرینه حکم مجاز خواهد بود
 فی کونه غیر مجاز و لا استلزامه التکلیف بالمحال و هو مح و ان جزوه سوفسطائیة بنده الامه اما وجه سومی پس
 مدحش است باینکه کثرت وقوع تخصیص و تقدیر در اکثر عموماً و اطلاق استلزام کثرت آنست
 و الا استدلال بالمعمومات بالقرینه از صنفی روزگار مرفیع شود و در ما نحن فیهِ مقتضای اختصاص در کرمیه موجود است
 و کلام در ظهور آن کرمیه در کجای و در معنی است و اما تخصیصات خارجیه پس بر تقدیر تسلیم آن چنین
 تخصیصات و تخصیصات از طریقین ممکن است اصل مطلب که ظهور و دلالت کرمیه در کجای و دوام بزرگم

عزیزی در رشیدی است غیر حاصل چه مخصوص خارجی از دلالت کریمه خارج فلا تعطل اما وجه رابع پس مدفو
 است باینکه صاحب تحفه مدعی تختم اراده نکاح دائمی از کریمه مذکوره است و بطل احتمال اراده مستحب پس مانده
 را بمقابله او منع و ابراس احتمال صحیح دیگر کافی و دافی ولو به نوع من التخصیص و التقتید و چون مطلوب حصا
 تحفه در این مقام آنست که آیه استمتاع لخص یا ظاهر در اراده نکاح است پس لزوم مجاز و تخصیص برایش سزا
 مطلبش باشد نه برای مادر که جناب سید نفیر نموده است که کریمه مذکوره متضمنه ابتناء لخص یا ظاهر است
 در تخصیص ابتغای مال یا ابتغای فی المتعة بلکه ظاهر کلام آنجناب یعنی قوله اشرف و احتمال دیگر نیز در آیه
 ممکن میتواند شد اے آخره ناظر و شعر است بانیم کمالا یخفی علی او لے الاحلام اما وجه پنجمی پس مردود
 است باینکه احدی از عقلا انکار وقوع مجاز عند القرینه التصارفة نموده پس این وجه غیر وجه مضرت
 در مانحن فیه نداشتنه باشد و الکلام فی ظهور الاله لاله لانی التزام المجاز کما عرفت من قبل قوله مقام حیرت
 نمایانست الخ بله مقام حیرت برای حیران بادیه اعتناست و منشا حیرت عدم ادراک مرام جناب سید
 است بیانش آنکه آنجناب اولاً بنا به کلام خود را بر شق اراده معنی شرعی از استمتاع گذشته فرموده است
 که در صورت تعلق اے اهل سمس بلفظ استمتع و تعلق آن بمعقد متحد المال است و تفاوتی ندارد و نه
 فی الظهور کالتور علی شایق الطوریچه استمتاع شرعی عبارت از عقد خاص است پس چگونه فرقی میان
 تعلق اے اهل سمس با استمتاع و تعلق آن بمعقد تواند بود و العجب کل العجب که خودش بیگانه بود
 در بیان هر دو از زمین تا آسمان است و نمی فهمد که کلام جناب سید در همین شق خاص است و در آن
 تفاوتی بین المتعلقین نیست چه جای اینکه از زمین تا آسمان فرق باشد و ولیکیه ذکر فرموده و آنرا
 مصدر ساخته بقول خود چه بر تقدیر اراده معنی شرعی الخ راجع به دعوی او ندارد چه ادعایش ثبوت فرق
 مابین السامد الارض بین المتعلقین علی الشق المذكور است و نهایت آنچه از دلیل او بر می آید نفی
 احتمال اراده معنی شرعی است از جهت لزوم تکرار دکان امر علیده است و اصلاً و مطلقاً بکلام جناب سید
 راجع ندارد چه منبای کلام آنجناب بر تسلیم اراده معنی شرعی است و منبای کلام رشیدی بر نفی آن دین
 نه از من ذاک ظاهر حضرت رشیدی را غفلت از ملاحظه فقره در این صورت الخ که در کلام جناب سید
 موجود است واقع شده و اگر بنا بر شق مذکور اثبات فقره هم بر فرض محال نموده چه سود داشت که صاحب
 تحفه از شق مذکور با و انکار تمام دارد آدمیم بر دفع لزوم تکرار پس بیگویم که تخریر در محاورات عرب با

شائع و ذائع است پس بر تقدیر اطلاق استنتاج بر مبنای شرعی محال تجرید قائم گشتن نمی تواند تعالی گفتار منتهی
 جلوه الدین بخشون رحیم الایه و کریم سبحان الذی اسکر بعبدہ لیکلاً تکرار پس غیر لازم و بر تقدیر تسلیم و تسلیم
 انکار از وقوع تکرار بالمره مدعی احدی که از امامیه نیست تا بتکرار و تکریر آن می پردازند و انما الکلام فیما اذا
 تعارض التامیس و التامیز کیف و ذکر مہر نیز در نکاح بنا بر زمش میباید که از قسم تکرار باشد و لا یرحمہ
 بہ رشید قولہ و آنچه فرمودہ و اگر مراد از ان معنی لغوی باشد الح و منظر فہ مضبوط نیست کہ بر آوردہ اند سبحان اللہ
 تفسیر اجل سیمہ تبیین مدت معلومہ بعلم الہی بحکم گفتن معذہ بقدر قابل تماشی اولوالالباب است غیر از
 تعجب و ضحاک کہ از لوازم آنست بعد حش چہ میتوان گفت حق این است کہ این افادہ ذات الرشاد غیر
 ازین مفید رشید دیگرے یارای بیانش ندارد و خلاصہ این تفسیر آنست کہ نما جامعہ لے اجل سیمہ و ہر
 اجل اساک القوۃ الماسکۃ للسنۃ بالمعلوم بالعلم القدیم فالکون اجور تہن پس اگر جماعہ تا اجل معین نباشد
 مہر لازم نخواہد بود بحکم مفهوم المخالفہ و اگر تا آن اجل باشد تماشی لازم الادا طرفہ ترا کہ از این انکار انکار
 استنتاج این نتیجہ فرمودہ اند کہ پس اگر متعین یافتند از زمان سکوہ مدت معین پس باین تتمہ چند روزہ تمام مہر لازم میشود
 جہت رشیدیکہ فتوی دادہ بانیکہ اگر تا چند روز جماع و وقاع وقوع نیابد مہر لازم نمیشود کاش حضرت امام عظمی زید علیہ السلام
 کہ خلق خلعت افتا از خود نمودہ و جانہ فضا از بر بر کند و جناب سیمہ نجشیدہ وزیر بارست سیمہ سیکردید دیگر چ را
 پادشاهانیت و ہر گاہ مح این بکر فکر مکن نباشد پس بچویش چہ رسد انداز تعرض اعتراض بر تملک فادہ سقہ
 العجائب بختمہ الغرائب اعراض نمودہ شد قال السید احمد الوحید قولہ و اگر الے اجل سیمہ قیہ عقد باشد قول تا حال
 جناب سامی را از مذہب شیعیان ہم آگہ دست نزادہ عجب است کہ با دعای خرق ذکر است نہ تقدیر ہم
 کشف بر ایشان نشد کہ مذہب خصم را بداند با جملہ نزد شیعیان اقیاع عقد لے مدۃ العمر یا ابد چون خالی از
 تعیین مدۃ است جائز و درست نیست پس این افترا و بہتان و حقیقت کشف عورات مفسرین میناید
 طرفہ تر اینکہ بر مجرد اسناد آن بطرف شیعیان انکشاف فرمودہ ادعا کے جماع شیعہ ہم بر جو لآن فرمودہ اند
 از اینجا صدق حدیث مسلم کہ تفصیل لفظ کاؤ با غادر آہست واضح و لایح میشود قال الفاضل الرشید
 اطلاع صاحب تحفہ بر مذاہب فرق شیعیان فہیکہ ہست از مطالعہ کتابش واضح و لایح پس آنچه در تہذیب
 صاحب رسالہ انکار مجرد در باب متعہ مدۃ العمر نمودہ است از آن کار سے یکشاید و جائدہ بدست آدمی آید
 زیرا کہ صاحب نزہۃ اثنا عشریہ کہ از تہذیب امامیہ است و صاحب رسالہ و الدہا پیش از آن حضرت تہذبات

تعبیر میفرمایند و کتاب او در رد تحفه اثنا عشریه است در کتاب خود که بحواب باب نهم تحفه است در رد استدلالات
مصنف تحفه که بر لطایف متعه بلزوم تصنیع اولاد و اهلک معنوی نسل اقامت فرموده است تقریح بجزا و مدت
ستو عجمه عمر در ستمه نموده میگوید که در مثال مفروض محدوری که لازم می آید بنشار آن افتراق زوجین است
خصوصیت عقد ستمه و اشتراط مدت را در استلزام محدود و حلی نیست چه اگر تعیین مدت بنوعی کنند که مستغرق
زمان عمر باشد یا بعد انقضای مدت ستمه افزوده یا ستمه نقض نکند و وارد نمیشود دانسته و ستمه اگر کنیم ستمه
اکثر اقوال بطرف اکثر اهل مذنب اهل سنت و اسناد اکثر عبارات بطرف اکثر کتب ایشان اکابر علمای امامیه
نموده اند حال آنکه آن اشخاص و آن کتب از آن اقوال بتر اند و بیان انقیصای خطا در نقل را اگر چه دفتر پاکفایت
نمیکند لیکن بطریق نمونه بر ذکر چند شاهد اکتفای و از آنجمله است آنچه علامه حلی قصر صلوة را در سفر معصیت
در کتاب پنج الحق بطرف شافعی نسبت کرده حال آنکه در کتب اصولیه و فقهیه مسطور بلکه براساس طلبه مشهور
است که آن امام همام اصلاً تجویز آن نمیکند و از آنجمله است آنچه که والد ماجد صاحب رساله روایت الا ان
اول ابی طالب لیسوا له باولیا را در حصارم بحجاب عقیده سیر دهم بصرف امام بخاری و مسلم نسبت کرده
فرموده اند که ابن عمر بن العاص شخصی است که بخاری و مسلم هر دو در صحیحین خود از او روایت نموده اند که
گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الی ابطال لیسوا لی باولیا الخ حال آنکه در
هر دو کتاب از نام ابی طالب در نی مقام ملائم نامی و نشانی نیست و عرصه چند سال است که مولف محترم
محمد قلی مفتی میر طه تمیزد والد صاحب رساله در ابواب اعداد و در از کار بحجاب بعضی مراسلات محقر که در آن ذکر
این حدیث تقریباً واقع شده دست و پا کرده بود و اخیراً چاره سوای سکوت چاره ندید و بالجملة در کتب والد رضا
رساله مثل کتب علامه حلی و قاضی نور الله خوشتر است از نقول غیر مطابقه بالاصل قدر کثیر موجود است
چون مقام از تطویل کلام بکثیر انقیصا شواهد آبی است لهذا بر همین قدر اکتفا رفته و از آنجمله است آنچه
صاحب رساله در فائده ثالثه در وجه دوم از جامع ترمذی روایت ابن عمر نقل کرده باین الفاظ که سألته عن
من اهل الشام عن ستمه النساء الخ حال آنکه در ترمذی لفظ النساء موجود نیست لکن مترشح و عاقلین هر گاه
صاحب رساله بر ضیانت فرغی صاحب تحفه مراتب تشنیع را باقیصه الخایت رسانیده باشد حیرانم که بعد
در یافت این ضیانت واقعه چه خواهد فرموده و آنچه فرموده است طرفه تر اینکه بر مجرد اسناد جواز آن لطافت
شیعیان اکتفا فرموده الخ اگر این دعوی مجرد صاحب رساله را مسلم داریم گوئیم چون صاحب ترمذی باشد

احتمال تعیین مدت متعدد را بنوعی که مستوعب زمان عمر باشد بطور اطلاق بدون تقدید جز از آن عند بعضی ذکر کرده از طاهران خلافتی در نمیکند معلوم نمیشود خصوصاً در صورتیکه صاحب نزهة اشاعریه از اطلاقات جناب تحفه که در فقهیات تحفه مسائل فقهیه شیعه را بعنوان تیز گویند ذکر کرده است کلیت فمیده جابجا بر او اعتراض کرده باین طریق که اطلاق صاحب تحفه مشعر بر کلیت است و حال آنکه این مسئله مختلف فیهاست پس مطابق مرسوم صاحب نزهة اشاعریه کلام او که از اطلاق کلیت می فهمد نص صریح خواهد بود بر کلیت این حکم نزد علمای شیعه و اگر آنرا مختلف فیها تسلیم کنیم گوئیم از آنجا که صاحب تحفه در کتاب خود کلام مطابق داب علمای شیعه میکند و کبرای ایشان در اکثر مقامات در مسائل مختلف فیها ادعای اجماع کرده اند پس کلامی که از صاحب تحفه مطابق داب کبرای امامیه سر زده شده مقام تشیع نباشد و اگر باشد پس علمای شیعه نیز در لزوم این تشیع شریک او بلکه در نیاب مبعوع او باشند در بیفورت هر جوابی که از طرف علمای خود تماش خواهند فرمود از طرف صاحب تحفه نیز قبول خواهند نمود حالا بعضی از شواهد ادعای اجماع در مسائل غیر مجمع علیها که از اکابر شیعه سر زده شده باید شنید پس از آنجمله است آنچه والد ماجد صاحب رساله در مواردیم بجواب عقیده ششم فرموده هرگاه مثل ابو الخطاب رقیه بن سعید و عثمان بن عیسی نظراً آنها با وجودیکه در اوائل حال خصوصیات بعضی آنها داشتند لیکن چون در اواخر خلافت طریقه مرضیه جناب الله اختیار نمودند بر کافه فرقه امامیه ضلالت آنها واضح گشت بحقیقتی که هیچ متنفس را از امامیه در کفر و زندقه آنها مجال شک و شبهه نماند است پس باین عبارت والد صاحب رساله اجماع فرقه امامیه بر ضلالت و کفر و زندقه اشخاص مذکورین بنا کیدی بیان فرموده است که مثل انصاریت و در بعضی بر اجماع قطعی از علما کثره واقع شده حال آنکه کثیری و حمد و یه و غیر آنها توبه او و موت در حال عبادت الهی فکر کرده اند چنانکه در اواخر فائده رابعه در وجه اول از وجود ختمه که در دفع تشبث صاحب رساله بحديث صحیح مسلم مذکور شده است نقل آن گذشته و از آنجمله است آنکه سید مرتضی و شیخ طوسی نقل اجماع کرده اند بر نجاست خمر حال آنکه شیخ ابن بابویه و جعفر و ابن عقیل بطهارت آن قائل اند و از آنجمله است آنکه شیخ ابو جعفر طوسی در خلافت حکم بوجوب قضا و كفارة با یلح ذکر در برابر مردوزن فرموده ادعای اجماع امامیه بر آن نموده است حال آنکه از عبارت مدارک انیس که بین علماء امامیه مختلف فیها معلوم میشود عبارتش نیست الا الوطی فی الدبر فان کان مع الانزال فلا خلاف بین العلماء رکافه فی انه یفسد للصوم

و ان كان بدون الانزال فالمعروف من مذهب الاصحاب انه كذلك و چون تفصیل این مقام موجب طوالت
 کلام است لهذا بر اشاره گفتار گذشته میشود که شهید ثانی فیصله علحدہ بر سر رد دعوی اجماع علمای خود سیما
 شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی و علم الهدی نوشته است و عیار تش نیست فصل شتمن علی مسائل ادعی شیخ
 الاجماع مع انه بنفسه خالف فی حکم ما ادعی الاجماع فيه افراده للتبیین علی ان لا یقتصر التفتیه بر حکم الاجماع فقد وقع فيها خطأ
 و المجازفة کثیر من کل واحد من الفقهاء سیما من شیخ و لم یفهم ما ادعی فيه الاجماع من کتاب النکاح و عوایه فی الخلاف و الاجماع
 علی ان الکتابیه اذا سلمت التفتیه تتما قبل ان یلم الزوج بتفسخ النکاح و قال فی النهاية و فی کتاب الاجابة لا شیخ
 الی آخر الفصل انتهی أقول اطلاع صاحب صواقع بر مذاهب شیعہ فی الجملہ از ملاحظہ کتابش معلوم میشود
 اگر چه خطا باشد در نقل مذاهب خصوم نیز معلوم و در مواضع عدیده متکثره غلط او طاهر اما اطلاع صاحب تحفه
 مذاهب خصائص از کتاب سرش غیر متبیین اللهم الا علی سبیل النقل و الحکاکیه المختصه من من تتبع و فخص تاهم
 نسبت بعلماهی سنیہ این دیار اطلاع شیعہ و در مسائل کلامیه بالا صافه نیز فهم بود و ما خود از ان تصانف دست
 بر نمیداریم و کلام الحق بحق العزیز یگوید حاجت تصدیق سامی نیست اما ذکر عبارت نزهة اثنا عشریہ در
 مقام تأیید و اعتضا و کلام تحفه پس طرفه استشهاد است که بنایش از سر تا پا بر عدم فهم مرام کلام نزهة
 تحفه است یا بر تجاهل مآر فانه و تبلیغ و تعطیل عوام بالجمله محصل کلامین را متحد انگاشته اند حال آنکه فرق
 بین المرادین مثل فرق باین استوار و الارض میباشد زیرا که مقصود صاحب تحفه است که تعلق الی اجل
 سنی بقدر طرفی از صحت ندارد و الا باید که متعالی مدۃ العمر والا بر صحیح نباشد لعدم تعیین فی حال آنکه جماع
 شیعہ درست است و غرض صاحب شیعہ آنکه تعیین مدت مدیده که مستوعب زمان عمر باشد صحیح است مثلاً تعیین
 مدت صد سال فاذا دلیس اجل مبسّم متحقق خواهد بود و لا محاله و این هراسن ذاک و بین الکلامین فرق باین
 التفتیهین زیرا که کلام صاحب تحفه در عدم تعیین مدت است و کلام صاحب نزهة در تعیین مدت
 مستوعبه و بین التفتیهین و عدمه تناقض صریح پس در حقیقت کلام صاحب نزهة بر کلام فاضل
 آرا در مقام تأیید و استشهاد آوردن دلیل بر غایت رشادت و لطافت است کیف و جناب میرزا
 مغفور در پای جواب قول صاحب تحفه که متضمن اسناد تجویز تمتع الی مدۃ العمر لا علی التین بسوی علمای
 امامیه است چنین فرموده که آنچه در مقام سند ذکر کرده غلط محض است مفهوم محصل ندارد زیرا که در نکاح
 ستمه لوقیت و تعیین اجل و مدت شرط است و قید ابد و دوام منافی است و مدت ستمی باید که تعیین

و مضبوط باشد و مدت عمر مضبوط و معین نیست و ادعای اطلاع امامیه بر این قول در کمال تعجب است انتهى
الحاجت بن کلاسه پس چگونه میتوان گفت که در همین مقام بر خلافت اینکلام فرموده باشد و هرگاه اینرا
پس بدانکه این قسم متعه که جناب میرزا بآن اشاره فرموده از تفردات امامیه نیست بلکه بروایت حسن از
ابو حنیفه نیز صحیح و جائز است و ان البطل الباقون مرغینانی در هر دو گفته و لا فرق بین ما اذا طالت
التاقیت او قصرت لان التاقیت هو المعین لمجهته المتعه وقد وجد قال فی فتح القدر لغیر لغز و روایت الحسن
الی حنیفه انها اذا سميامة لا لعیشان الیهما صح لابیده معنی قلنا لیس هذا تابید معنی بل توفیت لیریة
طولیة و البطل هو التوفیت و فی حاشیة اخری علی الهدایة کذا بان وقتا و قتلا لا لعیشان الی ذلک لکن
غالباً در وی احسن عن الحنیفة فی هذه الصورة تصح لان تابید معنی کما لو تزوجهما الی موتها او موت انت
طرفه ترا که از عبارات اخیر ظاهر میشود که توفیت بمدة العمر و الحیوة بنا بر مذہب ابو حنیفه صحیح باشد
پس واضح و واضح گشت که بعض افراد متعه که نزد شیعیان هم جائز نیست ابو حنیفه آنرا جائزی انکار
و بعد الحمد علی ذلک اما آنچه در باب نقل خطابه علمای فحول در نقل بعض اقوال تطویل کلام فرموده
پس قیاس مع الفارق است تفصیل این اجمال آنکه بعض خطابه علمای امامیه که بنا بر مرسوم قاضی
بطریق موفج نقل فرموده خودش خطای فاحش در آن بکار برده و منشأش عدم ادراک کتب مرام و غفلت
از جوانب کلام است بیان این مقام آنکه آنچه گفته از انجمله است آنچه علامه حلی قصر صلوة را در سفر معصیت
الے آخره مرده است باینکه اسناد خطابی نقل در مسکنه بسوی جناب علامه لوج و نار و آنچه آنجناب در مسکنه
سالیه در بعون از نهج الحق تصریح فرموده باینکه ابو حنیفه در سفر معصیت تجویز قصر نموده پس چگونه متوجه
که بر خلافت تصریح در همان کتاب اسناد تجویز قصر بسوی شافعی نموده باشد همانا غلط و سهواً از نسخ
بوده باشد یا آنکه اسناد قصر بسوی شافعی لطیف جناب علامه با احتمال سهواً و قیام قرینه
قویة جلیمه بر آن بعد از رشادت و دیانت است قال طاب فرأه فی المسکن المذکوره ذہبت الامامیه
ان المعاصی بسفره کالخارج لقطع الطريق او لسمایة فی قتل سلم افسی طلب فجر و شبهة لایجوز له الا قصر فی
الصلوة و لانی الصوم و قال ابو حنیفه و اصحابه و الثوری و الاوزاعی لا فرق بین سفر الطاعة و سفر المعصية
و قد قالوا المعقول و المنقول اما المعقول فلان الا قصر خصه فلا ینایط بالمعاصی و اما المنقول فقوله لیس
فمن اضطر غیره باغ و لا عا حرم علی العادی الرخصة فالقصر لک و نیز همین مضمون آنجناب در تذکره

تنصیف فرموده حیث قال مسئلہ لیفرط فی جواز القصر باقتدای علماءنا فلا یخص للعاصی بسفره
 کتاب الجاہل و المتصدی لہ و لبطر آ و قاصدا ل غیرہ او نفسہ بسفرہ و الحاج علی امام عادل و آلین من سنیہ
 و الناشئ من زہد و العزیم اذا ہرب من غریب مع مکنہ و الخراج الی بلد یفعل فیہ العاصی و بہ قال
 الشافعی و مالک و احمد و اسحق لقولہ تعالیٰ فمن اضطر غیر بارغ و لا عادی الی ان قال و قال ابو حنیفہ
 و الثوری و الادزاعی و الحسنی یجوز القصر انتہی موضع الحاجۃ من کلامہ علیہ آلاف رضوان اللہ و سلامہ
 و لیفر قال فی المنتہی مسئلہ لیفرط فی الریح کون السفر سائغاً و اجاب کحجۃ الاسلام اوسند و با کالزیات
 او سباحا کالتجارات و ذہب الیہ علماءنا جمع و ہو قول اکثر اہل العلم و قال ابن مسعود لا یقصر الا فی حج
 او جہاد و قال الثوری و الادزاعی و ابو حنیفہ یجوز للعاصی فی سفرہ القصر الی آخر کلامہ پس چگونہ اسناد
 تجویز قصر بسوی شافعی متوہم تواند شد و اگر دیدہ الفصاف برآمد اعتقاد مبتلا باشد می بیند کہ مخالفت
 شافعی و لغمان کوئی باندہب الملبیت یکسان است عاقل را کدام ضرورتی داعی بر این میتواند شد
 کہ تعہد بہ تغیر لغمان بجای شافعی و بالعکس نماید پس چنین امری را در تشیع قرار دادن جائزہ انصاف
 را منہدم ساختن است و پس پس بوضوح انجا مید کہ انچہ در مسئلہ حاوی و الاربعون در کتاب نہج الحق
 لفظ قال الشافعی مرقوم گشتہ ظاہر السبب خطای نسخ است و اسناد خطا بسوی علامہ نادر و انصاف
 علی و فاق الشافعی و خلاف الکوفی فی تکلم المسئلۃ بعینہا فی ذلک الکتاب بعینہ و فی غیرہ من مصنفاتہ
 اما انچہ فرمودہ از ان جملہ است انچہ کہ والد ماجد صاحب رسالہ الخ لیس جوابش با تم تفصیل در ما
 تقدم بقید قلم آمد خلاصہ آنکہ روایت الا ان آل ابیطالب لیسوالی باولیا و در شرح نہج البلاغہ
 حدید کے مذکور و ابن ابی الحدید آنرا از صحیحین منقول نمودہ و بعض دیگر از مقبولین اہل سنت ہم
 بان اعتراض فرمودہ اند و حق نیست کہ در اصل روایت ہمین لفظ موجود بود الا کن تاخرین این
 قوم و نہ الشیخہ و اللوم بخلاف و اسقاط و تحریف و تغیر پر داختند و لفظ فلان را بیان نہادند
 پس خیانت سند بسوی تاخرین مریدین خائنین غادرین باشد و بر تقدیر تسلیم اینکه اصل نسخہ صحیح
 لفظ فلان داشتہ باشد خیانت خطای دیگر سنیان کہ نقل لفظ آل ابیطالب نمودہ اند کما یظهر
 کلام الشیخ ابن حجر فی فتح الباری و جس علیہ کلام ابن ابی الحدید ثابت خواند شد تا ہم خطای کسیکہ
 ناقلاً از ان عبارت باشد و ہی نادر و بلکہ عن خطاست خطای بزرگان گرفتار خطاست

اما سکوت فاضل امی سید محمد قلی پس بعد تسلیم صحت نقل متعارف مشهور فارسی در جواب کافی است
فان استکوت عن الجواب قد کیون جوابا و کسیکه بناظره مکابرین گرفتار شود اگر آن بیچاره سکوت نماید
باز چه کند و چون جناب سالی سکوت خلیفه را بمقابل زنان باعث مزید افتخار میدانند اگر احدی سکوت
بمقابل مردی نماید ولو تقدیر چه اسود و ملائش می پذیرند اما آنچه در ماده حدیث ترمذی بقول خود که
است آنچه صاحب رساله الخ افاده فرموده پس مدفوع است باینکه این حدیث را جناب علامه و دیگر
علمای فحول امامیه از ترمذی نقل فرموده و مثل ابن زویر همان انکار آن روایت در پایه جواب
نفرموده و بنا بر سلمات فاضل مشایخ عدم کفر مطلقا دلیل بر تسلیم می باشد و معتمد اختلاف نسخ
صحیح و ایراد جامعین آنها احادیث را در غیر ابوابش با اعتراض علمائے اهل سنت ثابت پس حکم حرم
بوقوع خیانت فی النقل بعد از دیانت بلکه عین خیانت است چنانچه تفصیل این مرام در سابق کتاب
بسین گردیده فارجع الیه و آنچه فرموده است اگر این دعوی مجرد صاحب رساله اسلام داریم الخ عجیب
است و بغایت عجیب زیرا که صاحب تحفه مدعی اسناد تجویز شعه بدون تعیین اجل بسو امامیه گشته و ادعا
اجماع امامیه بر آن نموده با وجود آنکه احدی از ایشان تجویز شش قائل نگشته و فاضل رشید مجرد ادعا و
ادرا که عاری عن البینه است تلقی بالقبول نماید و جناب سید را که پایه انکار این دعا و دارند مدعی
قرار داده بفرماید که اگر این دعوی مجرد الخ علاوه آنکه در کلام جناب ممدوح خبر این مذکور نیست که مجرد
اسناد جواز آن بسو شیعیان اقتضای نکرده دعوی جماع امامیه هم نموده و این خود عین مدلول کلام
صاحب تحفه است پس دلیل بر نیت چه میخواید اللهم الا ان یقال چون جناب سید کلام خود را مصدق
طرفه تر فرموده ایشان دلیل اطریت میخوانند لکن دلیلش در صدد کلام آن جناب بسین و موافق لم یقل
به الاماتیه پس آنرا مجرد دعوی قرار دادن یعنی چه و جواب استشهاد و عبارت از نه امامیه است که این
استشهاد بین الفساد است زیرا که عبارت از نه امامیه دلیل بر خلاف صاحب تحفه است نه مؤید آن چه کلام صاحب
از نه امامیه در تعیین مدت است و کلام آن عزیز در عدم تعیین مدت را سا و این از اسن ذاک و آنچه گفته که
آنرا مختلف فیها تسلیم کنیم گوئیم الخ مدفوع است اما اولاً باینکه احدی از امامیه تجویز شعه بلا اجل نموده و ادعا
در آن نکرده پس چگونه جناب رشاد ماب آنرا اسلام داشته زحمت جواب میکند و ادعا جماع را
بر آن قیاس بر ادما جماعات منقول در مسائل مختلف فیها نمودن قیاس مع الفارق است بچاره

اجماع بر مسئله که احدی از اهل انمذ هب بان قائل نباشد و کجا ادعای آن بر مسئله اختلافیه و دوستیکه وجود
 مخالف معلوم النسب غیر قاج در اجماع است پس ممکن است که نقاشش بر مخالف در آن مسئله مطلع
 نشد و باشد یا بعد الاطلاع خلافش را قاج در آن نه پذیرفته باشد و اما ثانیاً پس ادعای اجماع
 با وجود خلاف بعض در مذ هب اهل سنت نیز شائع و ذائع بلکه هیچ مسئله اجماعیه مذ هب شان نیست
 مگر اینکه مخالف دارد و کل سیر این اجماعات اجماع سقیفه کثیفه است و حالش معلوم که خلاف مصداق
 علی مع الحق و الحق مع و تمانه الیه بیت و کافه بنی هاشم و سعد بن عباد و ابناش موجود و این امر
 در ظهور بر مرتبه است که غمخ اهل سنت هم درین معرکه دراز با سپر انداخته و دست و پا کم نموده قائل شده
 باینکه بیعت یک کس هم خلافت ثابت میشود و دست بدین دست بردست زدن فاروق خود زده اند
 و تهر گاه حال اول قاروره کسرت فی الاجماع چنین باشد پس تا بدیگر اجماعات چه رسد و چون اتفاق
 است نزد ایشان می باید عرصه دعوی اجماع بر ایشان خیل تنگ و مخالفت سائر فرق اسلامی
 اجماعات شانرا مضحک بلکه باطل می سازد پس اگر این توجیه غیر وجهیه که فرموده اند تمام باشد
 هر کس میتواند که یک مذ هب فاسد و قول باطل را اسند بایل سنت نماید و آنرا اجماعی شان
 نامد و در مقام اعتذار بگوید که نقل اجماع تا بوده است بر همین پنج بوده است مگر علمای اهل سنت
 ادعای اجماعات در مسائل اختلافیه نمی کنند اگر بنا برین رجاء بالغیب اسناد مذ هبی سخیف
 بالیشان نموده شود چه عیب دارد و در ادعای اجماع که ام اختلاف وجه نقصان آما آنچه از
 شواهد بر مدعایش آورده پس مجروح است باینکه ادعای جناب علیین ماب طالب فراه
 در صوامم الالهیات اجماع فرقه حق را بر فساد اعتقاد ابو الخطاب و نظرایش عین حق و صدق
 است و فاضل رشید باینکه اهل بیت خود را معصوم ساخته لبسوی نقل خلافت قولی مخالف
 این اجماع نموده است که بر آرد و نقل نماید غایه الامر اینکه نقل توبه او ایه حمدویه و غیره آورده و آنرا میزور
 اگرچه مخالف اجماع مذکور است لکن در حقیقت موکد و موید تحقق اجماع است لاق التوبه عن انتم سبوت
 بذلک الاثم و آنجناب ادعای موتش بر فساد اعتقاد نفرموده و با قطع نظر ازین صدور جرم و اثم از وی
 در ایست است و توبه بر وایت پس حالش مثل توبه طلحه و زبیر و عائشه که بعد خرابی بصره و قتل چندین هزار
 بنین مومنین از آن اثم الصبیان نقل نمایند نموده باشد و الروایه لا تدفع الذریه و المظنون لابل الحکم

لا یعارض المقتضی الجزم و بعد الاغراض عن ذاد ذل کیف یخرج خلاف من لا یعتقد به مع معلومیته نسبه
الاجماع لقطع النقل اجماع برنجاست خبر که از قبل جناب سید مرتضی علم الهدی در مین الطائفة الحقة
لوقوع پیوسته پس مخالفت شیخ اجل صدوق محمد بن بابویه درین مسئله بر تقدیر تسلیم منصرف در انعقاد
اجماع ندارد معلومیته النسب و الاحتمال انعقاد بعد و فیس علیه حال مخالفت ابن ابی عقیل و بعضی طاب
ثراهما لتقرنی الاصول کیف و کیفه فیه دخول المعصوم ولو علی من عدم المدعی وان خالف فیه ما تملک و ان
من الفقهاء کما مر فله عن المحقق الحلی و رائد مرقد و آذربایجان شایسته انهم یوضح منی انجاء و غنی اوعاء الشیخ
الاجماع علی وجوب انعقاد و کفارة بالایلاج مطلقا آیا فی بنی که محقق در نشر الی ادعای اجماع نموده
بما ینکه آب صفات رافع حدیث نمیشود مع خلاف الصدوق فیه قال المحقق فیه و هو ظاهر و لکن لا یرفع
حدیثا جاعلا و قال اسید السبط الشهد الثانی رقیع التدر و جمافی المدارک هذا هو المشهور من اصحاب
و خالف فیه ابن بابویه فجز رفع الحدیث بآل الورود و لم یعتبر المع خلافت حدیث ادعی الاجماع علی عدم حصول الزعم
به لمعلومیته نسبه و انعقاد اجماع بعد انتهی بحج است از فاضل رشید که تسک و تثبت لبیات حسب
مدارک که در مسئله وجوب نقض و کفارة و بالایلاج فرموده نموده است و این عبارت را ندیده یا چشم از آن پوشیده
که صرح است بان که چنین خلافات قدسی در اجماع ندارد و چون مسئله حجیت اجماع منقول و تعلقات آن
از معارک آرای فحول از باب اصول است و مشتمل بر وقایع ائمه و حقائق ریشه و انتظام تلافی گنجایش
و ذکر آن ابحاث شریفه ندارد و لهذا ائمان خاصه را از نقض و ابرام کلام جناب شهید ثانی طاب مشهور بسو
اصل مطلب منعطف میا زیم و میگوئیم که این نقلها را بما سخن فیه ارتباطی نیست چه دانستیکه اهدی از امامیه
بجواز تسعة بلا اجل همین قائل نشده پس دعوی اجماع بر آن یعنی چه و از نقل حکایت اختلافات علماء
نقل اجماعیات و ادعای آن در مسائل اختلافیه کدام فایده قال استمد الوحید قوله و سیاق این
آیه الخ اقول مدفع است بحد وجه اول آنکه اصناف نکاح بر سه قسم اند نکاح و لم ی با محضات و حرام
و نکاح منقطع که متنه باشد و نکاح دائمی با امار و جاری و حق سبحانه و تعالی بیان صنف اول در اول سوره
فرموده فانکحوا المطالبکم من النساء الا یتبعوا ان بفا صلیه سیر نکاح منقطع را که قسم ثانی باشد ذکر فرموده
بقوله فما استمتعتم به منهن فاولادهن لکم الا یتبعوا ان قسم ثالث را که نکاح جاری و امار باشد ذکر ساخته و بیان
چنانکه می بینی منقطع و منقطع است پس تو هم عدم ارتباط در چنین کلام که از ائمه و ائمتها کمال انتظام مرتب و

بجودت و ثبات نظام مصنف است ناشی از کمال نافی است آتی قال الفاضل الرشید حال
 اختلاف کلام و عدم تنظیم آن بر تقدیر اراده متعه از کرمیه فما استمتعتم آنفا در جواب کلامی که صاحب رساله
 از شیخ مفید نقل نموده مذکور شده پس اعاده بیفایده است اقول نقض فقرات کلام مختل النظام در مقدم
 بسین گشت و استقامت نظم کلام ملک علام علی رغم آنکه انحصار بر تقدیر اراده متعه از کرمیه فما استمتعتم
 کالشمس فی البینه النهار تجلی در روشن گردید و چون فقرات الی اهل مسکن نفس صریح در باره تمتع است حرف عدم
 تنظیم کلام را بر زبان آوردن در حقیقت طعن بر کلام جناب باری است و هو بعید من دعوی الاسلام بلی
 کیسکه امش لمجن در قرآن قائل باشد طعن از او بر قرآن میسرید فلا نقض قال السید الوحید دوم
 آنکه لایس که نظم آیات در هر جا از آیات قرآنی بنا بر ترتیب عثمانی تحقق باشد باینکه جمیع آیات که در حکم از
 احکام وارد شده باشند علی التوالم بلا فاصله حکمی دیگر در قرآن یافته شود زیرا که متبوع مخفی و پوشیده نیست
 که اکثر آیات در اکثر مقامات قرآن مجید بان اساق و در نظام یافته نمیشود آیهایی که در ناخن فیه در
 تضاعیف آیات حکم نکاح ذکر میراث و تقسیم فرائض فرموده بقوله یوصیکم اقتدی اولادکم و سیاق و سباق
 آن نیز در بیان نکاح است و معلوم است که مناسبت و ارتباط عقد متعه با نکاح دائمی عبارت از پیاده تر است
 از ارتباط میراث با نکاح کما لا یخفی قال الفاضل الرشید در رد فائده سابعه مشر و حا که گذشته که
 مطابق تفسیر اکابر علمای شیعه تسلیم ترتیب عثمانی تا وقت عدم ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام و از
 و لکن علمای ایشان در تفاسیر خود ربط در میان آیات باعتبار همین ترتیب بیان میکنند پس اشکال
 صعوبت ربط در بعضی آیات مشترک الورد باشند و آنچه در ربط فیما بین انقیصام آیات علمای شیعه نوشته باشند
 از طرف علمای اهل سنت نیز قبول فرمایند و از اینجا که مقام تطفیل است و بیان ربط در انقیصام آیات تفصیلی
 میخواهد لکن این جواب اجمالی است و معذرت و تفاسیر مشهوره اهل سنت مثل روابط آیات و تفسیر حکام
 که گویا برای بیان ربط مؤلف شده فیما بین آیات اند و در تفسیر کبیر و نیشابوری و دیگر تفاسیر مبسوطه ربط
 آیات بخوبی مذکور و مصنف تحفه در هر مجلس و عطا که در هر هفته دو مرتبه میفرماید بیان ربط آیات میکند لکن از طلبه
 اینجا اشکال ربط آیات مرفوع شده فضلا عن الفضل و متهمه گوئیم جواب مختصری ازین شبهه در نقل است
 می آید البته اقول جواب آنچه سابقا نوشته در سابق مضطرب گذشته پس اعاده بیفایده علاوه آنکه تسلیم
 و عدم تسلیم ترتیب عثمانی در ناخن فیه در خلعتی ندارد و چه کلام جناب سید در اینست که اکثر آیات درین ترتیب

اتساق و اتصال از آیات سابقه حسب احکام شرعی ندارد و اولی احکام مسکله واحده من دون تحلیل حکم
 آخر شرعی می باشد غیر لازم که فیما بین فیض علی باقیه السید استند پس ذکر تسلیم ترتیب و عدم آن در این مقام ضرر
 نداشته باشد اولاد و خل فی هذا لک و هر چند مفسرین سنیان در بیان رد الباط آیات تکلفات بکار برده اند
 اما شریه بر آن مترتب نشده و غیر از ارتکاب تکلفات امری دیگر غیر حاصل چنانچه بر مقتضای تفسیر کبیر و غیر آن از
 تفاسیر غیر غرض و چون حال جودت تحریر فاضل عزیز در تحفه و غیر آن بر اهل قلوب ظاهر است پس تا بحدوث لغزش
 شان که در هر هفته بحسب وعط بیان میفرموده باشند چه رسد که غیر از عوام کالالعام و ارباب بیج رعاع
 ذکر می از صحاب عقول و فضلاء فحول استماع آن نمینمود **قال الشیخ** الوحید سوم آنکه چون این نظم
 قرآنی نظم عثمانی است به شیعیان احتجاج بآن نشاید و اگر اراده متعه از اینست فاما مستقیم موجب عدم بقای نظم
 و باعث تحریف کلام الهی باشد لازم آید که نسبت ادخال آیات میراث در ضمن آیات نکاح اسناد تحریف و
 بسو عثمان نماید علاوه آنکه اراده متعه از آیه مزبور مختص به شیعیان نیست چه دینی که عثمان بن الحصین
 و عبد الله بن عباس و غیر ایشان از صحابه و مفسرین درین تفسیر که بزعم صاحب تحلیف کلام الله است
 شیعیان شریک اند لکن این مقصود شناعة عامه میشود بطرف جمیع صحابه چه کسی که بزعم صاحب معتبر
 بدلالة آیه بر حل متعه نبود و چرا باین وجه لزوم تحریف در قرآن مجید متمسک نشده و صحابی را که زعم دلات
 آن بر حل متعه داشتند تنبیه و آگاه نه ساختند تا اینها ازین ضلالت و جهالت بازی آید ندیش در سکوت و
 عدم انکار شان شناعة بطرف منکرین متعه هم رجوع نماید چه آنها یا دیده و دانسته و دیگران را از در طعنه
 ضلالت نجات بخشیده ندید یا اصحاب برین دقیقه سخیفه که شاه صاحب تبعاً لبعض سلاطین متفوه گشته
 نشده بودند دانسته **قال الفاضل الرشید** آنچه گفته است که چون این نظم قرآنی نظم عثمانی است
 به شیعیان احتجاج بآن نشاید انتمی مرفوع است با نچه در رد فائده سالیحه از کلام صاحب احتجاج و نظر
 او و ال بر وجوب تسلیم همین نظم و ترتیب گذشته پس احتجاج بهین نظم شیعیان راست آید و آنچه گفته است
 که اگر اراده متعه از آیه فاضل مستقیم موجب عدم بقا نظم و باعث تحریف کلام الهی باشد از آن گوئیم ضلال می
 و در مریه و اصل لکم ما و از لکم الخ اگر وقوع حکم متعه در اثنا یک یک آیه که کلام مستقیم انعام و براسه حکایت نکاح
 و الهی مسوق است لازم می آید خصوصاً در صورتیکه جمله مفیده حکم متعه در محل حزن فاما باشد که اتصال و اتصال
 را با قبیل خود اخلاص میکنند از وقوع کلام مشغل قرین کلام مشغل دیگر نشانی آنکه کسی بگوید که اصل کلام

النکاح و اثبت فیما بینکم التوارث و جعل لکم سبأ و مهرآئیس از وقوع آیات میراث در ضمن آیات نکاح مختصا
 نظم لازم نیاید و این جواب بر تقدیر تنزل و مجاریات مع انضمام است و الا در انضمام آیات نکاح در اثنا ی آیات
 میراث بقضای کمال ربط و الصافی که صاحب تفسیر حمان و صاحب تفسیر روالی آیات و غیره با تفسیر
 شیعه و سنی بیان کرده اند داخل است نه آیات میراث در ضمن آیات نکاح چنانکه صاحب رساله گمان کرده
 بایش آنکه در اواخر سبأه لن تالوا البر از رکوع یوصیکم الله آیات میراث شروع شده و بعد از آن صلوات
 علی سیر آیات محرمات و نکاح مذکور گشته و سبأه در لمحضات از آن شروع شده و بعد از آن بفاصله قلیل باز
 ذکر میراث بیان آمده حیث قال تعالی و لکل جعلنا مولا لکم ما ترک الوالدان و الاقربون و الذین عقیبت
 ایما لکم فالتوهم فی سببهم آلیه پس آیات نکاح در آیات میراث واقع شده نه آیات میراث در آیات نکاح و آنچه
 گفته است چه دانستیکه عمران بن حصین و عبد الله بن عباس و غیر ایشان از صحابه و مفسرین الحکم گویند
 در مابقی دانستی که عمران بن حصین هرگز قائل بجز استعانة النساء نبود و مراد از آن استعانة در روایت او آیه استعانة
 الحج است که مرایانه فی جواب الفائدة الثانیة و مع هذا بر تقدیر تنزل گویند شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی و در کتاب
 در حق اکثر اخبار خود میگوید هذا الخبر مخالف لطاهر القرآن خلائیغی ان لعل علیه چنانکه در باب من اصل الله
 نکاح حد من النساء میگوید هذا الخبر مخالف لظاهر القرآن علی ما مر بطاهر کتاب الله و الاخبار المستندة المتصلة
 و ما مذاکره لا يجوز العمل به و هرگاه از ائمه معصومین احادیث مخالفه بظاهر القرآن در طریق امامیه مروی باشد
 پس اگر از بعضی صحابه نیز تفسیریکه بظاهر نظم قرآنی مخالفت دارد منقول شده باشد کدام مقام استعانة است
 و معانیه که امامیه با هیچ احادیث ائمه اظهار نموده باشند اگر اهل سنت نیز مثل آن با هیچ آثار صحابه کبار نداشته
 چگونه مورد تشنیع خواهند شد و یا انهم گویند از ابن عباس اگر چه قرائت فاستغتم به نہیں بے اصل است
 مرویست لیکن دلالت آن بر استعانة النساء نزد صاحب تحفه مسلم نیست که ما شرح کلامه مع ابراهیم پس عمران
 بن حصین و ابن عباس در اراده استعانة از کبریة فاستغتم نزد صاحب تحفه با شیعیان شریک نیستند چنانکه
 محرف لطف نشان از کلام صاحب تحفه لازم آید و صاحب رساله در انضمام صحابه دیگر را که از جمله فاستغتم
 الح اراده استعانة النساء نموده باشند نام نبرده تا بعد از یافت حال شان در این اراده جواش بقلم می آید
 و بجای آنکه اگر اسمی شان نموده است جوایش از میانجا باید جست و آنچه گفته است بلکه این نقصت نشان
 باینست و بطرف جمیع صحابه الح مدفوع است بدور وجه اول آنکه صحت روایات و الی بر اعتراف صحابه بدلت

کریمه فاما مستعتمه الایه بر حل مسئله انسان در حیرت است کما مر سابقا و دوم آنکه بر تقدیر تنزل و تسلیم گوئیم از عدم ذکر
 و دلیل خاص بر طلبه بعین بطلان آن دلیل فی نفس الامر لازم نمی آید پس اگر صحابه کرام بر مفسرین دلالت
 کریمه مذکوره بر حل مسئله بلزوم اختلال در نظم قرآنی استدلال نکرده باشند یعنی مستلزم بطلان این
 استدلال نباشد ای صاحب رساله بنیدانند که مطابق روایات شیعه دوازده کس از اکیابر صحابہ شریفین
 و مقداد و ابوذر و عمار و بریدة بن الحصیب سلمی و غیرهم در یک مجلس بر حضرت ابوبکر صدیق بر حقیقت خلل
 حضرت امیر علیه السلام اقامت حجت کرده اند چنانکه طبرسی در احتجاج در حدیثی طویل ذکر آن نموده و حجج
 ازین صحابه کرام استدلال آیات قرآنی مثل انما ولیکم الله ورسوله الایه نکرده پس چنانکه نزد شما ازین استدلال
 بطلان استدلال بر مطلب مذکور از آیات قرآنی لازم نمی آید همچنان نزد ما از عدم احتجاج صحابه بر بطلان
 اعتراف بعضی صحابه بجل مسئله بدلات کریمه فاما مستعتمه بلزوم اختلال در نظم قرآنی بطلان این استدلال
 غیر لازم است اقول سابقا جواب سید و دام ظلّه احتجاج بکلام صاحب احتجاج فرموده اند بلکه بکلام صاحب
 مجمع البیان که مفسر قرآن اند احتجاج فرموده و ظاهر آنست که لفظ طبرسی باعث اشتباه سامی گشته و فیما
 کان کلام ایشان دلالت بر وجوب اتباع نظم عثمانی علی الاطلاق ندارد و لایستاید هرگاه استدلال آن
 مذکور بر خلاف اثبات الاخبار المتعارفة عن الائمة الطاهرة نموده اید و هذا البعد غرض البصر عن دلالة النظم علی
 ارادة النکاح الدائم والا فانما تبیین شده که در صورت اراده تنعید ارتباط علی النہج التام حاصل و دخول فی
 مانع ربط کلام و سنائی اتساق و انتظام بر تقدیر مذکور نیست و آنچه گفته است گوئیم اختلال نظم ذکر کردیم
 لکن ماوراء ذلک الخ عجیب است و منشاء آن عدم ادراک مطلوب صاحب شفعه است و بکرات و مرآت بحث گشته
 که فاضل رشید در رساله ذات الشکوۃ بمقاصد استادش و انر سیده تا بمطالب عبار دیگر علمای فحول
 چه رسد بالجمله هر که سیاق و سباق کلام استادش را در این مقام دیده و سیمه که غرض او استدلال است
 بنظم قرآنی که عبارت از سیاق و سباق آیه استماع است بر عدم صحت اراده تمتع از آن چنانچه اولاد عدم
 انتظام آنرا بسباق آن نقل کرده زعمانند از مسوق لبیان النکاح الدائم فقط و عدم صحت تفریع رابین
 متفرع ساخته و قد سبق لنا ما یکدر منعه و یرل علی صحت التفریع و جوده النظام علی تقدیر اراده المتعده ثانیاً عدم
 انتظام راب سباق که کریمین لم یصلح نکل طولاً الا به باشد بیان نموده و ظاهراً از مسوق النکاح الدائم
 بعد از آن گفته در بیان قطع کلام کردن و عبارت میانگی را بر مسئله حمل نمودن صریح تحریف کلام است و تنبی

کلام او نظر الی السباق و السباق در آیات متعدده و عدم انتظام در بیان آنها باشد در آیه واحده کما
 التکید و ظاهر بگمانش کریمه و من لم یستطع بهم و دخل در آیه استتباع است که عدم ارتباط آنرا باین کریمه از جمله
 عدم ارتباط آیه واحده شمرده پس اگر تمام قرآن یک آیه قرار دهند از رشادت شان چه عجب باشد با اینکه معدود
 ساختن آیه واحده و متعدده هم محض اصطلاح اهل سنت است و الا دلیل بر آن ندارند بلی عند العجز دست
 بر این توفیق میزنند و آن نزد ما غیر مسلم فلاعبا به و تشبیه بنظم آیات متعدده و قدین قدیم و سنت و برینه
 است و کمند و ماده او خال از و لاج بایه تطهیر سبک بحیل خطابات سابقه که در قرآن فی بگویند و مانند آن دارد
 گشته میشود پس هرگاه افاده پرشیدیه بقتضی نمیشد گشته که وقوع کلام مستقل قرین کلام مستقل دیگر نخل نظم
 نیست پس سماعی جمیله سلف خود را در باب آیه تطهیر یاد داده لکن چه عجب که در اینجا هم جمیع آیات را
 یک آیه قرار دهد آخر اینقدر که سفهم که لفظ سباق و سباق آیه دال بر بغایت آیه با سباق و سباق است
 پس چگونه یک آیه خواهد بود و آیات متعدده را یک آیه قرار دادن بعید از رشادت است پس بوضوح اینجا
 که کلام آنغیر در نظم آیات متعدده است که انداختن سبک بطریق از خار لغنان و بعد تسلیم بیانه جواب
 افاده فرمود که کلیت وقوع نظم کذا در آیات قرآنیه ممنوع کما فی آیات المیراث الواقعة فی آیات النکاح
 و چنانچه در بادی الرکب وقوع آیات مبتدئه احکام میراث در احکام نکاح و مانند آن ایهام عدم السباق
 دارد و همچنین در ما نحن فیه و آنچه بعضی مفسرین در ربط آیات جد و جد بکار برده اند بر تقدیر آنکه تمام باشد
 آن بلکه بهتر از آن و ما نحن فیه نیز جاری و اما انکار وقوع آیات میراث در آیات نکاح و انکار بعکس آن پس محل اشتغال است
 زیرا که با وجود قول امام حسن کتائب الله انقیاد غفلت و جنیت از کلام الله شایان جناب سماعی بود بلی چون کلام مذکور
 سماعی بود این جنیت منافی آن نباشد بلکه سوره تسار از اول ملاحظه فرمایند که آیاتش از ابتدا اسوق بر آن
 تسار نکاح شان متعلقات است بنا بر همین وجه موسوم بسوره تسار دیده و صدر رفیع القدر آن که ابتدای سوره است غنی کریم
 یا ایها الناس اتقوا لیکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها رجلا و جاتا و ثلثا و کثیرا و اتقوا الله الذی
 تسألون به و الارحام و طایفه و تمسید ذکر نکاح است بلکه نظر دقیق حاکم است باینکه این آیه متضمن ترغیب بنکاح
 است و بفاصله سیمره باز تصریح بنکاح و امر بان فرموده بقوله فانکحوا اطاب لکم من النساء ثلثی و ثلث و رابع و آن
 خفتم ان تعدوا و افواحدة او مالکات ایما کم ذلک ادنی ان لا تقولوا و اتوا النساء صدقاتهن خلعت فان طبن لکم من
 الله نفسا نکلوه بنیامریا و بعد از آیات مذکور میفرماید للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و للنساء

و از اول دلیل بر حقیقت مالائیکه علیه سکرند عجب است که در این مقام چون صرف کلام و حصول مراد خود را عرض
 ازین قاعده دیدند بالمره دست از آن کشیدند و ترک نیکر صحابه نکردین سعه را بر احتجاج قائلین آن بکریم
 مزبور قیاس بر عدم احتجاج حضرت سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و کنه
 رضوان الله علیهم جمعین و لطای شان بآیه اما و لیکم الله و دیگر آیات قرآنی فرمودند حال آنکه اگر عدم
 احتجاج شان بآیات فی مجالس من المجالس و محفل من المحافل ثابت و مسلم هم داریم پس قیاس مع
 الفارق خواهد بود زیرا که در میان عدم ذکر دلیل بر دعوی و ترک نیکر بر مقلدین امر باطل است تا مگرین نظم
 قرآنی فرق ما بین اهل الارض است سبحان الله کجا سکوت از ذکر بعض اوله بنا بر عدم تسلیم خصوم آنرا
 و کجا ترک نیکر بر کسانی که امر حرام را حلال دانند و احتجاج بران بآیه قرآنی بر خلاف نظم نمایند و قرآنی موافق
 مذہب خود و نقل کنند و بقرارت مذکور اجماع و اعلان نمایند اگر نه آن بودی که آن قرأت مسلم حل
 سعه و اقصیه میداشت ولو علی الاجتهاد چگونه سکوت و ترک نیکر جمیع صحابه بر ایشان اسکان داشتی
 علی ما هو مسلم عندهم و قصاری ما ذکر و نه من النکیر تثبیت بعض الصحابة بالنسخ الخیر و الا و طاسی و
 لیس یومن النکیر علی مخالفتم انظم القرانی الواجب الاتباع فی شئ بل و حدیث النسخ فی محافلهم بین
 شاهد علی تسلیم ناعی النسخ و دلاله الایه علی حل الممتنع و عدم وجوب ابتلع انظم علی الاطلاق فلا یقال
 ذلک علی عدم ذکر حجه من الحجج فی اثبات الحاجة بعض منها بالجملة قیاس کذا می را اهل قیاس نیز مسلم
 نخواهند داشت فضلا عن مادی اساس القیاس قال السید الوحید قوله بلکه اگر کسی در بیان
 این آیه تامل کند الخ مردود است اما او گایس با نخت که اینکلام ناشی از عدم تامل و عدم رجوع بفایده
 مذہب خودش هست چه مخیر از وی در تفسیر کبریه از جمله اقوال مفسرین سه وجه را نقل کرده یکی آنکه مراد ازین آیه
 نیست که هر که استطاعت نداشته باشد که کجای حره نماید بسبب فقده ان مال و تنگدستی که قدرت بر مهر و
 انفاق حره نداشته باشد پس براسه او نکاح جاری جاوید است و این تفسیر موافق مذہب شافعی است
 دوم آنکه مراد نیست که کسیکه قدرت نداشته باشد بر طی حر از یعنی زن ازاد در جهاله نکاح او نباشد پس او را
 نکاح ایا مجاز است و این موافق مذہب ابو حنیفه است چه نزد او کسیکه بازن ازاد نکاح کرده باشد برای او نکاح
 کنیز جایز نیست سوم آنکه بعضی مفسرین گفته اند که مراد این است که هرگاه کسی بر کنیزی غریفته و عاشق شود و بکن
 نباشد او را اگر نکاح کردن بر زن ازاد بسبب لعش او با کنیز پس در مصیورت او را جایز است تزویج کردن با کنیز نیز

محلله و صاحب کسالت نیز تصحیح کرده باینکه نکاح جاری نزد شافعی مشروط است بعدم سست و استعلا
 و آنرا نزد ابوحنیفه پس غنی و فقیر برابر است در باب جواز نکاح نمودن با کنیز و او تفسیر نموده که اگر کنیز را باینکه
 هر کس که زن از او در حاله او نباشد نکاح با کنیز میتوان کرد و مراد از نکاح در آیه و طی است انتی تخصیص بنا برین
 سبب که آنچه ناصب ذکر ساخته یعنی بر مذہب شافعی است و چون دانسته که مطلوب او از آن حاصل میشود
 همانرا ذکر ساخته مذہب امام اعظم خود را پس نیست از آنجا که معلوم است که در صورت اراده و طی حره این نکاح
 و تمکن آن از استطاعت و طول شکی نیست در اینکه آنچه که شامل سنگوه و متمتع بهایم و خواهد بود و در صحاح
 ما رضوان الله علیهم تصحیح نموده اند بجهت نکاح و متمتع با کنیز در صورتیکه حره در تحت او باشد مگر با جازت حره
 خواه سنگوه باشد و خواه متمتع بهایم با هر ظاهر کلام الاصحاح بل صریح بعضی پس شبیه ناصب ندفع شد و غیر
 کلام ما جاری است بنا بر تفسیر اخیر که اذا جاز الاحتمال بطل الاستدلال و آنرا تالیس ازین جهت که از آنکه کنیز
 مستفاد میشود که نکاح حره موقوف بر سعه و غنا است و نکاح اتم بر عدم وسعت و کمیت و معلوم است که این حکم
 با طلاقه و عمومه صحیح نمیتواند شد چه اقل مهر بنا بر مذہب ابوحنیفه ده درهم است و آن بحساب هندوستان
 تقریباً بقدر ده روپیہ و کسر زیادہ میشود و بنا بر مذہب شافعی اقل مهر آنست که صلاحیت آن داشته باشد
 که ثمن بیعی تواند شد و آن بر یک فلس هم صادق میشود پس زیادتی مهر حره بر مهر اما کلیه نمیتواند شد پس
 لابد که کنیز مذکورہ محمول بر اعم غالب باشد بحسب مجاری عادات که زیادتی مهر حره بر مهر اتم باشد و بر آن
 تقدیر میتوان گفت که هر متمتع بهایم در صورتیکه تا مدت ممتد و زمان معتد به متعه با و بعل آید زیادہ میباشد
 عادة از مهر اما خصوصاً نظر باینکه اخراجات نفقه و غیره بر عهده آن زن خواهد بود و همی باید که بعد از تقصیر
 اجل عده بگیرد و در مدت عده طعام و کسوت و غیره نیز بر دوش خودش هست پس در نیصورت غالباً مهرش
 زیادتر بر مهر کنیز بوده باشد و از آنجا ظاهر میگردد که عدم لزوم الفاق متمتع بهایم موجب این نمیشود که سست و طول
 در باره متمتع بهایم در نباشد چه ظاهر است که چون تکفل نفقه خود است مهرش زیادہ بوده باشد و آن مستند
 طویل است بخلاف جاریه که نفقه اش غالباً بر دوش مالکش میباشد علاوه آنکه بر تقدیر تسلیم مساواة مهر اتم
 با مهر متمتع بهایم حکم که عدم طویل اتم است ازینکه سبب فقدان مال وسعت باشد و اینک سبب عدم وجوب
 و عدم غیر حره بوده باشد چه در صورتیکه شخص استطاعت نکاح همه بحسب سعت و غنا داشته باشد لیکن تمکن از
 و طی حره بسبب عدم تمیز آن نداشته باشد و در حکم آیه مزبوره خواهد بود و نکاح کنیز بر او حلال و مباح پس

برین تقدیر میتواند شد که مراد از کزیم چنین باشد که هرگاه سنت مال تقدیر نداشته باشند که زن حره را در جوارح
 و ای خود توانند آورد باینکه با زن حره تمتع و نکاح هر دو میسر نیاید و موافق آن از آن هر دو عقد داشته باشند پس نکاح 7
 و ای کزیم آن تواند کرد در صورت چنانچه می بینی ظلم و فساد و در معنی آیه لازم نمی شود که لا ینفخ و اما تا آنکه پس
 میگوئیم که محتمل است مراد از آیه این باشد که هرگاه قدرت بر نکاح و تمتع با حره نداشته باشند نکاح و تمتع با حره
 میتوانند کرد و معلوم است که چنانچه هر حره سگوجه غالباً از آن می باشد بر مهر جاریه سگوجه همچنین مهر حره تمتع بها
 بر مهر جاریه تمتع بها و اطلاق نکاح بر هر دو قسم در فائده آیه که شتمل است بر تحقیق آنکه زن متعه از جمله ازواج
 است واضح خواهد گردید و در صورت نظم کلام نیز بر وجه اتم حاصل میشود قائل و اما را الباقی پس بر تقدیر اینکه
 مراد از آیه همین معنی بوده باشد که هرگاه استطاعت نکاح دائمی نداشته باشند پس نکاح با جاری نمائید
 انحصار جواز در نکاح جاری از کجا معلوم میشود محتمل که مراد این باشد که در صورت عدم استطاعت آن نکاح جواز
 و تمتع هر دو میتوان کرد چون در آیه سالیقه بیان متعه شده بود و جواز آن در صورت طول و عدم آن نیز بوده در این
 آیه اقتضای بر ذکر نکاح بلکه مختص بعدم طول بوده فرموده و اثبات ثمن مقتضی نفی ماعدای آن نیست چنانچه
 در کرمین کان شکم مرصعاً و علی سفر فخذة من ایام آخره نزد ابو حنیفه و اتباع او که انظار مریض و مسافر را بر
 سبیل عروت نمیدانند بلکه از قبیل رخصت می انگارند انحصار در نقصا صوم نمیتواند شایستهی قال القائل
 الرشدید کلام صاحب تحفه در ظله العالی که صاحب رساله خیال جواب آن نموده در انبیا نیست بلکه
 اگر کسی در سیاق این آیه تامل کند حرمت متعه صریح درمی یابد زیرا که در این آیه اکتفا بنکاح کزیمگان فرموده
 اگر متعه را در کلام سابق تحلیل مینمودند پس چرا میگفتند که من لم یستطع شکم طولا زیرا که در صورت عدم استطاعت
 نکاح حره در قضا حاجت جماع متعه چه کسی داشت بلکه حکم لکل جدیدانده بهتر و خیر مینمود و نکاح کزیمگان
 باین تقدیر و تشدد و التزام شروط و قیود حلال کردن چه در کار بود استی و مفادش مع ذکر بعضی مؤیداتش
 آنکه تامل در سیاق کرمین من لم یستطع شکم طولا آیه مفید حرمت متعه است زیرا که حق تعالی درین آیه
 در صورت عدم استطاعت نکاح حره اکتفا بنکاح کزیمگان فرموده پس اگر مفاد جمله فها مستمتعة الخ تحلیل متعه
 میبود چه حاجت تعالی در صورت عدم استطاعت نکاح حره اکتفا بنکاح کزیمگان باین تقدیر و تشدد و التزام
 و قیود باضافت ملک بین بطرف ضمیر مخاطبین و توصیف آن بوسنات که این تقیدات مستلزم تفسیق است
 میفرمودند با آنکه صبر از آن اولی است چنانچه صاحب منهج الهدایه در بیان احکام استفاده از کرمین مذکور

میفرماید الرابع انه ان صبر عن تزويج الالة كان ذلك خيرا كما دامنا كان الامر كذلك لما لمحت من الغضا فخره
 المزمع و ايضا فانه قد يفرق سولا بدينه وبينها بغير خستيا بنى شارا بان يعلقها من ملكه الى اخر فان القتل اليه فخر
 لكاها و كفى بذلك غضا فانه انتقمه پس نکاح کنيز از که خبر بطرف اين رسوايها ميشود و در اين مقام ذکر فرمودن ان
 بيان متعه که مطابق ظاهر روایات مشيعة افضل از نکاح دائمی است اعراض کردن بعید از شان جهت شامله
 و حکمت کامله الهی است با آنکه در ان مقام سکوت در معرض بیان مفید عصر است چنانچه صاحب تحفه از بعضی
 در عبارتیکه بخند سطر قبل از قوله که صاحب رساله آزاد در اول بیان فائده اخذ کرده است بگوید و نیز حق است
 میفرماید فان ختم الاله لولا فواحدة او مالکات ایا نیکم یعنی اگر بترسد که در صورت تعدد نکوحات عدل نخواهد
 پس بر یک نکوحه قناعت کند یا بکنیزان خود قضا ع حاجت نماید پس در اینجا سکوت در معرض بیان
 صریح مفید حضرت خصوصاً مقام متفقى ذکر جمیع آنچه در آن علل واجب نیست بودیه متعه و تحلیل و این امر
 بیش قدم اند زیرا که در نکاح و ملک مبین آخر بعض حقوق واجب میشود و بر ترک آن ظلم تصور میگردد و بخلاف
 متعه که غیر از اجرت مقرر است هیچ حقی واجب نمیشود و بیه خلاف تحلیل که محض حل و اسه بیدود است غیر از
 برداری مالک فوج چیزى بر دهنه نمى آید لیس اخرا قال و ملخص کلام صاحب رساله در ان مقام آنکه در بعضی
 کریمه سن لم يستطع الآیه اقوال مفسرین مختلف است و امام رازی از جمله آن سه وجه نقل نموده اول آنکه هر که
 استطاعت نکاح حرة لبیب فقدان مال نداشته باشد بر اس او نکاح جاری جائز است و این گفته خود
 مذہب شافعی است دوم آنکه کسیکه قدرت نداشته باشد بر طی حر از این زن آزاد و حلال نکاح او نباشد
 او را نکاح اما جائز است و این تفسیر موافق مذہب ابو حنیفه است سوم هرگاه کسی بر کنیزی فرقیه میشود
 و ممکن نباشد او را اکتفا بر زنان آزاد بسبب تشنگ او یا کنیز پس او را تزویج بکنیز جائز است و آنچه صاحب تحفه
 ذکر ساخته مبنی بر مذہب شافعی است و چون مطلوب خود را بر این تفسیر حاصل دیده بنای استدلال خود
 بر مذہب شافعی نهاده و مذہب امام اعظم را طح داده و انتہی ملخص کلامه و بر ناظرین ما هرین واضح است
 که جواب صاحب رساله با کلام شین صاحب تحفه در ان مقام مطابق نیست چه مفاد کلام صاحب رساله
 آنست که صاحب تحفه تفسیر حرم لم يستطع ایدم استطاعت لبیب فقدان مال اخذ نموده بنای استدلال
 خود بر مذہب شافعی نهاده و این کلام او با عبارت صاحب تحفه مربوط نیست زیرا که کلام صاحب تحفه
 علی ما بین ألفا ملخص صریح است بر آنکه بنای استدلال او در قولیکه صاحب رساله در ان مقام

براسے جواب اخذ نموده بسبب آیه بالکتاب نکاح اما در صورت عدم استطاعت نکاح حره بشرط و
 قیود است اعم از اینکه تفسیر من لم یستطع بعد استطاعت نکاح حره بفقده ان مال کرده آید یا اینکه زن آزاد و حاکم
 نکاح او نباشد یا غیر آن پس استدلال صاحب تحفه رانده مذہب شافعی مؤید و نہ مذہب حنفی منافی بلکه استدلال
 بجہ آئکہ بسبب آیه است برہر تفسیر کامل و مقصودش حاصل باشد چه ظاہر است کہ بسبب آیه باختلاف تفسیر
 متبدل نمیشود اگر درنیمقام گفته شود کہ درینجا مفاد عبارت صاحب تحفه استدلال بسبب آیه است لیکن قوی
 باین مقام فرمودہ کہ بسبب آیه و ہر قولہ لغالے و من لم یستطع منک طولا الا یہ نیز در مقدمہ نکاح است یعنی
 اگر انقدر مال ندارد کہ ہر دفعہ حرار تو انید و اد پس نکاح کنسید کہ نیز کان برادران و بنی خود را الخ و این تفسیر
 مطابق مذہب شافعیست پس استدلال صاحب تحفه منہی بر مذہب شافعی باشد کہ فہم صاحب الرسالہ
 و جواب او مطابق باشد باستدلال صاحب تحفه مدظلہ العالی گوئیم صاحب تحفه انیکلام را در مابقی ذکر
 کردہ و صاحب رسالہ تصریح بآن نمودہ قولیکہ در مالید آن مذکور است بایجابات بلکہ اگر کسی الخ از برابر اسے
 جواب در انیمقام اخذ کردہ پس اخذ کردن قولے و تحریر جواب آن بعبارتی کہ مطابق قول سابق بر قول
 ما خود باشد از ادب علما مستبعد و چہنا گوئیم در سابق ہم صاحب تحفه استدلال باین تفسیر بر حجت متعہ
 نہ فرمودہ بلکہ بسبب آیه کہ ہر من لم یستطع منک طولا باشد استناد نمودہ حیث قال و بسبب آیه و ہر
 قولہ لغالے و من لم یستطع نیز در مقدمہ نکاح است الخ و حاصل استدلالش آئکہ بسبب آیه مذکورہ در مقدمہ
 نکاح است پس چہ فاما استمتعت نیز در مقدمہ نکاح باشد و انقسم استدلالات از علمای شیعہ شائع و در کتب ایشان
 واقع است چنانکہ والد اجد صاحب رسالہ در صوارم در اثناے جواب عقیدہ بستم تحفه میفرماید کہ اینجا بسبب
 آیه دلالت دارد بر اینکہ مراد از خلق ایجاد است الخ صاحب منہاج الہدایہ در تفسیر کہ یہ حجت علیکم اہم الکم الا یہ
 میفرماید تیل فی التحیم ہنا اجمال لان الاحکام لا تتعلق بالذوات فلا بد وان یکون المراد غیر الذات فلا بد ان
 و ضمنا و کیس بعض المضمرات اولے من بعض و لیس بمبتدیان الذی تبادر الیہ الفہم الخ مع ان الا یہ
 فی سابق ذکرہ انتہی آسے صاحب تحفه بعد اقامت استدلال بسبب آیه معنی کرئیہ مذکورہ بر یک تفسیر کر
 کردہ و در استدلال بسبب آیه و بیان معنی آن بر یک تفسیر کہ مراد صاحب تحفه است و در بناے استدلال
 بر یک تفسیر چنانکہ صاحب رسالہ از کلام صاحب تحفه گمان کردہ فرق از زمین تا آسمان است بآنکہ گوئیم وجہ
 اختیار صاحب تحفه تفسیر لفظ طعل را کہ درین کریمہ وارد است بہر دفعہ آنست کہ مفسرین شیعہ کریمہ مذکورہ در پیش

آن تفسیر کرده اند صاحب منهاج الهدایه در تفسیر کریمه مذکوره که من لم یستطع سکر طولا کالج باشد سیفر باید المهر و بالقول
 ههنا المهر و النفقه انتهى و کذا فی غیره من تفاسیرهم و محقق بر شراخ سیفر باید قبل لا یجوز العقد علی الایة الا بشهرین
 عدم الطول و هو عدم المهر و النفقه الخ قوله معلوم است که در صورت اراده و طی حره الخ گوئیم این تفسیر مختار علی ای
 شیه نیست بلکه مختار سلطان هانست که صاحب تحفه ذکر کرده که متر بیان فی اواخر القول السابق علی هذا القول
 پس بنای توجیه از طرف شان برین تفسیر معلوم و درود شکال که صاحب رساله به حرک نهیب امام اعظم
 بر صاحب تحفه وارد کرده بر نفس فروش باشد قوله و اما انما الخ گوئیم در کریمه مذکوره از طول مهر و نفقه مراد است
 چنانکه آنفال نقل آن از منهاج الهدایه بر شراخ گفته و مهر و نفقه حره کلیت زائد میباشد بر مهر است زیرا که در نکاح
 حره مهر و نفقه هر دو بر زوج لازم است بخلاف آنکه با وجود قلت مهر او از مهر حره نفقه اش غالباً بر دوش
 مالکش میباشد علی ما یصح به صاحب الرساله و در زیارت مجموع مهر و نفقه حره بر مهر است با نفزاده بطور کلیت شکی
 نیست پس آنچه صاحب رساله از طول محض مهر فهمیده کریمه مذکوره را محمول بر علم غالب گفته از حلیه است
 مهر آید قوله یا بر نهیب شافعی اقل مهر است الخ گوئیم آری اقل مهر بر نهیب شافعی هانست که صاحب
 رساله ذکر کرده لیکن رضا منکوحات و اولیای شان بر آن عفا غیر واقع پس ذکر اقل مهر در انتقام نفقه
 بمطلوب صاحب رساله نخواهد رسانید قوله برین تقدیر میتوان گفت الخ گوئیم زیاده بودن مهر متتمع بهای عادی و غیر
 مهر است که منکوحه نکاح دائمی باشد ممنوع است چه درین بلاد یا در کتاب متعه عادت جاری نیست و در بلادیکه
 جاریست در اینجا هم زیارت مهر متتمع بهای عادی غیر محمول زیرا که نکاح است که در متهم بجهت عنه است و دائمی است
 و نکاح حره منقطع و زیارت مهر نکاح منقطع گو یا حره باشد بر مهر است که منکوحه باشد منکوحه دائمی نزد عقل محمول
 نیست قوله خصوصاً لفر بر اینکه اے آخره گوئیم در صورت منکوحه بودن کینه نکاح دائمی و متتمع بهای بودن
 و نکاح حره زیارت مهر حره بر مهر کینه ممنوع است که متر آنفا و نیز گوئیم اگر چه نفقه و کسوت متتمع بهای بر دوش
 میباشد لیکن بواسطه متتمع بهای و نفقه و کسوة عادی است پس ازین وجه زیارت مهر متتمع بهای بر دوش غیر لازم
 قوله بخلاف جاریه که نفقه اش غالباً بر دوش مالکش میباشد انتهى گوئیم نفقه جاریه غالباً بر دوش زوج میباشد
 چنانکه علامه حلی در ارشاد الاذیان سیفر باید البحث الثانی فی الجواب ای للنفقه و هو العقد الدائم بشرط
 التکلیف انما سوا کانت حره او مته او کافره فلو امتنع ذاک من غیر عذر او مکنا سقطت و المهر لای انزل
 امته لای اذنه اری الزوج و حجت النفقه علی الزوج و الا علی الایة انتهى قوله علاوه برین الخ گوئیم آنفا از

سنجاق الهدایه کوشه الع شوق شد که نزد علمای شیعه مراد از عدم استطاعت طول حره لفقه و سکوت اوست
 نه عدم ممکن از و طای آن پس بنای جواب بر عدم ممکن و طای نهادن توجیه الکلام بمالایر فیه به قائله باشد و نیز گوئیم
 چون صاحب رساله تفسیر قول حضرت عمر را که انا آخرهما باشد به انا اثنین حرمتهما از قبیل المعنی فی لطن اشاعر و غیر
 مفهوم احدی از اهل لسان و تادیل علیل و توجیه بغایت رکیک ولی دلیل زعم کرده پس از وی میسریم که آنچه
 خودش در بیان معنی کریمه من لم یستطیع الا یہ گفته باین عبارت که مراد از کریمه چنین باشد الخ آیا حقیقه ازین قبیل
 یا نه قوله اما لکن الخ گوئیم این معنی هم غیر مفهوم اهل لسان ازین کریمه و از قبیل المعنی فی لطن اشاعر است و نزد
 بر اهل لسان و متدرب بلغت عب نکاح دائمی از آن تبادر فلا یعار لے غیره و با آنچه گوئیم صاحب رساله خود
 تصریح کرده که در صورت اطلاق نکاح مراد از آن نکاح دائمی میباشد و با قطع نظر از جمله گوئیم اگر احدی از علمای
 شیعه معنی مفهوم صاحب رساله را در تفسیر این کریمه گفته باشد نشان دهد قوله اما لکن الخ گوئیم چون صاحب
 خود وجه انحصار نکاح در جاری در صورت عدم استطاعت حره بیان کرده همیشه قایل پس در اینجا سکوت در
 بعض بیان صریح مفید حضرت است الی آخر ما قال و قدر نقله انفا پس بجواب صاحب تحفه مد ظله العالی ابراع
 احتما لیکه انجناب خود البطلان آن فرموده باشد مقام غایت استعجاب است انتهی اقول جناب شاد است
 پناهی که با ادعای همه و اینها و قرب استاد خود در بلکه کاشی فیه دلی از فهم مرا حل عبارت استادش بر اهل و
 افتاده مثل مشهور که هنوز دلی دور است در داده ایشان صادق هرگاه حال فهم کلام استاد چنین باشد
 پس تا ادراک مرام علمای اعلام اسلاف خود چه رسد شعر فیه عالم بالا معلوم گردد و هرگاه حال خوش فیه
 کلام اهل غله اش چنین باشد پس و ای برادر اک کلام خمش که خیال محال لغزش در سر و غلط صاعقه
 مطلوب استادش نیست که سیاق کریمه من لم یستطیع نکم طولاد لالت بر جرست شده دارد زیرا که در صورت
 عدم استطاعت و طول که عبارت از کمیت و قدرت بر هر چه است و آن مستلزم عدم ممکن از نکاح و
 با حراز است تجویز نکاح اما فرموده و اقتضای بر ذکر آن با شروط و قیود عدیده نموده پس اگر تنه جائز بودی و
 سانی داشتی که تبار نکاح را و اعراض از ذکر تنه بوقوع نیامی و ظاهر است که این استلال بر غیر مذرب
 شافعی راست نمی آید زیرا که بنابر تفسیر ثانی که مذیب امام اعظم است معنی اراده ممکن عن طای الحره از طول
 و نکاح اقتضای بیان نکاح اما اعراض از ذکر تنه لازم نمی آید چه هرگاه از نکاح معنی لغوی آن بر این تقدیر
 مراد است که صاحب به از تخشع فی الکلمات و غیره فی غیره پس و جدان حره متمتع به این فیه از طول خواهد بود

داخل در آن و سیاق آیه مقتضی جواز نکاح جاری بر است فاقداً النکاح و البته خواهد بود و هرگاه نزد ابر حنیفه من نکاح
 الدائم مع عدم الفعلیه مانع نکاح نمکسبین نباشد پس ممکن تمتع چنانکه آن باشد و هرگاه کریمه مذکوره بنابر
 تفسیرش دال بر عدم جواز نکاح و دائم لغایم الحرة نباشد پس چگونه دال بر عدم جواز تمتع تواند بود و بالجمله اگر سیاق
 کریمه برین تفسیر بر عزم زاعی نمانی تمتع باشد لازم آید که مانع نکاح دائم نباشد و لیس فلیتم التقریب علی
 هذا الشق الذی یؤید مذهب ابر حنیفه و همین است حال شق ثالث که تفسیر ثالث کریمه مذکوره است یعنی صورت
 تعشق جاری و هرگاه بر این هر دو تفسیر تقریب ناتمام باشد مقتضای اذاجار الاحتمال لطل الاستدلال احتیاج
 او مردود باشد و لا محاله دلیل تحقیقی نبوده باشد و توثیق ایتناست احتیاجش بر مذهب شافعی است که بر وجه کریمه
 مزبوره را بر طبق مذهب شافعی نوشته و از ذکر تفسیر آن بنابر مذهب امام اعظم خود اعراض نموده و خودش گفته
 که السکوت فی معرض البیان بیان پس لازم بنای استدلالش بر مذهب شافعی باشد و پس حاصل آنکه
 غیر تمتع بالفعل مع التمكن منه بنابر تفسیر حنفی در تحت مقدم شرطیه یعنی من لم یستطع منکم طولاً و قلاً است
 پس اکتفا بر ذکر نکاح جاری مفید عدم جواز آن نبوده باشد اما تمتع بالفعل فهو داخل فی المستطیع و هذا
 فی الظهور کالتوصل علی شاق الطریق فاقض فاضل رشید رفاد کلام استادش بیان سیاست تفسیر آن بنویسد که مرادش از این مقامات
 و طول چیست از نکاح معنی نکاح خواسته یا شرعی نه اینکه اکتفا بر عاده الفاظ و عبارات استادش با تفسیر بسیار باید چه تفسیر
 شخص عبارتی عبارت از تبدیل الفاظ و عبارات عبارات آخر متقاربه نیست اگر میراد استادش رسیدن به آن از
 فهمیده نقض و ابرامی بنمودند و راهی برده میداشت بجان اندوخت فهم عبارت فارسیه هم محال پیدا نموده اند
 تا دیگر مطالب دقیقه و عبارات عربیه غامضه چه رسد و آنچه توهم نموده که استدلال بسبب آیه است و سیاق بیان
 باختلاف تفاسیر تبدیل نمیشود و نیز بنی بر عدم فهم مرام است چه هرگاه بنابر بعض تفاسیر تمتع تحت من لم
 یستطع داخل نباشد و حال فاقداً منکوحه دائمه مماثل حال فاقداً تمتع بها بوده باشد و باب جواز نکاح اما
 بر است اولی سیاق آیه مثبت مطلوبش نخواهد بود کما لا یخفى و از اینجا واضح شد که ذکر قاعده السکوت فی
 معرض البیان بیان و مفید المعصی به صرف بحث است فالسکوت عن الجواب جواب اما احتیاج حدیث
 بکریمیه فان خفتم الا تعدوا او ما ملکت ايمانکم که فاضل رشید نقل نموده پس بنای آن نیز بر قاعده
 مذکوره است که سکوت عن البیان مفید حصر است کما هو صرح به فی کلامه الخ و وجه ایش آنکه حق قائل
 در قرآن مجید اکثر احکام را بیان فرموده و از اکثر اعراض نموده فالجواب الجواب قال عز من قائل و

اصل کلم ماوراء ذلک سالک به سمع بین العتیه و نبت الاخ و الخال و نبت الاخت جابر نیست کما صح بالروایه
 سنهم قیس هر چه حکم برای سکوت و عرض بیان و در ان مقام بیان خواهند نمود و در مانحن فیه نیز کافی و شکله فی قوله
 لقائے او جابر احد منکم من الناطق اولاسم لستاره سکوت از بیان حکم احداث اخر غیر از ناطق فرموده و کفر
 بحکم من جابر من البول و الريح و النجوم نفرموده و نیز حکم محکم را بسین نفرموده و قس علیه عدم ذکر اعداد الرکعات
 فی الصلوة و ارکانها و الباعضا و اذکارها و شرب الیها سکا تا و زمانا و لباسا و نظار ما فی الکتاب العزیز غیر
 عزیز و الیقین در تفسیر نیشا پوری مزبور است قال الشافعی الآیه تدل علی ان الاتبغار بالمال جائز و بس
 فیه ان الاتبغار بغیره جائز ام لا و الیقین قد خرج الخطاب مخج الاغلب الا علم فلا يدل علی نفي ما سواه انتی
 و اگر تصنیف بنظر الضمان ملا خطه فرماید میاید که ظواهر کتاب عزیز بحسب افهام ناس و مبارکه افاده جل حکام
 و کل سائل حلال و حرام من دون الغنم الاحادیث النبویه و الاخبار المعصومیه کافی نیست و قول قائل
 حسبنا کتاب الله از علیه صدق معترضی و غیر از اهل بیت رسالت که احادیث ثقلین اند و هم خزان العلوم الهیه
 و حفاظ النوا میس الزبانی آهسته طاقست تنفیضا بهیچ احکام و قوه ادراک بطون آیات و حقائق و دقائق
 محکمات و متشابهات آیات نثار و اما او متینان العلم قلیلا فلیس لنا الا العمل علی الطواهر القرآنیه و
 ذاک بعد الفحص فی الاحادیث المبروریه عن الراشخین فی العلم فان وجدنا فیها محضاً او مقیداً او بالجملة
 صرافاً عن الظاهر اتبعناه و الا فالظاهر هر یک فیما و الفهم سیکویم و در کرمیه فان لم نقدوا فواحدة او ما ملکت
 ایمانکم اراده منع جمع غیر ممکن لجواز الجمع بین الواحدة و ملک الجمع و کذاک منع الظهور جواز العروبه و اذ تنفیذا
 فلا مجال للانفصال الحقیقی فلا حصر فمطل المتقرب عکاده آنکه میتوان گفت ولو علی سبیل الاحتمال که شاید
 وجه اختصاص مزید اتهام او سبحانه و حکم موطوات و امیه باشد و چون متعه غالباً بمبد و قلائل منعقد میشود
 ذکرش نفرموده و الیقین و استیکه بمذهب ابو حنیفه متعالی مدته المهر جابر بس انچه وجه اعراض از ذکر آن
 بیان خواهند فرمود و مثل آن بیان من فیه هم ممکن و اگر متعه کذا یه از جهت اینکه حکم نکاح دائم است و عدد و
 از جمله فواحدة باشد پس قائل را میسر که هر چیز بر آنکه در حکم شیء آخر باشد داخل در آن انکار و فلا یلزم
 السکوت عن البیان اما انچه فرموده که اگر در ان مقام گفته شود ای قوله گویم صاحب رساله الخ و استیکه تفسیر
 و ترجمه کریمه مزبوره بر طبق مذهب شافعی مؤید ابتنای احتجاج او بر آئند مذهب است و اما دلیل بر این تنها
 پس همین است که سابق آیه بنابر تفسیرین باقیین مفید تحریم متعه نمیشود و هوکات و ان کلام

فأصل رشيد سرناشی از عدم درک علم است این خود ظاهر است که احتیاج بسباق آیه است لکن این
سباق بغير غیش و مکر بر مذہب شافعی و چون ترجمه مذکورہ نموده میشود اینجاست تقرض بآن غیر لازم بود لهذا
اعراض از اثبات کلام بر آن فرموده و اما تقریب بدیعی که بر آن متفرع ساخته حیث قال پس اند کردن
قول و تحریر جواب آن لجبار است که مطابق قول سابق بر قول ما خود باشد از ادب علما مستبعد است
پس از ادب عقلا خارج است چه جواب مطابقت نامه با قول صاحب تحفه که جناب سید آقا ما خود
فرموده و مواخذہ بر آن نموده و آورده اند انکه جواب قول سابق است بلی تفسیر مذکور مؤید مطلوب جناب سید
است و از مؤید بودن آن لازم نمی آید که روان بالذات مطلوب باشد و انما ظن ما ظن سوء ظن و عدم
فهمه اما آنچه بعد ازین کلام فرموده است که انقسم استدلال از علمای شیعه مثل شمس عجیب و عزیز
است زیرا که انکار از استدلال بسباقی که ام کس نموده که این همه زحمته را بر آس آن سیکشند
این محض سوء فهم است و پس اما آنچه در آخر این کلام فرموده با آنکه گوئیم وجه اختصار صاحب تحفه الخ
پس مرفوع است باینکه بسباقی کلامش دلالت صریحه دارد بر اینکه استدلال آن بکرمه مذکور تحقیقی است
نه الزامی محض پس بر تقدیر اینکه لفظ طول بنا بر مذہب امامیه مفسر بمعنی ولفقه باشد مطلوبش که اثبات
دلیل تحقیقی است ثابت میشود و دلیل اولی را بطوریکه صاحب تحفه ذکر کرده بیان نموده از ادب
علما مستبعد است علاوه آنکه الزام نیز ناتمام است تفصیل این اجمال آنکه تفسیر طول در کلام علمای
اعلام دار فخر این است و علمیه باینکه مختلفه واقع گشته بر جمیع اقتضای بزرگتر لکن از جهة و اتفاق فرموده اند
و جمعی بکن علی القول را داخل آن نموده قال الشيخ المقداد رحمه الله فی کفر العرفان قال محققا
اصحابنا هو مراد الحرة ولفقتهما وجودها و امکان و طبعها قبل استیصال و بنا بر بعض اخبار و اقوال طول
عبارت از جهل است و پس و الیه ذہب استیصال استناد المقام فی الرفض و مال این تفسیرات تلذذ ما هم متحاب
است و بعضی بجهل از طول از جهل مراد حرة تحت المرد و کن طبع او بالفعل نموده اند و الیه ذہب ابو حنیفة الکوفی بواسطه
است که اصحاب ما در بر سبک لبه قول قائل اند کی حرم نکاح اما من کان تحمیرة و جعل ذراعا لئلا یفقد طول
بالفعل شرط و معنی القول علی هذا القول کون الحرة تحمة و استعمل علی ذہب بجهل بکلی عن ابی عبد الله قال تزوج
الحرة علی الامة و لا تزوج الامة علی الحرة و من تزوج امة علی حرة فکاحه باطل و هم حرمت اسی برای فاقه طول و بجهل
المهر و نفقة و ما يتعلق به ذہب الیه الشيخ فی احد قولیه و جملة من المتقدمین و المتأخرین اجمعون که است و آن بر است

فاقد طول بالمعنى المذكور وبهذا القول هو الاشهر واختاره المحقق وبرين هرتة قول دليل الزنا من رشيدى تاهاست
 اما على الاول فخط لان المتنع بالفعل يعنى على ان الحرة تحت فلا يجوز له النكاح الا انه واما غير المتنع بالفعل فمحرله
 نكاح الا انه كما يجوز له النكاح الدائم والمتنع بالحرة فلا ينعى المتنع اهلا وقد صحح العلامة فى القواعد شعيم الحرة عن حيث
 قال انما يحل العقد على ملكية الغير بشرط اذنه واذن الحرة ان كانت تحتة وان كانت رقارة او كناية او غايبة او صغيره
 او مجنونة او متمتع بها او هرتة مالم يلقها اما عدم لزوم الزام برقولين آخرين پس بيانش آنكه معنى كبريه ذكره
 انيت كمن لم يستطع طولا ان نكح المحضات وخشى العنت فيما ملكت ايمانكم وانه دليل على ذلك قوله سبحانه
 ذلك لمن خشي العنت منكم واما ان خشيت تحت خوف وقع فى الزنا است وخطي كفت در اينكه متنع عن المتنع
 امن از خوف خشيت است لان واجبه المستمع بها لا يخشى العنت لو لم ينكح الا انه فلا بد من فى مقدم الشريعة
 و هو فاقد الطول الخاشى العنت پس مراد او سبحانه جنين باشد كه بر كسبه استطاعت نكاح دائمي داشته باشد
 و هم قادر بر متنع نباشد نكاح المديرسه او جائز است و از بهين جا است كه اگر كس مالك ملك يمين باشد و من
 از خشيت زنا باشد نكاح جوارى او را جائز نخواهد بود و ان لم يستطع طولا ان نكح الحرة و با قطع نظر از اين دليل
 متزل ميگويم بر تقدير يكه شكن عن المتنع داخل در مقدم شرطه بخيريه بوده باشد باز هم الزام صحيح نميتواند شد بزيك
 محتمل است كه مراد او سبحانه بيان حكم نكاح دائمي فقط بوده باشد بر كس كه مريد نكاح دائمي براي تدبير منزل
 يا غير آن از مصالح بوده باشد بكون المدا من مقدم فى شرطه مريد النكاح المطلق اليه پس عدم تعرض بغير
 متنع منافي جازا كان نباشد لاسيما نظر الى سبق حكمه فى الكرية السالبة فلا يلزم السكوت عن البيان و المعنى
 راجع ان من لم يستطع طولا و اراد النكاح الدائم لفرضه و عتبه اليه فلينكح الا انه و هرگاه احتمال اراده غيبى متفرق
 است استدلال بان تاهاست باشد لانه اذا جاء الاحتمال ليل الاستدلال ولا يحصى لابل استة ليم من مثل
 هذه التخصيصات فى هذه الالية و شلها و اين احتمالات علاوه بر آن احتمالات صحيحه است كه اصل ريب لا فريب
 بسين شده و فيها سياتي بسين خواهد شد كه ان احتمالات نيز در الباطل استدلال عزيزى كافيت لى تشييل
 الذى نبينه اما آنچه فرموده گوئيم اين تفسير مختار علمائى شيعه نسبت الخ جواش ارا بسبق متفق گرديد و در هيك
 مختار محققين اصحاب ما نيست كه فعليت وجود حرة و شكن از وسط آن مراد از طول است و قد قلنا شيخنا فى كتاب
 و قد عرفت ان الحرة اعم من الدائمة و المتنع بها و قطع نظر از اين ميگويم در رد اشكال بر صاحب تحفه بركه
 امام اعظم از بخت است كه او استدلال است بركه مزبوره و استدلالش بر مذنب اماش است غيبي

و هرگاه لفظ مجرد محال محال باشد تکلیف از امکان الاحتمال بسیار آسان تر میست الاستیلا کتب
و منصب منع منع است و ابرار محال اگر چه مختار باشد بلکه مختار احدی نباشد فافهم الفرق و لا مجال لوجود الاشكال
علیهما و آنچه گفته است گوئیم در کتب مذکوره از طول هر دو نفقه مراد است از آنست که در این بعض احادیث مراد از آن
هر است محض غلبه آنکه عدم وجوب اتفاق مستلزم هر دو جهت است حسب الا اتفاق پس سفید مطلقا پس
و مراد جناب سید آنست که در صورت عدم اتفاق چون هر غیر متفق علیها را باید بسیار پس هر شش فقط بر این
و اتفاق متفق علیها خواهد بود و بر اینکلام اشکال معترض در ردی ندارد و چنانکه مستشار ایراد نمود عدم افه اک
مرام است و کیف غریب میگردد که هر آنکه بر نوح دوستی استنبها و بر آن عبارت ارشاد الاذان
بفرمایند پس این امر اخص هم بنابر عرض محضش وارد نباشد مگر بر سبیل الزام لیکن الزام محض واجب الدین
و مکابرین است بایستی که اول جواب تحقیقش خود مقرر سازد باز در صد الزام خود و تقدیر که الزام نیز باین
که اعرفت فتدکر و تشکر و آنچه گفته است گوئیم آنست که هر چه در این کلام نیز ناشی از عدم فهم
مرام است زیرا که مراد جناب سید همین است که زیادت هر چه بر هر جایی نظر نماید عادات است پس
پس عدم رضای منکوحات و اولیای شان بر افضل هر عتقا که افاده فرموده موکد و تواتر مطلق است
و ثانی و ثانی آن خوشحال رشادت پناهی که میان مؤید مطلق خصم و ثانی آن فرقی نمیکند مع هذا استعمال
عرفا بمقام ماده خلاف عرف است و کاش بیان بیفزودند که مراد از این عرف عرف حضرت دینی است
یا عرف عرب اول سلم و لکن الیحدیه لغت و ثانی غیر مسلم و آنچه گفته است گوئیم زیاده بودن هر تنوع بسیار
غیر معقول است چه زیاده هر تنوع بسیار امر غیر معقول قرار دادن دلیل است بر آنکه تصور زیاده هم ممکن نیست
نفکاح عن الوقوع مع ان لا تجزئی التقررات و الوقوع کثیر الشیخ فانکاره سفید بخت و گفتگان مال عقل
او بر عدم جبری عادت زیادت است و لا منافاة بینه و بین الوقوع کما لا یخفی و آنچه گفته است گوئیم در صورتیکه
بودن الخ منع آن منع بدی است و بواسطه را با هر فیض که ام ارتباط و تعلقی و بواسطه هم در حد و حد
مکن بلکه فیما بین است و شفیق و تمیز و خبر نیز محقق و لا دخل له فی الامر و آنچه گفته است گوئیم نفقه جاریه غالباً بر
زوج بسیار الخ العجب کل العجب که مراد جناب سید نفقه عبارت ارشاد و ثانی است و آنچه در آن قرار داده
طرف خلط و خبط و در تحریر بکار برده اند زیرا که مفاد کلام آنجناب نیست که چون عادت اکثر الناس چنین جاری
شده که هرگاه جاریه را نکاح کرد سید چند محرم از آنست که خود را لایزال ندانند پس حکمین هم که موجب اتفاق

علی الزبح است غالباً تحقق نمیشود لان الاستخدام منع عن التمكن التامی الی علی و همین است منشأ تقیید بر لقبه
 غالباً که در کلام انجناب واقع شده و فاضل رشید چون باین دقیقه و انرسیده و همش مصروف است باینکه
 اعاده تقریر خصم در جواب نماید تا صورت معارضه نزد عوام تحقق شود لاین علم خود نیز لفظ غالباً را عاده نموده
 گفته است که غالباً نفقه است منکوحه بزمه زوجین میباشد و در مقام اعتضاد استظهار و عبارات ارشاد نموده و میگوید
 مطلوب خصم را از شافی آن تمیز نفرموده گمان برده که کلام جناب علامه در ارشاد ناقص کلام سید علام است حال
 آنکه در حقیقت میگوید آنست چه تمکین لیل و نهما را از مجاری عادات بفرسخ دور افتاده و در صورت عدم آن و وجوب
 اتفاق بزمه مولی است که هیچ بیولانا العلامه فی الارشاد و به همین مطلوب مولانا اسید العلام و در عبارات
 ارشاد که نقل نموده لفظ لیل و نهما را بجز او التدریج آورده و بهر حال و التصحیح الواو مکان او فهو اما التدریج
 التصحیح الاستظهار او بن سهو التلخیص و طغیان القلم و التمهید العلم و الذی یوضح ما قلنا فی المفاتیح و کشف
 و التقریر علی ذکر عبارت المتن و بی بده و ثبت للامه و الذمیه که ثبتت للسله الحرة لکن بشرط فی الامه ان یسلها
 مولانا لیل و نهما را به الامه بجز لا شتر اطر التملین التام کامر و لا یجب علی المولی تسلیمها که لک بل لولا اراد
 من التفرقة فلیسلمها تسلیمها تماماً و الا فالواجب علیه تسلیمها لیل خاصه است و آنچه گفته است گوئیم اتفاقاً از
 منهاج الهدایه بکشف الخ گوئیم اتفاقاً از کثر العرفان شیخ مقداد علیه الرحمه بوضوح آنجا میدک تمکن عن طول
 الحرة و معنی طول علی بهیبت المحققین داخل است پس نفقه او باین کلام در ان مقام قابل اصنافا باشد و نیز
 که گوئیم نیاس تفسیر انا امرهما به انا امرین حرمتها که تاویل طلیل و توجیه غیر وجهی بدلیل است بر تفسیر طول لعدم
 تمکن عن الوطی مع الحرة المنکوحه قیاس مع الفارق است چه مثل ابو حنیفه باینقول قائل و باینهیب لک
 است و شمول نکاح تمتع را با حراف جاری اندر تفسیر که از صنایع ضنادید علامه عربیت است ثابت است
 چنین تفسیر اضع علی را از قبیل آن تاویل طلیل انکا شستن خانه انصاف را ننهدم ساختن است
 و آنچه گفته است گوئیم اینجمنه هم غیر مفهوم اهل لسان الخ ظاهر اصحاب کثافت را از اهل لسان نمیدانند و لایزال
 به انسان فضلا عن فاضل و تبادر و واحد از افراد معنی حقیقی مستلزم خروج فرد غیر متبادر عن الحقیقه نمیشود و کما
 سیاقی و چون احتمال قلع اساس استدلال است بقول قائل باین قول او و مرفوع غیر لازم غایت
 لانی الباب مبطل استدلال تحقیقی خواهد بود و الزامی و لا ضیر فی و اکثره از معانی صحیح و استنباطات جدید
 از آیات قرآنیه در کلام علمای متاخرین فریقین یافته میشود که در کلام متقدمین یعنی و اکثره از آن نیست که ترک

الاذن عاجز قائل ترک و در قول استیضای اصل الرساله قائل و آنچه گفته گوئیم چون صاحب تصنیف شرح
 از اطراف و جوانب کلام چشم پوشیده اراده جواب میباید با تجربه در کلام جناب سید تقی و واقع شده باینکه
 در کرمیه من کان منکم مرئیا و علی سفره من ایام اخر نزد امام عظیم و اتباع او در مختار حکم در قضای معلوم
 نیست و در کرمیه مذکوره اقتضای بیان قضا واقع شده پس سکوت در معرض بیان مفید محسوس نیست
 نظائر فی الکتاب الضریض غیر عزیز کما مت الاشارة الیه مراراً لیس آیت چه بے الصافی و چشم پوشی است
 که از جواب اینکلام بالمره اعراض نموده و سکوت ورزیده اند آن نفرموده همین سکوت در معرض بیان
 که از فاضل رشید در ان مقام بوقوع پیوسته و معنی اعتراف است بغیت کلام جناب سید لعل علی بن النکیر علیه
 و سکوت فی معرض البیان بیان فلا یکن من النافلین قال السید السند الوحید شاید که گفته
 در بیان اینکه آنچه کرمیه و الذین هم لفرضهم حافظون الا علی ازواجهم او المملکت ایا انهم خانم غیر بله من تاریخ
 آیه متعنه نمیتواند شد و هیچ وجه منافات بجواز شده ندارد و بدانکه اکثر علماء اهل خلافت هستند و نموده اند باینکه
 بر حرمت متعه و علماء کرام ما رضوان الله علیهم نیز از این وجه شافیه و فیه تمیز تحریر آورده اند و در این مقام
 میبایست بدکلم کلام شاه عبدالعزیز دهلوی که بالفعل در هند و بستان و سیان علم اشتباه بر اثر
 و قبل از ذکر کلامش بقول کلام خواجه نصر الله کابلی میسر بود از کیم تا سرفه شاه صاحب از آن ظاهر شود
 خواجه مزبور در صورتی محرقه در باب الطلاق بعد کلامیکه با سخن فیه تعلق ندارد چنین گفته اند ان الله تعالی
 لم یجعل للرجال من النساء الا الزوجه و التستره فقال عروین قائل فی موضعین من کتابه الکرمیه و الحافظون
 لفرضهم الا علی ازواجهم او المملکت ایا انهم و هو ناقص علی حرمت المتعه لانهما هیست من الازواج لما رواه ابو بصیر
 القیصر عن الصادق انه سئل عن المتعه ای من الاربیع قال لا و لا من السبعین و لا تصدق احکام الزوجه بیهة من غیر
 و الا یلزم و الا حضانة و اللعان و الارث و المملکة یمین و لان الاستمتاع بالنساء انما یحل لزوجها
 المستزوج محضاً لقوله عزت کل من المتعنه من المؤمنات و المتعنه من الذین اولی الکتاب من قبلکم
 و اذا اتموهن اجور من محضین غیر مسافحین و قوله و اصل لکم ما ورثکم ان تقبوا یا موالکم عتقین غیر مسافحین
 و التمسع لیس بمحضین انتی شاه عبدالعزیز دهلوی بروفق عادت ستمه خود ستمه مضامین از صورتی لغزله کابلی
 نموده در تحفه اش میگوید و انهار کمالات خود بخاید و چه قسم زن متعه را در زوجه داخل توان کرد حال آنکه کلام
 نه چه از عده و طلاق و ایلاء و طهار و حصول احصان بروطی و امکان لعان و ارث همه منتفی است نزد خود و ایضا

نیز و اذیت الهی ثبت لوازمه قاعده برهمنی است و قدری ابوالصبر عن الصادق علیه السلام انه سئل عن
 ای من الاربعه قال لا دلائل سبعین و این روایت دلیل صریح است بر اینکه زن متعه زوج نیست و آلاء الهی
 محسوب شده و در قرآن مجید هر جا در تحلیل استماع بزنان وارد شده مقید باحصان و عدم سفاح است و لکن
 و اصل لکم ما در آن لکم ان بتبوا باموالکم معنیه غیر سافهین و در زن متعه باید همه احوال حاصل نیست
 و لکن شیعیه نیز اورد اسباب احوال نیشمارند و حد رجم بر متع غیر ناکح جاری نمیکند و سافح بودن متع هم برهمنی
 است که غرض اوست نختن آب و تخلیه اوجیه منی است نه خانه داری و اخذ ولد و حمایت ناموس و غیر ذلک الهی
 کلامه و لایتنه ملازمه و این کلام چنانکه می بینی مانع و مسوق از کلام موافق است که بدون اشعار بقل نه که خود
 و کمال بیه انصاف نیست که کسی کلام دیگری را نقل کند و بدون اشعار بقل آن سنده بطرف خود سازد تا نزد ناظر
 که بر حقیقت حال مطلع نباشد علم افتخار بر او افتد اللهم الا ان لقال بن نظیر قول خلیفه امانا احرهما بنی
 عتقا است چه منظور جناب ایشان باین فرمود اهل سنت و جماعت بیان نمی پسندیدند از متعه بود و بدون اشعار
 بقل اسناد آن بطرف خود فرمودند و گفته قال الفاضل الرشید این بیه انصافی از صاحب ساله
 و دیگر علما جایجا واقع چنانچه احترام العباد در جواب فایده اولی بعضی عبارات کتب شیعیه که صاحب رساله مضامین
 آنرا از آن کتب اخذ نموده و بدون انتساب آن عبارات بطرف آن کتب در رساله خود نقل نموده بطرفی
 نموده ذکر کرده و همچنین در اداتل فایده سادسه جایکه صاحب رساله شتغال وارد کرده بر متعه در نکاح و طلاق
 جاری کرده بتقریب عبارت صاحب نزهه اثنا عشریه که ماخذ عبارت صاحب رساله است بیان نموده
 و اگر چه حال اکثر رساله اش همین است لیکن روایا لا تفضل الزام بیان ماخوذ بودن عبارات و مضامین
 رساله اش از کتب متعارفه کلامیه امامیه ترک کرده هر کس که او را میجوهر کتب کلامیه داشته باشد بر او ماخوذ
 بودن جل مضامین رساله اش از تفسیر منبع العاوقین و نزهه اثنا عشریه و فوج الحق و احقاق الحق و مثل
 آن واضح خواهد بود و قطع نظر از تفصیل که سابق ازین در دفع تمهت سرفه از طرف جناب مستطاب صاحب
 گفته شده در اینجا بطرف دیگر بتقریر مختصر گوئیم که بقل غیر را بدون انتساب آن بطرف او ذکر نماید او را در
 اصطلاح اهل مناظره مقتبس بگویند و مدعی قرار میدهند سارق و این مطلب در رساله های شده اوله
 مناظره مطهره و بر السنه طلبه نه کور و کتب جمیع فقهین از سالی که لاحق از سابق بودن اشعار بر نقل ذکر نموده
 محمود پس حکم سرقه بر اشغال آن از ادب علی البلیات و در آینه گوئیم و لیکن که صاحب تحفه در این مقام فرموده است

شعده ذکر کرده اعنی افتخار و حیثیت از متبع بها بجهت افتخار احکام آن از عده و طلاق و مثال آن اصل
 دلیل بر این مطلب بنایت مشهور و در تفسیر کبیر و ابطال الباطل و مجمع البیان و دیگر کتب کثیره شهریه مذکور
 پس حکم سبقره انقسم دلیل مشهور بلید از صواب و تخصیص سر و قیت آن از کتاب صواب و در غیر باطن کتب
 الکلامیه و غیره با مقام استعجاب و آنچه گفته است که اللهم الا ان یقال بنظیر قول خلیفه ثانی انا احرمهما و انهی عنهما
 است ایح گویم چون انقسم نقل کلام غیر بدون اشعار بر آن از صاحب رساله و والد بزرگوارش و دیگر علما
 شعبه بکثرت تمام واقع است و بطرف پاره از آن افتخار اشاره رفته پس مقام حیرت نیست که صاحب رساله
 کلام خود و اقوال این اعلام را نظیر قول کدام کس خواهد گفت اقول هرگاه با وجود کمال بی انصاف
 مقتضای المهر لقیس علی نفسه دیگر را بی انصاف می انگارند پس پاسخ آن غیر از اینکه اعتراف به انصاف
 ایشان نموده آید چنانچه شاعری گفته شعر

مسلمان گویشش بهر مکافات دروغ را جزا باشد دروغ

و اگر چه عرض توان نمود سبحان الله است و فاضل رشید که در تحفه خود از اول تا آخر در اکثر ابواب و مقامات
 مباحث صواب را درج فرموده اند و چون کتاب غیر مشهور بوده بخیاال ایشان رسید که گیت که بر آن مطلع شود
 که اندک مضامین آن بدون اشعار نقل برداشتند و طریقه احتجاج از احادیث شیعیه بر ایشان کرده اند
 بدین گشته بدون اسناد و با وسوکه فرمودند تا باشد که تفرد ایشان در این امر ظاهر شود و سارق باشد
 و دیگران سارق و هر منصفیک صواب را می بیند شکی در سبقره ایشان نخواهد کرد چنانچه سابق ازین در
 جواب اقوال سابقه تفصیل بعضی بیان درآمده و حاشا که چنین اخذ و اشتقاق از حدیثی از علما ایسی بطور پیشه باشد
 و توافق بعضی مطالب مشهوره که در احقاق الحق و توبه و مانند آن مذکور شده باشد از لایحه جناب سید مرتضی
 به ما نحن فیہ ندارد بلکه بر اهل این بلاد مخفی نیست که تفسیر شیخ الصادقین درین دیار عزیز الوجود و در اینجا غیر خود
 است پس گمان اخذ از آن از قبیل بعضی الطعن است و آنچه بطرز جدید ارقام فرمودند کاش بیان نمیدادند که اگر اخذ
 ایشان از قبیل اقتباس است پس اشتراق چه باشد با آنکه معظم کتاب دیگری را که خود درج نمودند نیز از حد
 سعد و از اقتباس نیست و نه موافق با اصطلاح اهل سناطه بلکه این را اصطلاح جدید میتوان گفت که فاضل
 بآن متفرد اند و آنچه فرموده اند با انیمه گویم الحق مدفع است باینکه حقا که اگر اقتصار بر بیان انتهای نزد
 با انتهای عوارض آن میفرمودند چون کلام مشهور متعارف بین اهل آئینه بوده کسی را عقل تفسیر از آن

با ستم اوراق نمیشود لیکن این دلیل را بر هیچ خاص ذکر کردن و استشهادهای بر ادیت البوصیر که لغینها در کلام خواجہ حسن
 مذکورند و هم ذکر احصان بر هیچیک از کلماتش مستفاد میشود دلیل اخذ و اشتقاق است و کاش در یک دو مقام چنان
 اتفاق می افتاد که تاویل باقتباس و توار و آسان بود و حاجت تصدیق نمایند و رشید بنیشتد با خود اغراض عدل
 نموده تاویل را کار بندیشیم لکن چون در صدد با مقام بلکه هزار با چنین توافق دست داده حال گنجایش تاویل
 کجا و آنچه گفته گوئیم چون انقیص الخ الیاذ باشد که این قسم نقل کلام غیر در کلام جناب سعید و دیگر اعظم اعلام
 واقع شده باشد این الارض من السماء و این السمک من السماک قال السید السند الوحید
 و هرگاه امیر ادنستی پس سیکوئیم این کلام مدخول است بچند وجه اما اولاً لیس این کلام متضمن قبح و ملامت است
 و رفق صحابه و مفسرین اعلام مذہبش خصوصاً جناب خلافت اب فاروق اعظم سنیان چه اگر این آیه دلالت
 بر حرمت میداشت چرا جناب ایشان تصدیق و شققت انا اخرهما بر خود گوارا میفرمودند بلکه میبایست که بفرمود
 ان الله حرهما فی کتابه مگر آنکه بگویند که خلیفه ثانی الیاذ بالله مضمون این آیه جاہل بوده اند چنانچه از آیه
 تیمم و آیه فطر و غیر آن و یا بجهل خودشان قائل شوند فیلختار و الیها شاء و او سابق دانستی که عبداللہ بن عباس
 و عمر بن حصین و جابر بن عبداللہ انصاری و ابوسعید خدری و دیگر صحابه قائل بحلیت متعه بوده اند چنانچه
 امام مالک سنیان بقول صاحب ہدایہ و شارح مقاصد و علمای عصر اکبر بادشاہ و فیروز شاہ بھمنی و اتباع
 آنها قائل بحلیت متعه بوده اند لیس در حقیقت جواب این شعبہ بر عمدہ این بزرگواران سنیان است
قال الفاضل الرشید جواب کہ ہم لزوم قبح و ملامت و رفق صحابه کرام از کلام صاحب تحفه در رد و فائزہ
 سابقہ مرقوم است فالنظر شدہ و آنچه گفته است خصوصاً جناب خلافت اب فاروق اعظم سنیان الخ گوئیم چون
 حرمت متعه حکم احادیث نبویہ و اشارات آیات قرانیہ بر حضرت عمر واضح بود اندکی بیان حرمت آن فرمودند و
 او کہ آنرا ذکر نہ نمودند چه بر لایم و محتسب بلکه قاضی و مفتی نیز لازم نیست کہ ہر مسئلہ را بدلیل آن ذکر نمایند
 پس خداوند کہ صاحب رسالہ بل کلام دلیل ذکر دلیل حرمت متعه بلکه دلیل خاص کہ کریمہ الاعلی از و اجماع او
 اعانت الیہا ہم باشد بر حضرت عمر لازم قرار داده بر ترک آن زبان طعن بجاکشاده و محمد گوئیم عدم ذکر دلیل
 خاص در رد متعه مستلزم لیلان آن فی نفس الامر نمیشود آیا صاحب رسالہ نمیدانند کہ متکلمین امامیہ با کثر آیت
 قرآنیہ شکل کریمہ انما دلیم اللہ و رسولہ و غیر ہامن الآیات الکثیرہ بر خلافت بلا فصل حضرت امیر علیہ السلام
 استمدال میکنند حالانکہ گاہی حضرت امیر با شال این کریمہ بقیالہ فجاءہ و غیر ہم اقامت استمدال فرمودند

بلکه جابجا با حدیثی مشهور و معتبر و اخبار مستدل نموده اند و صاحب احتجاج از دوازده صاحب
 خالد بن سعید بن العاص و سلمان فارسی و ابو ذر و مقداد و عمار و غیر هم رضی الله عنهم در یک مجلس انکار بر خور
 ابو بکر صدیق و احتجاجات ایشان بر خلافت حضرت امیر از حضرت امام جعفر صادق روایت نموده و هیچ یکی از
 صحابه کبار استدلال بآیات قرآنی برین مطلب نموده پس چنانکه نزد کشیده از عدم احتجاج حضرت امیر و دیگر
 صحابه کبار بر خلافت حضرت ایشان بآیات قرآنی خلل در استدلال بآیات راه نمی یابد بچنان نزد ما از عدم
 احتجاج حضرت عمر و دیگر صحابه و غیر هم بر حجت شریعه بکرمه آله علی از و اجماع خلل در صحت استدلال بآن بر حجت
 شریعه بکرمه مذکور و متفرق نمیشود و آنچه گفته است مگر اینکه بگویند که خلیفه ثانیه ایضا با تسلیح گوئیم اشکال
 بر حضرت عمر بآیه تیمم از وقتیکه فقیر در تالیفات والد بزرگوار صاحب رساله ملاحظه کرده نهایت مشتاق بودیم
 تقریر این اشکال را از ایشان استفسار کند و حال آیه تیمم بر قرات حضرت عمر بیان نماید لیکن اشکال
 که کلام درین رساله لطول انجامیده لهذا بنا بر خوف طلال ناظرین التفات بر اجمال مینماید و بسکوی در کرمه
 و ان کنتم منصفی سفر او جاد احدکم من النالط او لاستم النساء فلم تجدوا ما یقیموا صیحة اطیباً الا بیه و قرات
 متواتر است بکی لاستم چنانکه مذکور شد و لفظ لاستم بصیغه مفعله که درین قرات واقع است استعمال آن
 کنایه عن الجماع ظاهر است پس بر این تقریر حکم تیمم که ازین آیه مستفاد میشود شامل خواهد بود تیمم حدیث
 و جنابت هر دو را و قرات دوم مستم النساء بصیغه مجزیه برین قرات کنایت بودن لمس از جماع غیر ظاهر است
 چنانکه بیضاوی در تفسیر خود میفرماید و قرات حمزة و السامی مستم و استعمال کنایه عن الجماع اقل من الملازمة
 و هر گاه بر این قرات دلالت لمس بر جماع ظاهر نباشد پس سوق آیه محض بر بیان تیمم حدیث خواهد بود
 و شامل تیمم جنابت نخواهد بود و چون قرات حضرت عمر مستم النساء بود و نزد ایشان آیه تیمم مخصوص بود و بیا
 حکم تیمم حدیث و شامل تیمم جنابت نبود پس حضرت عمر را بجهت آنکه بحکم ظاهر قراته مستم گریه مذکور و را مخصوص
 به تیمم حدیث میدانستند از آیه تیمم جاهل گفتن از عجایب او بام است که جواب آیه قنطار در تحفه مذکور است
 پس از صاحب رساله ثبت اشکال قدیم بدون تعرض برفع جواب صاحب تحفه ناستقیم و آنچه گفته است
 سابق دانستی الخ گوئیم سابق دانستی که عبد الله بن عباس از آن رجوع فرموده و عمر ان ابن الحطین صلوات
 بیان نموده و جابر بن عبد الله الوسیع حدیثی روایت جواز شستن نموده اند و فتوی بحکم از ان داده اند و صاحب
 رساله خود را و آخر فائده خاصه تفسیر کرده که روایت کردن چیزی مستلزم تفسیر راوی میفهمون آن نیست

و امام مالک هرگز بجواز متعه قائل نیست کما مر مشروحانی جواب الفائده الخامسة و قصه متعه اکبر بادشاه و فیر و شاه
 که پیش از حزن و حکایت نیست صاحب رساله در او آخر فائده خامسه ذکر کرده جوایش از بهانجا باید حجت اقوال
 جواب الجواب فائده سابعه در اقوال سابعه بسین کشته فارجه الیه و آنچه گفته است گوئیم چون حرمت متعه
 الخ مرود است باینکه اگر آیات و احادیث تحریم متعه بر حضرت عمر واضح میبود حاجت یہ کانتا علی عهد رسول الله
 و انا اخرهما چه بود این محض صن ظن سامی است نسبت با ایشان و ناشی از غایت رشادت و اگر علم داریم
 که او که تحریم بر ایشان واضح بوده پس این وضوح نسبت لباسعین بیکه کاری آید چه اگر آنها را نیز معلوم بود
 پس حاجت تقدیر عمر چه بود و الا بر او لازم بود که اوله تحریم را بیان فرماید تا خجاطبعین مستفید الموند و آنچه
 گفته که بر امام و محتسب بلکه قاضی و مفتی لازم نیست که دلیل هر مسئله ذکر نماید مسلم است لکن عند عدم الحاجة و
 عند عدم ذکر دلیل الخلاف و چون خلیفه ثانی اول جواز آن را نقل فرمودند در عهد جناب رسالتکتاب یا تحریم
 را بیان ساختند پس میبایست که آنرا برین مازند خصوصاً هرگاه ظاهر کلام بل صریح آن دلالت بر تشیع را بداند
 داشته باشد چه اقامت دلیل و برهان در صورت لازم و واجب و اعرابا بجهل مستقیح و غیر جائز و هرگز
 محتسب و مفتی را جائز نیست که دم از انا اخرهما زند و تشیع در سائل شریعت و اجتهاد و در مقابل مدعی نماید
 و چون امام سنیان مجتهدی پیش نیست و آن هم ناقص فی الاجتهاد پس وجه ترقی غیر مفهوم و آنچه گفته که
 ذکر دلیل خاص بر حضرت عمر لازم قرار داده ناشی از عدم فهم مرام جناب سید است چه مراد کتاب مگر این
 دلیل خاص نیست بلکه مراد است که اگر این آیه دلیل تحریم میبود لاجرم خلیفه ثانی را علم بان حاصل میشد
 پس میبایست که بفرماند آن الله حرمانه اینکه همین دلیل خاص را ذکر نمایند اگر چه ایشان قائل
 کتاب الله ذکر دلیل خاص که اصح از ان آیه دیگر بر عزم اتباعش نباشد انسب و چنانکه مرود و آنچه
 گفته که ایا صاحب رساله نمیدانند الخ پس مرفوع است باینکه از جمله سلمات مقرر است که هرگاه بر یک
 ادله کثیره قائم باشد استقصای ادله و ذکر آن باجمعا غیر لازم بلکه باقتضای مقام و حال اقتضای
 بیان بعض ادله کافی و عین بلاغت و چون اوله امامت و خلافت جناب ولایتآب از لغوص آیات
 و اخبار متجاوز از حد و شمار است لاجرم آنجناب و اصحاب آنجناب الکتاب ذکر بعضی از آن که بلغنی الا انما
 واقرب الی الافهام نسبت زمره سامعین عوام بوده الکفا فرمودند و احدی در مانحن فیہ مدعی نیمنی نیست
 که چرا خلیفه ثانی جمیع ادله مطلب خود را بیان نکرد تا این ایراد لازم آید بلکه مطلب نیست که اقتضای کلام آن

حرمانی که بایه سیفر مودند و چشم انداز احرار و انبیا حسند اینک همین کریمه را مخصوص ذکر سازند
 قطع نظر ازین چون بفیضا و حسنا کتاب الله جل شان بر کتاب خدا بوده و سواى این کریمه صرح از ان
 بیان نه پس غفلت خلیفه ثانی از مثل آن مستغرب بخلاف خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام که چون
 بحسب مقامات مختلفه استدلال باخبار نبویه که خصام را مجال کلام دران نبوده یا الزام شان اہم مطالب
 اعظم مارب بوده احتجاج با حدیث نبویه تحقیقا و باجماع و بسیت مہاجرین و انصار الزام و انفا ما علیہم فرمودند
 چون بغا و طغاة از اہل حمل و صفین قابلیت استماع تمامہ اولہ تحقیقہ نہ داشتند و بخلاف خلفای سابقہ
 ہم خبر بدلیل اجماع ظاہری ایمان نیاورده بودند پس بقتضای التزام ہم با التزام مواعلی انفسہم محتاج باشند
 بحمل آمدہ علاوہ آنکہ شارح موطن تصریح نموده باینکہ تحریم متع از کتاب الہی ثابت نیست پس مؤید مطلب باشند
 فی شرح الموطن الامام محمد الزرقانی ہذا و من ثم جاز الخلفاء فی من حکم نکاح المتعہ بل یجوز لایستحبہ العقد الخ
 المتقدم فیہ ولانہ لم یس من تحریم القرآن ولکنہ لعیاقب عقوبہ شدیدۃ اما حال جہل عمر با یمیم پس چون جناب
 سامی انہما اشتیاق خود باستماع آن فرمودہ اند لاجرم عرضہ داشتہ میشود کہ در کریمہ مذکورہ دو قرار است
 یکی کہ اکثر قرآنرا اختیار نموده اند قرار است لا یتمسک و دیگری قرار است خمرہ و کسائی است قال الرازی
 قرار خمرہ و الکسائی لم یتم بغیر الف من اللبس والبافون لا یتمسک النساء من الملاستہ و برہر تقدیر کریمہ مذکورہ
 شامل تیمم عن الجنایۃ است اما علی الاول فظاہر لظہور لا یتمسک فی جامعہم کما اعترف بہ فاضلنا الرشید و اما علی
 الثاني پس بنا بر شمول لمس جماع و غیر جماع را نیست تمامہا جمیعاً و ہوا لمطلوب قال الرازی اختلف المفسرون
 فی اللبس المذکور ہنا علی قولین الاول ان المراد به الجماع و ہو قول ابن عباس و الحسن و المجاہد و قتادہ و قول
 ابن حنیفہ و عند ہم اللبس بالید لا ینقض الطہارۃ والثانی ان المراد باللبس ہنا الثقاء البشیرین سوا کان الجماع
 او غیرہ و ہو قول ابن سعود و ابن عمر و شعبہ و النخعی و قول اشاعی و قال فی موضع اخر المسلمۃ الخا مسختر لا خلا
 فی جواز التیمم بدلا عن الوضوء اما التیمم بدلا عن الغسل فی حق الجنب فمن علی و ابن عباس جازہ و ہو قول کثیر
 الفقہاء و عن عمر و ابن سعود انہ لا یخوز لنا ان قوله تعالیٰ لا یتمسک النساء اما ان یکون مختصا بالجماع او یخل فیہ
 الجماع فوجب جواز التیمم بدلا عن الغسل بقوله لا یتمسک النساء و ان یکلام چنانچہ می بینی صریح است و در شمول لمس
 ہر دو حکم حدیث اصغر و اکبر را پس بنا بر قرار تیمم و اجماع مرکب مفسرین تیمم جنابت ازین کریمہ مراد باشد و قول
 بعضی وادی و استقامت انما یتیم عن الجماع اقل من الملاستہ و دلالت بر قاتل استعمال آن در خصوص جماعت بالنسب

الملاسته دارد و اما اطلاق آن من حیث العموم پس معنی حقیقی است بل ارب فیه ولو سلمنا که لمس مختص بغير جماع باشد
پس مطلوب ما باز حاصل چه قول او سبحانه انکم تم مری او علی سفر شامل محجب و غیر محجب است قال البیضاوی و وجه
هذا التقسیم ان المخص بالیتیم اما محدث او جنب و الحال المتقضیه له فی غالب الامر مرض او سفر و اجنب لما سبق
ذکره اقتصر علی بیان حاله و المحدث لما لم یحیی ذکره ذکر سابقه بالذات و بالحدیثه العرض و کتب فی بیان احواله تفصیل
حال الجنب و بیان العذر مجلا فکانه قبیل و انکم تم جنبا برضه او علی سفر او محدثین حکتم من الغائط و الاستم النساء
فلم تجد و اما انتهی و یؤتیه سبق ذکر الحیاء فی صدر الآیه حیث قال یا ایها الذین امنوا لا تقرؤوا الصلوة و تم
سکارتی حتی تغسلوا یا تقرؤن و لا جنبا الا عاری سبیل حتی تغسلوا و انکم تم مری فی الآیه و یؤتیه او دون الواو
فی قوله تعالی او جارا احدکم من الغائط فلا تغفل و بالفرض اگر عدم دلالت کریمه بالمره بر حکم جنابت بر تقدیر
قرارت لمس مسلم داشته شود چون جمع بین القراءتین لازم باز انکار حکم جنابت معنی ندارد و اسناد قرارت
لمس بسبب خلافت پناه او اگر غیر ثابت است و مدعی را قاضی بینه لازم آن بیچاره خود در قرأتی محسوب بود
که اسناد این قرارت با و نموده شود و ثانیاً و نستیکه بر آن قرارت نیز بوجه عدیده مطلوب ما حاصل است و هذا
جمع بین القراءتین بر آن مدعی حسب کتاب الله لازم بود چه او را فی قرارتی دیگری نبوده باشد و کیفما کان
رشادت اهل سنت در ماده ترک سنت عمریه قابل تماشاست چه قرارتیکه بنا فی مطلوب او بوده قرارت مشهوره
است و حکمی اهل سنت بآن معتقد حال آنکه میدانند که قرآن موافق رسله آنکس نازل میشد پس ایشانرا ترک
قرارت مشهوره لازم بود و پیدا نم که خلیفه بیچاره را چرا از منصبش مغرول ساخته اند و اگر متوجهی توهم نماید که
لمس حقیقت است و لمس بالید پس قرارت اولی را نیز بر آن حمل باید نمود و فیصل الجمع بین القراءتین در
جوابش میگوئیم که این توهم مرفوع است بعدم تسلیم کون الکس حقیقتاً لمس بالید و بعد تسلیم چون
باجماع مفسرین بنابر هر دو قول که رازی نوشته و دخل جنابت در کریمه ثابت است مطلوب ما حاصل و
الیتیم لمس و ملاسته بر این تقدیر نیز شامل مجامعت خواهد بود و لعدم خلوا عن الکس بالید غالباً و العبرة
بالغالب و این لمس خاص موجب غسل است و لو بالجاذرة بسبب فتاقل فائده دقیق و بالتامل حقیق و لا تغفل
و شمول کریمه مذکوره حکم تیمم را بهر حال عن الفضل چنان ظاهر است که خلیفه زاده با وجود قول او بقول
ثانی علی ما نقله الرازی و لم از انکار نتوانست زد و توجیه ریکب غیر وجهی پرداخت از اینجا تفسیر دانسته
این زمرة مدعیان اتباع کتاب توان دریافت در جامع الاصول از رخ دم کس

روایت نموده یقین قال كنت عند عبد الله بن موسى فقال له ابو موسى ارأيت يا ابا عبد الرحمن لو ان رجلا حبس
 فلم يجد الماء شهر كيف يصنع بالصلاة فقال عبد الله لا يتم ذلك الا بالماء شهر فقال ابو موسى فكيف بهذه الآلة
 في سورة المائدة فلم تجروا ما رقتوا صعيدا طيبا فقال عبد الله لو فرض لهم هذه الآلة اذ ابرءوا الماء عليهم ان يقيموا
 بالصعيد الطيب قلت وانما كرهتهم هذا لئلا قال نعم فقال ابو موسى بعد الله ان لم يسمع قول عمار لعمر بن الخطاب
 فما حجت فلم اجب الما فترغت بالصعيد كما تخرج الدابة ثم أتيت النبي فذكرت ذلك له فقال انما كان كيف ان القبح
 هكذا وضرب بكفه ضربة على الارض ثم انفضها ثم مسح ظهره كفيها شمالا اذ ظهر شمالا بكفه ثم مسح بها وجهه فقال عبد الله اولم
 تر عمر لم يفتح ليقول عمار في رواية قال ابو موسى فذكرت ذلك له فقال انما كان كيف يصنع بهذه الآلة فمارى عبد الله يقول
 وينابر رواية اخيره عمار بن عمر از جواب آية ظاهر وعدم اطلاع شان بر فرق بين اللبس والملاسه باهر تقدير
 روايت اوله نيز مطلوب ما حاصل زير كه خليفه زاده در جواب ابو موسى گفت كه قرأت پدرم مستم است و نه
 بر موانعت دلالت ندارد بلكه از مستم و لاستم همان معنی مجامعت را فهمیده غایبانی الباب در پاسخ جواب پدر
 بار و برودت آب نموده و هو تاویل ابرو من تلک فی خیاره كما لا يخفى علی من له ادب و مهاره عجب كه این جامع
 ابطه صحابه اعنی شقیق و ابو موسی و خلف الرشید خلیفه ثانی از دقیقه كه فاضل رشید آن سماعت فرموده
 جا اهل دیخبر باشند انست بیان بنده از استعلاقات کریمه بنابر اقوال علماء اهل سنت و اقران شان
 و اما نزد فرقه حقه پس باجماع مفسرین کریمه مذکور شامل جمیعین است و ملاسه هر دو معنی مجامعت فی
 کثر العرفان قرأ الکسائی مستم کقولہ لم یسنه بشر و الباقون لا سم بالالف لان فاعل قد جا و یسنه فعل کما
 و اللبس و الملاسه کنایان عن الجماع قال ابن عباس و الحسن و مجاهد و قتاده و انما کنی عنه لما روی عن ابي عبد الله

روایت نموده یقین قال كنت عند عبد الله بن موسى فقال له ابو موسى ارأيت يا ابا عبد الرحمن لو ان رجلا حبس
 فلم يجد الماء شهر كيف يصنع بالصلاة فقال عبد الله لا يتم ذلك الا بالماء شهر فقال ابو موسى فكيف بهذه الآلة
 في سورة المائدة فلم تجروا ما رقتوا صعيدا طيبا فقال عبد الله لو فرض لهم هذه الآلة اذ ابرءوا الماء عليهم ان يقيموا
 بالصعيد الطيب قلت وانما كرهتهم هذا لئلا قال نعم فقال ابو موسى بعد الله ان لم يسمع قول عمار لعمر بن الخطاب
 فما حجت فلم اجب الما فترغت بالصعيد كما تخرج الدابة ثم أتيت النبي فذكرت ذلك له فقال انما كان كيف ان القبح
 هكذا وضرب بكفه ضربة على الارض ثم انفضها ثم مسح ظهره كفيها شمالا اذ ظهر شمالا بكفه ثم مسح بها وجهه فقال عبد الله اولم
 تر عمر لم يفتح ليقول عمار في رواية قال ابو موسى فذكرت ذلك له فقال انما كان كيف يصنع بهذه الآلة فمارى عبد الله يقول
 وينابر رواية اخيره عمار بن عمر از جواب آية ظاهر وعدم اطلاع شان بر فرق بين اللبس والملاسه باهر تقدير
 روايت اوله نيز مطلوب ما حاصل زير كه خليفه زاده در جواب ابو موسى گفت كه قرأت پدرم مستم است و نه
 بر موانعت دلالت ندارد بلكه از مستم و لاستم همان معنی مجامعت را فهمیده غایبانی الباب در پاسخ جواب پدر
 بار و برودت آب نموده و هو تاویل ابرو من تلک فی خیاره كما لا يخفى علی من له ادب و مهاره عجب كه این جامع
 ابطه صحابه اعنی شقیق و ابو موسی و خلف الرشید خلیفه ثانی از دقیقه كه فاضل رشید آن سماعت فرموده
 جا اهل دیخبر باشند انست بیان بنده از استعلاقات کریمه بنابر اقوال علماء اهل سنت و اقران شان
 و اما نزد فرقه حقه پس باجماع مفسرین کریمه مذکور شامل جمیعین است و ملاسه هر دو معنی مجامعت فی
 کثر العرفان قرأ الکسائی مستم کقولہ لم یسنه بشر و الباقون لا سم بالالف لان فاعل قد جا و یسنه فعل کما
 و اللبس و الملاسه کنایان عن الجماع قال ابن عباس و الحسن و مجاهد و قتاده و انما کنی عنه لما روی عن ابي عبد الله

واختاره صاحبنا الاماميه وقال اشافني تلاقى لبشرته ذكره اني سلفا في غير الحرام موجب للوضوء وقال
 مالك ان كان ذلك بشهوة تنقض الوضوء والا فلا وقال ابو حنيفة ان انتشر عضو تنقض والا فلا والحق الاول لا
 اصحابنا ولقول الصادق قد سئل عن عني الآية قال ما يعني الا المواقعة دون الفرج انتهى وهو كراهه انفراد النبي بس
 به انك كرميه ولا جنبا الا عابري سبيل بنابر تفاسير بعض اهل خلاف دلالت بر وجوب تحم بدلا عن الجنابة وادى قال
 البيضاوي الا عابري سبيل متعلق بقوله ولا جنبا يستثنى من اعم الاحوال اي لا تقربوا العلو جنبا في عامة
 الاحوال الا في السفر وذلك اذا لم يجد الماء وتحيم ويشهد له تعقبه بذكر التيمم او حقه لقوله جنبا اي جنبا غير عابري
 سبيل فيه دليل على ان التيمم لا يرفع الحدث انتهى ليس حمل خليفه ثاني بتفسيره كرميه بل كرميه علاوة بركرميه رتبة
 واضح يشود طرفة ثم انك حضرت عمر باوجود حمل بكتاب هذا الكتاب انكار تيمم فرموده فتوى بترك صلوة براس
 فاقدم سيدا وند و خود هم ترك صلوة سيفرموده عجب است كه محبت كذا في تارك الصلوة را اهل سنت امام خود
 ساخته اند في المشكوة عن عمر قال جابر بن ابي عمر بن الخطاب فقال اني فحيت فلم حسب الماء فقال عمر
 لا تصل حتى تجد الماء فقال عمار لعمر اما تذكر اننا كنا في سفر انا وانت فاجنبا فاما انت فلم تصل واما انتم فتعك
 فصليت وذكر ذلك النبي فقال انما كان يفيك هكذا ففرب بكفقيه الارض وفتح فيها ثم مسح بها وجهه وكففيه
 رواه البخاري واسلم نحوه وفي جامع الاصول ان في رواية ابى داود وقال كنت عند عمر بن الخطاب فقال
 انما نكون بالمكان الشهر او الشهرين فقال عمر فاما انما فلم اكن اصلي حتى اجد الماء قال عمار يا امير المؤمنين اما
 تذكر انك انت انما انت في الابل فاصابنا جنبا فاما انتم تعك فانت النبي فذكرت ذلك له فقال اما
 كان يفيك ان تقول هكذا او ضرب بديه الى الارض ثم ففحها ثم مسح بها وجهه وديه الى لففت الذل فقال
 عمر يا عمار اتق الله فقال يا امير المؤمنين ان شئت والله لم افكره ابا فقال عمر كلا والله لو ليك من ذلك
 ما لو كنت وفي رواية اخرى فقال يعني عمار ان شئت لم احدث به فقال عمر لو ليك ما لو كنت وازيحا ظاهر يشود
 كه خليفه ثاني با مخالفت كتاب مخالفت سنت هم فرموده اندية عمار كه روح الاثان حديث عمار جلد بين علي
 وغيره ان الاخبار متواتره متفق عليها واد حديث جناب رسالتك صلى الله عليه وآله را بيان فرمودند خليفه
 ثاني مثل ان صحابي جليل القدر را ستم انكاشته جنعا بحدش فرموده بلكه كلام اتق الله يا عمار متفقوه
 كه صريح است در تركيب قرأش وجواب عمار يا امير المؤمنين لو شئت لم احدث بهذا الحديث مويد است هم
 دليل بر هاتر اقيمه و كتمان وايضا قول ثاني لو ليك ما لو كنت نیز دليل بر عدم تصديق او بقول عمار است اما آية

پس جواب صاحب تحفه چون پارید است و بعضی محول که تصدی نقض باب رکاء ایشان شده اند بفرغ
 وقوع آن پرداخته حاجت تکرار تذکار آن جواب قدیم ناستقیم نیست بلی جوابیکه از ابکار افکار رشادت مدارا
 و غریب در فائده آیه بیان میفرمایند متعلقات آن گذارش خواهد شد و اما جواب از رجوع ابن عباس در
 حال مقال عمران ابن حصین و مالک امام سنیان پس سایلین با تم تفصیل و توضیح بیان بیتین شد و فتواست
 قاضی مالکی و قول پیش نماز سلطانی را حکایت و افسانه انکاشتن از قبیل بعضی الظن است قال الشیخ
 السند الوحید اما انما یالس پس این آیه در سوره مومنین و سوره معارج واقع شده و آیه فاما استمتعتم بهن در
 سوره نسا و این مذنبه است و سورتین مذکور تین یکیه پس آیه متعه تا آخر خود بود از ان نسخ متقدم تا آخر را
 معنی ندارد کما لا یخفی انتهى قال الفاضل الرشید جوابش در ادائل فائده را لیه گذشته فافهمه قول
 قد سلف منا الجواب عما قاله فیما سلف و اظهر التفسقات فیما تصفت فارجع الیه و امل فیما اوردا علیه قال السید
 السند الوحید اما انما یالس میگویم که متعه داخل این آیه است و تمتع بها از جمله ازواج بشهادت جاریه
 و مخشری در کثات میت قال فی ذیل تفسیر الایة المذكورة فان قلت بل فیه دلیل علی تحريم المتعة قلت لا
 المنکوة منکاح المتعه من جمله الا ازواج اذ صح النکاح انتهى پس منع کردن شمول زوجة تمتع بهارا ناشی از جمله
 تبغایسیر مذہب خود و محاورات عیب است انتهى قال الفاضل الرشید در اتم مقام شهادت جاریه
 و مخشری معتزله قابل سماعت نیست بیانش آنکه او بابتاع احتمال تمتع بهارا در ازواج داخل گفته و جماع
 مخرجوم او در حق اهل سنت نه حجت الزامی است و نه تحقیق خصوصاً و قیتکه در لفظ ایشان حدیث ابی بصیر از
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که نص در اخراج تمتع بها از ازواج است حاضر باشد چنانکه صاحب تحفه
 و صاحب صواعق ذکر کرده اند و سیاتی بیانه و الکلام من صاحب الرسالة علیه و ناله پس کلام جاریه معتزله
 برخلاف قول امام صادق و نزد اهل سنت خارج از دائره اعتبار باشد اقول جاریه معتزله مخشری از صنادید
 ارباب عربیه و ائمه فنون ادبیه و اعظم ائمه تفسیر است که قول اوست مثل فخر ازلی و بیاضوی است و نه
 خوشه چین خرمن تفسیرش بیانشند پس قول او بدخول تمتع بها در ازواج که بر سبیل جرم و حتم بیان فرموده
 انجام اهل سنت کافی باشد و کشف بر سبیل احتمال در صحت نکاح متعه است نه در اصل اطلاق زوجة بر تمتع بها و
 این نه از من ذاک معتمد احتمال صحت نکاح متعه احتمال متحقق اقول قطعاً به است در صدر اسلام
 و قول بصحت اطلاق کنایه در آن عهد بر سبیل حقیقت و مجازیت ان بعد از آن عهد نشکسته میدان است

ولله ابا القعیر فرموده و در آن وقت لفظ ازین حکم سلب این احتمال است که استلال اجدم زوجیت است
 غرض استدلال بکرمه احتیاجی نیست از زوجیت است بر عدم صحت نکاح و هرگاه اطلاق زوجیت بر احتمال صحت صحیح
 باشد پس حیث الحقیقه پس استدلال مذکور از قبیل مصادره علی المطایب باشد و اعتزال و اشعری را در باره
 اطلاعات الفاظ عربیه و محاورات عرب مدخلیتی نیست بآنکه اصل تنسین که عبارت از قول بخلافت خلفا
 تنقلیه است حدیثی است و معتزله و اشعریه و نظری شان در خصوص قول بجهت متعده با هم دیگر متفق نیست برده
 اعتزال را در بیان او مخزن باعث ستر حقیقت حال نمیتواند شد و آثار ادبیت فرقه حقه از امام بحق ناطق حضرت
 جعفر صادق علیه السلام پس بوجه من الوجوه دلیل بر سلب صحت اطلاق مطلق زوجیت نیست و این
 ناشی شده که اگر ایدم ادراک و فهم کلام آن امام انام ۱۲ چنانچه عنقریب به مقام موعود بتین خواهد گشت
 قال السید السند الوحید اماره البانیس از خبری که اطلاق زوجیه بر ما نحن فیه شد عا و لفظه ما نحن فیه
 چنانچه در حدیث منقول از صحیح بخاری که سابق گذشت لفظ رخص لانا ان تزوج المرأة بالشوب الی اجل
 در صحیح مسلم ان تزوج المرأة بالشوب الی اجل موجود و از تاریخ طبرستان هم سابق مذکور شد که تزوج زیر اساء
 بنکاح المتعده پس اطلاق تزوج بر متعه وارد شده و در بخشیه آن تصریح فرموده و اگر زن متعه از زوج و ملک
 یمن خارج باشد پس متعه که بالا جماع در عهد پیغمبر خدا عمل آمده و مباح بوده باید که خارج از زوج و ملک یمن باشد
 و داخل در قوله تعالی فاولئک هم العادون صحابه رسول و انما هم با شمش و در استنباط این آیه مقدم است
 بر آیه متعه انتهی قال الفاضل الرشید جویش آنکه بر جمعیین بر ظاهر است که تقدیر از امارات
 مجاز است که افعال ظلمه الکفر و نور الایمان علامه میثاق پوری در تفسیر خود میفرماید لفظ الکفر حقیقه فی السکون الحضر
 و الاصل فی الاطلاق الحقیقه و حتی استعمال مجازا فاما استعمال مقید الکفر لعلی و جارت سکره الموت الخ و چو
 در حدیث صحیح بخاری تزوج و در حدیث صحیح مسلم نکاح مقید است بلفظ الی اجل و در عبارت طبری لفظ نکاح
 مقید است بر متعه پس مطابق قاعده مذکوره الالاق نکاح و تزوج بر متعه و اطلاق زوجیه بر متعه بهایطریق
 مجاز باشد نه حقیقت و کلام در آنست که زوجیه شامل متعه بهمانست و حدیث از حدیث ابی بصیر و از
 تبادر فهم بوقت اطلاق زوجیه بطرف زوجیه و آنکه چنانکه خود صاحب رساله آن قائل است حیث قال فی
 الوجه العاشر من هذه الوجوه در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح بر فرد متبادر از آن شده الخ ثابت و بر آن
 ظاهر ظاهر است که تبادر از امارات حقیقت است پس ظاهر است که معنی حقیقه زوجیه نیست مگر آنکه در آنست

و اطلاق زوجه را بر شمع هما بطریق مجاز احدی انکار نمیکنند چه هرگاه اطلاق بصیر برائی و حاتم بن عجل مجازا جاز باشد
 اطلاق زوجه مجازا بر شمع بهایچه استبعاد دارد و هرگاه این مطالب بر صغحه خاطر ترسم گشت بظهور پیوست که حدیث
 صحیح بخاری یعنی رخص لنا ان نیرج المرأة بالثوب الى اهل و حدیث صحیح مسلم یعنی ان تمسح المرأة بالثوب الى اهل
 و همچنین عبارت طبری ای تزوج زیر اسم نکاح المتعه بکجه تقلید دلیل است بر مجازیت این اطلاق و دلیل بر با
 و بالجمله اگر نکاح مقید بقیدی نکاح حقیقی باشد لازم آید نکاح الید نیز قسمی از نکاح باشد چه در احادیث بتوئیه بر حلق
 زننده اطلاق نکاح الید شده است کما در فی الاحادیث نکاح الید ملعون لیکن این اطلاق مقید نزد دیگر عاقل
 اطلاق مجازی است پس بچنان اطلاق نکاح و تزوج مقید بر تنه بطریق مجاز باشد و آنچه گفته است و اگر
 مستخرج گوئیم اگر قاعده المضمرات تیج المخطورات و حکم شارع بجهازان در اوقات ضرورت بقدر آن در آن
 مقتضی استثنای صحابه مذکورین از حکم آیه فاولک هم العادون نمی بود و مخدوری که لازم کرده است لازم نمی
 و پس فایس اقول غرض جناب سید است که اطلاق زوجه و منکوحه بر شمع بهادر استعمالات شرعی
 دارد و کثیر الوقوع و حال استعمالش مثل حال استعمال سایر حقائق شرعی میباشد و مطلق تقلید از امارات مجاز
 نیست و الا لازم آید که اطلاق نکاح دائمی نیز مستلزم مجازیت باشد و همچنین نکاح حر و نکاح امه و نکاح الکافه و نکاح
 بالول و بالوکیل و نکاح فصولی و مانند آن و ایضا اطلاق حیوان ناطق بر انسان و حیوان و حیوان بر فرس
 و امثال آن مستلزم مجازیت اطلاق حیوان بر این افراد باشد و لا یقول به انسان لکی التزم بقید بحث
 لایصح اطلاق المطلق علی مصداق المقید عند التعریر عن القید مفید مجازیت است و اطلاق زوجه بتلقیه
 علی الممتنع بهایچه است بلا شک فی التزم بقید ضروری نیست کما سایر الحقائق الشرعیة و من ادعی الفرق
 ضلیه البیان و تحقیق مقام نیست که نکاح و تزوج بحسب شرع عبارتست از عقد مخصوص که محل و طی بوج
 مهر فی الجملة میباشد و آن شامل است هر دو فرد را پس اطلاق زوجه بتلقیه بر فردین از قبیل حقیقت باشد
 آنچه جناب سید در وجه عاشریان فرموده معنیش بخاطر دقایق ذخائر منطبع نگاشته چه فرقی که میان فرد متباد
 و معنی متبادر عن اللفظ است بر جناب سامی مخفی و شسته گشته و شکی نیست که فرد اعم غالب متبادر از اللفظ میشود
 و لکن مستلزم مجازیت اطلاق لفظ بر اعمای آن فرد میباشد مثلاً متبادر حیوانات آخر غیر از انسان عند اطلاق
 الحيوان مستلزم این معنی نیست که اطلاق حیوان بر انسان بر سبیل مجاز باشد بخلاف معنی متبادر حقیقی و سبب
 تفصیله آنچه متبادر فرد غالب از امارات مجاز نیست و از اینجا واضح گشت که تقلید که در احادیث مذکوره و عبارت

طبری واقع شده بتقید اجناس لفظی و یا نه که مخج اطلاق از حقیقت نیست و اما لفظ ناکح الیه پس چون سینه
نکاح شرعی عقد مخصوص است و عاقد الیه یعنی ندارد پس لا محاله معنی مجازی مراد باشد و قیاس فی اللغة بالاتفاق
غیر جائز و از عجایب افادات است ادخال تمتع در مصداق الضرورات تمیج المخطورات چه بنا بر این نکاح بایه
و نه تا نیز مقتضای ضرورت مباح میتوان شد شرع انکار از تو آید و مردان چنین کنند و هرگاه این قاعده
کلیه شرعی بنا بر زعمش ثابت است پس حکم شارع بخصوص هر فردی از افراد مصداق آن غیر لازم الحال
هرگاه تخصیص آیه من اینی در اول ذلک فاولک هم العادون با استثنای تمتع مباح فی صدر الاسلام
ثابت باشد که اعتراف هم پس استثنای مطلق تمتع عند من ليقول بباحته علی الاطلاق چرا جائز نبوده باشد
قال السيد السید الوحيد اما خاصا پس انچه از حدیث ابو بصیر ذکر کرده مطلقا مطلوب او ربطی ندارد
چه حاصل آن نیست که انحصار زن تمتع در چهار بلکه در هفتاد هم نیست هر قدر که آدم خواسته باشد از زمان
تمتع می تواند کرد و اینکلام مطلقا دلالت بر سلب زوجیت ندارد و اگر انکه بگوید که انحصار در اربع از لوازم
زوجیت است پس قطع نظر از تصور تحریر او که در ان مقام بکار برده چنانکه بر منفعت لیسب پوشیده نخواهد بود
وارد میشود و بر او اینکه نزد کافه عقلا دعوی بلا بینه مسموع نیست پس اگر بهر که از انصاف و بلدی از طریق
استدلال میداشت بالستی که اول بدلیل و برهان ثابت میکرد که انحصار در اربع از لوازم زوجیت است
و این از قوه او بیرون بالجملة انحصار در عدد مذکور مختص بنکاح دائمی است و در تمتع شرط نیست پس
در ان مقام ایراد او ساقط خواهد بود قال الفاضل الرشید این فائده جدیده و قاعده مفیده از
صاحب رساله بدیافت رسیده که جواب هر استدلالی که میرسد در حق آن گفته آید که مطلقا مطلوب
استدل ربطی ندارد و چون صاحب رساله در ان مقام انکار ربط حدیث ابو بصیر با مطلوب صاحب تحفه
منوده لهند اتنبیه بر بیان ربط بینما یم و یسکو یم که حق تبارک و تعالی در حکم کتاب خود فرموده فاکو اما طالبکم
سن النساء شنی و ثلث در باع پس میسرم که تمتع بهادر منکوحات داخل است یا نه اگر داخل نباشد
مطلوب صاحب تحفه حاصل شد و اگر داخل باشد می باید که حکم قید شنی و ثلث در باع که سوق آیت
برای آنست که امر سابقا مشروحا و سیاقی فی جواب الوجه العاشر باو تیره مقتید باشد بعد و زبات
یر چهار در آن جائز نباشد و هو عین مطلوب صاحب التحفه اقول این فائده و حقیقه قاعده غریبه از کلام فاضل رشید
استنبط و مستفاد گردید که هر یک که در باره کلام ربطی و ربطی مطلوب مدعی ندارد عدم تیسر جواب و عجز از ان

مستفیض شود و شاید که از کرمیه فاکتوا طالب کلم آورده اند یا آنکه در کلام غریزی ایما می بآن واقع نگشته مجروح است
 باینکه چنین استدلال از نشان رشادت نشان ینایت بعید بود چه اگر متمتع بها باین بیان از منکوحات خارج
 شود سهل است لکن شکل نیست که از واج معطیات نیز از منکوحات خارج میشود چه میسریم که از واج تسع
 رسوخد از منکوحات داخل هستند یا نه اگر داخل نباشد بعد از استدلال سنت را چه جاسه ادعای اسلام باشد
 و اگر داخل باشد می باید که اقتضای چهار از لوازم نکاح نباشد و اگر گفته شود که خطاب مختص بغیری است گوئیم
 قطع نظر از شمول خطابات قرآنیة آنحضرت را که تقریفاً الاصول این تقدید بعد از لوازم بعضی افراد نکاح خواهد
 نه از لوازم ماهیت نکاح و الا لم یختلف عنهما فی فردین الافراد و الیقین سیگوئیم لیس ذلک العدولاً لهما حبش
 ای بی عدم تحققه فی نکاح الاما قطعاً اذ لا یجوز لمن لم یستطع طولاً ان ینکح المحصنات المجرات ان ینکح اربع
 اما فلا یخص من التخصیص پس چه تخصیص بدوام هم جائز نباشد بالجملة مثال این تخصیصات شائع و ذائع
 و فرد خاص اعنی نکاح دائم یا موقت فیہ مراد از کلام سابق و لاحق متعرض چنانستقا میشود که ظاهر اینست
 را بمقتضای الضرورات نتیج المخطورات از حکم آیه فاولئک هم العادون خارج خواهند فرمود ان ندر نشی
 عجاب قال السيد احمد الوحید و اما سادس ایس آنچه ذکر کرده که عدة دزن متعه نباشد کلاماً
 که بسبب جهل او بهر سبب خصم خودش ناشی گشته چه عدة در متعه و نکاح دائمی هر دو شرط است و نه یعنی اگر چه
 بر متبع خبر است و موقت نخواهد بود لیکن بنا بر مزید توضیح بذکر عبارت بعضی از کتب اکتفا میرود قال الحق
 الشرک الثامن اذا التقى اهلها بعد الدخول فعدتها حیفتان وقال الشیخ فی الممتع و عدتها حیفتان و
 لو استراحت فمختة و اربعون یوماً و تعد من الوفاة الشهرین و خمسة ایام انکانت امة و بضعها انکانت حرة
 و لو کانت حامل فبالعد الاجلین انتمت پس واضح گردید که قول بعد از اشتراط عدة کذبیت صحیح یا جعلی است
 فصح پس کسیکه تا حال از مذہب خصم اطلاعی بهم نرسانیده باشد چه گونه نقض و ابرام آن نماید نیست حال
 علمای انفرقه تابعوام ایشان چه رسانند قال الفاضل الرشید حالا کلام صاحب رساله عجیب
 می افزاید و حیرت را با حیرت قرین نماید و این وجه سادس رس و رئیس کلمات عجیبه اوست بیانش آنکه
 صاحب تخته در ان مقام بیان نفی احکام زوجیت از متمتع بهای نماید حیث قال حال آنکه احکام زوجیت از
 عدة و طلاق الی اخرها همه متفق است لکن و عدتی که از احکام زوجیت است بدلیل قوله تعالى و الذین
 یتوفون منکم و یدرون از دواجاتیر نفس بالفسن اربعة اشهر و عشره آن خود بلا شبهه از متمتع بها متفق است

وعدتی که تمتع بهار نام است است یعنی حیضتان از احکام زوجیت نیست پس ثبوت آن ضرری بمطلوب صاحب
نمی رسد بلکه نافع است بآنست چه هرگاه عدّه تمتع بهاسفائر عدّه زوج باشد تمتع بهار و نحو او بود و آن بود بمطلوب
صاحب تحفه است پس در انقیام نسبت کذب و جعل بطریق مثل صاحب تحفه نمودن و خود نافع بمطلوب خویش
از ضار فرق نموده ثبوت عدّه که نایه را نافع میوهوم خود و ضار بمطلوب صاحب تحفه دانستن از عجایب اوام
و قابل تماشائی اولی الاحلام است اقول فاضل رشیدی میفرماید که حالاکلام صاحب رساله عجب بر عجب
می افزاید و حال آنکه کلام رشیدی از قدیم الایام عجب بر عجب افزوده و می افزاید و مناشئش آنکه در کلام خصم
تامل را کار میفرمایند همین که نظر اجمالی فرمودند شروع در قح و حج می نمایند و این قاعده نصب العین ایشان
شده که بمقابل کلام خصم چیزی بایر گفت و بایر نوشت خواه وادش معلوم باشد و خواه مجهول با کماله جناب رشید
در کلام سابق بیان فرموده اند که عدّه منقذیه الاجل حیضتین است و عدّه مستحبیه چهل و پنج روز و عدّه الوفا
حرمه تمتع بهار لجه شهر و عشر است و عدّه جاریه تمتع بهار نصف آن فاضل رشیدی چشم از این عبارت پوشیده
و فات را از احکام زوجیت شمرده میفرمایند که بلا شبهه از تمتع بهار منقذیه است حال آنکه عدّه حرمه منکوحه دایم
و منقطع هر دو یکی است و بهار لجه شهر و عشر پس این اعتراض از کمال غفلت و اعتساف ناشی باشد
طرفه آنکه بالاتفاق عدّه اتم نصف عدّه حرمه میباشد و به شهر آن خمس و چون در کرمیه مذکوره ضعف مذکور
است و در نصف پس اتم متزوج منکوحه حاج از نکاح و مرکب سفاح بوده باشد نمیدانم که از این فقیه
رشیدی و شوارسپند چه جهتهاداد جدید و افادات منیده که سر بر نه آورد و در حقیقت چنین اوام افغان
احلام و قابل تماشائی اولی الاحلام است علاوه آنکه جمیع عدد از توابع نکاح میباشد و لا اختصاص بعدّه
الوفاة و قاضی عزیز عدّه را علی الاطلاق نفی کرده پس حل آن بر خصوص عدّه وفات و جهی نداشته باشد و کیفیت
ماکان مطلق عدّه لازم افتراق تعقب نکاح مطلق است و انتفاء آن در چیز منع بلکه تحقق آن در مانع فیسه
یعنی طاهر و عدّه خاصه بعضی آن غیر منقذیه الوفاة و بعضی آن منقذیه لکن از لوازم مطلق افتراق بعد
نکاح نیست و از این بابت است عدّه طلاق که از کرمیه و المطلقات ان تیر تعین بالنفس ثلثه فرودستفاد
میشود و از این آیه خود ظاهر است که این عدّه از لوازم طلاق است بلکه تخصیص بطلاق حرمه و انتفاء طلاق در
تمتع معلوم پس انتفاء از این عدّه خاصه مستلزم نفی زوجیت و مناکحت نمیتواند شد اذ الوفاة الذمیه لازمه
لطلاق لا لافتراق بعد النکاح مطلقا و ان توقف علیه با آنکه این عدّه لازم طلاق هم علی الاطلاق نیست

پس آنهار از ادلیل بر افتقار زوجیت ساختن طرفه خطی است و هذا بقدر سن الجواب كما قبله لذي الانصاف
و هذا هو المقام الموعود الذي وعدنا فاخلعنا و وعدنا فاخلعنا قال السيد السند الوحيد اما سابعاً
انچه در باب ميراث و طلاق و غيره گفته بود ايشان نيست كه اكثر اين امور از لوازم زوجيت و الله بهم نيست فضلا
عن مطلق الزوجية من حيث هي هي چه معلوم است كه ميراث ساقط ميشود با كفرو قتل و رقی پس زوجيه قائمه
و كافره و ملوكه را ميراث نميرسد و همچنین مرتبه بغير طلاق بائن ميشود و احصان ميشود از دخول بزوجه با عدم تكمين
از دخول در حال سفر و غيره ثابت نميكرد و همچنین است حال الفاق و كسوت كه در فقهيات نوشته اند
چه ناشده را اتفاق لازم نيست و على هذا القياس ليس معلوم شد كه اين امور از عوارض مفارقة و مشروطه
بشرط و طائره بر اصل زوجيت است و لو سلمنا ذلك ليس مسلم نميداريم كه از لوازم مطلق زوجيت است
بلكه مختص است بزوجيت و الله فلا يجزى به نفعاً علاوه اينكه وقوع طهارت در متعه هم خلافی است شهيدين در مسئله
و شقيه در وضع بهيه ميفرمايند و يقع بها الطهارت على صح القولين لعموم الآية فان المتنع بها زوجة انتهى موضع الحاجة
و غير مسيد مرضي علم الهدى قائل بوقوع ايلا شده و شيخ مفيد و سيد هر دو قائل بوقوع لعان هم شده اند مستنداً
الى انها زوجة فيقع بها اللعان لعموم قوله تعالى و الذين يرمون از و اجماع انتهى قال الفاضل الرشيد
صاحب تحفه انجواب را در فقهيات تحفه در منتهى سئله متعه نقل عن كثر العرفان المقدر آورده روان از منبع
البيان نقل فرموده و هذه عبارة الرد اعلم ان بعض اللوازم مما تنفك عن الزوجية في بعض الاحيان كما عده
صاحب كثر العرفان و بعض اللوازم مما لا تنفك عن الزوجية بمقتضى النص الصريح و هو اعتبار العدد في المنكاح
الاربع و قد اجمعت الامامية على ان المستمتع بها لا اعتبار للعدد فيها و قد روي ذلك عن ابي عبد الله
عليه السلام حيث قال ليست من الاربع و لا من السبعين فقد بان ان المستمتع بها ليست من المنكوحات
ولا المستمتع بها ثم اللوازم التي تنفك عن الزوجية في بعض الاحيان انما تنفك لاجل عوارض طارئة في المحل كالنكاح
و الرق و الكفر حتى لو زالت تلك العوارض عادت اللوازم باجمعها كما اذا صاحبته بعد النكاح و عتقت بعد الرق
و اسلمت بعد الكفر بخلاف المستمتع بها فانها لاجل دخول الاحل لا تصلح لتلك اللوازم فتبين الفرق بين
الصورتين على ان المخرج دليلاً محضاً للمستمتع بها من هذه الاحكام لا في كتب الشيعة و لا في كتب العامة
انعم فتبينت في غيرهم ذكر الدلائل على كونها سابعاً و اجماعاً لا يستلزم تخصيص ثم انه فرق عظيم بين الفكاك لازم
واحد و بين الفكاك اللوازم كلها انتهى و انچه گفته است و لو سلمنا ذلك ليس مسلم نميداريم كه از لوازم مطلق زوجيت

ثبوت آن براسه مطلق نکاح که رجوع بقضیه محله الله له الحریه میباشد و غیر مجدی مع انما من عام الاوقه
 خص و مخصوصات معصومیه متواتره پیش از صاحبها و خارج از استقضا اما قول شریف که برین علاوه سواد
 چشم تحریر این شعر است بل صرح باینکه قول مجموع انور مذکوره قول اکثر علمای ما است و این دعوی هم
 مجرد از دلیل است و غرض جناب سید آنکه کلام صاحب تحفه بطاهره مظهر اتفاق است و لیس که در این
 ظهور الاختلاف پس این افاده عاری از ربط مثل سایر نظائرش بوده باشد و علاوه که بنا بر مزید بحث
 بیان فرموده اند اغرب از کلام سابق است چه علم بقوت این قول یعنی قول تجلف ایلا بنجاب ساسی
 از کجا معلوم شد استناد بکلام صاحب منهاج الهدایه از قابلیت اعتبار ساقط و از درجه اعتبار و با این جهت
 و رند هب اما می غیر منقطع و مثل مذنب اهل سنت بر اندازیده غیر مقصور پس تقویت مجتهدی توسل را دلیل
 بر قوت آن فی نفسه نمیتواند شد مگر اینکه فاضل رشید قلاوه تقلید صاحب منهاج الهدایه را بگردن خود اندازد
 در صورتی که مقتضای قول تجلف ظاهر هم باید که قائل شود لان عبارة منهاج مشعرة اليه واليهم استیک
 وقوع ظهار اظهر واضح قولین بنا بر قول شهیدین است و هو مذنب المعظم قال السید الوحيد انما
 پس یگوئیم که با وجود ادعای فضیلت تا حال معنی احسان که در آیه متعه در قول حق سبحانه تعالی محسنین
 واقع شده نفی شده و گمان برده که مراد از احسان همان است که موجب رجم میشود و این گمان نادانی است چه
 مراد از احسان در ان مقام عفاست عجب است از خواجسته و شاه صاحب که اول تفسیر مذنب خود را هم نیک
 و نه از عالمی معنی احسان را تحقیق کردند با کلمه چنانچه سابق مذکور شد بیضاوی در تفسیر آیه مذکوره نوشته الاحسان
 العفة فانها تحصين النفس عن اللوم والعقاب انتهى و در کثات است الاحسان العفة و هو تحصين النفس
 من الوقوع في الحرام انتهى و محصل آنچه فخر رازی در تفسیر کسبیه گفته است نیست که احسان در قرآن بجهت
 معنی آمده یکی حریت است چنانچه در قول حق تعالی والذين يرمون المحسنات یعنی الحرائر و باز تفصیل
 بجهت گفته دوم بمعنی عفات و ان در قول او سبحانه محسنات غیر سافحات و قوله محسنین غیر سافحین در قوله
 احسنتم فربها است و سوم بمعنی سلام قوله فاذا احسنتم ای سلمتم و چهارم بمعنی ذات البعل بودن است
 قوله والمحسنات من النساء الا ما ملكت ايما نكاح از اینجا جمل خواجسته و شاه صاحب تفسیر علمای مذنب
 خود ظاهر و با هر گویید هر جا که در قرآن لفظ احسان دیده بر همان یک معنی عمل کرده با کلمه احسان بمعنی عفت
 اما سخن فیستاده ان معنی که موجب رجم است غیر لازم است مطلق زوجیت را و الا بدون تکلن و خول هم

مستحق میشد و پس فلیس استیته قال الفاضل الرشید صاحب رساله شل انیکلام در فائده سالیه افاده
 فرموده و آنچه در این مقام اشاره بطریق سبق ذکر آن نموده منوعش فائده مذکوره است پس جوابش در اینجا
 باید جست اقول جواب الجواب از تحریرات متعلقه فائده سالیه باید طلبید و چشم از حق نباید پوشید
 قال استید استند الوحید و اما سعالین آنچه گفته که سافج بودن تمتع هم بهی است در جوابش
 سیکویم که اگر مراد از سافج مطلق ریختن آب است پس در نکاح دائمی و ملک بهین هم مستحق است باید که سافج
 باشد و به وظائف اللہ طاع پس ایشانرا لازم است که از سافج ریختن به الرجال را در بعضی موضع مخصوص نشنا
 فرمایند و الاخیله التفتیق لازم خواهد آمد و اگر مراد ریختن آب برخلاف شرع است پس ظاهر است که در این
 فیه مستحق نیست بالکماله بیایوی در تفسیرش تصریح نموده باینکه استفاح الزنا من السفح و هو صلب المار فانه
 الغرض منه استیته و فخر الدین رازیه در تفسیر کیه گفته الزنا من سفاح لانه لا مقصود فیه الا سفح المار و المقصود
 که تلک فان المقصود منها سفح المار بطریق شرع و ما ذون فیه لے اخر کلامه و چون شاه صاحب دعوی
 بدیهه نموده اند لابد که فخر رازیه و غیره علمای خود را سوسطای قرار دهند و باید دعوی تحقق سافج بصفایت
 خود اعتراف فرمایند استیته قال الفاضل الرشید جوابش آنکه تمتع را محض سافج و قضای شهوه
 منظور میباشد و فواید دیگر که بر نکاح مرتب میشود مثل خانه داری و اخذ ولد و حمایت ناموس چنانکه صاحب تحفه
 ذکر کرده و غیر آن مثل مباحث کلی در زوجین بطوریکه هر یک عرض و مال دیگری را مثل عرض و مال خود
 تصور نماید و بجهت بقای جهت زوجیت در دنیا و آخرت بخیر خواهی دیگری را پس بر حرمت بعض
 ریختن آب است بدون ملاحظه اجمالی فوائده مذکوره و ظاهر است که سافج نظر تمتع بهین ریختن آب میباشد
 گو در بعضی اوقات به جمعیت این قصد ولد هم متولد شود بخلاف نکاح که در آن محض سفح منظور میباشد
 بلکه فواید دیگر هم چنانکه بعضی از آن مبعض بیان آمده در ضمن آن ملحوظ و سطوی میباشد پس فرق ظاهر
 شد در میان ریختن آب در نکاح و ریختن آن در تمتع و آنچه گفته است که اگر مراد ریختن آب خلاف
 شرع است گوئیم بهین مراد است و آنچه گفته پس ظاهر است که در این فیه مستحق نیست گوئیم بهین
 در این فیه مستحق است زیرا که حق تعالی ناخین را با آنکه ناخین میباشد غیر سافجین فرموده پس تقدیر

ساقین

نکته ظریف
 در بیان این که در بعضی اوقات سافج را با آنکه سافج میباشد غیر سافجین فرموده پس تقدیر
 در بیان این که در بعضی اوقات سافج را با آنکه سافج میباشد غیر سافجین فرموده پس تقدیر
 در بیان این که در بعضی اوقات سافج را با آنکه سافج میباشد غیر سافجین فرموده پس تقدیر

ساسمین بقیدی مثل غیر ساسمین متخصمین نزد کافیه عقلا واجب باشد و الفا بعض بیان آمده که متخصمین
 باعتبار قصد و اراده خود و الف کاک لوازم زوجیت از تمتع به ساسمین محض میباشد و متیقین شد که این قسم
 سفح از خلایق شرع است پس در متعه سفح مابین خلایق شرع باشد و آنچه گفته است که بیضاوی در تفسیرش
 تصریح فرموده باینکه السفاح الزنا من السفح الخ گوئیم الفا معلوم شده که غرض تمتع محض سفح مابین باشد و
 این قسم سفح مابین خلایق شرع است پس در متعه سفح مابین خلایق شرع باشد بلکه در کلام بیضاوی نیز اشاره
 بطرف سفح بودن متعه موجود است چنانکه بعد از چند سطر از عبارتیکه صاحب رساله نقل کرده است
 میفرماید و هی یعنی المتمعن الزکاح الموقت بوقت معلوم سنی به اذ الغرض منه مجرد الاستمتاع بالمرأة و تمتعها
 بما یعطی انتهى و وجه اشاره ظاهر است زیرا که بیضاوی در وجه تشبیه متعه مجرد استمتاع بالمرأة ذکر کرده
 و هر عاقل میداند که این مجرد استمتاع نیست مگر سفح مابین بقاضای قوت شهوانیه بدون آنکه نظم خانگی
 و قصد ادای حصول ولد بآن تعلق گیرد و حمایت ناموس و بیاسطت کلی در میان تمتع و تمتع به صورت بیرون
 بطوریکه هر واحد عرض و مال دیگر را مثل خود تصور نماید پس متعه مطابق کلام بیضاوی نیز در سفح
 باشد نه خارج از آن و آنچه گفته است و فخر رازیه در تفسیر کیه گفته الزنا ستمی سفاح الخ جواب این کلام در جواب
 فائده سابعه گذشته فلیطالع ثم و آنچه گفته است چون شاه صاحب دعوی بدیهه نموده اند لابد که فخر رازیه
 و غیره علمای خود را الخ گوئیم این لفظ غیر مطبوع مرفوع است بدو وجه اول آنکه اختلاف در بیہیات خفیه
 بغایت شائع و جایجا در کتب حکمت و کلام واقع و ذکر تنویرات و تشبیہات بر سبب ظهور آن و بنا بر دفع انکار
 منکرین داب علمای کبار و اختلاف مشایخ و اشرافیه در وجود بعد مفسطور در غایت اشتهار که اشرافیه و حوای
 بدیهیت در وجود آن دارند و مشایخ ازین بدیهه بر سر انکار اند و آنرا مرفوع اشرافیه می انکارند حال آنکه تا حال
 گوش زد احدی نشده که کسی از علمای کبار مشایخ را بجهت انکار وجود بعد مفسطور از سوسطائیه و یا اشرافیه
 را بنا بر دعوی بدیهه آن سفیه قرار داده باشد دوم آنکه امام رازی انکار سفح بودن متعه بطور شیعہ
 ابو بکر رازی از طرف شیعہ ذکر نموده و در مقام ایراد شیعہ انکار بدیهی خفی بنا بر طلب تنبیه بر آن غیر مستحکم
 و تعرض آن در این قسم واقع مشتمل بر امام رازی مطابق داب ظاهر بر بدیهی خفی بجهت خفای آن
 اتجاہ منع نموده و صاحب تحفه بلحاظ اصل بدیهه سفح بودن متعه را بدیهی گفته و در حق العباد اقامت
 تنبیه بر آن کرده در صورت شاعتی بطرف بیچیکه از امام رازی و صاحب تحفه تنبیه نباشد اقول

اغراض عین از تعددات تحریر او پس از تسلیم آنچه افاده فرموده میگوئیم که محض آنچه از کلامش مستفاد میشود آنست که
 در نکاح سفاح مع شئی زائد میباشد و در استمتاع محض سفاح بآبرین چون از کلام مذکور نفی مطلق سفاح هر سه آید
 نکاح هم داخل آن باشد و ازین افاده جدید این فتوای تازه هم معلوم گشت که اگر مسافری بسبب شد
 شبق نکاحی براسه احصان عن الزنا نماید و اراده خانه داری و اخذ ولد و مباحط کلی و غیر آن نداشته باشد
 و بعد عشره و هفتۀ طلاق و در داخل سفاح غیر مباح خواهد بود و اگر زانی قصد بهر سایندن اولاد و تحصیل مباحط
 کلیه و تهذیب امور و تدریس نسل از منزه بهمانند حلال و طیب و آنچه فرموده اند که گوئیم همین مراد است
 گوئیم اگر مرادش اراده و طی غیر شروع از سفاح است باینکه سفاح را مرادش زنا و مقابل نکاح گرفته است
 كما هو المدار علی السنة الشارح و المشرعین من الفقهاء و المفسرین یقال باطل النکاح و حرم السفاح
 و هذا هو مراد جناب السید پس تقييد بقيد محض لغو محض بلکه حمل و همچنین است چه محض و عدم آن در زنا
 یکسان است مگر اینکه بنا بر اجتهاد و رشیدی زنا منقسم باشد بزنا محض و غیر محض و اول حرام و ثانی حلال
 باشد و اگر غرضش نیست که منتهی عام لغوی را اراده کرده لکن آری تقييد بمحض ساخته مخصوص بفرده خاص
 که حرام باشد نموده منع از لیس مراد السید و لا مواضا لتعاسیر الجاهلیر و علیہ ان التخصیص بلا تخصیص
 غیر جائز و لا دلالة للعام علی الخاص مع ان لكل من الفریقین ان یخصص بما یوافق مذهبه علاوه آنکه
 تقييد بمحض که ناشی از تشبیه نفس است تفسیر منتهی عنه حرام است و ایضا اگر مراد از محض سفاح مخالفت آن
 از حکم شرعیست فخر منتهی مسلم و نعم الوفاق لکن تحقیق فی المنة المباحة فی صدر الاسلام ممنوع و کیف یقول
 مسلم بابقاء الزنا فی الاسلام با آنکه اثبات حرمت منتهی از لفظ غیر مسافرخین بر این تقدیر مستلزم دور و مصادف
 علی المطلوب است و اگر مراد محض عدم اراده استیلا و دو خانه داری و مانند آنست فلا نسلم حرمت کیف و
 المسافر الكثير الشبق الخاصی نیست لوح نکاح و عزم الطلاق بعد ایام فهو سفاح و محض علی الرأی الرشیدی
 مع ان نکاحه سالیع بالاجماع و لیس بسفاح فلیکن المنة کما و ایضا فتحقق التخصیص الذائمی فی جمیع افراد المنة
 ممنوع بل قد لا یحقق فی الزنا و ایضا کما لا یخفی و الفحاک لازم زوجیت و امر را در معنی محض داخل کردن
 تصف محض است و صاف متم بر جان انصاف چنین معنی تراشیده از هر یک ممکن فلا تغفل و کلام بیضا و
 مشعر بل صریح است بفرق زیرا که در تعریف سفاح بزنا میگوید من السفح و هو صب الماء فانه الغرض منه و
 کلام فی تفسیر گفته اذ الغرض منه مجرد الاستمتاع و گفته الغرض منه السفح المحرر پس گویا فرقی بیان نمود میان زنا

محمود و استمتاع سباح و کلام فخر رازی صرح و این از ان و آنچه محمول بر فائده سالیه فرموده اند لغرض از این محمول
 بهمانجا و اندامان و در وجهیکه در دفع لزوم سرفطائیت فخر رازی و غیره بیان فرموده اند مد فوج است باینکه
 هر چند کلام جناب سید شتمل بر مطالبه بود لکن ادراک معانی الفاظ عربیه را معدود در یدیهیات خنیه
 نمودن منسوخه پیش نیست اگر بر می میداند البته میباید که از یدیهیات جلیه انکار نکرده و منکر یدیهی جلیه فسطا
 است و کلام خفا و تسری سباح و تحقق آن میباشد تا قیاس آن بر بعد مغطیه نماند این خود ظاهر است
 که امریکه محتاج به تنبیه مثل کشید نمیه باشد البته بر مثل فخر رازی که خضای نداشته باشد چون انکار فخر رازی
 از تحقق سباح در استمتاع حق و صدق و مقرر من بعواب است کما عرفت من الفالیس کلام امام خود در اشبه
 تا سیدن سفسطه اختری است پس آنچه در وجه دوم گفته که امام رازی انکار سباح بودن سفسطه اشبه را بگوید
 رازی از طرف شیعه ذکر نموده عجب العجائب است و آنچه بعد از ان کلام فرموده که در مقام ایراد اشبه انکار
 بهی خفی بنا بر طلب تنبیه بر آن غیر مستنکر لغایت مستبعد بلکه مستنکر است مگر فخر رازی محتاج به تنبیه است
 بوده که طلب آن از ملازمان سامی نموده و خود بدون تنبیه کرامی بر آن تنبیه نگردیده اند و اما لایر خنی
 به اهل العقول کما لا یخفی علی الفحول قال السید السند الوحید اما ما شرا آنچه گفته که هر جاد قرآن
 که تحلیل استمتاع بزنان وارد شده مقید باحصان و عدم سباح است پس محتاج به دلیل است از کجا که
 و عدم سباح از شرط بوده باشد و از مجرد معیت ذکری اشراط آن ثابت نمیشود کما لا یخفی فلما اذا عرفت
 کالمه و طرفه تر آنست که در باب فقهیات نوشته که فقههای شیعه نیز اعتراف نموده اند که زوجیت در میان
 مرد و زن متعه بهم نمیرسد و در کتاب اعتقادات ابن بابویه صریح موجود است که اسباب حل المرأة
 عندنا اربعة النکاح و ملک البهین و المته و التحلیل انتهى و این کذبیت فصح و بهتانیت صریح چه سابقا
 دانستیکه اطلاق نکاح و تزویج بر متعه بنا بر اخبار صحیح و غیر صحیح ایشان ثابت است و در محشری اعتراض
 بآن نموده و صاحب هدایه علی ما سبق گفته که نکاح المته باطل الحلیس اطلاق نکاح بر متعه ثابت شد
 غایه الامر در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد متبادر آن شده و قرینه تقابل متعه بآن هیچ است

در مال گزین
 اصدا نشد که ای از ملک
 کما نشد که ای از ملک
 بعد نظره از سفسطه این است
 نشد که شیعه را سفسطه این است
 بطلان قول و باطلای این است
 باید و باطلای این است
 جواب مدام را تنبیه
 لازم است که از انکار
 چون جواب از طرف صاحب
 باینکه سفسطه نکاح باطل
 و اینها

در اینکه مراد نکاح دائمی است انتهى قال القاضی الرشدید این منع از عجاب روزگار و موجب استبعاد نظر
است بدو وجه اول آنکه قوله علماء محققین غیر مسافحین حال از فاعل بتبعوا واقع شده در بیان خود مقرر است که
حال قید عامل میباشد پس حل نسأ مقید باشد باحصان و عدم سفاح و هو المطلوب و عقیف الدین حسینی
در رساله خود این مطلب را خوبتر بیان فرموده حیث قال لا یتبعا باسوا لیس بمطلق حتی یتناول الوقت و الموبدل
هو مقید بکونهم محققین و الاحصان کون المرء فی زوج و الرجل محصن اذا كانت تحت زوجته و امرارة محصنة
قال الله تعالى و المحصنات من النساء ای ذوات المازولج و قال علیه السلام لا یحل دم امرأه سلم الا
باصدی ثلث منها و زمانا بعد احصان و بنا بر علی قولهم علی الزانی المحصن الرجم و علی غیر المحصن الجلد و قطع اذنا
یکون الاتبعاء مقیداً فالمراد ان یتبعوا باسوا لکم حال کونکم ذات ازولج و هذه المرأة لا تسبی زوجة لوجه
احد ما لو كانت زوجة لمحصل التوارث منها و بالاتفاق لا التوارث منها و لو حبت العدة علیها و بالاتفاق
لا تجب و اذا کان اتباعاً الاستمتاع بالمال مقید باجماع الاحصان قال الامام علیه القید لانه هو المقصود
الکلام نقول ما جاز فی زیر را کیا و ضربت زیر اقاماً و قد ذکر الشیخ عبد القاهر فی دلائل الاعجاز انه ما من
کلام فیہ امر زائد او تفهید بوجه ما سوار کان بالنسبة او بالاثبات الا و هو الغرض الخاص و المقصود منه و هذا
فما لا شک فیہ انتهى فقلنا من قوله تعالى ان یتبعوا باسوا لکم مقید بکونهم متزوجین الی آخر ما قال لیس
بهرگاه محققین غیر مسافحین قید باشد برای اتباع بلکه بنا بر قاعده مشهوره که عقیف الدین حسینی از دلائل
الاعجاز نقل نموده مقصود اصیل همین قید باشد در نیصورت آنچه صاحب رساله انکار اشتراط نموده مجرد
معیت فمیده است سخت مستغرب وجه دوم آنکه کافه اهل اسلام اجماع دارند بر تفهید حل نسأ باحصان
و عدم سفاح و اختلافیکه در میان شیعه و سنی واقع است در انست که آیا در متعه نیز احصان و عدم سفاح
یافیه میشود یا نه و طرقة تر اینکه خود صاحب رساله در همین فائده در وجه ثامن و تاسع تصریح بوجود احصان
و عدم سفاح در متعه نموده و ظاهر است که وجود احصان و عدم سفاح در متعه بطریق لازم است نه مجرد
معیت چه اگر بطریق محض معیت بدون تحقق علاقه لازم میبود الفکا کآن از متعه جائز می بود و احدی
از علمائے شیعه بخلاف الفکا کاحصان و عدم سفاح از متعه قائل نیست و آنچه گفته است و این کذب است
فضیح و بهتانست صریح چه سابقاً و انستیکه اطلاق نکاح و تزویج بر متعه گوئیم جویش نیز سابقاً و انستی
که اطلاق نکاح و تزویج بر متعه بطریق مجاز است کما اطلاق البصر علی الاعی و الحاکم علی البخیل و کلام در حقیقت

و آنچه گفته است غایه الامر در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد متبادر آن شده و قرینه تقابل متبادر
 با آن صحیح است در اینکه مراد نکاح دائمی است انتهی گوئیم بهین قرینه تقابل مغایرت در میان نکاح و متعه از
 قول شیخ صدوق ثابت باشد و بالتفاق فریقین اصلا در میان مرد و زن انچه نکاح زوجیت بهم نمیرسد
 و اختلافیکه هست در انست که تمتع بهازوجه هست یا نیست نه در اینکه تمتع بهابا وجود عدم زوجیت حاصل
 است و هرگاه از کلام شیخ صدوق مغایرت در میان نکاح و متعه ثابت باشد بی شبهه در میان تمتع و متعه
 بهابا علقه زوجیت حاصل نخواهد شد پس مدعی صاحب تحفه که عدم بهر سیدین زوجیت در میان مرد
 و زن متعه است از کلام شیخ صدوق ظاهر الثبوت باشد انتهی اقوال و همین غیر همین که درین افاده
 عاری عن الفائدة بیان فرموده اند از اعاجیب روزگار و اضا حیک نظار اولوالعبار است اما وجه
 اول پس مخدوش است اولاً باینکه لفظ محضین غیر مسافحین اگر چه حال واقع شده اما افاده حاصل
 تقدیر عامل را علی کل حال غیر لازم پس اگر سبیل دایب مناظره را سلوک میداشتند این اجمال و اجمال
 را بکار نمیدادند و نایک علی ما قلنا کلام الرازی فی تفسیر حیث قال الخامسة قوله محضین فیه و جهان آخره
 ان یکون المراد انهم یصیرون محضین بسبب عقد النکاح و الثاني ان یکون الاحصان شرطاً فی الاطلاق
 المذكور فی قوله و احل لکم ما وراء ذلکم و الاول اولی لانه علی هذا التقدير یقتضی الآیه محمله لائن الاحصان المذكور
 فیه غیر همین و المعلق علی المحلل یکون محلاً و حمل الآیه علی وجه یکون معلوماً اولی من حملها علی وجه یکون محلاً
 انتهی پس نفی اشتراط و تقدیر از ان کلام مستفاد گردید و هو المطلوب مع ان المانع یکفیه المنع و علی المدعی
 اثبات دعواه و دانستیکه محضین را اکثر مفسرین بتفقیق تفسیر نموده اند و تقدیر بتعقیق و اشتراط آن در
 نکاح معنی ندارد و کما لا يخفى و ایضا میگوئیم که البکر رازی تصریح نموده باینکه مراد از احل لکم احلال نکاحی است
 حیث قال فی معرض الاستدلال علی ارادة النکاح انه لعمد ذکر المحرمات بالنکاح اولاً فی قوله است علیکم
 احما لکم ثم قال فی اخر الآیه و احل لکم ما وراء ذلکم فکان المراد بهذا التحلیل ما هو المراد هناک بالتحريم لکن المراد
 هناک بالتحريم هو النکاح فالمراد بالتحلیل هناک ایضا بحیث ان یکون هو النکاح انتهی پس بر این تقدیر محضین
 از قسم حال مکرده باشد کما فی زیر البکر عطف و حال مکرده قید عامل نمیشد چنانچه بر کسیکه کافیه ابن حبان
 و شرح طاحامی خوانده مخفی نیست ظاهر البشر است اشغال که جناب سامی را عارض می باشد از چنین کتب
 مستعاره هم غفلت دست داده و ایضا غیر مسافحین نیز حال است پس بعد محضین که بمعنی متزینین یا

متعففین است چگونه حال سوگنده نخواهد بود و مفید تفسیر چگونه خواهد شد و انما نیایس باینکه کلام
 سامی بقدر غفلت از کلام استاد سامی است چه آن مرد عذیر فرموده است که هر جا که در قرآن مجید تخیل
 استماع بر زبان وارد شده مقید باحصان و عدم سفاح است قوله تعالى وحل لکم ماوراءکم ان تعتقوا
 باموالکم محضین غیر سافحین و المحضات من المونسات والمحضات من الذین اولوا الکتاب سن قبلکم اذا
 اعتقتم من اجورین محضین غیر سافحین انتهى پس دعوی او موجهه کلیه باشد یعنی هر جا که لفظ احصان در
 این آیات وارد شده شرط حل نسأ واقع شده و جناب سید سید بر این دعوی طلب دلیل فرمود
 و جناب سامی فقط بر استدلال بلفظ محضین که حال واقع شده و در کربیه و حل لکم الخ وارد گشته
 بتوهم افاده مالیت تفسیر عامل را اقتضای فرموده و ارجاب جزئی را بر عم خود ثابت فرمودند و موجهه جزئی بعد
 تسلیم موجب تحقق موجهه کلیه نیست پس چنین تأیید استاد مجید از تلمیذ رشید نهایت بعید و اما با نقل
 عن الکفیف فهو ضعیف و هو ضعیف قد بان لک فسعه ما قد قد سناه و قد دیت من قبل الیقین ان المتعفف
 بهما وجه فلا یسقط انفال فی بیان ان المتعفف محض است متزوج و اما الرجوع علی الزانی المتزوج فهو حکام
 المتزوج الدائم لا المتزوج المطلق و ما حکاه عن الشیخ عبدالقاهر فلیس حکما کلیا و انما تجری فی الاحوال
 المتعفف هو ما سألکما دون الموکدة و اما تلمها من ثم تیس فحول اهل الاصول انکر و اجماع مفهوم المقبول بعفقه
 از وجه ثانی پس مدفوعست باینکه ادعای اجماع کافه اهل اسلام بر تفسیر حل نسأ باحصان فحل نسأ
 است چه کلام رشیدی در احکام موجب رجیم است و استادش خود گفته که و لهذا شیعه نیز سبب
 احصان نمی شمارند و در رجیم بر تمتع غیر ناکح جاری نیکنند انتهى پس هر گاه باعتراف شیعیان قائل باحصان
 که ناکحی در تمتع نباشند چگونه اشتراط احصان در حل نسأون مجمع علیه کافه اهل اسلام تواند بود و آنچه
 گفته طرفه آنکه الخ از طرف امور است زیرا که جناب سید که در وجه ثامن تحقق احصان مع تمتع لقریح
 فرموده مراد از آن احصان بمعنی عفافست نه موجب رجیم پس با عدم علم بر اخصم اراده نقض و ابرام
 چه ضرور و آنچه فرموده که اطلاق نکاح بر تمتع مثل اطلاق البصیر بر اعمی و حاتم بر خلیل است پس انیقول
 شریف بدان مانند کسی که پدر اطلاق نکاح بر نکاح فتنوسه و نکاح طفل از جانب ولی او اطلاق مجاز
 است مثل اطلاق البصیر علی الاعمی و حاتم علی الخلیل فالجواب الجواب و قد مر تمام القول فیما مر
 و آنچه گفته که همین قرنیه تقابل نکاح باسته در کلام جناب صدوق دلیل بر اراک نکاح و انی است

از مطلق نکاح پس سفارت میان نکاح دائم و تمتع متحقق باشد و ذلک لایجدی الرشید لهما و ادعای
 اتفاق فریقین بر عدم تحقق زوجیت بدون نکاح ممنوع است اگر مراد از ان نکاح دوام باشد و مسلم
 است بر تقدیر اراهه مطلق و لکن لایفید للرشید و من تبعه و العجب کل العجب که خود میفرماید که نکاح
 که هست در اینست که تمتع بهما زوجیهست یا نه سبحان الله هرگاه اختلاف در زوجیت متحقق باشد
 و نزد فرقه امامیه در ازواج داخل پس چگونه منکوحه نخواهد بود اذلا فرق بین الزوجیه و المنکوحه
 بالاجماع کما اعترف به پس چگونه انکار تحقق نکاح از احده از عوام شیعه ممکن باشد فضلا عن فضلاء
 فقط ما توهم من انکار اشیخ الصدوق صدق النکاح علی المتعجب که نافع و ضار را از هم نمی شناسد
 و یقول ما یضمره ان هذا شیء عجیب و هذا من معجزات الائمة الطاهرين حیث یجری الحق علی لسان من حیث
 لا یشعر و لهذا الحمد علی ذلک قال السيد السید الوحید حکایت شریفه تناسب المقام ثلثه الاسلام
 محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی آورده سأل ابو حنیفه اباجعفر محمد بن النعمان عما
 الطاق فقال بقول یا اباجعفر فی المتعده تزعم انها حلال قال نعم فقال فما یمنعک ان تأمر نساؤک
 و یکسبن علیک فقال ابو جعفر لیس کل القناعات ترغب فیها و انکانت حلالا و للناس اقدار و مراتب
 یرفعون اقدارهم و لکن یا اباجعفر ما تقول فی البینة تزعم انه حلال قال نعم فقال فما یمنعک ان تقدر
 نساؤک فی الحوائت بما ذات فیکسبن علیک فقال ابو حنیفه واحدة لواحدة و سهمک الف ذم قال له یا
 اباجعفر ان الآیه التي فی سأل سائل اعنه قوله تعالی الاعلی ازواجهم او ما ملکتم یا انهم فانهم غیر یؤمنون
 فمن اتبعنی و اراد ذلک فادلیک بهم العادون نطق بتحريم المتعده و الروایة عن النبی صلعم قد جابت بنسخها
 فقال ابو جعفر یا اباجعفر ان سورة سأل سائل کتبه و آیه المتعده منیه و روایتک شاذة رویه فقال ابو حنیفه
 و آیه المیراث ایضا نطق بشیخ المتعده فقال له ابو جعفر قد ثبت النکاح بغیر میراث فقال ابو حنیفه من این قلت
 ذلک فقال ابو جعفر لوان رجلا من المسلمین تزوج بامراة من اهل الکتاب ثم توفی عنها ما تقول فیها
 قال لا ترث منه قال قد ثبت النکاح بغیر میراث ثم تفرقا قال الفاضل الرشید اگر چه اخراج این
 حکایت از کلینی غیر سدید لیکن از دقیقه شیخ صاحب رساله نقل آن نهایت بعید حالا انه کما از شریف
 و لطف الکفایات باید شنید پس از انجمله است آنکه جواب مومن الطاق با اشکال ابو حنیفه سیاسی ندارد
 زیرا که قیاس متعده بر صناعات و اجزای حکم صناعات بر آن ناجایز میست و نزد شیعه از صناعات نیست

بل از افاضل عبادات است چنانکه بعضی احادیث فضائل آن که دلالت بر تساوی رتبه شمع با جناب رسول محتاج
 مانده اظهار دارد و جواب فائده عاشره خواهد آمد پس عدم رغبت به عبادت فاضله و قربت کامله چه معنی دارد و نمیدانم
 فروشی از صناعات است پس عدم رغبت آن بجهت زراعتش غیر مستبعد و از آنجمله است آنکه کافه عقلا میدانند
 که بنیاد فروشی نسأ با وجود مراعاة تستر واجب اصلا مستلزم شناختی نیست آیا شهره از شهرهای مشهوره و
 بلدیه از بلاد مشهوره خالی خواهد بود و از آنیکه عقیقه های بسیار مستورات بشمار در آن با اکثر صناعات مثل
 مثل فروختن سرکه و اجار اشتغال نداشته باشند پس از فروختن بنیاد غیر سرکه نزد امام اعظم در حالت
 مثل سرکه است بشرطیکه در بیع آن ارتکاب محرم مثل ایهال ندر واجب که امری زائد بر بنیاد فروشی است
 بعین نیارند شناختی و قباحی لازم نمی آید پس در صورت التزام امام اعظم بنیاد فروشی نسأ را که اصلا
 قباحی ندارد التزام امر متعین نسأ بطوریکه امام اعظم بر مؤمن الطاق لازم کرده از وجوهی که تصور شود بلکه
 الحال بهم اگر احدی از خفیه التزام بنیاد فروشی نسأ بطوریکه مرقوم شده نماید و از مخالفین خود در خواست
 التزام امر متعین نسأ خصوصا قسم ثانی آن کند خداوند که بحواب او چه خواهند گفت و از آنجمله است آنکه
 عقل هیچ عاقل باور نمیکند که امام اعظم همچو التزام شنیع از سوانح طبع و قاده و من نقاد خود ترتیب داده
 بخاطرب بر هر دو تیرش کار گرفته شود و هرگاه مخاطب بطریق مکابره لفظی که هوال مناسبه و جمعی از شناسا
 نموده بر زبان آورد بر قلم ظاهر آن مطلع نشود بلکه التزام کمال صحت آن نموده خود ملزم شود و بگوید که سبک
 انفعاله با آنکه بعدا تمام شد آنرا من که امام اعظم بطریقت مؤمن الطاق عائد کرده بکلام بصیرفه اولی ملزم شد
 بدیون ظهور عارقه صرفه نزد عقلا غیر معقول و اگر چه لطافت این حکایت بسیار است لکن رد و الاختصار
 بطریق نمونه اند که از بسیار ذکر کرده شد اقول قبح و جرح در روایت این حکایت از فاضل رشیدی پس
 بعینه چه صحت صدق سخنان آن عقلا و نقل این بابت سدید و نظر با شتمال آن بر مضامین حق علیه
 و بنیات تبیین واضح علیه که منصفین را مجال انکار حقیقت آن نیست اخراج آن از لفظ الاسلام مجمل
 یعقوب کلینی طاب ثراه مستحسن و مستقر و استبعاد از آن از دقیقه سخن معترض پس مستبعد و مستغرب و
 چون اصل مضمونش حق و صدق است اگر مکابر لفظی بر روایت نمودن لفظ الاسلام انکار و تمسک
 ساطره حکلیه بنامین مؤمن طاق و امام اعظم سنیان اتفاق نماید انکارش بکار نمی آید و رجوع بنزاع لفظی
 بنماید با آنکه انواری از حال دقیقه شنبه های رشیدی باید شنید و ششم حق بین را از ملاحظه حق نباید پوشید

پس بد آنکه آنچه فرموده که پس از جمله است اینکه جواب مومن الطاق با اشکال الوصفیه سیاسی ندارد و
ناشی از غایت غفلت است چه در حقیقت کلام رشیدی با کلام امام اعظم و سیاسی ندارد زیرا که بنیای
اعتراض او بر نفس طاعت و اباحت متعه است لا علی کونها من العبادات چنانچه قول او از عمده آنها حاصل است
اینمقال و سبب اینجاست پس جواب مومن طاق که در حدیث طبع طاق و در وجودت درین یگانه اتفاق بود
تمام باشد بلا کلام و عین حق و صواب و چون او تلفقه است که از عمده آنها عبادت او افضل العبادات است پس
توجیه فاضل رشیدی از تعدیل توجیه القول بما لا یخصه قائم بوده باشد علاوه آنکه اکثر عبادات نیز باعتبار
اختلاف عرف و رسم بلاد مختلفه مستلزم شریک میشود چنانچه نکاح با وجود آنکه از جمله قربات و عبادات است
و لونی جمله اگر احدی از ارازل استدعای نکاح یک از بنات شرفا نماید بر اولیای آنها شاق و ناگوار
می آید و همچنین رکوب حمار اسوة بالسلف الا براری فی بعض الدیار و ما شبعه ذلک بلکه در اکثر بلاد هندیه
نکاح زن با مرد دیگر بعد فوت زوج اول یا طلیق او باعتبار عرف نهایت مستلزم است و استدعای نکاح
ثانی از اولیای شان گوازا اولیای صحابه کبار باشند باعث اشمیز از خواطر نفسان و خائری سیکر و مع این
سن العبادات تقسیمه و ایضا میگویم که نکاح دوام و متعه هر دو عبادات محض نیست و الا احرم و هر بعوض است
و التنازع کما نشئتمیداشت فلا باس بتبیهه بالصناعات مع ان قول امامه و یکمین علیک صریح فی
عده ایاها من الصناعات فلا تنفصل و ایضا مقصود مومن طاق تنفیذ است نه تشبیه تام فلا یمم ما ذکره من الاجماع
الغیر الوجیه فی الفرق بنهما و بر ارباب الصنف که تدریب و توکل در فنون حدیث نموده اند گفته و پوشیده است
که سبب لغات در بیان فضائل استجاب در اکثر اخبار واقع و در احادیث فریقین شائع کما لا یخفی علی من حیال
خلال تلک الدیال پس استغراب معترض و تشیع او بران کما هو ظاهر من کلامه ناشی از اجماعیت و عدم
همارت او در فن حدیث باشد و هر متبعه جدا کسیکه مقصد و مقصدی شیخ الاسلامی بلیده درلی باشد
و سبب شغف و افتخار مزین فرمایند چنین غفلت از استغراب نقد و رد فی الخبر النجاشی ایشیخ فی ریه کما یستلزم
فی امته و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل پس هر گاه بنا بر چنین اخبار پیران و علمای اشیان دم از دم میزنند
و رند و ادعای مساوات بدرجه موسوی کنند پس چگونه طعنه بر دیگر اخبار متضمنه سبب لغات و ثواب از حدیث
حق نیست که چون بغفلت و خطای انبیاء قائل اند و ادعای مساوات شان با انبیای بنی اسرائیل
مجال انکار و دم زدن نیست کیف و میت الدین علی خود را افضل از جناب خاتم الانبیاء میگردانند

تا انبیای نبی اسرائیل چه رسد و سیاقی متعلق به نیایان و آنچه فرموده است و از آنجمله است آنکه کانکه
الخ هرگاه نظر بیدر شادت و دینداری التزام بنیز فروشی لشوان فرموده اند و غیر از بیع قح اخیر انبند
اگر چه بقوی قوای بهیمیه و شش حرارت غریبه باشد و هیچ مواد شهوانیه شبان رجال گردد با التزام
تسیر بالفعل و لو انخر آله انخر اق استراخره الامر که را نموده اند با آنکه مثل امام اعظم اقدام بر آن نفرمود
و حیات بران نظر بشناخت آن نموده اند پس اگر احدی از شیعه نیز بمقابله انیقال التزام مشبه
بشروط مستوفیه آن نماید و برای امثال ام ابن الزبیر و صحابیات تمتع بهن من صدر الاسلام آله
غزوة او طاس که قریب بهجده دیابست سال از ابتدای اسلام میشود تسلیع آنرا گوارید چه عجب
باشد و کدام وجه ملام و الطاعن علیه طاعن علی الاسلام و هذا الکلام علی حد و ذلک الکلام و حق نیست
که رعایت عفت فی بعض الاحیان شرعاً لازم و چون باعتبار عرف متاخر بنیز فروشی لشوان و الزام
تمتع برد کالین مستحب و غیر محسن است التزام هر دو مستنکر و لهذا اگر خواهش نکاح ثانی از اولیای
اهل سنت نموده شود خصوصاً قسم ثانی که نکاح دوری باشد معلوم نیست که در ماده او چه فواید فرمود
آنچه گفته و از آنجمله است الخ مدفوع است باینکه عقل هیچ عاقل لحد اطلاع بر مضمون صدق ششون
کل الناس افقه من عمره الخ المحذرات فی الحال استبعادی از مخم گشتن امام اعظم که به نسبت فاروق
اعظم امامی اصغر پیش نبود نمیتواند نمود و از اعتراف او بالقذیت سهم موسن طاق بوجه من الوجهه ابا و نکاح
نیتواند فرمود و دانستیکه کلام آن یکنه آفاق از شوائب اسقام براس است و چون خارق صرفه از
برده نشین در مقابله مقابلیه صرفه خلیفه زمان کارگر شود اگر چنین خارق از موسنی صاحب کرامات الطهور
انجام و خرق حجت ضعیفه خفیه نماید چه عجب باشد قال السید السخا الوحید فائدة تاسعه
در ذکر اخباریکه اهل سنت آن متمسک شده اند در باب نسخ حکم جواز تمتع و جواب از آن بدانکه علی

سنیان ثبت نموده اند در باب نسخ باخبار عدیده از آنجمله است آنچه در صحیح ترمذی از ابن عباس روایت
 کرده قال انما كانت المنة في اول الاسلام كان الرجل يقدم البلدة ليس له بها منعة فيخرج المنة بقدر
 ما يرى انه يقيم فحفظ له مناعة و تصلح له شئ حتى نزلت الا على اذواهم او ملكت ايمانهم و قد رواه السيوطي
 في تفسيره الدر المنثور عن الطبراني و البيهقي في مسنده عن ابن عباس رضي الله عنه انهم اذا اجمعه است
 آنچه در صحیح بخاری و مسلم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند انه قال ان رسول الله صلعم
 نهي عن كالح المنة وعن لحوم الحمر الابلية زين خيرة في تفسير الدر المنثور رواه مالك و عبد الرزاق و ابن
 ابی شيبة و البخاری و المسلم و الترمذی و النسائي ابن ماجه انتهى و از آنجمله است آنچه مسلم در صحیح خود از سيرة
 روایت کرده انه غنم ذراع النبي يوم فتح مكة قال فاقمنا بها خيمة عشر ليال فاذن لنا رسول الله في منتهى
 ولم يخرج حتى نهانا عنها و از آنجمله است آنچه در صحیح مسلم در تفسيره در منثور از سلمة بن الاكوع روایت کرده اند انه قال خيرا
 رسول الله المنة يوم اوطاس ثلثا ثم نهى عنها و از آنجمله است آنچه ابو داود و احمد از سيرة روایت کرده ان رسول الله
 صلى الله عليه و آله و سلم نهى عنها في حجة الوداع و هرگاه برین جمله اطلاع یافتی پس میگوئیم اما اولاً اینکه این اخبار
 بر تقدیر صحت از جمله اخبار احاد است و اصل جواز منعه از کتاب الله و از اجماع محقق ثابت است و ظنی ناسخ
 قطع نمیدانند شد و الاصل عدم النسخ فیه استصحابا بالی ان لظهور النسخ القطع و ليس فليس انتهى قال الفاضل
 الرشید جواب ثبوت جواز منعه از کتاب الله در رد فائدة ثانیة و جواب تحقق جواز آن از اجماع محقق در جواب
 فائدة اولیة بتفصیل گذشت که از ذکر آن نایا استغنا حاصل گشته اقول اجماعی شبهات متقدمة را از ما تقدم
 باید جست فلا غیر فائنا قال السيد الوحید و ثانیاً این روایات شمل بر تناقض و تهافت و اضطرار است
 است که ماقبل را در آن متناظر کردن است انتهى قال الفاضل الرشید مد فروع است بچند وجه اول
 آنکه وقوع این قسم روایات در کتب احادیث شیعیه بیش از پیش است و اکثری از احادیث متعارضة شیعیه را
 صاحب تحفه در اواخر باب هفتم که در امامت است در تمهید بحث امامت ذکر کرده بلکه اکثر ابواب آن کتاب شمل بر
 احادیث معتبره مطلوب او هست و آن احادیث بزعیم شیعیه معارض است باحادیث دیگر که در طریق ایشان ال
 بر مطلوب شیعیه مردست و اگر اینکلام معارض قبول جانیا بد گوئیم کتابین معتبرین شیعیه یعنی تهذیب سید
 شاهین عادلین بر وقوع کثرت تناقض و تهافت و اضطرار در احادیث شیعیه موجود اند چه معنی آن هر
 کتاب در اکثر ابواب آن بعد از ذکر احادیث و آنکه بر مطلوب خود احادیث متعارضة ان بعنوان امامت رواه فلان عن

فلان ذکر کرده در بعضی جا بحسب همان خود تاویل نموده جمع بین الروایات المتعارضة بنمایند و در بعضی جا حکم بضعف و
 اشغال آن نموده روایت سارخس مطلوب خود را از درجه اعتبار ساقط بنمایند و در بعضی جا با وجود صحت خبر محض بنا بر
 حفظ مذہب خود ترک آن خبر میکنند و چون درود این قسم اخبار مستلزم وقوع اختلاف بسیار در میان علما است
 لهذا وجود اختلاف در علمای شیعه بجهت کثرت تعارض ادله بیش از حد است و چون حال کثرت تناقض
 و تهافت و اضطراب در روایات شیعه این باشد که بنده از ان بطریق نمونه مذکور شد پس ایشانرا طعن
 بر اهل سنت بوقوع احادیث مضطرب متعارضة الطاهر در طریق ایشان و اختلاف علمای این فرقه در وجوه
 تطبیق و ترجیح بعضی از آن بر بعضی ناموجه باشد دوم آنکه هرگاه درین روایات مضطرب متعارضة الطاهر بیک
 بعزل آید چنانچه صاحب تحفه بیان کرده و سیاقی مع ما علیه و ما له و دیگر اجله علمای مکتب تکرار نسخ و اباحت تصریح
 کرده اند چنانکه امام نووی در شرح صحیح مسلم میفرماید و الصواب المختار ان التحريم والا باحة كانا من ثمرتين فكانت
 حلالا لا قبل خبير ثم حرمت يوم خبير ثم ابيحت يوم فتح مكة و هو يوم اوطاس لا اتصالا بينهما ثم حرمت يومئذ لغير ثلاثة ايام
 تحريمًا مويدًا لى يوم القيمة و لا مانع من تكرير الا باحة و التحريم انتهى مختصرا و بعضی از محدثین اهل سنت الفاظ
 حرمت آنرا که در بعضی مواقع وارد شده محمول بر توكيد و تشهير نموده اند نه بر انشای حرمت در آن مواقع چنانکه
 امام نووی در کتاب مذکور از ما ذری نقل کرده حیث قال و اختلف الرواية في صحيح مسلم في النهي عن المتعة في
 صلة الله عليه وآله وسلم نهى عنها يوم فتح مكة فان تعلق بهذا من اجازة نكاح المتعة و زعم ان الاحاديث تعارضت
 و ان هذا الاختلاف قاطع فيها قالت هذا الزعم خطأ و ليس هذا تافضا لانه يصح ان ينهى في زمن آخر توكيد
 او يشترط النهي في سبعة من لم يكن سمعه اولاً و سمع بعض الرواة النهي في زمن و سمعه البعض في زمن آخر فنقل
 كل منهم ما سمعه و اضافة الى زمن آخر انتهى و چون تطبیق درین احادیث بعمل آمد گوید وجه تطبیق مختلف
 باشد پس تناقص و تهافت و اضطراب باقی نماند و عمل بر احادیث مضطرب مع لقاء اضطرابها لازم نیاید
 و این وجه تطبیق اگر چه یکمان شیعه ضعیف باشد لیکن بمطلوب ماکه معمول بها بدون این روایات بع
 تطبیق است ضرری نمیرساند چه بر تقدیر ضعف آن از اکثر تاویلات شیخ الطائفة که بعضی از آن باعتراف
 اعظم علمای امامیه قابل استعجاب است و قد مر نقله فی جواب الوجه الخامس من الفائدة الثالثة بعيد تر
 نیست پس سمج تاویلات شیخ الطائفة را بعد الجمع و التضعیف برفع تناقص و تهافت و اضطراب در نشن
 و تاویلات اهل سنت را رفع آن نه نشن میزان معادله را طرح دادن است سوم آنکه اکثر روایات مضطرب

در شان نزول آیات در طریق شیعه کوشی موجود و در ظاهر فقیهین سرود است پس هرگاه آن روایات ساقط از درجه اعتبار
و موجب جعل نشان نزول آیات نشود پس این روایات با وجود تطبیقات کثیره چه اسطرح شود چهارم آنکه اگر اخبار
را که دال بر تاریخ تحمیم است بجهت تناقض و اضطراب ساقط کنیم پس در طریق اهل سنت احادیث بسیار از
حضرت امیر ابرار و ائمه اطهار و صحابه کبار بلا قید تاریخ در باب حرمت متعه مثل حدیث هی الرزنا بعینه و غیر آن مروی
است چنانکه در جواب فائده عاشق بنندی ازان مذکور خواهد شد و ان احادیث از توهم تناقض مبرا پس بحکم
آن احادیث نزد اهل سنت حرمت متعه ثابت باشد انتهی اقوال و وجه مذکور که بر عیش دافع مقال جناب سید
انگاشته مدفوع است آنچه اول پس باینکه قیاس اخبار مضطرب بخلافه که بکمان خود آنرا نسخ اباحت متعه قرار داده
بر اخبار مختلفه فرقه حق که در بعضی ابواب فقهیه و مسائل اصلیه یا فرعیه دارد گشته قیاس مع الفارق است زیرا
اهل خلاف اخبار مختلفه تاریخ و مضطرب المضامین را نسخ امریکه ثابت فی الاصل باجماع فقیهین است و
کتاب و سنت ثبوت آن مقطوع به قرار داده اند پس اگر شیعیان نیز در نسخ امر مقطوع به متمسک باخبار گذارند میباید
قیاس رشیدی درست میشد و پس الامر کند لک و عاشق هم عن ذلک اما وقوع اختلاف در اخبار پس کسی انکار
نکرده تا انعام او تقریر یک ذکر کرده اند صحیح بوده باشد کیف و اکثر ظهور آیات قرآنیه با هم اختلاف دارد فکیف بالزنا
بالجملة کلام رشیدی ناشی از عدم فهم کلام جناب سید و عدم ادراک مرام انجناب است چه او توهم نموده که غرض
در مقام تشبیح و طام بر اصل وقوع اختلاف در اخبار سینه است کما یصح به کلام فی اخر الوجه الاول حیث قال
و چون حال کثرة تناقض و تعارض و اضطراب در روایات شیعه این باشد که بطریق نمونه بنندی ازان مذکور شد
پس ایشانرا طعن بر اهل سنت بوقوع احادیث مضطرب متعارضه الظاهر در طریق ایشان و اختلاف علما این فرقه
در وجه تطبیق و ترجیح بعضی از آن بر بعضی ناموجه باشد انتهی و منشأ این کلام سوء فهم مرام است چه غرض جناب سید
انست که چون اخبار نسخ اباحت ثابته قطعیه اضطراب و تعارض با هم دیگر دارد و تعیین زمان نسخ و تاریخ آن غیر
مضبوط است البته چنین اخبار مضطرب به تعارضه صلح نسخ امر قطعی نباشته باشد نه اینکه غرض انجناب طعن بر اصل
وقوع اختلاف در ان اخبار باشد کما توهمه من قلنا انت بدو سوء الفهم علاوه آنکه فارق اخر نیز موجود چه احد از علمای
شیعه در مقام محاجه خصام و مقابله مخالفین دست بردن احتیاج اخبار مختلفه مأوله زوده بخلاف علمای سنی که چنین اخبار
غیر مضطربه در مقابل شیعه علیه متبذرت میشوند و ایضا فارق ثالث تحقیق که علمای امامیه جایگاه تبانی اخبار و
جمع بین آلهامی پرواز در صراط عن الظاهر و داعی الی التاویل تحقیق میباشد که تا اکنون اوسته اوجاعا کما شفا

عن قول المعصوم پس اصل حکم را اولاً بدلائل مستقلة ثابتة الاصل باثبات میرسانند و باز تاویل و جمع اخبار مختلفه
الطواهی می پردازند بخلات اهل خلافت در ما نحن فیہ کہ بنور دلیل بر نسخ حکم قطع از کتاب و جماع بقبول کہ صورت تحقق
و وقوع داشته باشد یا دیگر دلیلی کہ قابل قبول اهل انصاف در مضارضا باشد قاست نموده عمده شایدها
همین اخبار مضمر است پس کس بمقاومت بعرض ثم نقض اگر اول نسخ آنرا ثابت نموند و باز جمیع اخبار مختلفه
را ہی بدیهه شد است نه اینکه اصل نسخ را بچنین اخبار کہ خودش تاویل طلب است ثابت نمایند و ایضا فارق را بین
نیز تحقیق است و آن نیست کہ جمع بین الاخبار الا امامیه بحسن سماع جمعی از علما فحول امامیه بوجه حسن جلوه ظهور گرفته
و احیاناً در بعض مقامات اگر بعض وجهه ضعیفه بر جمع معتبر شده بعض وجهه قویه جامعہ هم ممکن است بخلات
ما نحن فیہ کہ جمع آن هیچگونه از علمای سنیہ ممکن نمیشود اگر از یکجانب خنہ کلام را اسد و میسازند از طرف دیگر خنہ
بهم میرسد بلکه بابی دیگر گفتنی میشود لایسید با ساد و لن یصلح العطار ما افسد الله هر چه در آنچه فاضل عزیز در باب
هفتم تحفه گفته ناشی از جنسیت او لفظن حدیث و اصول امامیه است که ما بین نقضه و العجب کل العجب کہ
فاضل کشید در مقام تشیع بر شیخ الطائفه فرموده کہ در بعضی جا حکم بغض و اثنال آن نموده روایت معارضه
مطلوب خود را از درجه اعتبار ساقط مینماید البته و این تشیع در حقیقت تشیع بر کافه محدثین فریقین و تصدیر
تحقیق رجال است چه داب نقاد حدیث و رجال همین است کہ تضعیف بعض و تصحیح و توثیق بعض آخر
می پردازند و لیس ذلک بحدیث مستحکم تا بوده است چنین بوده است طرفه آنکه بعد ازین فقره فرمود
است در بعضی جا با وجود صحت خبر محض بنا بر حفظ مذہب خود ترک آن خبر میکنند در یکلام طرفه تذلیل تلخیص
بکار برده است چه جناب شیخ طح بعض اخبار مخالفه اجماع فرموده است و هو دیدن جمیع الفرق الاسلامیه بما
و حدیث و لیس فیہ ما یقیم بر علیہ و لیعاب بر و تشیع علیہ و چون فاضل معترض دیده است کہ در طرح مخالفه اجماع
بعضی نیست لغیر عبارت نموده گفته است کہ برای حفظ مذہب خود ترک آن حدیث فرموده تا در نظر عوام منشا طعن
گردد و ندانسته کہ ارباب محقول را نظر بر معانی است و لا عبرة عندہم بالعبارۃ و چنین تذلیل و تلخیص را
کہ در نظرشان اعتباری خواهد بود فلا تعقل و لا ینبغک مثل خبر امامیه ثانی پس مدفع است باینکه نسخ منقذ
معظم اهل سنت تحقق است و اخبار نسخه غیر متعین التاریخ و علمای اهل سنت دست و پا بسیار زده آنچه از وجه جمع
و تطبیق نوشته اند باهم اختلاف کلی دارد هر یکی مدد دیگر برادر جمع تشیع مینماید پس در این صورت چگونه
تاریخ نسخ ممکن تواند بود و اذالم تعیین کیفیت ثبت نسخ ما تقر با حقه فی الشیخ فی صدر الاسلام آیینی مبنی کہ

همین قول نزدی که فاضل ارشد طبیب خاطر از نقل فرموده آنی اجبت در همین دو مرتبه که کان التحریم مرتبه
 فی خیر و آخری یوم الفتح نزد استادش غیر ثابت که سبب قدرت به دست عرقه علاوه آنکه در کثیر الحال آورده عن الحسن بن
 ماحلت المنة قط الا فی عمره القضاء ثلثة ايام ماحلت قبلها ولا بعدا عجب انتهى و بهر صبح فی وقوع التحلیل مرتبه ثانی
 فکیف بالمترین و کیف مراراً و قدمت الاشارة الى ذلك مراراً لیس لا محال چنین تطبیق مطابق واقع نباشد
 آدمیم بر وجه جمیع که از ماضی نقل نموده اند پس بدلول عبارت ماضی که در این مقام آورده اند است که نمی بین
 یوم الفتح بنا بر تاکید بوده نه بنا بر نسخ و هذا مناف بما نقله هو بنفسه عن النودی فیما تقدم بعده اسطر من وقوع
 التحلیل و التحریم یوم الفتح و ادعای پس اگر نمی تاکید می بر تحلیل در الوقت چگونه مکان سبب شست و روایت سبب
 که مسلم در صحیح خود آورده مطلق است بوقوع اباحت یوم الفتح فان فیما ان سبب در سبب مع لغوی یوم فتح که فاشتا بهائمه عشره
 یوما فاذا انزلنا رسول الله فی سبعة لسنه و لم یخرج حتی تنها ما عنده فی رواية سلمة بن الاکوع خص رسول الله التحریم
 او طاس ثلثه ثم یمنع عنها یس جل نمی بر تاکید چگونه ممکن شود چنین تطبیق غیر مطابق واقع را محل اعتبار ساختن
 بران تخیر نمودن کار عقلانیت و اگر مثل این تاویل علیل به سر و پا قابل اعتنا باشد پس هیچ کلامی نخواهد بود
 که صلاح پذیر نباشد و لو کان مستلزما علی السفسطة المختصة قال الطیبه فی شرح مشکوٰۃ و لا یجوز ان یقال ان الایام
 المختصة بما قبل خیر التحریم یوم خیر لثابت و ان الذی کان یوم الفتح مجرد و تاکید التحریم من غیر تقدم اباحت یوم الفتح
 که اختاره المازنی و القاضی عیاض لان الروایات التي ذکرها مسلم فی الاباحت یوم الفتح صحیحه فی ذلک فلا یجوز
 اسقاطها و لا مانع من منع تکرار الاباحت و اگر گویند که ماضی از سبب تاکید می آن نمی است که در ادعای طاس ماضی
 شده گوئیم در ادعای طاس نمی مجرد و گذر نه گشته بلکه شخص المنة ثلثه یوم او طاس نیز موجود است پس تاکید لغوی چه
 و از اینجا واضح گردید که آنچه فرموده و چون تطبیق در این احادیث لیسلی آمد منبج است و کجا تطبیق لیسلی آمد
 بلکه در وجه تطبیق هم تطبیق نیست پس در اینجا بنا سختم ناقص باشد در وجه جمع نیز و تطراب سبب اندر گردید
 نه تنفیذ آنچه فرموده اگر چه بکمان شیده ضعیف باشد مود است باینکه این وجه تطبیق بکمان اهل سنت هم فاش
 نمیشود چه جای گمان شیده و آنچه فرموده چه بر تقدیر ضعف آن الحز اگر چه تاویل و تطبیق بعض احادیث مختلفه
 اما سبب که از جناب شیخ بوقوع آمده خالی از ضعف نیست لکن وجه تطبیق منحصر در همان وجه ضعیف نیست بلکه
 با نحای شتی که نهایت قوت دارد جمع در آن ممکن است بخلاف آنحن فیه که هر وجهیکه برای جمع قرار میدهند لاحق
 از سببانی بر می آید و نقل ملا و پیازه بر آن صادق فالقیاس مع الفارق بل مع الفوارق اما وجه سبب پس راجع

واصل بسوکه و جدول است فیرح جوابی که جوابه و بالجملة وجه جمع در اخبار را می قبول است لعدم التناقض بینها و وجه
 بین الاخبار الناسخه که ذکر فرموده اند غیر مقبول بلکه غیر مقبول است لشدّة الاختلاف و الاضطراب و التهاوت و التناقض
 بین تلك الوجوه و کیف یرفع الاضطراب بالاضطراب ام کیف یندفع التناقض بالتدافع اما جواب وجه چارم پس نیست
 که هرگاه اخبار مفصله ناسخ بحجت اضطراب و تدافع مدفوع و مطروح باشد اخبار مجامع التدریج چگونه واقع امریکه
 ثابت بالاجماع المحقق القطعی باشد و آنرا در فی اوسه بالطرح و محل علی وضع الراوی تطیب قلب الخلیفه پس ایراد
 چنین وجه غیر شایان شان رشادت نشان نباشد مع اتها من اخبار الاحاد و لم یبلغ مبلغ الکثرة و الا شتمها
 و الاخبار المفصله شهر منها و غیر المشهور اوسه بالطرح من المشهور سیمایا اذ کان ذلک المشهور کیف محجور اسطر جوا
 واجب الرد و الانکار فاعتبر و ایا اوسه الالبصار قال استبد الوحید ترمذی میگوید که در اول اسلام جائز
 بود و بود و او گوید که در حجة الوداع که آخر زمان آنحضرت بود منسوخ گشته است می قال الفاضل الرشید حیرانم که
 در روایت ترمذی و ابوداؤد و چگونه ناقض و تهافت متوهم میشود زیرا که ابوداؤد روایت نموده در حجة الوداع اخبار
 کرده و ذکر نموده در آنوقت مستلزم وقوع نسخ در آنوقت نیست چه جائز است که نبی از سابق باشد و در حجة الوداع فکر
 آن بحجت تاکیدان نظر بر جماع ناس مثل ذکر اکثر احکام دیگر واقع شده باشد پس در حدیث نبی متعه در حجة الوداع
 نسخ ان قبل از حجة الوداع تعارض نباشد امام نووی در شرح صحیح مسلم یفرماید و قد روای ابوداؤد من حدیث البرح
 بن سبر عن ابیه انی عن ابی حجة الوداع و بعد چند سطر گفته و ایحی ان الذی جری فی حجة الوداع مجرد التمسک بما جانی غیر
 روایت و یكون تحذیره صلی الله علیه و آله و سلم یؤید لاجتماع الناس و تبلیغ الشاهد الغایب و تمام الدین و تقریر الشیخ
 حنفی بقوله لے یوم القیمه منی و قسطانی در شرح صحیح بخاری یفرماید لیس فی سباق ابوداؤد و سوکه مجرد انی فلعلمه
 صلی الله علیه و آله و سلم اراد اعادة انی لیس من لم یسمعه قبل انتم ما اردنا نقله اقول حیرت جناب ساری
 در مقام مقام حیرت نیست زیرا که سبب کثرت اشغال که اکثر اوقات در مقام فخار و اعتدال بیان یفرماید البته
 مراجعت و توغل در فن شریف حدیث این مثل جناب بهر اصل و در افتاده پس منشاء این حیرت همان چیست
 و قلت تدرب در حدیث بوده باشد بلی حیرت نیست که امام سیه که شایع مسلم است و قسطانی که از شرح بخاری
 و تدبیرین فن حدیث است چنین جمع و تطبیق بے سر و باطل گشته در روایت کبره نبی را بر نبی تاکید می حل فرمود
 و مشکه عجیب عن شامه زیرا که بر متامل خیرستور نیست که مراد از آن نبی ناسخ است پس فانه الظاهر المتبادر و
 خلافا غیر ظاهر و در کتب حدیث در روایات اخر که از سیره ماور گشته تصریح انمیع وارد است ففی کثیر الاحوال و التدریج

غزوة خيبر من كتاب البخاري وحي في الذبايح من طريق مالك بلفظ نهي رسول الله صلى الله عليه وسلم عن لحم الحمر الا
يساقى في ترك الخيل فخر واية عبد الله عن عمر بن الزهر عن ابن ابي عمير عن النبي صلى الله عليه وسلم عن طريق محمد بن عبد الله
البغدي ان ابن عباس رضي الله عنهما في منعة لانساقال له ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عنهما يوم خيبر عن لحم الحمر الا لمية واخرجه مسلم بن
رواية يونس بن يزيد عن الزهري مثل رواية مالك والدارقطني من طريق ابن وهب عن مالك ويونس واسامه بن زيد عن
عن الزهري كذا انتهى ما في فتح الباري ما يتعلق بالمقام وشيخ عبد الحق ازساخرين در كتاب جذب القلوب ذكر غزوة خيبر
فرموده و بهم درين غزوه فكل منعة حرام شد وازا بعد اسلام تا ان وقت حلال بود وبار ديگر در روز او طاس كه بعد از فتح
كرد و طاس شد و بعد از ده روز حرام گشت حرمت قطعي است و حتى موضع الحاحه من كلامه اما بيان امر ثاني غني كونه
ان و اوفق لغرض استيد پس است كه بنا بر انكار صاحب تحفة تحريم متعه و خير نموده باشد لکه در او طاس كذا في شرحه كذا
في باب اطاعن ليس ان اباحت متعه تمتد باشد از صدر اسلام تا جنگا و طاس كه در آخر شده است و واقع گشته و خير
در سه سال بعد پس اباحت متعه بنا برين قول تا بست سال تقريبا است و دانسته و بنا بر قول شيخ خيبري كه از ان نيكون
انكاره انفع لنا چون غرض جناب سيد بهمين است كه روايات و اقوال اهل سنت در بيان نسخ خطا باشد و در حلال
دارد و هر يك بر قول ديگر و در انكار و بنا برين انكار صاحب تحفة تحريم متعه و مويد قول انجناب باشد و اوفق
مطلوب كذا لا يخفى ليس ايراد ان از فاضل رشيد را بتمام متعه باشد و آنچه قسم نموده كه انجناب را روي سخن باضا
تحفة است طرفه مضروبي است بر سخن دين ساله با كذا فقه ناصبيه است فايده الامور مقام مناسب كلام تحفة هم
تذكر و مورد و ميشود در مقام نام ان بجا به هم بيان نيامد پس بر سخن با انفرجه باشد و الفاظ كلام جناب
سيد كذا متعه كه منقول بيان تماخت روايات است پس در مقام بر سخن با مخدش در راه نشيان است مثل بر
و الجوده و در نظر كمي شان اما آنچه بر تقدير تسليم خيبر افاره فرموده اند ليس غير محصل المنع است ويرا كه اگر در احكام
حرمت بر ضرورت و عدم آن كرده پس اتقاع حكم را عند اتقاع العلم نسخ ننديان ناميد و اجتمع تعديدي و نسخ
حيث عدم علت عدم است معذرت شوق و حرارت بلاد و رفته از اوقات و احوال غزوات و اسفار و فقر
مرتفع نشده فيوجد الحكم عند وجوده بلكه اين علت و ديگر علتها در وقت فليقه ميشود و مكان وجود و انحلال و اجبا
نميد آن كه علت در زمان خليفه زمان چه علت بجز سائيد كه منتهى مطلب نگردد و كلام در مستند وقوع نهي در
خير نسبت تا شادت پناه تخير رفع استبعاد مي فرمايد بلكه كلام در تناقض و تماخت روايات است كيف و بنا
تصحيح تزيدي در صدر اسلام اباحت متعه تحقق بود و لا غير و غزوة خيبر در اسلام واقع نشده بلكه در سده اخير ان بزرگ

۱۸۱

در سال مئمن از هجرت مقدسه واقع گشته و همدان این توار دو تالی نسخ در عقل بیچ قلم نیکنی که در هر مرتبه یکی صادر شود و باند
نسخ گردد و در حقیقت نسخ کند ای راجع بقول بالبدیهه و فلا تفعل قال استید الوحید و چون دیدند که انیم بدست
میشود چه اذن آنحضرت دست به لجنه خبر هم بود حدیثی دیگر از کیه خرد بر آوردند و گفتند که نسخ آن در فتح مکه بود و قال الفار
الکرشید بر گاه بیان کرده شد که نقضه اجماع است نسخ ضرورت و اجماع است آن و مستحب دفع ان ارتفاع ضرورت
نموده بود پس روایات و الیه بر وقوع تعدد و تکرار نسخ مستلزم است تا و قیاحتی نباشد اقول این نسخ نیست بلکه
نسخ است زیرا که دستبند ارتفاع حکم عند ارتفاع العلم نسخ نیست همدان از عبارات شریفه همین مستفاد گردیده که در تعدد
و تکرار نسخ قیاحتی نیست لکن معلوم نگردید که تکرار آن چند مرتبه قائل اند اگر قائل به مرتین اند کما عن النوری
و غیره پس این روایات بر تکرار است دلالت دارد نه بر تشبیه ان کیفیت اجماع و اگر بکثرت مرات قائل اند پس مستفاد
سای در باب مطاعن بهیقدر فرموده که کیار یاد و یاری از ان واقع شده و این نزد بد حال بر تزد و ایشان
در مره ثانیه است فضلا عن المرات پس چگونه بی با کانه جبارت بر زیاده میفرمایند علاوه آنکه هر گاه در تکرار نسخ
شناختی نمی پذیرند پس چرا قبیل ازین در روایت ابو داود و نسبی را بر تکرار جعل فرموده اند همین سیلفند که این نسخ
نامح است و در تکرار نسخ شناختی نیست قال استید الوحید و چون انیم عاری از صحت بود و سناد آن بر دو خط
نمودند قال الفاضل الکاشغری روایات نسخ آن در طائف از کتب متداوله حدیث نه بیاد حشر است و
نه صاحب رساله اثر او را نیتقام حواله کتابی کرده تا در جایش بقلم می آید که آیا از روایت سخن توجیه است یا لا فان
اقول مخفی نماند که نسخ متعدد را و طاس در روایات اکثر ناس دارد و او طاس و ادوی از طائف میباشند عجیب است

که فاضل رشید از نسیه غفلت مرزیده قال فی الفتح شرح المصابیح للبغوی او طاس وادوا الطائف کثانی الجامع الابرار هم
خانی و ملاجلال کلای در حاشیه مشکوه فرموده او طاس موضع فی الطائف یصرف و لا یصرف حتی و هذا القدر کاف و این
یکم بر لیس مخاف و از همین جا است که ذکر او طاس در انقیام در کلام جناب سید رند واقع نشده و فاضل رشید باین معنی و
نرسیده قال السید الوحید باز از انهم اعراض کرده در حجه الوداع گفتند بالجملة تبیین اندک اندک در زمان نسخ لغوی
تا اینکه طفره کرده نوبت بزمان خلیفه ثانی رسانیده و از انروز نسخ بکمره قرار یافت انتهى قال الفاضل الرشید
او کلا جواب انتساب نسخ بسو خلیفه ثانی در فائده ثالثه لاحظه فرمایند بعد از ان اگر باز بدو تلفظ بلفظ استناد نسخ بطرف
مخلفه ثانی باقی ماند از شاو فرمایند و الا واد انصاف داده از این قسم حجت شرکت باز آیند و ثانیاً در انقیام اصحاب
رساله استفسار سیر و در که بصاحب تحفه با تمام هر قدر از صواب که علامه آنجناب را موجب ننگ است طعن میکند حال آنکه بفرمایند
که نسق عبارت انقیام و اکثر مقامات دیگر با خود از تحفه است باین معنی و التوجروا حتی اقول و نسقکه بنا و خلیفه تحریر شده
بسی خود بر وجه شافیه ثبت ایداع او در دین آگهی است کما هم با تم توضیح پس فاضل رشید ارفع ان لازم و اما یکم مقامات
و ملائک بر سر خود بر دوازده از این حجت شرکت باید که باز آیند و بمقتضای قول ان لا تفعلون دست از اعتدال
بر داشته و اد انصاف و بهر دو یک اصل را و اول تقدیر آید ان اظهار نمند و استغنا یک نوشته اند و این چنین و
میشود که مستغنی بنویزی بمقصود و نیزه قیاس هر قدر که مطالب و سفایین عالییه بر اخذ نسق نقص در عذر ان بیان
در مقام انعام و معارضه نموده و این در اسن ذاک و قیاس من الفارق غیر جائز پس بعد تسلیم اتحاد نسقین شایسته
لازم نباشد چه اکثر اوقات در مقام معارضه اخذ نسق کلام مناظره محسن میباشد کما لا یخفى علی اولی الالباب آیا
نمی آید که فاضل مستغنی در حل مطالب این رساله نسق تحریر از صوارم و ذوق افتاد و حسام ذکا گرفته و تا سستی متع
ان بر عزم خود خیال آورده بلکه اکثر مطالب را هم از ان برداشته فضلا عن النسق و بمقتضایک بضاعتنا و دوت
الینا اتجاف از ان بر ما خود استه است باینکه این خیال محال است وانی له ذلک کما عرفت و سمرق قال السید
الوحید علی اهل سنت در جمیع این اخبار دست و پا بسیار زدند و لکن من یصلح اظهار انفساد الیه
بعضی گویند که مراد از فتح که همان جنگ او طاس است که بحجت قرب زمان طلاق فتح که بران نموده شد شیخ
عبد الحق دهلوی در مارج البیوة میفرماید منعه مباح بود در اسلام در غرضه خیر پس حرام گردانیده شد درین غرضه
بعد از ان مباح گردانیده شد و فتح که مراد یوم او طاس است و جمیع کردن بآن از جهت قرب و اتصال او است
بران بعد از ان حرام گردانیده شد بعد از آنکه روز تحریم بود بموتی کلامه و این تاویل بآرد قطع نظر اینکه بزمان است

چه طلاق او طاس بر فتح که نهایت تبعه انتی قال الفصل الرشید مدفع است بدو و جاول آنکه هرگاه
 دو چیز با هم قرب زمانی یا مکانی داشته باشند در محاوره عرب طلاق اسم کی بر دیگری شائع و در کتاب الله و سنت رسول
 واقع مثال اول قول حق تعالی انی اعصر خمر او یسرل اسماء علیکم السلام و ثانی قول حضرت حق عزمین قائل یسرل اسماء علیکم السلام
 و چون انقبض محاوره در قرآن شریف و احادیث نبویه واقع باشند پس در حق ان هدیان گفتن بعد از ادب باشد
 دوم آنکه گوئیم هرگاه تاویل شیخ الطالیفه کشیغ عالمی بعد از تریغ مبلغ در حق آن گفته باشد اصرام قد نبی و الجوان
 قد کبیر و سوا آن صد با توجه شیخ الطالیفه و دیگر علمای شیعه بنا بر عمل اکثر احادیث بر تفسیر که عظم حوالات ایشان
 در احادیث مضاده مذہب خود است بالکمال از اهل مدرسه که بر نایت مذہبشان نسبت تفسیر طوط است اظهار نموده
 اند در کتب فقهیه که در تنقیح و مغتفر مولف شده و در کتب مقالات اهل عالم نامی و کتاب پید نیست و بنا بر دیگر وجوه
 ضعف ضعیف است سبب در شریعت باشد پس تفسیر علماء اهل سنت که با طلاق فتم که بر او طاس من و در جلود هدیان باشد
 اقول مخفی نماند که بعد از فتح که جنگ خنین واقع شده و بعد از ان او طاس پس طلاق آن بر فتح که بعد از انصاف
 باشد چه اگر اعتقاد از طلاق او طاس فتم که را نمی فهمد و کفما کان این طلاق البته بر سبیل حقیقت نیست و در حجاز
 قیام قرینه لایبی است چون قرینه در مانحن فیه منتهی مجاز نیز غیر مجاز باشد فلا یصح هذا الاطلاق علی الاطلاق و
 اگر مطلق قرب مکانی یا زمانی مجوز چنین طلاق باشد پس طلاق صاحب تحفه بر جناب هادی و طلاق تحفه بر شوکه
 عمریه هم جائز باشد چه قرب و تقریب یک جناب را نسبت با ستاد ارشد حاصل است اشد و اقوی از قرب او طاس بفتح که
 است و لایب فخی بر چهل رشید و اما مجازی که در کریمه انی اعصر خمر او یسرل اسماء علیکم السلام در را واقع است پس
 نظر باستحال عقلیه اراده هستی حقیقه و ظهور معنی مجازی نزد کافه عقلا مقبول و معقول است لا محال لا محار و لکن
 لا یقاس علیه مانحن فیه للفرق البین بینما القیام القرینه العقلیه فی المجاز الاول دون الثانی و طرفه آنست که این
 جعفر فرموده که مراد از او طاس و خنین کی است سبحان الله گاهی او طاس و خنین را متحد قرار میدهند گاهی فتم که
 و او طاس را نیست حال اضطراب و دست و پا زدن علماء ایشان در باب تاویلات و یکی اخبار مختلفه کاش از
 بهد امر همین قرار میدادند که مراد از لیم الفتح و او طاس و خنین و حجه الوداع و غیره یکی همان غزوه خیبر است للقریب
 الروانی و بر ظاهر است که قربین غزوات بحدک خیر اقرب است از قرب سحاب و طریس که در کریمه یسرل اسماء علیکم السلام
 مراد است و آنچه در وجه دوم افاده فرموده موبد مطلوب است نه سفر آن چه هرگاه در بعض مقامات بعض تاویلات
 ضعیف از جناب شیخ بفتح آمده و تاخرین علماء فاضل شیخ بهار المله و الحق و الدین آن را تلقی بالمقبول نموده

تضعیف و تنقیح آن بر دست و آراستارند و بکلام الجواد قدس سره که گشتند پس تا ویلات یکیکه علیهم السلام عاریه و تمهید
سخیفه ایشانرا چگونه مقبول خواهند داشت مع ان الفرق بین بنیاد و ذاک البعد من الفرق و البعد فیما بین شهر قین
زیر که اولاد اعیان و اول از مخالفت اجماع عترت یا سارضه اخبار استغنییه یا ادله عقلیه بر فرق حق و وجود و بر
اهل خلاف منقود که او مانا الیه غیر حق و ثانیاً طریق جمع منحصراً در وجه جمع خاص که خبایث شیخ بآن قائل شده و دیگران
تضعیف آن نموده اند نیست بلکه جمع آن بخلاف ممکن بخلاف انحاء جمیع در مانحن فیه که بحکم سالم از حدیث
وجه نیست و هر یکی متناوینی دیگری و ثانیاً سلسله متعده از معارف و اختلافات بین اهل الفریقین است بحدیکه باجست آن
از اجماعیات فرق حق بلکه از ضروریات مذهب ایشانست و حرمت آن از مسلمات جایز نیست بلکه از اجماعیات آخرین
ایشان است و سائیکه خبایث شیخ در آن مقصد جمع بین الاخبار بوجه من الوجود الضعیفه گشته اند یا غیر تمهید فائز گشته
که از مسلمات این فرق باشند پس در سائحه و سائله در وجه جمع و چنین سائل باکی نباشد بخلاف این الای کلا سائیه
که گویند از تشیع و تسنن درین دیار و درین معصار بر نیست و لکن آنکه اختلاف فی القدر است پس و چنین مسئله
انتقاد اضطرار بر جمع و تاویل قانع و قانع اساس حرمت است و از اینجا واضح گردید که چون فرق بین الامرین پس
واضح است پس اطلاق بنیان و آنچه بدان مانند بنیاد ویلات علیهم السلام من است و اطلاق الجواد قدس سره بر بعض
تا ویلات ضعیفه فرق حق و او اکتفیه و حق جماعتیکه قائل باصول فاسده اند و اسناد بنیان را بسوی پیغمبرش و حان
تجویز مینمایند اسناد بنیان بسوی ایشان بجا بخلاف اصحاب اصول اصلیکه خلطاً جهلاد فرعی از ایشان و بعضی سائل
سر زنده و اصول شان از نقائص و معایب منزله و میرها باشد الحاصل تیغ چون را نتوان گفت که الشام قدس سره
و هر کسی را که سکندر خورشید توان فرمود که الجواد قدس سره مصرع هر سخن جاوید هر گاه مقول دارد و آیات منی که حضرت خلیفه
ثانی با وجود آنکه از ضعیفه الزام غور و تدبیر داشت نشان شان چه چیز نکاست بلکه این سکوت نتیجه تمیز بر نفس و
کسر باطن شان گردید و اگر اعیاناً و الله کسی از شیعه بمقابلگی از سنیه سکوت نماید حضرت اهل سنت چه یاده گویند که
نمیکنند چه بزرگانها که اصل نمی آید و در شیهه ای که تا و لکن رشید در حق خود بکار برده بر تصدیق اثبات کافی
و دانی و در حق علمای خود اگر چه هزاران مرتبه یاده گوئی نمایند جرم و ستایش و تاویل و توجیه هیچ بزرگان نمی آید
فلا تغفل و چگونه حل علی التقیه معظم اجوبه المایه نباشد که مثل جناب سیدی هم در ماده ابن عمر دست بدامن آن میزنند و اگر
احیاناً در بعض مقامات بنا بر ندرت قائل بمضمون چه احتمال حل علی التقیه و نهی گذشته باشد تا ویلات صحیح آخر در آن
محال ممکن است نه محال قال السید الوحید از هم هم ماده اضطراب نمیکند چه ترندی جواز از آن مختص باطل اسلام

خود را برگزیند این مجموع هم جامع نیست و علاوه آنکه ترمذی روایت نموده که از ابن عباس آورده و گفته که کل فرج سوا ما حرم نقل فرمود
 واحد از عقل نسخ مطلق من حیث الاطلاق و بقا عقیده از آن که نسخ بکلی عقلی است و چون کلام بمعنی نیکوایه معتمد بنا بر روایات
 سنیة ابن عباس در هنگام خلافت نشسته بود از بلندندگ اباحت متعه را در سیداد پس چگونه وقت نسخ اباحت متعه او طاس
 باشد یا چنین المأول کالراجح بنحیة حنین اللهم الا ان یقال نسخ او طاس خفی علی ابن عباس نظر علی اوساط الناس
 لغزو باقتد من شر الوسوس الخناس قال السید الوحید و نیز تحریریم موبد لجد او طاس شافی روایت ابو داود و
 احمد است که نهی از در حجة الوداع دانسته اند و ان متاخر است از او طاس پس همان اش در کاسه قال الفاضل
 الرشید جواب روایات تحریم آن در حجة الوداع القام قوم شده با نیطریق که نهی در آن بنا بر تشبیه و تاکید نسخ
 است نه بطور انشائی آن فلا مضرب بین روایة الترمذی و ابی داود و قول القام قوم شده که این جواب ناشی از
 عدم اطلاع بر احادیث مذکور خودشان است و الا در آن احادیث تصریح واقع شده یا بابت متعه در حجة الوداع
 فلیت لیقل کون لینی للتاکید و التشبیه علاوه آنکه طیبی نیز بتضعیف این جواب پیوسته بسبیل القضاة سلوک داشته
 که ما نقل نموده و مقام تعجب نیست که بنا بر عموم رشیدی جناب رسول خدا چندان اتهام در ظاهر و اعلان تحریم متعه
 فرمود که در مجمع ناس بهنگام حجة الوداع و در موضع دیگر تشبیهی دیگر تحریم کرات مرآت نمود لکن کمی تشبیه نموده
 صحابیه را شنیدن از آن متنع نشدند در هنگام خلافت بکره نیز همین قسم این تحریم بر بعضی صحابه مخفی ماند تا اینکه
 نبوت بانا احرام جاریه از آن روز بر احد مخفی ماند آن هذشی عجاب این خارقه اگر سحر و عمریه نامند بجا است
 قال السید الوحید و فخر الدین راو در تفسیر کبر حنین نوشته اکثر روایات ان لینی صلی الله علیه و آله و سلم
 نهی عن المتعة و من لحوم الحمیر الالهیة یوم خیر و اکثر روایات انه اباح المتعة فی حجة الوداع و فی یوم الفتح و بدان
 الیومان متاخران عن یوم خیر و ذلک یدل علی فساد ما روایت نسخ المتعة یوم خیر لان النسخ یمتنع تقدیره علی
 المفسر و انتهی و درین کلام تنصیف است بر تکیذ ترمذی و غیره صحاح خود و الله الحمیر و معدن یخولون بیهم
 بایدیم و ایدی المومنین گردیده قال الفاضل الرشید بجان الله خود صاحب سالیه خیانت بین در نقل نموده
 و بیان نقل سقیم شنیع بر اهل سنت فرموده بحجاب این عکس معهوده عرض کرده آید تفصیل این اجمال بلکه انساب این
 عبارت بطرنت امام رازی بطور انشائی مخالف نفس الامر است و بیان واقع آنکه امام سه حجت از طرف قائلین باباحت
 متعه در تفسیر کبر ذکر فرموده و بعد ذکر حجت ثانیة میفرماید قالوا و ما یدل علی بطلان القول بالنسخ ان اکثر روایات
 ان لینی نهی عن المتعة و عن لحوم الحمیر الالهیة یوم خیر و اکثر روایات انه علیه السلام اباح المتعة فی آخر العبارة لینی

فل صاحب الرساله ليس در عبارت تنصيص است باینکه امام قول فاعلمین باینکه تنصیل میکند بلکه امام خود بنابر مریض
 به امام بعد از ذکر حجج ثلاثه مجوزین متعه باز تنصيص بر نقل کرده گفته فمذاخره وجه العالمین مجوز المستعجل و بعد از آن متوجه بطرف
 جواب و تنقید آن شده پس قولیکه امام را در تنصيصات بر نقل بودن آن کرده باشد از انشاء بطرف او نسبت
 بودن و بران بنیاد شیعیه نهادن مقام استعجاب است انتهى اقول سبحان الله فاضل رشید خودش در انقیاد
 راه عصبيت مذموب پیوده و بر سبیل جرم و عثم سنا و خیانت بسو کلا زمان جناب سی پیوده و حاشا جنابه عن
 ذلک کيف و حق تعالی حق برز بانث جاک فرموده حیث قال فی القول الآتی طاهر صاحب رساله خود بطرف
 نیشاپوری و تفسیر کبیر در انقیاد مراجعت نکرده بر نقل دیگران اعتماد نموده الخ و الامر لک چه تنجیب از بعض تنجیبات
 نقل چنین عبارت فرموده پس بنظر انصاف ملاحظه باید فرمود که هرگاه خود انصاف نموده حکم بظهور احتمال نقل
 از ناقلین آخر فرموده پس انجیم حیزم که در انقیاد بخیات نموده جنایت صریح و خیانت فصح بوده باشد بقولون
 بانوا هم بالیس فی قابوهم و اتقوا نفیهم که بقول خودش خیانت بین او ستادش ثبوت یسر چه او روایت است
 نعم الصدیق نعم الصدیق را از کشف الغمیه نقل کرده حال آنکه صاحب کشف الغمیه عبارت طویل این جور را نقل فرمود
 و در عبارات این روایت واقع شده پس بحجاب این عکس معهود چه عرض کرده آید مع ان الفرق بین التقلیل کالفرق
 بین شد قین زیرا که سنا و کلام منقول فیما نحن فیه بسو فخر رازی شت و قباحتی ندارد چه او هرگاه از جانب شیعه اظهار
 را نقل فرموده و صلا مطلقا تعرض بحجاب آن نموده و انکارش فرموده پس حقیقت آنرا مسلم نیست و اسناد
 مایله المناظر الیه لیس مستقیح و لا یجوز لایما نظر الی ما افاده الرشید مرار من ان علم التکلیف مطلقا دلیل علی
 الرضا و التسليم و لا یخفی علی من راجع الی التفسیر الکبیر انه مع تصدیق الابطال حجج المجوزین ثم یات بتأیید اصلا علی ما
 الکلام و آنچه فاضل رشید فرموده که بعد از آن متوجه جواب آن شده اگر مرادش از آن توجه بحجاب بعض حجج مجوزین
 است فهو مسلم غیر محذور و الا فهو کذب و بهت بحت اللهم الا ان یکون المراد من التبیح المقصد التقبیح و لعله حصل له العلم
 مبانی القلوب و الاطلاع علی الغیوب بنوع من التوجهات الباطنیة و الکاشفات النفسانیة و هر یک که درین کلام صحیح
 درشته باشد انیک تفسیر کبیر حاضر ملاحظه فرماید و تجلات نسبت حال خیانتیکه از ستاد شریفین شان واقع شده
 چه صاحب کشف الغمیه در صد در و قدح در کتاب نشسته ملاحظه نمائید عباراتی را از این جهت نقل نموده و این حدیث
 ذاک و لکن المکابرة و افعال قال الشیخ الوحید و برخی در صد و هجده این روایات شده گفته اند که حدیث
 سلیح شده و باز منسوخ گردیده لکن نیشاپوری در تفسیر خود انصاف نموده تنصیف آن بیروشته گفته قول بران قابل

و حاصل التحلیل مراراً و نسخ مراراً ضعیف لم یقل به احد من المعبرین الا الذین ارادوا ازالة التناقض عن الروایات انتهى قال
الفاضل الرشیدی ان کلامهم مثل کلامیک از امام است نقل کرده مقام استغراب است چه نیشاپوری نیز ان کلام را در اشیا
او در مجوزین مستند از انها نقل کرده نه آنکه خود نشانای آن کلام نموده حیث قال والقائلون بابطال مستند قالوا لا یستلزم بالادوات
یتناول الاستمتاع بالمرکة علی سبیل التوقیت الی ان قال تمایدل علی غیوة مستند فما جاز فی الروایات
ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نهی عن المستند من لحوم الحمر الا لیتیة لیم خیر و اکثر الروایة ان صلواة الله علیه وآله الح
المستند فی حجة الوداع و فی یوم الفتح و ذلك لان اصحابه شکوا الیه لیسند طول الغزوة فقال استمعوا من هذه النساء و قول
من قال احصل التحلیل مراراً و نسخ مراراً ضعیف لم یقل به احد من المعبرین الا الذین ارادوا ازالة التناقض عن
هذه الروایات و نهی عمر بیل علی ان کان ثابتاً فی عهد الرسول و ما کان ثابتاً فی عهده لم یکن نسخاً لبقول عمر کما اشار الیه
عمر ان بن الحصین و احبب بان المراد من قول عمر و ما نهی عنهما ان قد ثبت عندی نسخهما فی زمان الرسول صلعم
و قد سلوا الیه ذلک فکان اجماعاً انتهى و چون تفسیر نیشاپوری تهذیب تفسیر کبیر است این عبارت تفسیر کبیر نیز از مقام
نقل میگردد تا حال عدم نقل صاحب رساله نجفی و فتح شود قال الامام بعد نقل الدلیل الثانی من ادلة القائلین
بابطال المستند قالوا و تمایدل علی البطلان القول بالنسخ ان اکثر الروایات ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نهی عن المستند من لحوم
الحمر الا لیتیة لیم خیر و اکثر الروایة ان اباح المستند فی حجة الوداع و فی یوم الفتح و هذا ان الیومان متاخران عن یوم خیر و ذلك
بیل علی فساد و روی ان علیه السلام نسخ المستند لیم خیر لان النسخ یتبع تقدیم علی المنسخ و قول من یقول انه حصل
التحلیل مراراً و نسخ مراراً قول ضعیف لم یقل به احد من المعبرین الا الذین ارادوا ازالة التناقض عن هذه الروایات
انتهی و لعل ان حجت ثانیه ایشان ذکر کرده و لعل به فرموده فمذهبه جملة جوه القائلین بجواز المستند انتهى ظاهر اصحاب السالمة
خود بطرن نیشاپوری و تفسیر کبیر در نهم مقام مراجعت نموده بر نقل دیگران اعتماد نموده در رساله خود بخیر بر نقل غیر مطایفه
بالاصل بر درخت و چگونه از امام رازی و نیشاپوری که مذهب تفسیر کبیر است متصور است که در حق تحلیل نسخ مستند مراراً و نسخ
که بر قول ضعیف لم یقل به احد من المعبرین حال آنکه امام شافعی که امام شان باشد قائل این قول است صاحب
سعال التشریل یفرید قال الربیع بن سلیمان سمعت ابا شافع یقول لا أعلم فی الاسلام شیاً احل ثم حرم غیر المستند انتهى

ان صاحب التفسیر کبیر است این عبارت تفسیر کبیر نیز از مقام
نقل میگردد تا حال عدم نقل صاحب رساله نجفی و فتح شود قال الامام بعد نقل الدلیل الثانی من ادلة القائلین
بابطال المستند قالوا و تمایدل علی البطلان القول بالنسخ ان اکثر الروایات ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نهی عن المستند من لحوم
الحمر الا لیتیة لیم خیر و اکثر الروایة ان اباح المستند فی حجة الوداع و فی یوم الفتح و هذا ان الیومان متاخران عن یوم خیر و ذلك
بیل علی فساد و روی ان علیه السلام نسخ المستند لیم خیر لان النسخ یتبع تقدیم علی المنسخ و قول من یقول انه حصل
التحلیل مراراً و نسخ مراراً قول ضعیف لم یقل به احد من المعبرین الا الذین ارادوا ازالة التناقض عن هذه الروایات
انتهی و لعل ان حجت ثانیه ایشان ذکر کرده و لعل به فرموده فمذهبه جملة جوه القائلین بجواز المستند انتهى ظاهر اصحاب السالمة
خود بطرن نیشاپوری و تفسیر کبیر در نهم مقام مراجعت نموده بر نقل دیگران اعتماد نموده در رساله خود بخیر بر نقل غیر مطایفه
بالاصل بر درخت و چگونه از امام رازی و نیشاپوری که مذهب تفسیر کبیر است متصور است که در حق تحلیل نسخ مستند مراراً و نسخ
که بر قول ضعیف لم یقل به احد من المعبرین حال آنکه امام شافعی که امام شان باشد قائل این قول است صاحب
سعال التشریل یفرید قال الربیع بن سلیمان سمعت ابا شافع یقول لا أعلم فی الاسلام شیاً احل ثم حرم غیر المستند انتهى

و صاحب الحال الباطل میفرماید قال الشافعی ما علمت شيئا خرم من من واجب من من الاستسقاء انتهى اقول سبط
 انكلام نيشابوری هم مثل كلام رازی است که بظاهر از جانب شيعيان گفته لکن چون در اين جواب غير از تسليم چاره نيافت
 هر دو قبح آن نيز داشته اينمى مبنی که بعد از اين احتجاجات از قبل شيعه انکشاف يمين قدر نموده که چسب آن را از کس قبل
 عمر و انا انهي عنهما انه قد ثبت عندني نسخهما في زمن الرسول وقد علموا ذلك فكان اجماعا انتهى و فاضل شيعه خود اين
 عبارت را نقل کرده و شغلن نشده باینکه از اين کلام غير از تسليم چه ديگر مستفاد ميشود يا اينکه با وجود نقصان قبح و جمال
 فرموده و ايراد عبارت رازی در اين قول بغيرت است لکن چون انکشاف يمين و تصحيح را در پيش نهاد و خاطر ميايست بطلان
 بلاطائل می پردازند و آنچه توهم فرموده که امام شافعی قائل بوقوع نسخ است مرا از اخطا تصور تصحيح و ترقيقه عن الحسن
 و النيشابوری و كيف يقولان على خلاف اما هم ليس مدفع است باینکه خودش قول اباحت مرتين تحریم مرتين
 از شافعی نقل نموده و بين الفرق بين من المرثين والمراسين تصحيح و قبح تحليل و تحریم مرارا استدلال و ترقيقه قول
 بالمترين نباشد و بر تقدیر يکبار ادا و جمع ما فوق الواحد باشد از آنجا که اين قول شافعی نزديک و نيشابوری هم ثابت و محقق است
 يا اينکه تقايد شافعی در آن نزد ایشان لازم بوده باشد آيا نيست که حاجبيه در اکثر مسائل با محبوب خود مخالفت چنانچه
 پس اگر از شافعی هم اين هر دو مفسر که گوياد حاجبيه مستند مخالفت در زنده عجب باشد هر گاه که مثل فاضل خريز
 انکار تحریم جنيزی نموده منکر اين قوم شافعی گشته اند پس اگر خريزازی و نيشابوری هم کلام و فضل ابو عزيز الا قال
 بوده اند خلافتش نموده باشند که ام مقام استبداد و لغت الهاديه سبيل استبداد قال السيد الوحيد و ثانيا
 روايات بر تقدیر صحت و حجيت صحاح اخبار مشهوره و انه بر عدم نسخ و تحریم غير آنکه از صحاح و غيره از کتب معتبره
 سنيان مذهب ارقام آمده نمی تواند کرد يکبار که احادیث تحریم عمر مثل قوله وانا احرهما و اني عنهما و حديث عبد الله بن
 عمر و عمر بن الخطاب و جابر بن عبد الله و ابن مسعود و سائر اخبار يک در فائده ثالثه از کتب معتبره سنيان
 منقول شده اجماع و اقوى واضح است از اين اخبار بنا بر چند وجه اول آنکه روايات سابقه موافق کتاب الله است
 و اين روايات مخالف آن دوم آنکه روايات مقدمه موافق اصل است که مستفاد است حکم و اصل است عدم نسخ
 بخلاف اين روايات و مطابق الاصل ارجح علی مخالفه دوم آنکه روايات عدم نسخ متفق عليه است و اينها مخالف
 فيه و اول مقدم است بر ثانی چه روايات يک از کتب شمار عدم نسخ و ثالثه و در حجت است بر شما و تسليم اين روايات
 که برخلاف آن دلالت دارد بر عدم لازم نيست فان اقرار العقل على انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم چهارم آنکه
 انهي که روايات نسخ متعارض و متناقض است بخلاف روايات سابقه خيم آنکه روايات تحریم عمر حاضر است

باجماع امامیه و اخبار متواتره المعنی که از امام دین خلفا عن سلف روایت نموده اند و اتفاق فریقین کافی امام امور را نه
 بتمسک ثقلین در کتب معتبره ایشان چنانچه حدیث تنفیق علیه آنست که فیکم ثقلین یا ان شکمکم بهما بن تفسیر البیاض
 کتاب التذکره و غیره اهل بیته و تلمذ شل اهل بیته کمال سفیه و نجس که با نجی و من خلف عثمان غنی و آن حدیث ثنا علیه
 و غیره از علماء است که مقتضای اهل البیت البصریانی البیت شیعیهان بمنزب اند و پیشوایان خود اعتراف و اعلم اند
 غیر خود چنانچه معلوم است که مذہب ابو حنیفه را حنفیه بهتر میدانند و مالک را مالکیه و مذہب شافعی را احمد را شافعیه و حنفیه
 شافعی را حنفیه و در انبیاء انصاف فرموده میگردد الحق از قدشته من اهل البیت کالیقود الصادق و غیره با حسن
 رضوان الله علیه انکار القیاس کما شتهر من بحنفیه و اشافعه و مالک القول بوجوب العمل به کما ذکره البغوی
 باجماع انکار مذہب البیت نمودن در چنین ابواب مثل انکار مذہب ابو حنیفه و شافعی و غیره است و در باب آنچه اتباع آنها
 استناد نموده اند و توضیح آنچنین که شیعیان را کتب معتبره اهل بیت معصومین اند و شیعیان متخلف از ان در کتاب صوام
 التبیان که از مصنفات قدوة العلماء الاعلام مشهور است آثار شریعت حضرت سید الانام جناب والده ماجده امام غلام
 سیر این ثابقه و دلایل قاطعه معبرض بیان آمد که احدی از مصنفین را مجال ارتباب نیست چون در انبیاء مستطرد
 ذکر انیمه بیان آمده اند و ذکر عبارت شریفه که طویل الدلیل است نه پر درخت ششم آنکه احتمال وضع و افتراء
 در اخبار شیع متطرق است بجلالت اخبار سابقه چه بحسب مجاری عادات معلوم است که مقتضای الناس علی دین
 لکم قلب اکثر الناس راغب وائل میباشد برضا جوئی حکام و سلاطین روزگار و بطرف جمع نمودن خوف
 و نیکی ناپایدار پس در وضع اخبار یکدیگر موافق فرم حکام باشد استبعادی نیست لایسما نظر با آنچه ابن ابی الحدید
 که فرقه بکریه برای صاحب خود حدیث گوشت متحذرا خطیلا لا تحدث ابابکر خلیلا و مقابل مواخات جناب سید المصطفی
 با حضرت امیر المومنین وضع نموده و همچنین حدیث است ابواب را که بر جناب امیر المومنین بود و منقلب ساخته بر
 ابوبکر گردانیدند و همچنین حدیث اتیونی بدوات و بیاض لاکتب لابی بکر کتابا لا یختلف علیه انسان ثم قال یا
 الله و المسلمون الا ابابکر و نیز ابن ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر اسکافی روایت نموده که عوییه قومی از صحابه و تبار
 اسمعین کرده بود که اخبار قبیحه که دشمن طعن بر امیر المومنین علی بن ابیطالب باشد وضع نمایند و ایضا روایت نمود
 که سه کس از صحابه بایزاجات سیه سالید می یافتند تا احادیث خاطر خواه او وضع نمایند از من شاهد التفصیل
 با آنچه جمیع اهل صوامر الامم البیاض لقطع شبهات مایه الغری و اللات انتهى قال الفصل الرشید اخبار صحابه
 این روایات بر تقدیر صحت و محبت معارضه با اخبار سابقه گفت پس گوئیم این روایات نزد ما صحیح صالح حجت است

اگر مخالف را در صحت و محبت آن تردیدی باشد از آن حلی در تحقیق بودن آن اول راه نمیدارد و هرگاه توفیق بر او نیاید
 المتعارضة الطاهر بیان کردیم ما را حاجت بطرف ترجیح نماند چه حاجت بطرف ترجیح و در صورتی که تعارض می باشد
 در صورت عدم آن کما لا یخفی علی خدام فن الحدیث و نیز آنچه صاحب رساله در وجه ترجیح روایات مذکوره که در فائده ثانی
 نقل کرده بر روایات مذکوره در این فائده ذکر فرموده است ما را حاجتی بطرف دفع آن وجه نماند و معتمد بطرف
 ترجیح اجمالا کلام بر آن سلیم و سلیم گوئیم قوله اول آنکه روایات سابقه موافق کتاب الله الخ گوئیم از جواب پانزدهم در طحاوی
 فوائد سابقه مرقوم شده معلوم گشته که روایات تحریم شده موافق کتاب الله است و روایات واکه بر حاجت سلفه است
 مخالف کتاب الله قوله دوم آنکه الخ گوئیم حکم استصحاب و اصالت عدم نسخ تا وقت عدم ظهور دلیل نسخ مسلم است
 بعد از آن ممنوع و هرگاه اول نسخ این بیان کردیم و تقدیر در جواب فائده عاشره بیان خواهیم کرد پس استصحاب و اصالت
 عدم نسخ را نزد اصحاب خبرت سزا نماند قوله سوم آنکه الخ گوئیم حال روایات عدم نسخ در فائده ثالثه و عاشره
 و بر تقدیر تسلیم گوئیم اگر فرض کنیم که روایات عدم نسخ متفق علیها است پس روایات حرمت متعه هم متفق علیها
 و حدیث نخی النبی صلی الله علیه و آله و سلم عن المتعه و محرم الحرام الا لیه که تہذیب و استبعاد مذکور است و الی غیر تحریم آن
 در فریقین موجود پس آنچه صاحب رساله در حق اہل سنت گفته در حق امامیه جاری میشود قوله چهارم آنکه الخ گوئیم سابقه
 که روایات نسخ متعه هرگز متعارض و متناقض نیست و روایات واکه بر جواز آن دلالت بر عدم نسخ ندارد و آثار را
 صالح متعارضه روایات نسخ گفته آید فضلا عن اینکه عمل با قول غیسم آنکه الخ گوئیم تحریم جناب رسالت صلی الله
 علیہ و آله و سلم را و همین بودن حضرت عمر بر سر آن تحریم آن معارضه است باجماع اہل سنت چنانکه از علامه حلی در جواب فائده
 خامسہ نقل آن گذشته و نیز معارضه است باحدیث حضرت امیر المومنین که در تہذیب و استبعاد از کتب شیعه در
 صحاح اہل سنت واقع است کما مر نقله غیر مره قوله بال اتفاق فریقین الخ گوئیم این قول از مسلمات اہل ایمان
 بلکه از ضروریات دین سید الشہداء جان و تنفیذ از ذکر حجت و برهان است پس تعرض باد که ان از قبیل اوضحاح
 و توضحات و اثبات باشد قوله و معلوم است الخ گوئیم ادعا اعزیت شیعه بمذہب الله اطهر است بسنایان نزد
 اہل سنت مقام غایت استصحاب است چو ایشان خود را اعراف علوم حقہ الله اہل بیت میدانند و شیعه را اعراف بعلم
 سیگویند که بسبب جاهل غیر مومن بودن رواة بلکه تصرفات ریکه ایشان مخلوط باطل شده چنانکه نقل آن از
 شرح کافی کلینی در مابقی گذشته و سیاتی عن قریب و ہر چند این بحث تفصیل یلغی میخورد و فقیر بارہ ازان در
 کتاب منة الراشدین بیان کرده و از آنجا کہ انکلام در مقام منتظر او مذکور و مختصرا منظور است لهذا بر بعضی اشارات

تبعیه بر دعوی اعرافیت اهل سنت لعلوم حقیر لمبیت اطهار الکفایه و داول آنکه فقها اربعه اهل سنت اخذ علم از ائمه
اطهار اند در کتاب تحفه اثنا عشریه در مواضع عریده اثبات این باده قطعیه موجود در انبیا مقام رد و الاختصار باره از این
نکته که میشود که شیخ اهل بیت و استاد اکمل مقتصد البیروتی صاحب التحفه الاثنا عشریه در خاتمه باب یازدهم میفرماید باز چون اهل
کریم و یمیم که پیشوایان اهل سنت خواهد در فروع فقه و خواهد در اصول فقه و خواهد در سلوک طریقت بلکه در تفسیر حدیث نیز همانند
اهل بیت اخذ نموده اند و بنا بر اهل بیت مشهور و معروف است و اهل بیت همیشه در حق شان ملاطفات و مبالغات نموده اند
بلکه بشارات داده و نمایی در کتب امامیه با اعتراض اکابر علما ایشان ثابت است و هیچ اگر دیده و دانسته حق پوشی کنند
آنرا علاجی نیست این مظهر حلی در شیخ الحق و منبع الکرامه اثنا عشریه نموده است باینکه ابو حنیفه و مالک از حضرت صادق اخذ
علم نموده اند و شافعی شاگرد مالک و احمد بن حنبل شاگرد شافعی و نیز ابو حنیفه از حضرت باقر و زید شهید تلمذ دارد و حالا
امامیه در حق مجتهدان خود که در غیبت امام چون جامع شریعت و جهاد باشند اعتقاد و جوب اطاعت دارند پس مجتهد
که به جهاد آمده شرط جهاد و بهر سانید باشد روانه ایشان اجازت جهاد و فتوی یافتند پس او چگونه است که باجماع
جهاد ابو حنیفه را با اعتراض شیخ حلی حضرت باقر و زید شهید و حقه صادق ۲ اجازت فتوی داده اند پس جامع بودن
او شرط جهاد در انصاف امام ثابت شد هر که او را واجب الاطاعت ندانند در شیعیه و شهادت معصوم میکنند و آن کفر است
خصوصا در وقت غیبت امام العتبه ذریب او را باخذ باشد از ذریب ابن بابویه و ابن عقیل و ابن عسکرم الله تعالی
باینکه او را از نقص و عیاد باید گذشت اگر و آیات اهل سنت را در نیاب اعتبار نکنند و آیات امامیه خود را بهیچ
روی باطل الحاسل الحسن بن علی بن الحسن بن علی بن ابی النخعی قال دخل ابو حنیفه علی ابی عبد الله علیه السلام فصار
کافی النظر الیک فانت حتی سجدت لوجهه و انزلت و کون مغرنا لکل مله و غیانا لکل جمهر یک لیسک المتخیرین
اذا و تفوا و هم یمیم الی واضح طریق اذا تخیروا فانک من الله العون و التوفیق حتی لیسک الی ان یمن یک طریق الی آخر
ما قال و هم ظله علی رؤس الانام ما درست الشمس طارده للظلام و یگوید باینکه ضعیف که اگر کلام صاحب تحفه در عرض
قبول جایز بود که یمیم در کتب فقهیه حنفیه مثل بدایه شریح و قایده و شهابها نظر باید کرد تا معلوم شود که ایشان جایز میگویند
که نه تنها باقر و عثمان و علی و نیز در کتب فضائل ابی حنیفه ملاحظه باید نمود تا بدیافت رسید که اکثر ائمه و امام زادگان
سلسله اساتذ عظام امام عظیم دخل و ایشان از مشرف تلمذ حضرت حامل امام علامه محمد بن علی بن یوسف و شیخ اصحاب
اشافعی و رعد و الحاکم فی سننه انصاف حضرت محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت زید شهید و عید الله تعالی
بن علی بن ایطالی و عبد الله بن علی بن الحسین بن علی بن ایطالی من حسن بن علی بن ایطالی من بن یزید بن الحسن

بن علی ابن ابیطالب حسن بن محمد بن علی بن ابیطالب علیه السلام را از شیخ امام عظیم شمرده اند که نیست صاحب رساله احد از علما
 شیعه نیز شرف تقدیر این قدر لایمان امام زادگان حاصل داشته باشد فایده فرایچه در مقام از ادعا تشیع کار نیکشاید انجا
 و اقیست آن میاید اگر صاحب رساله قدرت بر آن دارد از قوه لفظی آرد و الا زبان قلم از اظهار چنین بیادیهما باز دارد
 و محبت ابوحنیفه یا الله بل بیت شهر از نیست که محتاج به بیان باشد و در کتب فضائل امام عظیم موجود بلکه در بعضی از این فضیله
 علما هم بر آن معقود و قضا که از اندیشه شری قضا فتوا ابوحنیفه بوجوب نصرت حضرت زید شریف و حمل مال بسوا و
 در بر گرفتن مردم بهر آنکه او بجهت خروج بر دوالت در طالع ثانی از جنر رابع در مکه انوار بقتل کرده حیث قال و قال
 صاحب الکشاف فی تفسیر قوله تم الانیال بعد انما المین ان ایا حنیفه کان لفتی ستر بوجوب نصرة زید بن علی بن الحسین
 و حمل المال الیه الخ و خرج منه علی اللص المتقلب لنفسه بالامام و الخلیفه کالدواقی و شباهت حتی قال له امره ان شئت
 انی اخرج مع ابراهیم قتل فقال یا لیتنی کنت مکان ابنک انتی و محبت شافعی و ثبوت و نبیل الله بمرتبه بود که درام ششم
 بود و انتساب و تشک امام مالک امام احمد بطرف الله در تصب سیر و هم از باب یازدهم تفسیر تفصیل مذکور و نیز در
 مشهور و اگر انیکلام هم در جایی پذیرای نیاید پس در هیچ الحی باید دید که علامه حلی در ان کتاب در بیان فضائل افسانه
 حضرت امیر المؤمنین میفرماید و اما الفقهاء نکلمهم یعون الیه اما الامایه فظاهر و اما اخفیه فان اصحاب احنیفه کفروا عن احنیفه و هم
 لم یصدقوا علیه السلام و اما انشایه فانه و عن محمد بن ادریس الشافعی و هو قر علی محمد بن الحسن کلینیه حنیفه و علی مالک فرجع
 فقوله الیه و اما احمد بن حنبل فقر علی الشافعی فرجع فقوله الیه و اما مالک فقر علی الثنینی احدی اربعة الکرا و هو کلینیه و عکرمه و یکلینیه
 عبد الله بن عباس و یکلینیه علی و الشافعی و اما جعفر بن محمد الصادق علیه السلام انتی و فضل بن زید و ربان بن جریب و فی
 اقول ذکر ان ابا حنیفه قر علی الصادق ثم ذکر ان الشافعی قر علی محمد بن حسن کلینیه حنیفه و علی مالک فرجع فقوله الیه و یکلینیه
 من هذا ان کل من قر علی احدی فرجع فقوله الیه فرجع فقوله الیه علی و الله قدیر فی الصادق و الله الصادق عند الله
 انه حق و صدق فلم یبق له بعد هذا الکلام اعتراض علی الامایه انتی ما ردنا نقله و از عجایب امور آنکه قاضی نورانی شریفی ما
 آن تفسیر که دارد در جرح فقه اربعه بطرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را از حدیث قضا قیاس و استیصال ابوحنیفه
 مرد و گفته خیا که در جواب کلام فضل بن زید و ربان میفرماید و اما الله من عبارة الکاتب علی ان وجه تسمیه الغرایب عجایب
 بان مراد المصنف من جرح فقه احنیفه و غیره الی امیر المؤمنین ان الکلینیه فیما اخذ عن استاده فی علم و قوه علیه السلام فی تفسیر
 فییرج الیه لانه فیما اخذ من عند نفسه فیما یرج الیه فلا یرم ان یکون اخصر من التسمی لغیبات التي اخذها ابوحنیفه و یونی ضیا
 علی القیاس و الاستحسان لمرودین اجع الی علیه السلام انتی ما ردنا نقله و هم آنکه عامه عوفیه بل نیست بطرف حضرت امیر

اوله اظهار منسوب اند و نزد ایشان صمیمی که اتباع امر مشرب هم میباشد معلوم خاص عام است و توهم تقیه الله اظهار از ایشان
 غیر منقول و معذرت هم تقیه الله اظهار از صوفیه که بعضی از دنیا و اهل آن میباشند او را از قتال تقیه اخضر از خدا شیع
 بعضی از آنها با خلفا عباسیه را بجهت کفر داشتند نسبت باطله انتساب صوفیه بطرف الله اظهار بر تیره وضع است که چون صاحب نظر
 الروافضی در مطالعه راجعه عشر از جناب العیون انکار صوفیه را بطرف امامیه نسبت کرده قاضی نور الله شوشتری در مصاب النواصب
 رشید بر آن نود و بلکه از صاحب جامع الاسرار حصر تصوف حقیقی در تشیع و حصر تشیع حقیقی در تصوف نقل کرده و الله احتساب
 پاره ازان بقیه قلم می آید که گفته است نسبت انکار الصوفیه افتراء و بعد از آن میفرماید علی ان کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار
 شرح الغصون المسمی بنص الغصون لبعث الکابر شیعه و کذا رساله اوصاف الاشرار للمحقق الطوسی و بعضی المواضع من فصوله
 الکلامیه و کلام الامام العالم الربانی الشیخ کمال الدین بن شیم الجرجانی فی شرح کتاب شیخ البلاغه و شرحه للمائمه الکلمه فی التصوفیه
 و کذا کلام استاده و شیخه الکامل الصمدی علیه بن سلیمان الجرجانی و کلام شهید الثانی فی رساله الاسرار المصلوه و رساله التماسک
 الحج قدس الله سرهم بنیات عادیه بکذب مناسبه الی صحابنا من انکار الصوفیه الا بر اربل قدام صاحب جامع الاسرار
 اصحابنا ان الصوفی الحقیقیه لایکون الا شیعیاً امامیاً و شیعی حقیقی لایکون الا صوفیاً و من هذا کلامه کیف سیمت انکار
 الصوفیه انتهی و از نقل عبارت مصاب النواصب غلو قاضی نور الله شوشتری در تصوف معلوم ناظرین و ان ستم از نمای
 پس عمده است باینکه از عبارت مصاب النواصب که فی نور الله شوشتری نقل از صاحب جامع الاسرار ذکر کرده
 مفهوم میشود که صوفیه حقیقیه نبی باشد مگر شیعه امامی شیعی حقیقیه نبی باشد مگر صوفیه و الله صاحب رساله تمام همت معترف بود بطرف
 رو صوفیه عموماً و تکفیر ایشان باشد انواع کفر و زندقه و با وجود آن فی نور الله در تصانیف خود با کمال تعظیم و توقیر یاد کرده
 پس چون فی نور الله کمال غلو در تصوف داشت چنانکه مجازاً از عبارت مصاب النواصب که ذکر شد مفسلاً از کتاب
 مجالس المؤمنین معلوم میشود و قاضی نور الله حصر تشیع را در تصوف و حصر تصوف را در تشیع از صاحب جامع الاسرار نقل
 کرده پس یا والله صاحب رساله فی مذکور این تحقیق را بدینگونه و ادوار مع اشتغال که مصاب النواصب تمام برده و دخل در مطالعه
 صوفیه کرده حکم دیگر صوفیه بر او و اشتغال مذکورین جاری نمود و یاد دیگر صوفیه را نیز بیاس خاطر شل فی نور الله معتقد
 او است از مطالع عجیبه و او امام غریبه که ناظرین و فقیهین را حیرت می افزاید متعجب شدم و از اینجا که تعصب الله صاحب رساله
 در رو صوفیه صافیه قابل تماشا است و دل می اختیار بخیر است که حرفی چند در این باب بنویسد لیکن بنا بر ارم طوالت در
 کلام و دست طرازی بودن تمام خود را بتسلط از آن باز داشته لیکن بر مقتضایین بر اشاره اینجا گفتا که می آید که کلام
 حق اولاً کتاب و الله صاحب رساله که در رو صوفیه است مطالعه نماید بعد و مجالس المؤمنین قاضی نور الله معتقد شد و الله

احوال شیخ اکبر محی الدین بن العری شیخ ابن قاضی سحر و دیگر معروفیه و جودیه ملا محمد امین تاج العجائب قدرت الهی در بیان سوره
 آنکه نزد اهل سنت و جماعت هزاران روایات از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کم الله وجهه و دیگر ائمه اطهار و کتب
 ایشان که جمعا و فردی بر آن موافق شده موجود است چنانکه لا نکاسه الا حشرین اهل سنت کتابی و فقه حضرت امیر
 کتاب الطهارت گرفته تا آخر ابواب فقه جمع نموده است و تفسیر شریعی بر آن جمع روایات آمده و طبیعت در باب تطهیر
 مرتب شده و دیگر تفاسیر اهل سنت مثل تفسیر کبیر و در ثنور و معالم التنزیل و کتب حدیث و فضائل طبیعت و صحابه از روایات
 ائمه اطهار مملو است پس با انبیا اگر شنیده او را عرفت خود میزد بب اهل بیت نسبت با اهل سنت نماید بچویش سوا که
 سکوت چاره نباشد و با کلمه بر ماقبل غیر ازین تقریر واضح شده باشد که او را مخالف اهل سنت از سفینه طبیعت که ترازو دادگاه
 تخلف اهل اسلام از سفینه دین خاتم الرساله علیه الصلوٰه و السلام نیست قوله شیخ منہاج در مقام انصاف فرموده انما کونتموها
 انکار بقیاس منع ازان از ائمه اطهار و حق شد که سفینه علم است که آنرا در اکثر جاها بودند و الفاظ احادیث ائمه را بسبب بی تجربی
 و نقل تفسیر پیدا نموده تصور و عبارت را بیخفا از حضرت دفع میشد چنانکه صاحب فی شراح کافی گفته و شرح باب فی انبیا بیگو یا قول الامام
 علیه السلام کاذبا کلمه الا انه هم و کلامهم و کلام الله و رسول الله و کلام الامم و کلام الولا و کلام الابرار و کلام القاطن
 یقع فی کلامهم هم الاسلام و نیز در شرح باب الباطل رویه میفرماید و لما كانت هذه الاحادیث من تقریرات الولا فانها لیتضمن
 فی عباراتها من الرواۃ لا انهم کاذبان فی اکثر عامین رضوان الله علیهم و الا انهم علیهم السلام اعلی و اجل من ان تكون
 عباراتهم قاصره فانهم علیهم السلام فی اعلی مراتب الکمال فی عرشها لاجل و لا قوة الا بالله انتهی و هرگاه این شخصان سبب
 بی علم و طلب عبارات الله را نمی فهمیدند و از ارباب و تفسیر شنیدند پس ترتیب قیاس صحیح شریعی ایشان را بکان نیست لهذا
 حق تقییم شخصان منع از قیاس وارد شده اما در حق مثل سفینه پس انکار ائمه اطهار از قیاس منع ازان ممنوع زیرا که
 در کتب حنفیه و رسائل فضائل اهل بیت اجازت حضرت امام جعفر صادق ابو حنیفه را بقیاس صحیح است و مطابق تصریح
 صاحب سالک که در همین مقام فرموده حنفیه علم اند بذهب ابو حنیفه و یحیی بر او ایستاد که در کتب ایشان مروی است پس
 قول شیخ منہاج شافعی بطلان روایاتی که در کتب حنفیه موجود است بر ایشان محبت نباشد قوله با کلمه انکار بذهب
 طبیعت نمودن درین ابواب الخ گوئیم از جواب فرائد سابقه بخلاف و از جواب فائده ثانی عشره مفصلا معلوم از باب بصیرت
 که بذهب مشهور طبیعت اطهار در باب متعه حرام است و انکار بذهب اهل بیت در باب حرمت آن نمودن مثل انکار بذهب
 یحنیفه و شافعی و غیره و در چیز نیست که اجماع شان بسو آنها رسانده نموده اند قوله و تحقیق شریعی الخ گوئیم بعد از کتب
 شدن تحفه ثانی عشره بعنوان نمیشود که احدی را از صحابه یا انصاف در باب طبیعت اهل بیت و تخلف ازان تخلف یا چنانکه

آنچه والد صاحب رساله در انبیا و صوامر نوشته است دفع آن در تنبیه السیفه و غزوة الاشعین دیگر کتب که در تائید کلام صاحب
 تحفه و دفع او بام ستر ضمین مکتف شد و تنبیهاست جلوه و تورات بهیمر قوم و مضاعف آن این وقت احقر را حاضر
 و معلوم لیکن بجهت استطرادی بودن مقام و طویل الذیل بودن آن کلام و عدم ساسبت آن بمقاله بشرط این رساله لکن آن فتره
 مکرر در مقام قدریکه در دفع او کما شیعیه بر کوب غفینه اهل میت از سامع از الهی حیرت نماید و در شطر این رساله هم نباشد مذکور
 میشود و آن نیست که جناب قاضی نور الله شوشتری در مجلس ششم از مجالس المومنین که مصدور است باینکه مجلس ششم در ذکر
 ملوک نامدار و سلاطین کاسکار از فرقه تاجیه اولو البصائر و الالبصار منصور و واقفی و بارون مامون اشلهم را در عداوت شیعیه
 داخل کرده و اگر احقر عبارات طویله الذیل آن کتاب را نقل نماید کلام استطرادی بطول انجامد اما احوال آن بر شاهده آن
 کتاب بنوده و چه بطریق منونه حکم مالا یدرک کلام لایزال که ذکر نماید و میگوید که در حال منصور و واقفی مینویسد که منصور
 مذکور در رساله که او را خوف زوال ملک نبود اظهار شیع قول و فعل می نمود چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد البته در احوال
 بارون مینویسد که از افاضل آل عباس بود بعد از آن میگوید که در عقیده تشیع راسخ بود و از نصرت آن مذہب مسرور
 میبود و لاجرم بوجهی که در مجلس خیمه گذشت همواره هشام بن الحکم را که یکی از تلامذه حضرت امام جعفر صادق بود با علی
 اهل خلاف در باب مذہب انداختی و ایشان را در شکجه رسانیده او را لیده و ملوم ساخته و بان مخفی و سرور بود و هشام را چون
 و عطا یا مقرر فرموده انتی و در احوال مامون مینویسد که از افاضل آل عباس بود و علم و حکمت و جفا و سخاوت و سخاوت
 داشت بعد از آن میفرماید که کتاب احتجاج ذکر نموده که دو کما مامون با اصحاب خود گفت که سیدانید که مذہب شیعیه را که
 منوخته ام گفتن نمیدانیم گفت از پدرم بارون ابرشید آموخته ام گفتند این چون تواند بود و حال آنکه او اهل بیت
 راسیاست گفت ایشان را بسبب ملک می گشت لان الملک عقیق منتهی و اگر چه حال عقوبت مال متغلبه عباسیه
 بر احراری از او ساطع می شد و اینهم ایضا مخفی نیست لیکن بطریق منونه آنرا که از حالات اشخاص مذکورین هم
 از کتاب مذکور نقل می آید که در حال منصور و واقفی نویسد که او دشمنی آل علی را آشکارا کرد و بسیار کس از سادات و علما را بکشت
 و در دیوار سیجی جامع منصور که در بغداد است بسیاری از بنی فاطمه را زنده و قتل کرده و محمد و ابراهیم ابن ابی عبد الله بن الحسن
 بن علی بن ابیطالب که بر سر خروج کردند لشکر فرستاد تا ایشان را بقتل آوردند و آتوب آن بود که نظر بان افعال عقوبت
 مال که بنی شیمه طریق عفو و شفاعت حضرت پیغمبر و آل را بر او مسدود ساخته ذکر او را در این کتاب نیایم و او را اشلهم و او را
 با اهل سنت از زانی داریم اما چون بسبب کتاب بر رعایت جانب اعتقاد بود و در همدان تصور نم کرد در مقامیکه او را خوف زوال ملک
 نبود و الی آخر العبارة الی نقلنا ما اتفانی بیان تشیع منصور المذکور بعد از آن فرموده محافظت شرط کتاب را که در اینم و او را

بیگفت گنجائیدیم آشتی و یگانه بر جبهه ضعیفین اهل سنت را باید که این حسان قاضی را در حق خود فراموش نسازند
 و بیگفت آن سخت رسیده و خوش گوی قاضی مذکور را در حق علماء خود بسیار بسیار از حد زیاده برین حسان تصور نیست
 که مثل منصور و اتقی را بیگفت در خود گنجائید و مثل عمر بن العزیز را اهل سنت از زانی داشت در حال مارون که شیعیه
 و کرمیوس کردن و شهادت رسانیدن او حضرت امام سید کاظم را همین سید که مارون باین اعمال و خاست مال که
 بواسطه حب جاه از دوزخ و عقیده تشیع را سرخ بود اے آخر العبارة الله من نقله فی بیان تشیع در حال مارون سگوید
 که اکثر علمای شیعیه انشیخ ابن بابویه شیخ مفید بر آنند که مارون حضرت امام رضاء را زهر داد و اتقی را مارون نقله و چون
 مجله از حال این ملوک شیعیه معلوم شد پس از عقلا یسیرم که آیا هیچ یکی را در خلف انقسم شیعیه از سفیه اهل بیت ری فراموش
 پس شعیان را علی الاطلاق را کتب سفینه البیت گفتن لبی از خواب و با وجود او حال انیمه متغلبه در شیعیه اهل سنت را
 با وجود استقامت بی تشبیه جلی ایشان با طبیعت از شیعیه حقه که شیعیه او باشند خارج گفتن مقام استجاب او الالباب
 قوله ششم که حال وضع واقعه الحاکم اگر چه در دین تو هم در از کار و جبهه بسیار بخاطر رسیده لیکن چون الحال غایت
 اختصار نظر را فاده اندازیم راجح داده بر یکو جبهه گفتار کرده و آن نیست که حدیث شیخ متعه از حضرت امیر المومنین
 و قاضی الخراج المجلین تمذیب و استبعاد از کتب شیعیه در صحیحین غیر ما از کتب اهل سنت بروایت اولاد و مجاد و جناب اولاد
 تاب و دیگر روایة ثقة میر تبهرت مروی است و تاب و طاعت هیچ مومن نیست که صاحب رساله ای در حرم شیعیه و طاعت
 فطیعه در حق روایة اخبار شیخ گفته در حق این بزرگواران و حاشا جیاهم عن ذلک بزرگان آرد پس خیر ائم که چگونه جیاه
 و لسان او بر تخریر آن جرئت نموده قوله لا سیما نظر بر اینکه ابن ابی الحدید نوشته الخ گویم اعتزال ابن ابی الحدید که بغایت شایع
 و در میان اهل سنت و اهل اعتزال غایت خلاف واقع چنانکه نقل آن در دو جهم از فایده فالله از شرح عقائد علماء
 گذشته با آنکه ابن ابی الحدید بنهم تشیع هم بود علی ماصح به صاحب الخفیس قول معتزله مذکور را بنا بر اثبات قبح بر
 حدیث فصل حضرت صدیق اکبر و بر و اهل سنت ذکر کردن از عیاب باشد قوله و نیز ابن ابی الحدید الخ گویم جواب
 اینکلام نیز مثل جواب کلام اول او است و تمنا گویم که این قول بر تقدیر تسلیم دلیل بر ما است دلیل بر ما نیز که سگوید
 اگر احادیث حرمت متعه مثل اخبار داله بر طاعت حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب نبود پس چنانکه ان اخبار از بغیة شعیان
 کیاب قابل استنزا اولی الالباب است همچنان احادیث حرمت متعه نیز غیر معتزله بواسطه الاعتبار نزد اهل احادیث
 جناب رسالت مای بود و لیس فلیس و نیز گویم چون احادیث حرمت متعه در کتب صحیح شیعیه مثل تمذیب و استبعاد و
 است لیر آن از ادراک احادیث موضوعه قرار دادن طعن بر صحیح خود کردن است قوله سن شاء تفصیل فلیس بالرجوع الی

الامایات لقطع شبهات عادی و الالات اقول من شأنه تفصیل الجواب و تضار الوط عن الاستجاب فعلیه بطالعہ تنسیب
 بالبیان الواضح الذی لا یرتاب العاقل فیہ اقول هرگاه در مقدمه بوجه ثانیه و فیه بین گشته که اخبار دالیه علی عدم نسخ
 بدرجه صحت فایز و احوال واضح از اخبار مستعمله و الدلیلی نسخ است کس با وجود این امر چنین اخبار مضطرب را دلیل تحقیق
 خود و انکاشتن بکار بیش نیست و عند تحقیق چنین تشبیه و تشکیک از باب تحقیق بر اصل بعید و بالاعراض تحقیق فتنه
 فی اندیشه الرجال الایق و هم دستیکه آن اخبار مضطرب انضامین سلب التوفیق است و از انجا که برین جمع و التوفیق
 آن با وصف سنی بسیار و حد و جهد بشمار میکنند گشته فاطک بالفضل الرشید و التخیل لخال عن تحصیل و انما هو
 کالتا بعض بیده علی المار و هرگاه توفیق در آن ممکن باشد فلا بد من التبرج و اخذ الراجح و ترک المرجح و لکن الحمد که بوجه
 ترجیح اخبار دالیه علی بقایا محل سابقا بین گردید و آنچه فصل مورد و بر عمر خود بران کلای نموده مرفوع گشت فتم الاست
 حال ان خان بیان را معطوف میبایم که نقص کلام رشید که تیر عادی بایه جواب و بوجه خمس که جناب سید در ان مقام
 ذکر فرموده افاده نموده اند کس میگوید که جواب و جداول مرفوع است باینکه ملت متعه از کرمیه فاما مستمتع ثابت ظاهر
 الاستیما بنابر قرارت الی اجل سنه و انکرا که بایس او کما و افقت روایات تحریم بالکتاب و مخالفت اخبار اسجیه با
 آن و عموما دلیل است فلا یقبل عند من یعقل و جواب و جداول مردود است باینکه سابق ازین در انجا محبت استصحاب
 شیعیه مضطرب فرموده دست و یک بسیار زده بودند و لکن الحمد که الحال تسلیم جمیعش تا وقت عدم ظهور نسخ پرده خند و ظهور
 تاریخ بحقیق رشید علی خصوص باشد منوع و آنچه سابقا بر عمر خویش از جمله اوله تا سنه و اواده اند و حال السین و لایق من جمع
 و آنچه لاحقا افاده خواهد فرمود حاشی نیز گزارش خواهد یافت و جواب و جداول سومی مطرود است باینکه افادات رشیدیه که
 در ذیل فائده ناشی از بیان خانه رشادته شمس متخرج گشته خویش نیز در کنارش گذاشته شده و آنچه اکنون بعد تسلیم
 ارشاد شده جویش آنکه در پیش تحریم شده و کوم هر المیه که از تهذیب و استیصار منقول فرموده اند و ادعا را بجا آوردن
 آن نموده اند کس حکم است چه این روایت محمول بر تفسیر است و اکثر اخبار در کتب امایه بنابر تفسیر و تفسیر و تفسیر
 شان آن اخبار در حقیقت از اخبار شیعیه نیست که در کتب ایشان مقرر گشته و معلوم است که اقراریکه از عقل مقبول
 همان اقرار اختیار کیا اگر چه واجب است و این اختیار از اکان لمقام مقام التقیه و قد شیعنا الکلام فیہ فیمابق
 فتم که جواب الجواب و چه چهارمی در تضایف و بحاث سابقه مبرض بیان آمده چون فاضل رشید بر سابق محمل
 نموده از جانب انیز چنین باشد و جواب الجواب و چه پنجمی آنکه ادعا اجماع اهل سنت با وجود شیوع خلاف این عحاس
 درین مسعود و جابرین بعد از دیگر اهل صحابه و با وصف مخالفت اکثر تابعین حتی ابن عباس و شیخ مالک بلکه خود مالک

نیز علی روایات الحنفیه عن خلی مستعرب است مع عفت بن القنوص علی اجماعهم و لم یس من الاجماع فی شئی و
 الیقین انعقاد جماع در عصر ثانی بعد تحقق خلاف در عصار اول محل خلا و فطرت و قطعاً باینست که کلام اهل طایفه
 اتفاق الفقهاء الاربعه علی التحکیم و لو علی احد الروایات عن اجد هم و این هاست اجماع اهل سنت و اجماع المتقدمین علی بطلان
 الاربعه بل المتأخرین ایضاً علم من متأخر خالف المتقدم حتی المصوب و صاحبیه اما قول الرشید گویم این قول از
 سلمت اهل ایمان بلکه از ضروریات دین سید الشیخ مبالغه کنی جویش آنکه اگر وجوب اتباع اهل بیت را که
 احد نقلین اند از ضروریات دین اسلام می انگارند پس در حق عائشه و عائشه و جویه طایفه و مریدین شان چه
 میفرمایند اگر ایشان را اتباع اهل بیت میدانند نهایت مستبعد است که با وجود محاربه اتباع باقی باشند این خود که از پیش
 بی بی تمیز نیست و اگر از تبعین می انگارند پس چرا از دین اسلام خارج نمی شمارند و همین کلام بلکه زیاده از آن در حق
 زید یلید که زعم برخی از اهل سنت امام حق بوده چنانکه است اگر چه جناب سیدی و بعضی مولفات خود بنا بر بعضی مصالح
 ساخته که بقرائی که دیده حالیه و قالیه معلوم گردیده اظهار برایت از آن شقی ناپاک میفرمایند و از غایت رشادت طلب
 بی سعادت و اهل عقب میمانند لکن چرا اصاف تمیز نمایند که آن ملعون را مسلمان میدانند و کسانیکه او را از لعن
 مسنون می نهند از بد بلکه خلیفه هم می شمارند و جناب سیدی سلمان هستند یا نه میخواند و توبه و ابر گاه بی تقیه جواب
 این استغفار نشاء و خواهد شد تصرفات آنرا اگر ارشاد می نمود اما قول الرشید گویم ادعا غفیت شیعه بحدی
 آنکه اظهار التحکیم که این لیر میا و دلا در میان ما نیست در باره ابطال این و خود بلاد ایل انچه در کتاب
 صوارم الالهیات در ساله احمد مصاصم قاطع و رساله مولفه در خصوص استغفای فضل سادات سبعین محرر شده کافی و در
 است و انچه اشاره بکلام شایع کافی نموده غیر آنکه کما مضی و یا در غرة الراشدین امر که دال بر شد و رشاد باشد غیر
 تذکره فلا یعتنه نباشد و در مقام بیان خاطر رشاد و آثار بنقص ابحاث مورد بکلام آنکه سادرت نموده میشود اما ما قال
 الرشید اول آنکه الخ لیس بدفع است باین که مخفی نیست که جناب امیر المومنین باب مدینه علم و نفس رسول
 بوده و کافه صحابه خوشه حسن خرمین علم و ارشاد و جناب جمیع فرق شرف نقاب خود را با خضرت امیر انوار می نهند
 و خود خلیفه ثانی با خضرت رجوع می نمود و بارشاد و جناب از جمالک جهالت نجات میافت و بکلام صدق نظام
 لولا علی لهلك عمر متفوه میگشت و همواره با علمیت و جناب معترف و از سجاد ارشادات آنکس که کتاب منترف
 میبود پس ایچو که ان چه رسد لکن اینجی باعث بر حقیقت جمیع منتجبین نمیشود و الا لازم آید که حکمی فرق متخالفة
 المذاهب مختلفه المذاهب باوصفت کثرت اختلاف با هم دیگر از معتزله و اشاعره و ماتریدیه و دیدیه و ظاهریه و

و دیگر فرق باطله محن و حاجی باشند و لا یجوز لبقول به قائل او یقتضی قائل و اب علما امامیه بل عامه اعلام عالمین
است که در مقام بیان فضیلت پنجاب و حقیقت آنحضرت بنصب خلافت و امامت این فضیلت عظمی و رفیت
کبری را نقل نمایند پس ثبت آن در داده اثبات حقیقت تنسب این قطره از درجه اعتبار باشد ایامی منی که شاعره
تلازمه معتزله میباشند و حقوق استادی ارباب عقل در علوم کلامیه و اصولیه بر قاف شان ثابت با اینهمه
از غایت رشادت مخالفتیکه از شاعره در اصول عقاید مخصوصاً در انکار عدل حق سبحانه و تعالی و دیگر اصول دینی
سزوده از هر من اینست پس تلخیص و تنساب کلامی دلیل بر اتباع تلمذ با استاد و اتحاد و تنسب
منتسب و منتسب الیه نمیتواند شد و البته در این بابی اجماع معتزله است و حقیقتی که در آنکالباب از اصحابنا امامیه
انرا امتیاز اینهمه الحاقیه تعالی اقول فی ذکر حیل یستعمل فی فضیلتیه منتهی الیه کل فرقه و تکذیب کل طائفه فهو رئیس الفضائل من جمیع
و ابو عنده و سایر فضائل را بحیل حلیه ماکل من برع فیها بعد و منه اخذ و له قفنی و علی مثال اعتدلی و قدر فسان اثر
العلوم هو العلم الا انی لان شرف العلم بشرف العلوم معلومه شرف الموجودات مکان هو شرف العلوم و من کلام
اقتبس من نقل و الیه منتهی و منه ابتداء فان المعتزله الذین هم اهل التوحید و العدل و ارباب النظر و منهم تعلم انک
نیز الفتن تلازمه و صحابه لان کبیر هم و اصل ابن عطاء تلمذ الی هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه و ابو هاشم تلمذ الیه و ابوه
تلمذ الیه و اما الاشعریه فانهم منتهون الی ابی الحسن علی بن ابی اشعر و ابو تلمذ الی علی الجبائی و ابو علی احمد شایخ المعتزله
فالا شعریه منتهون بالآخره الی استاد و المعتزله و علمهم هو علی بن ابی طالب و اما الامامیه و الزیدیه فانما هم الیه ظاهرین العلوم علم
الحقیقه و هو صوره اساسه کل فقیه فی الاسلام فهو خیال علیه و مستقیم فقهه اما اصحاب الجعفیة کانی یوسف و محمد و غیره ما اخذوا من الجعفیة
و اما انفس فقه علی محمد بن الحسن فخرج فقهه الیه الی جعفیة و اما احمد بن حنبل فخرج علی الشافعی فخرج فقهه الیه الی جعفیة و ابو جعفیة فخرج
علی جعفیة بن محمد و جعفیة فخرج علی ابیه و منتهی الامر الیه علی و اما مالک بن انس فخرج علی ربیعة الرازی و قرربیع علی عکرمه فخرج
عکرمه علی عبد الله بن عباس و قرربیع عبد الله بن عباس علی علی بن ابی طالب ان شئت و دور الیه فقه الشافعی فخرج
علی مالک کان مالک فقه الیه فقه الاربعة و اما فقه شیعته فخرجها الیه ظاهر و الفیما فان فقهاء الصحابة کالوا
عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و کلها من اخذوا عن علی اما ابن عباس فظاهر و اما عمر بن الخطاب فخرجت
کل احده رجوع الیه فی اکثر من المسائل الیه فخطت علیه علی غیره من الصحابة و قوله غیر مرة لولا علی لم یکن عمر و قوله
لا یثبت لعقیده لیس لهما ابو الحسن قوله لا یثبتین احدکم فی المسند و علی حاضر فقه عن بهذا الوجه ایضا انتها
الفقه الیه الیه آخر مقاله و الحمد لله الذی اجبر الحق علی ساد و هرگاه برانحیل اطلاع یافتی پس بدانکه آنچه حاصل

در کلاسیکه تمییز شد از او نقل فرموده حکایت تمییز المیه خود از المیه که مذکور نموده سلم است اما المیه بکبریه لغیا کلمه الاشاعة للمعترضه و مالک لا یخفیة ما فعلناه اما ادعا ما طفت باس طشت بشارت المیه طاهر بن ابی جعفر عبد بن حسن بن محمد بن حکم بن حجت و کرم تر است که او حاصل اجازه از قبیل المیه است اجابیه بشوایان خود فرموده و هو ما یفعل علی الشکل کاش اجازه مذکور را از کتابی مستتر از کتب المیه نقل کرده و خویش بقرون دلیل میبورد و طرف از ان نیست که قدمت عزت منی بنی بنیاب علی نیز فرموده اند حال آنکه در عبارت نهج الحق و نهج الکرامه که از ان پذیرفت قال فی نهج الکرامه اما لفقه فالفقهاء کلهم یرجعون الیه اما المیه فظاهر لانهم اخذوا علمهم منه و من اولاده و اما غیرهم فلک اما اصحاب یحییة کانی یوسف و محمد و زفر فاما اخذوا عن یحییة و انشا فی قره علی محمد بن حسن شیبانی و علی مالک فرج فقه الیهما و اما احمد بن حنبل فقر علی انشا فرج فقه الیه و فقه انشای راجع ابی یحییة و هو فقر علی الصادق و الصادق قر علی الباق و الباق قر علی زین العابدین و هو علی المیه و اوله علی علی و اما مالک فقر علی ربیعة الزکریا و فقر ربیعة علی عکرمه و هو علی عبد الله بن عباس و هو تمییز علی منتهی لمحضه و نحن ذلک ما فی تخرج الحق و در اینجا مبینی و اگر از ذکر اجازه و باس طشت و بشارت پذیرفت فرموده بلاش اما و اینست که از ابو الحسن آورده ماخذش را ذکر ساخته که کدام کتاب است از کتب المیه اگر بنیشت حقیقت حال مضمون سیکشت و الا یحیی بن نقل بسریه از محل اعتبار سابقا آنکه ابو یحیی که راوی روایت مذکوره است از قضایه و رواة اهل سنت است پس قول او از درجه قبول مایط باشد و قد فی نقد الرجال علی تمییز و تفصیل و تصدیقه فی نهج ترجمه انه روی عن ابی عبد الله و کان کذا با قضایا عایسا ان له احادیث عن جعفر بن محمد کلها لا یوثق بها و له احادیث مع الرشید فی الکذب و فی حبش و ابی بن هب ابو یحیی که روایت عن ابی عبد الله و کان کذا با و له احادیث مع الرشید فی الکذب و فی حبش و ابی بن هب ابو یحیی ضعیف و هو عاکم المیه و فی کتب قال ابو محمد فی فصل شاذان کان ابو یحیی سن الکذب البهیه و روایت باساده عن عباس بن طلال قال سمعت رجلا یخبر ان ابی یحیی کان یحرق ان النار تسام فی فرشته سبع مرات قال فقال له ابو الحسن الرضا قال الله عز وجل علیها طایف من النار لا یعصون الله امرهم و یفعلون ما یأمرون و قال عباس الفی ذکر رجل لابی الحسن ابی یحیی و حدیثه عن جعفر فکان الرجل یکنیه فقال له ابو الحسن ان الکذب علی الله و لا تکتبه و لکن انت می قال ابن داود و فرق کان قاضی القضاة بشاذان کذاب عامی قضیه له و ان الرشید و کذب و ضعیف ابو یحیی بمبریه ظاهر و مشهور است که اهل سنت نیز بان معتبر اند قال الحافظ شمس الدین محمد بن الذهبی فی کتابه المیزان فی القضاة و ابی یحیی القاضی من مشاهیر من عهده که احمد و غیره و قال محمد بن طاهر العسکری فی فی موضوعه که ان ابی یحیی حنبل علی الرشید و قاضی مهران و ذلک نظیر

۴
بیتا
میتا

۵۲
اسماء بیگم
نہن

فقال بل تحفظ فيه شيئا فحدث انه صلى الله عليه كان له طير الحمام فقال برون اخرج عني ثم قال لولا انه من قريش لعزله طرفه انك
 صاحب تحفه خود وراشيه منيه آن فرموده كه من بولا ابو البخري و هب بن هب القريشي المدني القاص المشهور بالكذب
 الاحاديث له عن جعفر الصادق روايات واسا بنده وكان متروك الحديث عنه العامة والخاصة كذا نقل عن الحاشية
 ابن ابي الحد يد و حال اوله شيعه كان شيخا ارشيد برون بن محمد المكي وكان متحرفا عن علي بن ابي طالب الذي اثنى الرشيد بطلان
 الذي كتمه يحيى بن عبد الله بن الحسن بن علي بن ابي طالب و اخذ بده فخره وقال امية بن ابي سلمة كان يكره قتل برون و يذكر
 زعمه بن الاسود و انتهى موضع الحاجة من كلامه و حق انيت كه اگر روايت ديگرا ابو البخري غير از روايت مذكوره با نحن فيه
 نباشد يعني روايت موضوعه اول دليل امير شايه بر كذب و بهتان آن كذاب لصاب است علاوه آنكه و سيرة شافعي در
 حيوة الحيوان آورده قال ابن شبره دخلت انا و ابو حنيفة على جعفر بن محمد الصادق فقلت برون اجل فقيه من اهل العراق
 فقال لعلي الذي يقبل الدين براءه هو نعمان بن ثابت لم اعرف اسمه الا ذلك اليوم فقال له ابو حنيفة نعم انا ذاك
 صاحبك اسد فقال له جعفر اتق الله و لا تقس الدين براك فان اول من قاس براءه لم يمس الا قال انا خير منه فاحظا لبقا
 و حصل له ان قال في خراج الخرافة المتدعي عبد الله و لا تقس الدين براك فانما نقضت عدا و من خالفنا بين يدي الله
 قال الله تعالى و قال رسول الله و تقول انت و صحابك سمعنا و انما يفعل الله بنا و انما يفعل الله بنا و انما يفعل الله بنا
 النصايات بايند كه اگر ابو حنيفة كذا شيعه اخبرت به و چگونه ان امام حق در حق او چنين كلمات عتاب امير شايه فرمود
 و او را در مخالفتين خود و معدود و منموه و حاشا و كلامه صدر اين خبر دلالت بر كمال بهائيت و جنتيت از او دارد تا اينكه اختيار
 او را نمي شناخت و يا عقل عاقل تجرؤ منياد كه اگر او بهر از شاد و رشاد و سيرة با وجود اين منع شديرو تا كيد بلغي
 عمل نمودن بر قياس اصرار بر آن ميوزر يدي و بارتكاب طريفة همان قياس اسد الاساس تا آخر عمرش سبادت ميوزر يدي شاد
 نشد قياست شدير بلي اگر فاضل رشيد او را تلميد نارسيد كه نيكو نيم نعم الوفاق و مر حيا بالاتفاق و از پنج مستفهم گرديد كه
 چنين نارسيد را انجبا باحيائي سنت جدا مجر خود منسوب نه فرموده باشند و مخرج كهوت و غياث مهموم فرار نداده باشند
 و هذا اول دليل على كذب الراوي و وضعه حقا كه سيم وضع انما صهيدين روايت مستقله با صهيدين هو يد است و قد ثبت
 و متيقن چنين است كه در بعض مسائل كه مثل خود در كل دران عاجز و حيران و سر سيمه يرشيان ميشد مثل فاد و قش دست
 بر اين اقتباس از مشكوة الزوار فادات اخبرت ميوزر و سيمه يرشيان هو يد است كه اكثر اهل سنت بشرف تلمذ فرقه
 امير شرف و اكثر من از اماميه تلمذ انما فاد و احد از اين مره تلمذه و سائده تلمذ بهيب بن هب ديگر ناني شود و انما و سيمه
 ميوزر كه در كيات هب بن هب اختلاف بين التلمذ و الاستاذ هم ميرسد كماني المعصوب و صاحب و يدعيه بن الامامه از

بنا شده الی بعضی از شهره و این اختلاف بتجسس و تفصیل میشود تا اینکه در یکی از کتب فقهیه قدیم که بعضی علمای شیطان
در کجاء مرد شافعی بازن حقیقه و بالعکس کلامی نموده از حیثیت عدم کفارت و صحت مناساتی فی خواتمه روایات که از امامان نقل
عن مذہب ائمہ سابقین نموده از کفر و جوار لغوی حقیقتی بجهت شافعی قال فخر الدین محمد اگر این مرد عا است سابق القول
و الشهاده شود از همه فاسقان بدتر گردد و اگر اهل علم بود بدتر و ضال گردد و جب باشد جزو منع و بی حرامی است و اگر حقیقت
النفیة قال اثبات علی مذہب ائمتہ خیر و ادعای و نه از کلمه اقرب الی الله و اقرب الی الناس اما جواب الفقه الامام ابو الحسن
الماتر مد عن هذه المسئلة ان العز لما ليس المراد ان لا يثبت التوبة حتى يترك المذنب الذرة و يرجع الی المذنب السديد انتهى
پس تلید کذا می راد دلیل بر اتحاد مسلک تلید و استاد و حقیقت شان قرار نمیتوان داد و انجواب کجا در دفع کلام فاضل علی
که تلید و رشیدش نقل نموده کافی و دانی است آیدیم بر نقل آنچه آن رشید فاده فرموده پس سیکویم آنچه گفته که از کتب فقهیه
جایجا واقع شده که نه بنما تا نور علی پس بر فوج است اولاً اینکه جمیع فرق اسلامی از اهل مل متخالفه در کتب فقهیه
سیکونند نه بنما تا نور علی حال آنکه در حقیقت بهره از اتباع سنت نبویه اصولاً و فرداً با اتفاق ما و شما دارند و ما
جاده متابعت رسول الثقلین نیستند و اعرف و اعلم بطریق مریضه و شرعیت حقیقه انحضرت نمیشناس پس هرگاه
مجرد انتساب شان بسو جناب رسالت ب نجات شان کافی نباشد و ما هیچ مناسیح صدق و جواب درین بنما
نه باشد پس محض انتساب شما بسو جناب و لا یتحاب چگونه درین باب کافی و دانی تواند بود و ما اینجا بنما تا نور علی
مقامات بر سبیل ندرت مذہب خود را منسوب بجناب امیر المومنین مینماید همچنین در مواضع متکثره نه بنما تا نور علی
عن زفر و عن کبر و خالده که اعاد انحضرت و تنگبیس از طریق مریضه آنجناب بوده اند در کتب فقهیه خود و میگوید بلکه
مسائل منسوبه بسو آنجناب نسبت بمسائل سنده ما فوره از مخالفین آنجناب در کتابها شمانیت احاد و آثار و مسائل
آلاف دارد بلکه در اکثر مواضع مثل مسئله بیع اهرات اولاد و مسح رجليں و حرمت مسح علی الخفین لمی غیر ذلک
عملاً یا بکثره مذہب انحضرت را بیان میاورد و برابر بر یکس اعتنا بان ندارد و در و در انکار بر مذہب انحضرت مینماید
اتباع احدی عبارت از رد و کفر بر قول او باشد اینمعه البته اتباع آنجناب بر شما حاصل آید بنی که روایت ابو عبید
و خصوص بیع اهرات اولاد که مخاطب الی جناب امیر المومنین گفته است که یک فی الجماعه حب الی سن یکایک و حب
بلیب خاطر قبول مینماید و بیع ضا اصحابان سیفر میاید و مثل علا و له سمنه که از کمال مریضه و مقبولین آن نموده
است بنا بر تصحیح ملا حاکم و لغات از اکل لحم از انب جناب داشته و استناد در ان ماده بقول جناب امام بحق نا طبق
حضرت جعفر صادق نموده گفته است که چون انحضرت گوشت خرگوش را حرام دانسته پس از اینجورم و با وجود این شما همگی بخورید

ولوع و ابرید و شایع منشیاج تصریح نموده باینکه حرمت قیاس از مذہب جناب امام محمد باقر و امام جعفر صادق چنانچه تهرست که
 اباحت آن در مذہب امام عظیم و باقی ائمہ سنیہ با اینمیشل برکاه هم منشا بنده بابل بیت نمی نمایند و اقوال آنحضرت را بر ابر
 اقوال صلاح و مذاق اہل مذہب خود هم نمیشمارید و چه مآلات اگر ہمین تشکات را ابتلاع و تقلید قرار داده اید پس در این
 بر این اتباع و تقلید نیست انچه از تجالایا خاطر فائز در ان مقام رسیده و اگر جمیع مسائل اصولیہ و فروعیہ را کہ در آن اہم
 الملیت پیورده اند و بخاطر داریم بگویم کلام بطول می انجامد و اگر جمیع مواضع اختلافیہ از کتب شما نمایم میدانیم کہ این
 کتاب کتابی دیگر میشود بلکه بر این کتاب چندین کتابها درست میشود لکن سن لایکیفہ السیر لایکیفہ الکثیر لہذا
 علی کشف ازین مرحلہ واجب و لازم نمود اما انچه از عقود و حمان نقل نموده پس مردود است باینکہ ناقاش از اہل بیت
 است پس مطالب تصحیح نقل باشد و لا یعتمد علی قولہ سن دون بنیۃ و شاید و ایضا اگر ابو حنیفہ تمیزی بخیرت جناب
 امام محمد باقر نمیداشت چرا در وقتیکہ ببلارست جناب صادق فائز شدہ آنحضرت اظهار تفاوت با و میفرمود و چرا کلمہ
 لعنہ الذی یقین الدین برایہ بر زبان می آورد و چگونه نام او را بر سبیل استفهام نقل میفرمود مگر اینکه گفته شود کہ او بواسطہ
 تلذذ آنحضرت داشته و ہو غیر ظاہر سن العبارۃ و الیقین عبد المہدین الحسین الشہید اگر همان امام زاده ہستند کہ در معرکہ کربلا
 بسادات شہادت فائز شدہ اند پس ابو حنیفہ در ان زمان کجا بود و اگر دیگری ہستند بتفصیل بیانش نماید تا حقیقت حال
 یوضوح انجا مدو ہر گاہ تلمذ امام فضل باعث نجات نمیشود و اہل مملکت التلمیذہ مقتضای آثار ذلک الامام پس تا تلمذ
 امام زادگان چہ رسوخ آن با حکامہ لم یثبت بعد و دون اثباتہ فطر القتا و انچه فرمودہ اگر بدست صاحب رسالہ احد
 از علمای امامیہ الخ جویش آنکہ استیکہ تلمذ ابو حنیفہ لا و اسطہ جناب امام محمد باقر ثابت نیست دلیل علیہ الروایۃ السنیۃ
 المذکورۃ انفا و در صورت تعلیم از تلمذ بواسطہ و بلا واسطہ بیگویم کہ در سلسلہ شریفہ اجازات اکثر مجتہدین فحول فرقیہ حقہ
 و ہم جناب اسید ظلہ العاکف حضرت ائمہ اثنا عشر از حضرت صاحب العصر جناب ولایتآب امیرالمومنین علی
 بن ابی طالب داخل اند و ہم سلسلہ نسبہ جناب سید و دیگر سادات علما کہ ہم نسب اند تا بانکہ تسبیحہ شریفہ و اصل
 و ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء و امتد ذوالفضل العظیم و ہر گاہ حال این ہر دو سلسلہ الذہب ابابوہما و ہما
 انجناب چنین شد پس با انجناب میسر و کہ مخاطبات الی الفضل الخطابی تشریف یافت و اولی آنکے ابالی انجمنی بشلہم
 اذ جمعتمنا یا رخا الجامع و شاید یکہ بر محبت ابو حنیفہ نسبت بابل بیت از فتوای ابو جوب نعمت زید بن علی بن الحسین
 علیہم السلام آورده مجروح است اولاً باینکہ کلام در اتباع ائمہ اثنا عشر است کہ احد الثقلین میباشند و از محتبش بازید
 بن علی بر تقدیر تسلیم فرض صحت ان سبیل فرض الحال کاری نمیکند پذیرد کہ زید امام مفترض الطاعتہ نموده اند اگرچہ

امام زاده باشد از امام زاده فرق است غایب الامر اینکه سیلان بسبب زیدیت ثابت نشود و لایحه یی یقیناً
 کشف از نحشی که فاضل رشید نقل نموده کاشف از غریبه بدیده است یکی تفتیه فرمودن امام عظم که سرافتمی بصرت
 زید میسر و موافق لایحه آنکه همین تفتیه را دلیل صحت تلمذش از دلگش جنین تفتیه از این مورد دیگران نیز از آثار علمیه
 دوم آنکه ثبوت زیدیت امام عظم از آن مستفاد میشود که آن مرگ بپس اگر همین امر دلیل بر تلمذ و رشد او باشد زیرا که
 او که تلمذ بقبولین باشد که اکثری از آنها همراه زید شهید شدند این بجای که فقط بزبان اظهار محبت سبک و لبس نسیم
 آنکه قول رسالتی یا یقیناً کنت مکان بانک فروغی از صدق ندارد چه اگر در اینکلام صادق میبود چه اسرار درون
 مینمود و اجمار و اعلان آن نیز فرمود و شریک در محاربه و مجاهده نمیکردید یکی چون لغمان هم در آن لغمان است و او را
 احد فرار بعضی طول فرموده و سیاهای بهیرات تابان سیده لاجرم از شدت حیا پا خود را در دو اختیار چیدن بجای
 چه کند که مرد میدان نبوده چهارم آنکه دو فقره را لغت مغلیه قرار دادن بمنزب سنیان نیست از زیرا که بنابر اصول شان
 خود کمتر از خلفا کلمه نبوده و علی التزل لا اقل از حضرت معویه که البته گفته نبوده باشد و او نیز حضرت پیرو تکیست پس باید
 دیگر لغت بر دقتن و همین بجای را فقط لغت نبش و متغلب نگاشتن کار شغلیتین لغت است نه ارباب لغت
 و اصحاب لغت و آنچه فرموده اند که محبت شافعی و شافعی و بنیل الله بمرتب بود که در تمام تهمین بود و ظاهر و مبیان است
 واقع شده با اینکه چنین نویسد که محبت شافعی بر تهمین بود که در تمام تهمین بود زیرا که تهمین شافعیان از محبت اهل بیت
 و نسبت بنیل ایشان بفراسخ دور افتاده اند و حق نیست که حق بر زبان خانه لغت نگایه اختیار جا کرده و درین
 حیث لا شاعر اعتراف بیز محبت شیعیه بایم یون شک شان بحال اتباع آنحضرت نموده اند و بعد از آنکه علی و امام
 و احمد بن حنبل را قیاس بر شافعی و ابوحنیفه باید فرمود و او را متساکن این هر چهار یار بنیل الله اظهار کرم از دعا و سیله و علاج
 نیست و حال که حال تسک احمد و امام که بتعصب میفرودیم صاحب تفتیه فرموده ناشی از تعصب لغت است و لا غیر
 به عند المنصف اعبارت نهج الحق که نقل نموده اصل برطلو شین لا الت نذر و کما بیناه سن قبل اعتراف این وزیر جهان
 بر آن تا از عدم فهم مراد است زیرا که رجوع جمیع اهل ملل مخالفه بسبب پیغمبر و امام دلیل بر حقیقت عین رجوع نیست و لا
 میسر یزاده بکلام علامه طایب شاه و آنچه جناب قاضی در احقاق الحق فرموده حق و صواب است و فاضل رشید میراد
 انجناب را نرسیده باینکه عرض انجناب نیست که در سائلیکه گفته اند از اخذ استناد خود نموده و راه و قضا و تاسی
 در آن پیورده باشد البته در خصوص آن مسائل متقیف با و خواهد بود نه در سائلیکه از دیگران اخذ نموده و راه متابعت اعدا
 استاد خود نموده و بهر کس فاسد و هم کاس خود ختم نموده و در امارات فاسد و مثل قیاس و استحسان غیر آن است

آن فرموده است مقصود از جناب و ذکر قیاس و استحسان بدین تمثیل است و حقیقت این کلام شکی در بی نیست و از آن سلیس
رجوع به حقیقه بسو جناب میر کبیر علی الاطلاق غیر متعاد و لایم معلوم است که حکم رجوع مذاهب میانیه و امور اثباتیه و ادله
واقوال متناقضه بسو مرجع واحد که بین حق و منبع صدق است محمول بر رجوع حقیقی نمیتواند شد و الا تاتی مثل هذا حکم و محمول
علی المعلوم الرشیدی سن او اناس فلیت بانفاصله پس مراد از آن چنانچه ظاهر است آنست که این رجوع در حقیقت عام
است از رجوع ادعا و رجوع واقعی و مقصود از آن محض اظهار عجز و خجسته و رقت مرتبه مرجع الیه است و پس ناچار هر دو با هر شود
که شمس کلمات از جناب از نهایت بزرگی بدان مرتبه است که هر چه ادعا خوشه چینی و قیاس از ادله حضرت و از طایع علوم
از جناب نیز آهنگ پس این رجوع مستحکم شدیدی نمی تواند شد و قدر او مانا الیه سن قبل ایضا فاعمل کلام سید القاسمی علی
التمیز فلان فعل اما وجه دوم که فاضل شریه ذکر فرموده پس مرود است باینکه انساب غرق فرق صوفیه که شعبه از شعب
اول تسنن است که امین فی صدار الامهات بسو جناب میر السنین اولاد طبعین آنحضرت محض قول است و در باطن شایان
اشتری از آن ظاهر کیف و فوقه نقش بندیه خود را منسوب بالو یک میسازد و از جناب آنحضرت کاری ندارند و از چشمتی و غیر شان که
ایضا هر سنا و خرقة و بیت خود را با جناب میانند از سلوک طریقت آنحضرت بر حل و در افتاده اند و نمیتی در ظهور مثل نور و سیکام
تجلی بر کوه طور است و از جمله برهمنیات جلایه علم لضعفین است و لو کانت خفیه عند من لم یوت کفلا سن الانصاف آنند
بطریق تنبیه بر آن بعضی ارقام می آید که خود فاضل شریه اعتراف نموده باینکه نوعیکه اتباع مظهر این فقره اهم میدانند و معلوم
خاص و عام است و بحق گک زیرا که مریدان در پیشش پیران خود حیاء کالوا و امواتا چه خاک بر سر نمیانند و متعاقب قیاس
شانه کم از عرش و کرسی نمیدانند و اسامی مرشدان خود را او را دو و طائف خود قرار داده اند و حالان فاضل شریه را بسرتابش
قسم سیمیم بلکه بغرق فاروق سوگند بخوراکم که آیا کسی از صوفیه سینه را دیده اند که اسامیه ائمه اثناعشر را یاد گرفته باشد و اگر
نه آن بودی که فاضل شریه از زبانه خیال جواب بشرت ملاحظه بعض کتب اسامیه شریف گشته من شاخم بعلم حاصل بود که
که سامی متبرکه حضرت اسمع شریف ایشان ب دیده لضعف من شان زبیده باشد لکن غالباً اگر دفعه کسی سوال از اسامیه
متبرکه که از جناب ایشان نماید با وجود و تبحر که از حق بکتاب فریقین بدون هفوه و قلته لسانیه اسامیه را بیان نتواند فرمود
و اندک علم و آیکسی از صوفیه سینه صاحب طبل و علم را دیده یا شنیده اند که بعد از زیارت بخت اشرف و ذکر بکری و شهاد
مقدس سائر عقبات عرش و درجات به نیت قربت بخیا ل باینکه انیمه شاهد شرف مرشدان ما است شرف شده باشد و او
سبحان آنند زیارت قبر پیوسته و درگاه خشتی قطعی فلان فلان را برابر جم بیت آنند شمارند و زمره علیه جگر گوشگان سونخل
را از قصد فراموش سازند و فریاد ازین سید کو فی انصاف بخدا که اگر نشین دیگر نباشد همین قدر در کافی است در باب تکذیب

ایضا

انتساب نشان فلیک اذ انهم اليه امارات تخصه كثره آيا نبي كه حضرت محي الدين متوكل ملعون اذ حمله قطار باهيا
استفاده با انهم اگر دعوى اولا ابيت نمايند چه علاج توان نمود مقصود پيدايد كه انكه كس حزن حق نشنود و انصاف نمايد
لكن اين القلوب انصافيه و الاذان الواعیه و لقد عجبني في هذا المقام كلام الوزير النحرير الكفاق علماء الاناف
في جودة التحري ابي الحسن علي بن عيسى الارابي صاحب كشف الغممة قلند ناديه و للتذره حيث قال الامير المؤمنين و الحسن
و الحسين فانه لو جسدنا قهيم و مزاياهم في كتب لم يهوبوا بالعلم كات نشان اما باقى الاممة فلا يكاد جماعة من احيائهم و
علمائهم يعرفون اسماءهم و لو عرفوا ما عدوا مستحقه متواليه فضلا عن غير ذلك هذا مع حرصهم على معرفة نقلية الاخبار و الاشعار
و تدوين الكتب الطويلة في ذلك بل معرفة خلاف العرب من قال ميتا و رسل شلال معرفة المعنيين المغنيات معرفة
الالعا و نسبة الاصوات بل معرفة الخائث و الجانين و العصاص و المعلمين غير ذلك ما لوده و الطال عما لا يوجب حياء
ولا غلبه ذكر اديبه غبون عن قوم جدهم النبي و الوهم الوصى و هم فاطمية و جدهم خديجة و اخوهم الطيب الطاهر و القاسم و هم
جعفر و الجناحين و قد شهد لطهارتهم القرآن و حشمت النبي على جهم و مودتهم و قد رايت اناني زياتي من قضايتهم و مدبرهم من
لا يكره زيارة موسى بن جعفر و لكن اذ انما تعدوا طاهر اسوي يظننا و يعود معنا ذاسع ليا رتهم قور الفقراء و الصوفية و سلمهم الى
البله و الخلائين الذين لا يتدرون كقول و الصاوي لا يتجيبون عن النجاسات الكونهم على عقائد هم و من المعروفة
نهم حتى نسب احدهم الى محبة اهل البيت انكر و اعتذر و اذ ارأى كتابا يفيض اخبارهم و فضائلهم عده من المنذر و فرقه
شذرو و نذر لغو و بائنه من الامهوار الفاسدة و العقائد المدخولة انتهى كلامه زوالت في الخلد كرامه و اعلى في الجنان
و آنچه فرموده كه توهم تقيه از صوفيه كه معرض از دنيا و اهل آن ميباشند انچه عجيب است نهايت عجيب زير كه صوفيه اگر چه لطفا
معرض از دنيا ميباشند لكن باطن سگ دنيا هستند و بر تقدير تسليم چون مریدان نشان كه غالباً همي اهل سنت و ارباب
دولت و ثروت بوده اند بقول شما در اتباع پيران خود سرگرم بوده پس اعراض نشان از دنيا باعث جرم ماوه توهم تقيه نمیشوند
بلکه مؤيد و موكد ان ميباشند و حال چنين صوفيه را بعض قدامت عقايد شيعه كه حيانا تقربى بسلطان از عباسيه بگم ميباشند
و تا هم مجال اظهار شعار زنديب تشيع نيافتند قياس مع الفارق است و قد مر سابقا و هر گاه نميكنه كشف كرديد پس
ميگويم كه انتساب مانده صوفيه عامه حضرت مرقه نشل انتساب برفق اسلاميه حضرت مصطفويه است فلما لا يخفى بود كه انتساب
الانتساب فلذا لا يخفى اولئك ذلك و ايضا ميگويم كه تشيع اهل سنت فرقه صوفيه را تضليل و تحريف نميخواهد حمله كند و تجاوز
باشند و خواه و حديقه و ديگر فرق صوفيه و ايشان از اسلام خارج ميشوند زوالت علامه شريف جرجا در شرح مواقف ميفرمايد
و انما كانت في هذا من اجل ان الاتحاد طوائف ثلاث الى ان قال الثانية لبعض المتفكره و كلامهم

انعامات الرشیدیه و بنحیکه رشید افضل اسلام و کلام در باره سید نور الله زاده مرقدہ فرموده باین سر کلام در باره این عملی اعلام
 اهل سنت بنمایم و بگوئیم که هر یکی از این جماعه کثیر و جم غفیر معتقدیه فاضل مذکور بلکه معتقدیه مقتدایانش می باشند پس بیاید
 که با آنجا بحث را که ذامین و مکفرین صوفیه برده اند و بعضی آنها از قائلین مثل حلاج و نظرائش بوده تکفیر و تحقیر نماید و از
 داوره و سیدیه سلامیه خارج فرماید این جماعت مردودین و مطرودین آنجا بحث را خارج از هر یکم اسلام انکار و فلیخته ایها نشاء
 بر طرفت که کشته شود و اسلام است و هر یک که بر کلمات مذکور فاضل صوفیه ضاله اسطیع شده و بعین یقین در حق یقین
 بچشم انصاف دیده البته سخافت آنرا کاسره و بطلان اعتقادات فاسده آنها بر آنکس ظاهر و باهر کشته باشد کاشش
 حاصل رشید بیک از انکار افکار خود را با نظار اولوالالبصار در ماده لغت ضلالت آثار جلوه شود و بسیار و از رجال حجاب
 و اختفا منصفه بر زده ظهور می آورد تا متناهی قدرت یار الهی را چشم سر و بعین قلب سید ید بر حریف که این آرزو در
 دل ماند اگر چه افادات بدلیه شان که بطرز تشکلین بان تکلم شده انموج افادات شان و مخصوص بیان مسائل کثرتیه
 است لکن افسوس که یاره از مخروفات سفکه عالیهم مجلس عرض برابر با قلب جلوه گر نگردید خیر است یار باقی صحبت
 باقی با سید گوئیم که این کلام اجماع در باب سید شونتری اگر چه کافی است لکن تفصیل لائق تحقیق الحال عثمان خوش خا
 دقائغ نگار را بسوادی بیان حال سید شونتری سخط میازیم قبل از بیان اصل مطلب تمهید مقدمه می پردایم بقول
 برابر باب انصاف و تا کان سبل عتاف مخفی و مستور نیست که از جمله مناقب جلوه و فضائل علیه نهیب امامیه نیست که اهل
 این مذہب مردانه و از اظهار و اجار امر حق عند الامکان می نمایند و رعایت جانب قرابت احد و پاس هم و رسم کسی نیز نمایند
 کانیاسن کان پس با دوستان خدا و رسول و اہلبیت شان دوست اندازا تا مکان باو نشان شان دشمن کیفایان و نام
 لایخافون فی الله لولہ لائم کیسکه در حصول عقائد بر جاده حق ثابت قدم است دوستی او را محضاً لکم تحم سید اندر و لو کان
 غلاما حبشیاً اگر چه خطائی در خروج از او سرزد و هر یک که در اعتقاد و فساد باند حسبه لئله او را مردود و در گاہ آنجا خواهند نگاه
 خواه از اصحاب مغرب و امام باشند و خواه از ازواج و خواه پدران و اولاد و سوار کان سید اقرشیا و من اولاد الرسول اولاد
 کیونتم و این مردانگی از سفورات محققه نهیب است و الا بمذہب الخلاف اگر هزار فساد حقیقت و عمل در شخصی یافته شود
 همین که شنیدند که از صحابه بود یا داخل ازواج عارضه خناق چنان گلوی شان را سفتار که گویا زبان در دهان شان بکام
 سکوت چسبیده و مصداق صم کلم نمی فهم لایرجون گردیده اند و سخن بشم برای الا ستر الی صنیعاً با اصحاب التور الی و از دوات
 المتبرجات انما شترت عن طاعتہ حیاً و میتاً و الی مقالتهانی عبد الله بن عبد الله الملقب بالافطح مع کونه ابنا صلیباً
 و مولانا الصادق علیه السلام و سن علیہ محمد بن اسمعیل و نظار این فرض از تمیز این مقدمه و تفسیر این مقالہ آنکه اگر فساد و تحقیر

شوشتری و قول شان بوحث وجود که صحیح محل مخلوق علی الخالق و وحدت بینما است بر اثبات باشد لا محاله با حکم تبعوت
 شان نموده از جمله فرق ضاله محسوب ننمودیم و پروا بجای شان نیستیم لکن حقیقت امر این است که ایضا با اندک اعتقاد
 شان بوحث باطله بدیهه نبوت نرسیده بل که بعضی عبارت صریح بنفی وحدت گذاشته است و چون کلمات شان بی از اضطراب
 و تحقیق نیست بعضی عوام را در درک مذہب شان اشتباهی میشود و بجهت آنکه ساحت عقیدت شان از لوث و شوب لغت
 باطل منزہ است غایتی فی الباب حسن ظن با بعضی از صوفیه ضالہ از خطا هر عبارت شان طایر میشود و تا ویلات رکیکه بر کلام شان
 قرار داده اند و بر تقدیر یکدفعی و باعث ابطال ران غیر از حسن ظن نفس لامری دیگرند باشند از قسم خطا فرعی که در تزکیه و تعلیل
 و حجج و کفیر حال اکثر نقاد و آراء دست میدهم و خواهر بود و چنین خطا مستلزم فساد عقلا که مدار برات از معتقدان میشود و همیشه اگر چه
 و نظر از باب نظر از طریق صواب دور افتاده با جمله ایشان مآل اقوال صوفیه اندر نه قائل بآن و الفرق بین الما و الی قابل
 بین الامر فی التأویل و بین آیهی که در مقام تأویل کلیه کلمات از اشیا و هو عینها که صاحب مخصوص بآن متفوه
 و علامه و له بر آن ابرار مقبول موجه نموده فرموده است که تحمل است که لفظ عینها بعین منقوطة و با موصوفه بعد از یا شکره
 ماضی باشد و معنی آن چنین باشد که سبحان الذی ظہر الاشیا و هو عینها و احتیاج دیگر بر آورده که در حقیقت
 منفصل لفظ ظهور باشد که از آنکه مفهوم گشته و هم تحمل است که مراد از عین منبع ابی مختار از هر چیز باشد حتی حاصل کلامه در کتب
 و مخافت این تا ویلات نه چندان ظاهر و عیان که بر جناب قاضی پوشیده تواند بود و بنیدیم که ام ضرورتی در آن گشته که چنین
 سخاقت و جهیات در صدر نتیجه کلمات کفریات صوفیه غریبه پر افشته اند و اکثر غاوین را در فرقه امامیه گنجائید غالباً
 این امر را از امارات حقیقت این مذہب پنداشته و جناب علمین باب صاحب ذو الفقار طالب ثراه در بعضی از رسائل
 خود فرموده که چون صحت عقائدات و علمیات و کمالات و علو درجات جناب سید نورانی شوشتری از کتب و تصنیفات
 ایشان ظاهر و هویدا است بحد و اینکه از کلام ایشان محبتش از آن خاص که مذہب تصوف و شتمه مستفاد میشود حکم تصوف
 جناب ایشان نمیتوان کرد فان یقین لا یزول الا یقین شکر و میتوان بود که اظهار بعضی از ادعای و ذکر کمالات بعضی از علما
 خلاصه و متعوضه بحسب آن باشد که تا ظاهر شود که مسلک امام است علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگر ضروریات شریعت را بایزاد
 تبیین است که کمالاتی هر فرقه از فرق اسلامی بآن گردیده اند و طوق از عیان آن بعین قلب در گردنهای خود کرده و عموم
 و سقلا از آن فرقه و معنی قطع نظر از اوله و بر این بنظر امارات است که بی بصحت این مذہب میتوان نمود و ایضا معلوم است
 که ازین قبیل خطا در باب تزکیه و حال اکثری از علما اعلام را اتفاق افتاده و آنرا کسی از اهل دانش مستحکم در باب حقیقت
 مذہب باطله ساخته پس در ما نحن فیسم نشاید انتہی و هر گاه این در یافتی و دوستی پس با آنکه خلاف آراء و امور فرعیه

جزیه فیما بین علما فریقین شائع و ذائع و مجرد اند که ساحت عقیدت جناب قاضی از ثوب فساد بر است لکن افراط
و تفریط یکدیگر داده حسن ظن بعض صوفیه فرموده و جد و جدیکه در تاویل کلام این قوم مورد لوم نموده و اکثر سنیان را در بیان
امامیه گنجاییده مقبول اکثری از ادکیای متاخرین نیست و ما را در خصوص باخترش بحث و کلام است و لاغر و فحش رجال
و هم حال اما عبارتیکه فاضل رشید از مصائب النواصب آورده پس انکار تصرف را که جناب قاضی انکار فرموده و باخصاص
تصوف حقیقی در تشیع و بالعکس تا سبب اصحاب جامع الاسرار قائل شده اگر چه با سبب غیر سنا چه طلب قاضی از این
مزمه همان قوم خواهند بود که سبحان من انظر الاشیاء و یو غیبها بالغبین المعجزه میگفته باشند نه کسانی که بعین همه گویند
و مخلوق را عین خالق دانند و ما را زمره اولی مرتبت و انکاری نیست لکن حق نیست که کلام قاضی را از اشتباه
و غفلت است و در قائل بودن محبت الدین و اتباعش بوحث باطله و عنایت از تیه مخلوق با خالق و ما تفرع
علیه من الکفریات شکی ویری نیست و فصوص و فتوحات و دیگر مصنفات این گروه شقاوت پیژده مملو و شجون از ان است
بجستیکه هیچ مصنف را جمال تاویل و توجیه در آن نیست و در حقیقت فرقه صوفیه شیعه از شعب سینه است و دشمنها جناب
قاضی بکتاب جامع الاسرار شرح فصوص و مانند آن از درجه قبول ساقط است لکن مصنفها من الصوفیه البیاض
غیرة بقالهم و لا یعنی مجالهم اما استشهاد بر سلاله اوصاف الاشراف محقق طوسی طاب ثراه و فصول کلامیه شان و کلام
شهید ثانی در سبب اوصافه پس لغایت عجیب است زیرا که ساحت عقیده انجمن از شوائب تصوف منزه است و چون
رساله اوصاف الاشراف بر ذائق سالکین و ارباب اشراف مولف شده دلیل بر تصوف شان باشد و لیس فی الفصول اهل
علی القوفه و اما اسرار الصلوة پس در آن امر مذکور نیست که دلیل بر تصوف جناب شهید ثانی تواند بود جناب علیم
در رساله مذکوره و در بیان حال جناب خواجه نصیر الدین طوسی فرموده است اما محقق نصیر الدین طوسی پس حاشا ثم حاشا که
جناب او از اهل تصوف باشد و اگر رساله اوصاف الاشراف که بر سلاک سالکین نوشته مستلزم تصوف ایشان باشد
باید که تصنیف اخلاق ناصری که مطابق مذیب حکما فلاسفه و ضمن ادب ثریب خوردن غیره که حرمت آن از ضروریات
مذیب امامیه دین اسلام است دلیل بر سفسط بودن محقق رحمة الله علیه و مجوز بودن ثریب خمر باشد و عبارت محقق که در خطبه
اوصاف الاشراف نوشته چنین است اما بعد محررین رساله و مقرر انیمتقاله محمد بن الحسن الطوسی را البعد تحریکاتیکه مرسوم است
باخلاق ناصری و شتمی است بر سایر اخلاق کریمه و سیاسات مرضیه بر طایفه حکما اندیشیده بود که مختصری در بیان سیر و لیاد و
اهل پیش بر قاعده سالکان طریقت بنی بر قواعد عقلی و سمعی و بنی از دقائق نظری و عملی که بمنزله لب التصناعت باشد و
اخلاصه آن من مرتب کرده آید ختمی کلام محقق این عبارت صریح است و اینک هر دو کتاب مطابق سلاک حکما و سالکان

تصنیف شده علی طبق باب علمانی مثال بده لمقامات علی حسب مقتضیات الاحوال چنانچه صوفیان از این کرده همچنین حکما را
 نیز از اینجاست که کتاب تجرید العقاید مجروحین مشهور و اند نوشته استی و بعد از آن عبارت کتاب خلاق ناصری را که در ذمه
 آداب شراب خواری بر طبق طریق حکما است نقل فرموده خوفاً عن التطویل بنقل آن سادرت نه کرده شد اما قول الرشید
 سوم آنکه الحامد لایان فرماید که این هزاران حدیث اهل بیت که در کتب اهل سنت ادعا آن فرموده اند که است و آن احادیث
 متروکه است یا مقبوله و گمانیاهرگاه از این احادیث مرویه اسناد اهل بیت از خوارج و از اصحاب و دیگر فرق ضاله ملوک رسیده باشد
 این هزاران در جنب آن صد هزاران چه عرضه دارد و ثالثاً ده چند آن در کتب زیریه و غیره موجود پس چرا شما اعوان بده سب
 اهل بیت باشند ایشان و آنچه در آخر کلام صدق نظام فرموده که ادعا که تخلف اهل سنت از سقیفه اهل بیت که از ادعا تخلف
 اهل الاسلام از سقیفه دین غایب تر از ساله نیست چه خوش کلام است که بر زبان لغت بیان جاری شده بحق که ادعا جمیع اهل
 اسلام که ب سقیفه رسول راشل ادعا اهل سنت است که ب سقیفه اهل بیت را و از این کلام چنان تنبیط میشود که بر عزم سب
 فوق اسلامیه از خوارج و از اصحاب و مجریه و شبهه همه را ب سقیفه رسول اند پس اگر همین که ب مطلوب است این خبر که شام حال
 چشم مارکوشن اما قول گویم اشتها را انکار بر قیاس منع آن از آنکه اظهار آن در این عجایب الافادات میرا که روایت آن
 بشیر که سابق از حوضه الحیوان منقول گردیده صریح است در منع فرمودن جناب صادق الوحیفه کوفی را از تعبیر قیاس و ترجمه
 و توضیح وی بر آن و معدود فرمودن او و من دان بدین اندر مره مخالفین خود پس این تفصیل بیل و تاویل علیل که فرموده اند
 حلقه از صحت بدشته باشد و اگر مستثنای از قیاس بعد از عدم علم شان به ترتیب قیاس شرعی میبود تخصیص نمی بقیاس جمعی
 نه داشت عوام را که طاقت استدلال بدشته باشند احتیاج ب کتاب و سنت کی رواست فمالوجه فی تخصیص النبی بالقیاس نه امالا
 یقبله عقول الناس عبارت شایع منسلج صریح است و اینکه مراد از قیاسی که آمده دین نبی از آن فرموده اند همان قیاس مقبول
 عند الله الاربیه است و ظاهر است که قسم مقبول همان قیاس خاص است نه قیاس عوام و آنچه عبارت شافی نقل کرده
 با آنکه محتاج بتبیین نقل بر طبق اصل است و در نه خطو القتا و مفید مطلوب او و دانی مقصود دانست و حال سافحه و ساهله بعد
 در روایات فریقین مسلم بطریق است پس قیاسی سنیهم چون از او بام و اعلاط معصون نبودند منعی عن العمل بالقیاس با
 تخصیص نیست شیعیان حکایت و اقیام تخصیص نابین بانه ظاهرین بر بصورت اند است چرا امام عظیم با آن عظمت نبی از قیاس
 مثل الله دین فرمودند و چون از کلام سب فائده جدیده برآمد که جناب الله طهار را اختصاصی شیعیان باده و انتساب آن علما
 خود ایشانرا میدهند که بیزید لطف و شفقت عوام نشان نبی از قیاس فرمودند و عوام سنیا خواص شان کاری نمکشند و در
 بعد از مطلوب فیما بین فیما و الحمد لله الذی اجر الحق علی لسان هذا الفضل و در این خبر اتمم علیه السلام و چون قیاس از سلمات است

شمار زمره بر این حسان تصور نیست که مثل معاویه و یزید را هم در خلفای خود میداند و در خلفا عباسیه را نیز چنانچه علامه سیوطی
 تصریح آن نموده حتی که فاضل شریف هم بر گنجیندن عباسیه در شیعه گفت گردیده و گنجایش شان در شیعیان ندیده بجان ائمه زیدیه را
 خلفا اثناعشر باشد و امام حسین خارج از ان فائده تیم که امر و کند باقی الامم علیهم السلام و اطاعت از ان نیست که با مختصرا بجهاد و در ان
 راجعه قابل باشند و اهل بیت را قابل منصب جهاد هم ندانند و اسفاه خودش در مقام کتب میگویند که ابوحنیفه شاگرد حضرت امام جعفر
 بوده و بان افتخار میپند حال آنکه استاد او را ائمه جهاد داخل نمیدانند و شاگرد را از ائمه راجعه و پیروانند ان نه انشی عجب با حاکم
 و خلعت این همه خلفا از اهل بیت شکی در پی نیست و اطلاق تشیع علیه السلام تا لا و مجازا لا یجوزی نفعا کما طلاق الاسلام علی الفرق
 الاسلامیه المردوده اما قول الرشید اگر چه در دین تویم الخ جواب از تشکیک بر دایت مذکوره فی التمهید و الاستبصار
 بمعرض تذکار آید فلا حاجه الی الاعادة فاعلم و ایا اولی الالبصار و چون فاسد المذهب در طریق سند روایت تمیز نبویه
 و استبصار شیل صوة روایات مذہب شما موجود اند تشیع باشد و تشکیک ابو انجری غیره در ان سنده
 از حلیه قدس و حین فریقین اند موجود پس حیرت که بر تشیعیه در باب جرات جناب سید بر تشیع و توهمین روایت مذکوره لسانا
 و جنانا از چه راه است اما قول الرشید گوئیم اعتزال ابن ابی الحدید الخ و مسکاة خلافت بکریه شاعره و متشابه سوسیه الاقدام
 اند تا اعتزال لا یفتر بالمطلوب و اتهام تشیع هر گاه در حق شافعی محقق باشد کما اعترفت بالرشیدین قبل پس اتمام ان بسیار
 است اما الحدید چه اسفرا باشد اما قول الرشید جواب انیکام نیز شیل جواب کلام اول است الخ جواب نه قول هم شیل جواب
 قول اول است اما انچه بر تقدیر تسلیم بر سبیل تنزل مرقوم نموده پس مرفوع است باینکه اخبار موضوعه و الیه جزمه و جناب کتاب
 که در عهد نبوی مهیو وضع شده چون بطاهر منافات بمذہب منظم اهل سنت و تشیع تبریج و تشهیر ان نمیکوشیدند ان اخبار که
 مستفاد من شالبا حضرت بوده از شیعه شیطان یکبار گردیده کما اعترفت به الفاضل الرشید اگر چه بر سبیل قدرت زیر پرویان
 است یا طین محمدین ان بغیبه بر آید بلکه وجوب شیطان هم بر آرد و آنجا جناب رشیدی از غایت انصاف لفظ کباب فرموده
 در روایات متهمه روایات شالبا آن حضرت بر خلیفه ثانی نفعی داشته تا باظهار ان هم عالی حضرت سینه مصروف شود و لا جرم
 آن انباء کباب گردید بجلان اخبار تحمیم متعه که تواتر انا اخر همانم عم شان بوده و سائر عیب تشریح حضرت فاروق پس شیل
 شیطان مشهور گردید آخر از شیطان تا بغیبه او فرقی هست که پوشیده نیست چه شیطان پوشیده نیست بغیبه است
 اما قول من شالبا تفصیل الجواب الخ السیفیه تبتیه تبتیه شک و اما انبیه فلا یحتاج الی التبتیه قدر انیانی سالف از انان را یقینا
 سن نهاده بصیغه انبیه فالتبتیه با و عا و سحاح و سبیل الکتاب بقابلیم الکتاب و الله الکما و الی نهج العیوب بکذا که در
 انشودن شیل رشید در مقام عبارت جناب یکدیگر در قول و در الخ مذکور است باینکه هر دو غفلت متروک گشته و بدین بیتی که آن

شروع در کتاب جواب نموده اند از نقل کلام رشیدی بزرگان عبارت ببادرت می نمایم کلام سید احمد الوحید
 الذی سقط من قلم التامخ الرشید و اما البالیس بعد تسلیم لتساوی این روایات بار روایات ساقیه مقتضای اذا
 لغراضا لتساوی در ساقط خواهند گردید و جماع امامیه و احادیث مستفیضة ایشان که در فائده آیه سید مخی بدش بلا معارض باقی
 فالحججه علی ذلك قال الفاضل الرشید قوله اما البالیس بعد تسلیم لتساوی این روایات آه گوئیم بعد تسلیم تساوی
 روایات جواز متعه باخبار جرئت آن که هر دو تفسیر بقید تاریخ اند مقتضای اذا لغراضا لتساوی در ساقط خواهند گردید و جماع
 اهل سنت که مخالفین ایشان بآن تضعیف نموده اند و نقلش از هیچ الحق علامه علی در جواب فائده خامسه گفته شده و احادیث
 مستفیضة شیعه و سنی که در تنزیل و تبصیر از کتب شیعه و در صحیحین غیر بما از کتب اهل سنت موجود است و احادیث دیگر
 که بلا قید تاریخ و کتب اهل سنت مری است چنانکه بعضی از آن بالا گفته شد و اکثری در فائده آیه خواهد آمد بلا تعارض باقی
 و آنچه صاحب رساله ادعا جماع شیعه بر جواز متعه نموده است بحدیث وجه نامشروع است اول آنکه نزد ایشان دخول معصوم
 در جماع شرط است و چون اخبار بسیار از آنکه اطهار در طریق شیعه و سنی در اهل جرئت متعه موجود است که امر نظامی غیر مرقه
 دخول معصوم درین جماع ادعا ایشان صورت نه است پس ساقط الاعتبار گشت و دوم آنکه چون بقرن صحابه اجماع بر جرئت
 آن واقع شده چنانکه نقل آن در فائده ثالثه و شرح مقاصد گفته شده و سیاقی فی القول الاتی من کلام صاحب التمهید
 بعد انعقاد اجماع در قرن اول خلاف من خالف غیر معتد به باشد اعم من آن یکون اهل الخلاف من فی الک القرن
 اوین یعنی سوم آنکه در احادیث شیعه و سنی استناد تحریم آن بطرف جناب سالتاب مخصوص است پس انعقاد جماع
 شیعه بر جواز آن اجماع بر خلاف مخصوص باشد و هو کماتری فالحججه علی تمام آنچه بوضوح المحججه قول ادعا جماع اهل
 از حلیه صحت عاری تحقیق الخلاف فی القرن الاول و وجود الخلاف فی جواز انعقاد فی الزمن الثاني بعد الاختلاف
 فی الزمن السابق و لا عبرة بالشهور و الاجتهاد فیه و اما العبره باجماع الامه و لا یحتی للمجماع مع اختلاف الفریق و لا یستند
 نقل اجماع بسوکنج الحق باطل است و هیچ عاقلی از عباتش اجماع نیست و نمیتواند فیصد و هرگاه چهار سینه نموده از
 خطراب و لغراض تساوی باشد پس اخبار غیر موزنه چگونه نشاط اعتبار تواند بود و حدیث تنزیل است بصرا که بر و است
 رواة سینه مقدم و هرگاه گشته و حکم اخبار ایشان است مری بمخل عن الاعتبار و آنچه از وجهه گفته و داده قبح بر اجماع امامیه
 فکر کرده و بی مقدم است و ناشی از عدم اطلاع بر حصول و قوا اینند پس امامیه الاول پس اینجست که اجماع کاشانه و در
 امام علی الوجه لقطعه میباشد و مخالفت خبر از اخبار راجع انعقاد جماع نمیتواند شد و خبر واحد معارض اجماع قطعی نمیتواند گردید
 قتال یسایما قال کیف و مخالفت بعض معلوم النسب غیر معتد است فلیفت بالخبر الذی لا یدل علی انعقاد الراوی بمضمونه

ائمه فضلا عن غیره و اما ثانی پس باینکه ادعا انعقاد جماع در قرن اول با وجود خلافت ابن عباس و ابن مسعود و عمر بن الخطاب
 و عبد الله بن عمر فی احد المتعین دیگر اجماع صحابه و تابعین حتی ابن ابی حریج و عطاء و غیرشان محکم است و عبارت شش حوطا
 و غیره که سابقا ذکر شده صریح است در تحقق خلافت در قرن اول و مثل تعلیه متر است باینکه ندب جناب ابوالاسمه و
 دیگر حاکم است و استقامت و سن کلام الزکریا و انبیا پوری و غیر جماع و اما سوم پس باینکه در اخبار متفق علیها بین القدرین
 اسناد اباحت با و امر بنویس ثابت و ناخوش غیر ثابت پس ادعا جماع بر تحریم غیر معتبره الیه باشد و کلام فاروقی انا حرما نیز
 اسناد و تحریم بسو جناب سالتاب است و بعض اخبار سینه و الی انما التحريم الحقة النبویه محبت را شاید لکونه موضوع
 الحفظ بینه الخلیفه و بعض احادیث وارده در کتب امامیه بنا بر تعلیه از فروع اخبار سینه است و اذا کان الاصل بمغزل عن التعلیه
 فما ظنک بالرفع فالحدود علی تمام کجه و ظهور المحجود انقدر عباده عن اللجه قال اسید الوحید و از جمله عجایب اموریکه
 در ان مقام تماشا کردنی است کلام شاه عبدالغفر زیدیلوی است که در باب سطا عن نوشته و داد و تحرق و نفسیات خود را در آن داده
 میگویی که نزد اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است و در آن صحیح بر روایت سلیم بن الاکوع و سهر بن بعدد جینی و در صحاح دیگر
 بر روایت ابوهریره نیز موجود است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود متعه را حرام فرمود و بعد از آنکه تاسعه در خصوص او بود
 و آن تحریم را مؤید ساخت الی یوم القیمه در جنگ او طاس بر روایت حضرت علی رضی الله عنه تحریم متعه را آنحضرت متعه را شهادت
 توان رسید که تمام اولاد حضرت امام حسن و محمد بن الحنفیه آنرا روایت کرده اند و بطا و بخاری و مسلم و دیگر کتب متذکره بطریق
 مستنده این روایت ثابت است بشبهه که درین روایات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحریم در غرضه خبر واقع شده و بعد
 در جنگ او طاس باز حلال شد پس جوایش نیست که انبیه غلط فهمی خود است و الا در روایت حضرت علی علیه السلام در صل غرره
 خبر را تاریخ تحریم محرم حسبه فرموده اند نه تاریخ متعه لیکن عبارت موسم نیست که تاریخ هر دو باشد این هم را بعضی محقق نظر
 کرده که نمی عن متعه الحرام یوم خبر و اگر حضرت قمری علی درین روایت تحریم متعه را تاریخ خبر مورخ کرده روایت می فرمودند
 روایت ابن عباس الزام او چه صورت می بست حال آنکه در وقت همین دو الزام این روایت فرموده و ابن عباس را بر تحریم
 متعه خبر شده فرموده و گفته اند که حیل تاریخ پس هر که غرضه خبر را تاریخ تحریم گوید که یاد و غرضه در سنده لال حضرت علی رضی الله عنه
 میکند و این دو کتا بر حیل و حق السبب است و جماعة از محدثین اهل سنت روایت کرده اند از عبد الله و حسن و سیران محمد بن الحنفیه
 عن ابیهم عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال اخبرنی رسول الله ان ابا و تحریم متعه پس معلوم شد که تحریم متعه یکبار یا
 دو بار در زمان آن سرور شده بود کسی را که نمی رسید از آن منتفع نشد کسی را که نرسید از آن باز نیامد چون در وقت عمر در بعضی
 جایا این فعل شنیع شیوع یافت و از آن جهت که شنیع و تر و بیج او و تحریف و تهدید مرکب و در بیان نمود تا سرست آن و خاص عام

به ثبوت پیوست و از کلام عمر ثابت نمیشود مگر بودن متعه در زمان آن سرور و از آن لازم نمی آید که بوضوح صحت باشد تا بقا حکم حل
 آن لازم آید و این بسیار ظاهر است انتی قولی و باشد الا اعتقاد قولی و از اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است این بحال
 حال سنن بنیات عجیب و طریقت است گاهی میگویند که صحیح ترین کتب نزد صحیح بخاری است و مشهور است که صحیح الکلب بعد
 کتاب الله صحیح بخاری و گاهی چون مطلب خود را در صحیح مسلم نمایند میگویند که صحیح کتب صحیح مسلم است
 معلوم نیست که از صحیح کتب چه بخواهند و هرگاه در میان صحیحین مثلاً در روایتی تعارض و تناقض باشد عمل بر کدام
 یک خواهند کرد و هر حال لابد که انکار و تکذیب حدیث صحیح دیگر نمایند و الا اجتماع القیضین لازم آید پس در بصورت صحیح این
 مقام بوده باشد سابق آنکه در تاریخ نسخ گذشت هم از صحیح بوده پس لابد که از جهت صحیح خود دست بردارند و کاش
 فاضل نا صیب بر همین قول خود ثابت بماند که صحیح کتب صحیح مسلم است لیکن میسر نمی آید که غرض این بحث این است
 خود لعل خواهد آورد و آنکه هرگاه صحیح مسلم صحیح است نزد شما پس میباید که مقتضای حدیث صحیح مسلم که عمر عباس بن علی بن ابیطالب
 گفت فریتمانی کا ذی غادر اغانا اعتراف بکذب و عذر و خیانت خلیفه ثانی فرمایند چه جمال کذب فاروق العیاض است
 نیست و معلوم است که مقتضای حق مع علی و علی مع الحق الفکاک حق از حضرت حال و سکوت آنجناب و جواب خلافت
 مایل صریح است بر تقدیر حق حضرت قول خلیفه ثانی را رد و ایضا و نیست که حدیث اباحت متعه و نسخ آن در فتح که قبل از او طاس
 بود و نیز در همان صحیح مسلم موجود است پس چرا اعتبار آن نیفرمایند و حدیث نسخ متعه در جنگ خیبر در صحیح بخاری و مسلم هر دو موجود است
 چگونه این روایت را در محل اعتبار ساقط نموده اند گمانیکه گویند که اگر چه این خبر در صحیح مسلم است اما بقصور اینکه بخاری هم روایت
 کرده از درجه قبول ساقط باشد و ایضا و فائده ثانی است که حدیث بقا کحل متعه از آن ابو بکر و بنی عمر از آن بر سر عمر و بنی امیه
 نیز در صحیح مسلم موجود است پس این را چرا بخاری نیشمارند و همچنین دیگر احادیث و آله بر عدم نسخ که نزد مسلم هم مسلم است چرا مسلم نیشمارند
 و حق نیست که آنچه موافق مطلب ایشان باشد معتبر است اگر چه روایت ناسلم باشد و اگر فی الف و ایان یا شیه غیر معتبر اگر چه
 در جمیع صحاح سته بوده باشد انتی قال الفاضل الرشید آنچه گفته است بحال سنن بنیات عجیب و طریقت است
 الخ گوئیم صحیح بخاری صحیح مسلم هر دو نزد اهل سنت صحیح کتب است بعد کتاب الله چنانکه در کتب اصول حدیث و شرح حدیث
 مذکور است و جواب الاصول میفرماید و اول من ضعف فی الصحیح المجرد و الا امام البخاری هم مسلم و کتابها صحیح الکتب بعد کتاب الله
 انتی بلکه موافق مالک نیز در همین طبقه داخل است چنانکه ضعف و ظله العالی در رساله اصول حدیث در ضمن عبارتیکه از و الله بر
 خود نقل کرده میفرماید طبقه اولی از کتب حدیث است که کتاب اند و سوا صحیح بخاری و صحیح مسلم است آخر اقال تیس هرگاه صحیحین مطابق
 تصحیح معتبرین اهل سنت بلکه تصحیح صاحب تحفه و آله ما جرش اصم الکتب در طبقه اولی از جهت باشند در بصورت توهم تعارض

بر آنچه مشهور است که اصح الکتاب بعد کتاب الله البخاری و در آنچه مصنف گفته فرموده که نزد اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است نزد
اصحاب اذان جدید از عجاایب طرف طایفه تلمیذ باشد و صاحب تحفه در کتاب ایشان المحدثین تفصیل بلیغ در بیان حال صحیح
بخاری و مسلم و تفصیل یک بر دیگری نموده است چون کلام مذکور طویل الذیل مشتق از نظام است لهذا بزرگان نیز در فقه شریفین شمار
الاطلاع علیه غایب جم علیه قوله هرگاه بیان صحیحین بشمار در روی تلافی و تناقض باشد عمل بر کدام خواهند کرد الخ گوئیم وقتی که در
ظاهر دو حدیث صحیحین صورت تناقض نمودار خواهد شد در اینجا اهل سنت مثل آنچه شیعه در صورت وقوع تناقض در بیان حدیث
حدیث کافی کلینی و تهذیب یک در دو حدیث یک کتاب مثل تهذیب که هم آن در اکثر الباب ان کتاب بعد از احادیث داله
بر مطلوب خود احادیث معارضه آن اخراج میکنند کاری بر عمل خواهند آورد و اعمال دیگر قواعد مقرره فن اصول حدیث مثل ترجیح
و غیر آن نموده چیزیکه بعد اعمال آن قواعد صالح عمل خواهد بود و بران عمل خواهند نمود قوله بالجمله هرگاه صحیح مسلم اصح است نزد شما
الخ گوئیم جوابش تفصیل تمام در او اخذ نموده را بعهده شفعه خارج الیه و قول علیه قوله و ایضا نیست که حدیث اباحت متعه
و نسخ آن دو فقه مذکور گوئیم جوابش نیز آنگاه نیستی پس عاده بیفاده قوله مگر اینکه بگویند الخ گوئیم جواب اشال نمیتوان
بجست آنکه خارج از این محاله است ترک کرده شده قوله و ایضا در فائدة ماله و نیستی که حدیث بجا صل متعلق گوئیم جواب
نیز در همان مقام نیستی قوله پس این وایت را چه بجزی نمی شمارند الخ گوئیم آنچه اهل سنت بعضی احادیث مرویه در طریق خود
معامله کرده اند علمای شیعه نیز مثل ان باحادیث خود که صاحب تحفه بطریق استشهاد بر مطلوب خود ذکر میکنند و صاحب تهذیب
بعد ذکر احادیث داله بر مطلوب بطریق ایراد بران اخراج مینماید معامله نموده اند پس در حق احادیث ماکوله اهل سنت لفظ
بی ادبی بر زبان آورده اند از خود انحاء نظر نموده و موجب استعجاب اولی الالباب باشند البته اقول قول قائل
الکتاب الفلانی اصح الکتاب مفیده صحبت ان از جمیع ماعد است لافادة الجمع لمصلحة باللام لعموم والاستغراق فاذا قيل صحیح
البخاری اصح الکتاب استعماده ان ذاک الصحیح اصح من صحیح مسلم و قول باصحیت صحیح مسلم مستلزم انعکاس امر است
فکیون القولان متعارضین متناقضین علی ظاهرهما و ظاهر نزد سنن ان همان ترجیح جامع بخاری است بر مسلم کتب متعارضین
شان توسیع الدائرة التوسع باصحیت هر دو بلکه هر سه داخل موطایم قائل شدند شیخ عبدالحق دهلوی در ترجمه مشکوٰۃ علیها
عنه گفته تقریر نزد جمهور محدثین است که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه تا اینکه گفته اند اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح
البخاری است پس نمی توانیم که مخالفت در موم جمهور قائل مشهور باشد پس بقول خودش سناط اعتبار نه باشد از اولی قائل
و کتابت جانش آورده اند گفته قائل شیخ محمد الدین التوکی فی اول شرح صحیح مسلم و القول الناس ان رسول الله اشجع
انفع فاد انقطره هذا ایضاً من التخیل التنازل فهدو مسلم فی صحیح عن اللیث عن ابی سلم و غیره من انفعار فیقول انما

روی هم نمی آید و لا اعتبار در استناد به استنباط و نه الا یقینی لان الحفظ قالوا باعتبار امور شیعیان بر احوال حدیث و
 کتاب سلم التزم فیہ لصحة کتبت تعریف حال الحدیث الذی فی طریق ضعیف و قد قال الحافظان سلماء و صرح کتبه به الصحیح و
 علی بی ذریعه فانکر علیه و تغیر و قال سمیت به الصحیح فجملة سلماء لال البدیه و غیر هم حتی یس صحیح صحیحین اخوات آن بر عمر
 آنها ثابت باشد دون نفس الامر فتذکره و تشکر و جباریکه از جواب الاصول نقل فرموده دلالت بر صحت آن هر دو بعد کتاب
 اتمه و اولی که در حال مرطاد آن طبقه تحقیق کلام چاره نرسید باشد یا تحمل نیدم که هرگاه بر عمر رشید و استادش کتب باشد
 الکتاب خلاف الجور و در اقوال مشهور باشد پس از کتب باقیه عن استه و تصور واقع شده که آنها صحیح الکتاب باشد مگر اینکه از
 صحیح الکتاب قبل کتاب البیاض قرار داده باشند اما آنچه در جواب قول سید هرگاه میان صحیحین شکی باشد فرموده است گوئیم و قتی که
 در ظاهر دو شیخ پس یا بخش متواتر گفت که شیعیان یکی از کتب را بعد از صحیح کتب بعد القرآن گفته اند تا سماعیه
 تمام باشد و بسا که فرق امیه بعضی و ایان کتب را بعد از معتزلی گفت و لک بعضی بالقواعد و الاصول الذی فی حقیقت
 اگر شما نیز سلوک این طریق اختیار نمایند مثل قرآن چه اسکیم بعت آن نیامد یا طرح آیات مثل طرح الروایات و در شما و انوار
 اما آنچه در پاسخ اقوال را بعد از البیاض بقول افاده نموده چون غیر از حواله بر سابق و اعراض عن جواب بعضی الحقیقه مشروط
 و التمس المناوئت مرافقه دیگر در آن مندرج نه ساخته اند و از پیش محل سابق نموده شد در اینجا مقام تفرض یا ضروری
 نیست و آنچه بعد از اقوال چهار گانه نوشته است گوئیم آنچه اهل سنت بعضی احادیث مرویه و طریق خود را بپوشش میگیریم
 که هر سخن جا به هر نکته مستحق دارد و چون بعضی روایات عامیه که کلام ماوران میباشد معاضد با جمیع روایات
 امامیه متواتره است و متفق علیها بین الفرقین پس در آن خبر محالیه که صاحب تهذیب و مستبصار در بیان آن
 مذنب خود جعل آورده و حمل نمیتوان داشت و محمد غالی با جمله صاحب تهذیب حمل علی اتقیه است و التزم انما جماله
 از اهل سنت نامکن کما لا یخفی اگر چه از فاضل شدید تر قب است که التزم تقیه سم و چنین مقامات نماید و کلام ماوراء سخن
 است و الا در روایات دیگر که متفق علیها نیست هر محالیه که خواهند بعمل آرند که استعرض حال ایشان میشود از اول فقیها
 تا آخرش ملاحظه باید نمود که در جمیع احکام و مسائل بوجه تراجم بعضی بعضی بر دوازده یا یکصدی بر آن بر روی یابد
 پس نصف را از همین چنانست میشود که تفرقه در مآخذ فی وجود است و عجب نیست که بی ادبی است و فصل شصت
 اخبار امامیه که احیاناً بتدکای آنرا تشبیه بلیه های حیض سید هرگاه بوجه دیگر تجسین آن بنیاید بوجوب استجاب لال الالباب
 نباشد ولی ادبی دیگران بر تقدیر تسلیم وقوع آن بوجوب استجاب باشد حال آنکه خودش معترف است که معالیه که شیعیان و ادیان
 خود نمینمایند مآثل و مشابه معالیه سنیان بر روایات خودشان است پس جری ادبی فاضل عزیز چه باشد معذور و ان مقام

اسارت ادب در حق روایات شایسته مذکور باره محمد بن رواقه در باب قبول بعض روایات و عدم قبول بعضی از آنکه بحث
 بر زبان قلم جاری گشته فلا تعطل قال السید الوحید قوله و بر روایت حضرت تفسیر علی رضی الله عنه الخ معارض است بر روایت
 لولا سابقه این خطاب از بنی الاشی که علمای تفاسیر ایشان از حضرت امیر المومنین نقل کرده اند مثل سیوطی و در منشور و
 در تفسیرش و فخر رازی و نیشابوری در تفاسیر خود از محمد بن جریر طبری بر روایت امامیه که بتواتر از آنحضرت نقل کرده اند پس عرض
 تو اثر نسخ از جناب امیر علیه السلام کذب و افتراء محض باشد انتی قال الفصل الکثیر سید عیوب اینکلام اگر چه در رد فایده
 ظاهر گشته و در رد فایده عاشره معنی حدیث لولا سابقه این خطاب هر آید لیکن در بنیام بطرف مختصر گوئیم که تو اثر روایت نسخ
 از حضرت امیر علیه السلام به مرتبه شایع است که در تهذیب و استبصار نیز روایت مذکور موجود پس وایت نسخ را کذب افتراء محض و بدو شریک
 در صحاح شیعه باشد و در بنیام باید دانست که اگر چه احقر العباد تعرض با غلط لفظیه صاحب رساله دین عجا که گفته اند لیکن
 در بنیام طرفه خطائی از واقع شده و یا نشانی آنکه آنچه گفته است که و نحو که تو اثر نسخ از جناب امیر علیه السلام کذب و افتراء محض
 محض باشد انتی نص است در اینکه صاحب تحفه و نحو که تو اثر نسخ متعدد از جناب امیر علیه السلام و این نقل خلاف واقع است
 زیرا که صاحب تحفه دعوی تو اثر نسخ متعدد از جناب امیر علیه السلام نمینماید بلکه و نحو که تو اثر و شهرت روایت تحریم متعه که حضرت امیر از
 آنحضرت فرموده اند که است حیث قال و بر روایت حضرت تفسیر تحریم متعه از آنحضرت صلعم الله شهرت و تو اثر رسیده الخ بحسب عبار
 صاحب تحفه را تغییر داده نسبت نسخ متعه بطرف حضرت امیر و عبارت خود را نشان فرمودن شایسته از معنی نسخ متعه که مطلق
 شیعه در حق حضرت عمر است در قول خود بطرف حضرت امیر مانند که دن است لغو و با الله سن لک الطعن فی هذا القول انتی
 اقول جواب آنچه در ذیل فایده عاشره افاده خواهند فرمود در ماسیاتی بسین خواهد گردید اما طر مختصر یک در بنیام تو
 پس مرفوع است آنچه در سابق بمعرض بیان آمد که روایت شاذه تحریم متعه که در تهذیب و استبصار از روایت صحیح
 بطردین بمقام لقیه یا تو اثر و محبت را نه شاید لایسما عند معارضه باجماع اهل البیت و اتباعهم اما تخطیه لفظیه که بیان
 فرموده پس تخطیه طریقه است که در حقیقت خودش خاطی در آن است زیرا که خود در بیان طر مختصر جواب گفته که تو اثر روایت
 نسخ از حضرت امیر علیه السلام به مرتبه شایع است که در تهذیب و استبصار نیز روایت مذکور موجود الخ پس لازم می آید که بنا بر
 مزعومش اسناد نسخ بسو جناب لا یتجایب نموده باشد حال آنکه صاحب تحفه اسناد نسخ بسو آنحضرت فرموده است
 کما اخبرت پس چنین عبارتی را در جواب نوشتن در حقیقت جناب با عذر در باب اشتراک طعن شیعیان بنسخ تشریعی
 شریک ساختن است لغو و با الله سن لک الطعن فی هذا القول و اگر استو می توهم نماید که لغو از حضرت امیر و کلام مذکور متعلق
 است بر روایت بنسخ و انما یلزم الحمد و علی الثانی دون الاول گوئیم عبارت جناب حدید نیز بر تقدیر تسلیم عدم

وخطا نسخ متعلق است بقرآن و در آن نسخ لفظی از آن روایتی که در کتب الاحادیث غیر عزیر ملاحظه می شود معلوم است
که مراد از قوای آن روایت است پس فرقی بین عبارتین نباشد و حذف بعض الفاظ بقرینه مقام سالیح و شایع گمانی قوله
در سئل البقریه یا حیه قرینه اقوی من ان التواتر لا یكون صفا لا للمروایه و آنچه سناد تغییر عبارت عزیریه فرموده اگر از سید عیسی
استراق اعزیر بر طرف شود چشم شمار و شن لکن این خیال محال است باطل عبارت اعزیر را بحسب سید با تمام و کمال نقل فرموده
بلا تغییر و لا تبديل و در جایش اشاره بان فرموده و تلخیص بان نموده اگر آنجی را تغییر عبارت می نمایند بخاراند لکن بقول محمد
نمی تواند شد با صدف آنکه چون مفاد عبارتین عین عبارت سالی و عبارت جناب سیدی است سناد تغییر و تبديل بسو جناب
رشیق نیز راجع خواهد گردید و الجواب الجواب قال السيد الوحيد قوله و شبهه که شیعه دین و آیات پیدا کرده اند مردود است باینکه
سناد این شبهه بسو شیعیان بسبب جعل یا تجاہل است بلکه فخر رازی و غیره از علمای ایشان نوشته اند که بنا بر اکثر روایات
نسخ متعده در خبر شده پس تقصیر شیعیان بچاره در نیاب چیست حتی قال الفاضل الرشیق دفعه است باینکه ایام
رازی بقول از طرف مجوزین متعده نقل کرده و صاحب رساله لفظ قالوا از عبارت امام ساقط نموده تا تصفیض عبارت بر نقل
نحوال پذیرد و توهم ایشان بطرف امام صورت گیرد و چنانچه نقل عبارت مذکوره از تفسیر کبیر سابقا در ذیل جواب همین فائده
گذاشته فلیطالع ثم ليس خود خطا و نقل نمودن یا سناد آن نقل سقیم جعل یا تجاہل را بطرف صاحب تحفه نسبت نمودن از طرف
افادات باشد انتہی اقول و نستیکه جناب سید عبارت را که از کتاب نقلی موثق نقل فرموده و در آن لفظ قالوا آمده بهر حال
چون فخر رازی تسلیم بقول نموده مفاد واحد است و نزاع بنزع فی اللفظ بر میگردد و علاوه بر انجیمه قول شیخ حل متعده یوم الخبر
از مصرات جناب سید علی فحل سینه است و امام نووی علی ما سالتنا انما صح انکاسته و شیخ عبد الحق محدث دہلوی در جناب
القطوب مراجع البیوة و غیر این بدان تصریح فرموده و کذا غیر ما من الاعلام بین انکار چنین قول مشهور ناشی از غفلت کتب احادیث
است و سیاقی تفصیل عا قریب قال السيد السند الوحيد قوله و انجیمه غلط نمی خود است الخ بلکه غلط فهمی علماء شما است تا
فخر رازی که امام شما است چنانچه سابق از کلام او گذشت که گفته اکثر الروایات ان النبی نبي عن المتعه وعن حمزہ الامم البیة
یوم خبر اکثر الروایات ان اباح المتعه فی حجة الوداع لے آخر ما من کلامه پس حقیقت این تلمیح بهنجین بحق فخر رازی
خواهد بود و نیز سابق گذشت که عبد الحق گفته متعه مباح بود در اسلام و در غرضه خبر پس حرام گردانیده شد دین غرضه بعد از ان مباح
گردانیده شد و دفع حکم الی آخر کلامه الی سبق و نیز صدق کلام این علام و مکتب فرعون فاسد ناصب است آنچه در مشکوٰۃ شر
سنیان است بکذا عن علی کرم الله وجهه ان النبی نبي عن المتعه انما یوم خبر و عن کل حمزہ الامم البیة چه عبارت این روایت
صحیح است و تعلق طرف نبی از متعه علاوه آنکه عبارت حدیث صحیحین چنین است ان سول الله صلعم نبي عن المتعه و کل حمزہ

مدیده واقع شده باشد و از این جهت در تفهیم تاریخ ذکر نمایند و بعد از آن تحریر محرم حمزه است و بعد از آن تحریر محرم حمزه
 مذکور سازند چگونه این تفهیم و ایهام و اغرابا بجل در کلام شارع و من یکصد و صد و جانیر تواند بود و اما اگر گفتار نیست که صداید
 محدثین شامش امام سجاد در صحیفش در کتاب استغفار چنین آورده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم خیر من کل الیوم الا یوم
 و در کتاب الدماج بلفظ عام خیر یکایوم خیر من کل یوم و نیز صاحب مشکوٰۃ روایت مذکور در همین عبارت
 اخراج کرده ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم
 و در صحیح مسلم پنج روایت همین مضمون موجود است و بزرگ عبارت حدیثی بن یحیی قال قرأت علی مالک عن ابن شهاب عن
 عبد الله بن محمد بن علی عن ابيهما عن علی بن ابي طالب کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم خیر من
 کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم
 لفلان انک رجل تانی فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث بنی عن مالک حدیث ابو البرک بن شیبہ ابن نمیر و غیر جمعی عن ابن عبین
 قال یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم
 یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم
 عبد الله بن محمد بن علی عن ابيهما عن علی بن ابي طالب کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم خیر من کل یوم
 الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم
 انی عن یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم
 انی محمد بن علی بن ابي طالب عن ابيهما عن علی بن ابي طالب کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم خیر من کل یوم
 الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم
 خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم
 عدم قطن و تنبیه بخارج و مسلم بران نزد هیچ عاقل مسلم نمیتواند شد پس توجیه غیر وجهی عنی تعلق طرف تحریر حمزه سیدنا
 اعتبارند باشد و من یصلح الطاهر و افسر السهر و چون صاحب فخر المباری الشناعت این توجیه غیر وجهی
 قنایل علی فی الجمل آگاه گشت توجیه دیگر از کسیه خودش بر آورده که آنهم سخیف و ضعیف از تاویل مذکور است حیث
 قال بعد ذکر التوجیه المزبور و عبارت الموجهین بهذا و الحامل له و لا علی هذا ثابت من الرخصة فیها بعد من خیر کما اشارت
 الیه لکن یکن الانفصال عن ذلک بان علیا لم یقله الرخصة فیها یوم الفتح لوقوع انی عندها غریب کما سیانیه و یؤید
 ظاهر حدیث علی ما انترجها ابو حواء و صحیح من طریق سالم بن عبد الله ان رجلا سال عن ابن عمر عن التوجه فقال حرام فقال ان
 فلان یقول فیها فقال و الله لقد علم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم الا یوم خیر من کل یوم
 بین انی عن حمزه المسته ان ابن عباس کان یخص فی الامور معا و ساء النقل عنه فی الرخصة فی الحمزه الالهیه فی اخر

کتاب الاطعمه و غیره علیه السلام من ساء ما ان ذلک وقع لیم خیر فاما ان یکون علی طایفه وان التمی عنهما وقع فی زمان احد اما
 ان یکون الاذن الذی وقع عام لتعلم سلین علی القصره الاذن هی ثلاثه ایام که تقدم التمی محل الحاجه من کلامه قصصنا علیه
 لعل کلامه جدا و از این عبارت که توضیح می انجامد که این حجر است کونه اشده قسوه من الحجر الفصان را کار بندیده توجیه را یک
 تعلق ظرف را تحریم حرمت پذیرد و نیز متفصح میشود که تعلق از تحریم متفصح معنی ظاهر حدیث قرار داده و خلاف آن خلاف ظاهر نیز
 واضح میگردد که این افت عظیمه یعنی لزوم عدم اتجاها الزام تحریم خیر بر این عباس علی مرغم الفاسد بر این علم نیز میرسد که مانی
 روایتی ابی حرازه المنذره در اینجا اصلا و مطلقا توجیه نکرد پیش رفتی نیست پس غیر از التمس جمل و حتی این حجر در توجیهی
 و مقام تعجب نیست که صاحب تحفه با آنکه علم محشیت در بده ملی افراشته عبور و عبور بر صحیحین مشکوه شریف و شرح و تفسیر
 هم ندانسته است که نسبت غلط فحشی را بشیعیان بیدر برده و سنا و جمل و حتی کسب و کیسه تحریم شده را مویخ تبارج خرده و خیر
 می نماید و نمیفهمد که انیمه غلط فحشی و حق سنا و کسب و رواه و محدثین علمای نهجین میشود مثل امام ابو نجاری و سلم و صاحب مشکوه
 و ابن حجر و شیخ عبدالحق و فخر رازی و نیشاپوری و لودی و غیرشان پس تعد و شیعیان چیست بحث سنا و شائع که خود و کسب
 دیگران میفرمایند و اگر انیمه را ملحقا رواض قرار میدهند چنین صحاح را صحح الکتب بعد کتاب التمهید و انیساده اما توجیه
 حجری پس شقوب است باینکه عدم اطلاع جناب میر الموثق و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر المحرم للتمتع تحلیل و
 تحریم اوطاس و اطلاع دیگران بر این امری است که هر که عقل عاقل باور نمیکند و اگر کسب قلت مدت تحلیل و تحریم عبور بر این
 نشده باشد اثر از زبان بگری تا بعد حجر که امتداد میدهند از زبان دیگران هم با صفا نشان نمیدهند که انیکه شنیده باشند و
 روایت کاظمین نادین انگاشته باشند به حال اگر در دفع این اشکال و صلاح این مصالح بر همین توجیه کفای میفرمودند
 که رواه این اخبار را بمقتضا اینک در ونگو را حافظه نباشد توت حافظه مفتوح بود از همه توجیهات ادلی و حسن بود آیدیم
 بر سر بیان غلط فحشی فاضل شیشه انیکه فرموده اند که مرادش سنا و غلط کسب و کسب است تحلیل اوطاس را میباید اندوختن و تحریم
 در خیمه انکار ندانیم این توجیه غیر توجیه است زیرا که کلام سنا و سنا و تارخ تحریم بوده در دوام و عدم دوام تحلیل متعجا
 آسمان و کجاریسوان گمان ندارم که احد از اهل سنت ارضی یا نبی تراشی سنا شود و معذرتا کلام همیشه و دیگر علما است
 لکن چون اطلاعی بر احوال شان ندارند و نمیتوانند بود و نقدیم نفهمیدند که سنا و تحلیل متفصح فی الاوطاس میباید کان و
 غیر میباید است حاج تحریم چیز نیست نسخ است پس تحلیل سنا در ادان چه دخل پس الحال که یا انجناب بر خلاف است و خود و حدود
 اثبات غلط و استدلال جناب میر شده اند و دیگر گستاخی از حداد است و است و آنچه فرموده اند که گویم این التمس هم منفع است و در
 الخ مدفع است باینکه و جداول مطلقا بطی بکلام معتضض ندارد و چه عرض او بیان لزوم ترفع بین الکلامین بحسب التامین

پس بایست که در وجه دفع اثبات عدم تناقض میفرموده اند که بایست تحلیل بود و در این محل مبنای خود خلی نه دارد و کلام معترض بعد قطع نظر
 ازین مرحله بوده پس از این باز در جوشن محل دادن طرفه خلی در معقولات است طرفه اینکه در آخر جواب اول میفرماید که نهایت الامر بر قبول
 شیخ عبدالحق تبعاً ببعض اهل الحدیث تحلیل و تحریم متعده دوبار واقع شده و بر قول صاحب تحفه تبعاً ببعض الامم یکبار است و این
 خود معین مطلب معترض است که تناقض بین الکلامین ثابت شده از حیثیت قرار شیخ عبدالحق بآن انکار فاضل عزیز از ان نقد در علی
 مافوق و بما انکار الحق این طرز جدید جواب است که در آشنائی جواب مطلب معترض اعتراض نموده شود اما وجه نهائی پس فریغ
 است باینکه امر بالعکس است چه تحریم خیریه در روایت مذکوره که اندک صحاح وارد نموده اند از پس قریب تحقیق شد و کار
 ناشی عن الوهم البصر و استیکبار با اعتراض ابن حجر ظاهر و ایتیکظان در ان تناقض تحریفین واقع شده و تعلق نسبت یکدیگر
 لا بالاخر فقط پس از این دو هم گفتن همی پیش نیست و کیفما کان مبنای قول شیخ عبدالحق بر تحقیق خودش است و بنیای
 کلام عزیز بر تحقیق خویش با تقلید محبت کس در بیان کلامین و یقین هر دو مدافع باشند باینکه متهمی کرده اما آنچه فرموده اند
 که روایتیکه صاحب رساله از مشکوٰۃ شریف نقل کرده است بر جواب مثال همان وایت صاحب تحفه فرموده است که
 بعضی این قسم را محقق نقل کرده اند از الخ لیس تفویض بچنین کلام بعید از رسالت است و هم بدان فاضل عزیز نمی زید چه
 هرگاه مثل امام بخاری و مسلم شیری و صاحب مشکوٰۃ و دیگر اعظم محدثین متجربین در بیان موهوم و غیر موهوم نگرد باشند
 فاضل عزیز و شاگردشید را حوصله نمایی نمیرسد که از موهوم انکار و تحطیه مثل ابن حجر و غیر او بردارند سبحان الله سابق
 ازین دست یاسن تخریضی زده قول مخالف را مروج انکاشته بودند حالا تخریضی که حدیث بجای یافت یا تخریض فاضل عزیز
 زیاد بر تخریضها بوده و طایفه ی شیعیه و کاش همین که حدیث در وجه این همه که قناریکشدند که امر سهل بود و لکن مشکل نیست
 که این اغفال را به خلیفه زاده بخار هم زده است چه او نیز تحریم شیخ خیریه در باره انجام ابن عباس مبنی بر لغو نیست
 بکل شش ششبت که زیده نایب المهر قال السید بن الوحید قوله و این دعوی شایع و جعل و حق اولین است الخ جملت
 ریشیدی که نسبت به بزرگان خود اثبات جعل و حق مبنی بر خیرازی و عبدالحق و غیره از شاخیر علما نقل نموده اند باینکه
 غرضه خیریه تاریخ تحریم متعده بود که مگر غیر مرقه پس المجدد که حق بزرگ باش جایز شده و جعل و حق اطلاق خود اعتراض نمود
 علاوه اینکه الزام دادن حضرت امیر ابن عباس را تحلیل متعده از فقرات ایشان است و در کتابش بیان شری از ان
 پدید نیست بلکه ناقض روایات خود ایشان است که از حضرت در باب اباحت متعده نقل کرده اند پس شیعیان الزام باین
 روایت دادن شایع جعل و حق قرار دادن و حقیقت شایع جعل و حق خود آوردن است که لا نفی نتمه قال الفاضل
 المرحوم صاحب تحفه جابل و حق در ان مقام کسی را قرار میدهد که بوقوع تحریم متعده و تحریم تحلیل مستمر آن را و طاس قابل است

بجهت آنکه این قول مستلزم وقوع اختلال در استدلال حضرت امیر بر این عباس شود که این مخصوص عبارتند و اصل اخلاص و جلال
 پس هر که غرضه خیر را تاریخ تحریف متعده گوید که با دست خطی در استدلال حضرت تعزیری میکند و این عوی و شایع را با حق اوست
 انتمی پس باین کلام صاحب تحفه که در رد قول کسیکه از ان اختلال در استدلال حضرت امیر لازم می آید گویند که استدلال در طریق
 اول سنت مروی باشد گفته است بر صاحب تحفه لفت شدن بعد از او عا تشیع باشد و چون انفراد یافت شد که تشیع
 صاحب تحفه بر قائلین تحلیل ستم متعده در او طاس بنا بر لزوم اختلال در استدلال حضرت امیر بر این عباس است تشیع
 او بر کسانی که بعد تحلیل آن در او طاس باز تحریف موبدان قائل اند چه از ان ظالی در استدلال حضرت امیر لازم نمی آید پس
 تشیع صاحب تحفه را بطرف امام رازی شیخ عبدالحق بجهت اینکه ایشان غرضه خیر را تاریخ تحریف متعده قرار داده اند راجع
 دانستن بنا فاسد بر فاسد باشد بلکه علاوه اینکه لازم دادن حضرت امیر بر این عباس را با تحریف چون تحریف متعده را
 شیخ الطائفة در تمذیب و استنباط از حضرت امیر روایت نموده پس با وجود موجود بودن این دو شاهد عادل طلاق
 افترا در حق ان بعد از انصاف است قوله در کتب شیعیان آنکه از ان پیدا نیست گوئیم صاحب رساله درین قول
 صادق است زیرا که مراد انتمی که روایت تحریف متعده چنانکه در صحاح سنن مرویست همچنان در صحاح شیعیه که لغت از
 اصول اربعه ایشان باشد بعینها لا یأثر ما واقع است پس صاحب رساله در نفی اثر این روایت و در نفی عینها صادق
 باشد انتمی اقول و استیکه صاحب تحفه جاهل و حق کسی را قرار میدهد که تحریف مورخ بخیر تحلیل مورخ با و طاس قائل
 باشد خواهی آن تحلیل موبد باشد خواهی غیر موبد چه بر هر دو تفهیر استدلال بر این عباس تمام میشود زیرا که علی تقدیر
 تحریف تحریف منسوخ بوده و احتجاج بمنسوخ غیر تام است پس تشیع او بر مثل ابن حجر و انصاری که روایات ناصیه بر تحریف
 خیر بر تقصیر قلب در صحاح خود و ساخته اند متوجه و توجیه باشد و نیز تحریف او در باره امام را که در شایع و تاریخ تحریف
 که نظر مبدول خبر مذکور بر تحریف خیر قائل و بسو آن نقل اند واقع فی موقعه بوده باشد بر تقدیر تحلیل تبانی که در کلام
 واقع شده ناشی از عدم درک مرام و عدم اطلاع بر کلام علی و اعلام مذہب خودش نیست و عبارت متناوش خود من اخبار الدلائل
 بر ان لایستند و او انما بهر جمیع العین و در می اسهام فی اعلام الصلح کلام است و در تلخیص الطاریا فسد الدلیل
 و لایستند که در فقه امامیه بالتحریف الخیر غم تحلیل الاوطاسی موبد او غیر موبد تحریف قائل نیست پس بر هر دو تفهیر توجه
 تشیع بسو ایشان باشد زیرا که تحلیل بعد التحریف نزد ایشان مسلم نیست بل که تحلیل ستمین صدر اسلام قائل اند ظالم
 ان تشیع علیهم اما آنچه تکرار در حدیث تمذیب و استنباط بار بار میاید پس جویش مرا که گزارش یافته چه در قبول شما
 شایعین عادلین انتقا اجبار شرط است و لا تقیه بدون الاجبار پس چون که آن حدیث در مقام تقیه است استنباط

یاق شایده طرقة آن است که از غیر شیخ الطائفة نقل روایت مذکوره است و باز در شاه عادل قرار میدهد همین یک روایت است
 که شیخ الطائفة اثر در تهذیب و استبصار که فی المعنی مختصر التهذیب است اخرج نموده پس حکم تبع در شاه بی جا بوده باشد معنی
 کلام جناب سید در الزام ابن عباس بوده و در هیچ کتابی از کتب شیعه یعنی و اثره از آن نظر نرسیده و روی که از تهذیب
 استبصار نقل نموده ذکریناظره و افحام ابن عباس در آن غیر واقع فموله غیر نافع اما تدقیقه در قول جناب سید که در کتب شیعه
 اثری از آن پیدا نیست الخ بکار برده اند پس اثری از تحقیق ندارد بلکه بی بر طایفه محض است و این دقیق شریک بر آن مذکر که
 گوید که ریه نقل لهما ان دلالت بر طراز کلام آن دارد و پس بر طراز ضرب و امانت قال استید الوحید قوله جماعة از
 محمد بن الخ چینین حادین بنی سربا که معارض است باضعان ضعان خود از اخبار متفق علیها و از اخبار استغنیضه بل متواتر
 امامیه در شمار قطاری نیست لاسیما هرگاه در نسبی که سبای موضوع ساختن خوش آمد حاکم که فظ غایب بوده استبعیدت بلکه واقع
 و تحقیق است نتهی قال الفاضل الرشید چون مثال این احادیث در تهذیب و استبصار واقع است پس بران اطلاق
 لفظ موضوع و میسر و یا بر نیاز و یا جواب دیگر از کلام او در سابق مشرک باشد که عاده شده از فائده اقول هرگاه اطلاق
 کذب بر روایت کاذبین غادرین که در اصح الکتب شما تکرار شده باشد که اسلفه الرشید مع انه لا مجال فی التقیه
 پس چرا اطلاق موضوع بر دیگر احادیث صحیح ایشان جایز نباشد و اگر بعضی از آن اخبار بنا بر تقیه و کتب را بعد باشد بنا
 حکم بر خصوصیت آن نسبت حکم من موضوعا کم و روت فی اخبار نامورد التقیه و قد سبق جواب سابق قال استید الوحید
 قوله لیس معلوم شد که تحریم یکبار یا دو بار الخ معلوم نیست که این افادت پناه تفریع تحریم یکبار یا دو بار بر که ایچم خبر
 و کاش بیان سیکرد که بار اول در کدام وقت تحلیل و تحریم بعمل آمده و وقوع ثانیه که ام وقت و که ام جا حال آنکه در صحیح مسلم
 بیشتر نقل کرده و آنرا اصح الکتب دانسته همین یکبار نوشته و چون دانسته که در تفصیل این امر کذب قول خودش خواهد شد
 نهایت حیا و شرم طریقه اجمال را پیوده سکوت و اعراض از تفصیل آن کرده به نزد یکبار یا دو بار پرداخت قال
 الفاضل الرشید تفریع تحریم یکبار بر تقدیر عدم وقوع تحریم آن در غرضه نیست که ما هو مختار صاحب التخصیص
 و تفریع تحریم آن دو بار بر تقدیر وقوع آن در غرضه مذکوره است که ما هو مختار شیخ عبدالحق و غیره بنام علی یا تفساد سن
 بعضی روایات و تفصیل این اجمال آنکه اگر تحریم متعه در غرضه خبر واقع نشده باشد علی ما هو تحقیق عند بعض ائمه الحدیث
 اصحاب ادریس اباحت آن تا او طاس بخوار سابق که در اول اسلام بود کمتر بوده باشد و تحریم موبدان در او طاس
 واقع شده باشد در صورت تحریم آن یکبار ثابت میشود و اگر تحریم آن در خبر هم واقع شده علی ما ذهب بعض اهل الحدیث
 عبدالحق و بعض من تقدم علیه یدل علیه ظاهر بعض روایات پس چون بعد از خبر نیز جواز آن هر دو است برین تقدیر لابد که

در او طاس که بعد خیر است بار دوم تحریم آن واقع شده باشد نیست حاصل کلام صاحب تحفه که از تقریرش ظاهر است
 پس تطریع واضح را از کلام صاحب تحفه نفییدن یا از ان تجايل زيردين بيان کردار خود مستنيز صاحب تحفه نمودن نزد
 عقلا قابل تماشاست و کاش بيان نمود الخ احقر العباد و مطلب صاحب تحفه را با آنکه ظاهر بود بغير دردت استفسار متناهي مستنيز
 بطريق البصباح و صفحات بيان نموده حالا ایشان را آنچه بر آن ارد کردن منظر را بشمار بعل زند قوله حال آنکه در صحيح مسلم و صحيح
 صاحب تحفه نظر بر اين و ايت و اشال آن بر وقت بعضي محققين الهنت کلام نقله عن البطلاني غره و غيره را نقله تاريخ
 تحریم لحوم بسيه قرار داده چون از جمیع روایات تحریم آن دو بار هم مستنبط میشود و بعضی علماء تصریح بان نموده اند لهذا بطريق
 تروید بعد ذکر تحریم یکبار از آن نیز ذکر کرده استی اقول صاحب تحفه در کلام سابق خود نسخ او را از صحيح مسلم نقل کرده و آنرا
 صح الكتب نامیده و نسخ خیر را از بعضی اعتبار سابقه انکاشته بنا و حمل و حق بسو کیکه تحریم را نسخ خیر ساخته است
 نموده و معلقا اشارت داده و اقول بسو اهل سنت نکرده بلکه کلاش را اهل است بر اینکه شیعیان با و این قابل اعتنا
 طرف تحریم ششگانه اند پس تطریع تحریم دو بار بر کلام سابق چگونه صحیح خواهد بود اگر پیشتر اختلافی نقل میکرد و بعد از آن صحیح
 یکی از اقوال مختلفه پیدا ممکن بود که نزد بدین القول المختار و اخیر المختار نموده و لکن چون آنقول را در کلام سابق کان
 لم یکن انکاشته تطریع بران مردود و اوجی نموده باشد یا بجملة قول تحریم مرتین مستلزم حمل و حق قائل است از جهت
 که دعوی غلطی در سند لال حضرت مرتضی علی القبول صاحب تحفه نموده پس عجب است که تطریع دوباره که در آن همین سبب
 حمل و حق است چگونه صحیح بوده باشد و قد الح که فاضل شریه در آخر کلاش مستتر گردیده باینکه بنا بر بعضی روایات
 و تصریح بعض علماء دو بار هم تحریم ثابت میشود پس حالا بنا و حمل و حق احو کسیت الحاصل تطریع بر سه مرتبه
 سبق ذکر مخرج علیه است و چون مستند تحریم مرتین را سابقا ذکر نموده ساخته پس این تطریع بنایت برین باشد قال السید
 اسند الوحید قوله چون در وقت عمر در بعضی جاها این فعل شنیع الخ سبحان الله امری که خدا پیغمبر خدا محال داشته بودند
 فعل شنیع نامیدن کمتر از قول لیج در حق سید البشریت که در این سخن اسلافه یا و رسیده و کاش درین سخن خود که اظهار حرمت
 و تشهیر و ترویج آن نموده صادق می بود حال آنکه اظهار حرمت امر دیگر است و سناد آن بطرف خود امری دیگر قال انصار
 المر شعیامی را که خدا پیغمبر خدا امر کرده باشند در روایات حرمت آن از حضرت میر دیگر جم غفیر مروی باشد که بعضیها و
 سجی اکثر بانی الفاءة الآتیه آنرا فعل شنیع نامیدن قباحی ندارد بلکه در صورت آن اسباح گفتن مستحسن است
 آنکه اظهار حرمت الخ گوئیم دفع تو هم سناد حضرت عمر تحریم سنده را بطرف خود تشریعاً در وجه اول فاهه نالته گذشته فاهه
 لتری فیہ الا عین رأت و الا ان سمعت انتهى اقول امری که نسخ الا باحت باشد از فعل شنیع نامیدن کی جائز است

چنان تقدیر شاعرت ال بر انصاف آن فعل فی نفسه شاعرت است و اسرار استعانت مطلقه نمیدان ساخت خصوصاً این
 ناخین حسن و قبح عقلیین کیت و طلاق فعل شیع بر وجه مذکور بکویت المقدس که شیع مامور به دیار منسج گشته نمیتوان نمود
 همچنین اریان خمسین جمله و ذبح حضرت بر اسم حضرت اسمعیل را که قبل تقدیر وقت منسج شده و شاعر بجز آن قابل و حقیقت
 بیدار حضرت از فعل شیع نموان نمایند و از عدم اباحت فعلی فی وقت شاعرت آن علی الاطلاق غیر لازم و آنچه حواله آن بر تقدیر
 فرموده جویش نیز حواله بر اسبق نموده شد اما آنچه فرموده فاعظ شمع الخ پس انشا الله امر السک میگوید که لغزت ثم فریت فی سلاله
 رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و انما طوره و رار طوره یعقول البشیرة قال استیدت ال وحید قوله و از کلام عمر
 ثابت نمیشود الخ هرگاه در نظام اعتراض کرده که استعانت کائنات علی عهد رسول الله و انما هر کلام عمر است پس این چه سبب است
 که میگوید ازین کلام ثابت نمیشود که بوضعت حلت باشد حال آنکه و انما هر کلام صحیح است و اینک این تحریم مستند است بسبب آنچه
 تقدیریم سنده الیه غالباً افاده تخصیص حکم میکند بطریق تصراف و کما مر سابقاً فانه ذکر انتی قال الفاضل الرشید جواب این
 او بام تفصیل تمام در درجه اول و دوم و چهارم و دیگر مواضع این عجا که گذشته اگر صاحب ساله و اعوان او را بعد ملاحظه آن بود
 کلامی بآنها هیچ الفاظ درشت و کلمات نادرست بر زبان جاری نمایند و الا جاده انصاف بنماید اقول الله الحمد که دفع
 او بام و از ال صفات حلام که در اباحت سابقه رشیدی بکار رفته بود چه حسن جلوه ظهور گرفته و جاده انصاف را پیونده از طریق
 اعتساف اختر نموده ایم و فاضل رشید اگر چه اجازت استعمال الفاظ درشت و کلمات خشن از فراطفاق کریمه در نه مقام داده
 انما بطر سجا یا کریم و زلی سید نام که مرعات احسان با کافه هم است و آنچه بر اقوال سابقه و لاحق غیر از مطالبات است و استعمال
 چنان الفاظ و باره فاضل رشید که رو سخن ایشان است و مقتضای نموده ایم فاما اهل بیت حسن که سن اساء انیاد
 اگر نه ان بودی که عزیز الان فاضل بادی طریق تشخیص خطاب بسو علمای اعلام امامیه شدیدی در پاسخ هم جناب سید غما
 عین سیر نمود لکن عجیب نیست که اجازت تشخیص از قبل فاضل رشید از قبل اعراض بهج غیر عوم شان است پس صدور آن
 از ایشان لغایت بعید قال سید الوحید فامده ما شره در ذکر شرطی از اخبار که امامیه انما عشره یا از تواتر خلفان
 سلف از انکه اظهار صلوات الله و سلامه علیه وایت نموده اند و ان انصوص صریح در باب اباحت استعانت مخفی نماند
 که سابقاً شعاع نموده و شد بر اینکه بیا بر اخبار تواتر متفق علیها مثل ائمتی کثل سفینه الخ سن که با نخی در تخلف آنها بود
 و مانند شیشانی تا که فک التقلید الحریث و غیر ان از اخبار بسیار تمام خالق مامور اند تبسک تبعیت او امر و لواهی ال میت رستا
 پناهی و انحصار نبات و شریعت بذیل تبعیت ایشان است و هرگاه روایات ضعیفه از ابو حنیفه و مالک از الک مثل معتبر باشد و
 در اثبات مذہب ائمہ ایشان کافی پس روایت امامیه از ائمہ خود چرا عمل اعتبار باشد بطرح چون استیعاب احادیث

فامده عاشره در ذکر شرطی از اخبار امامیه

کتاب امامیه جلده پنجم بر بنابر علیّه و الاختصار دیگر پاره از اخبار کتب سابقه که در مصنفات ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و دیگر
صدوق محمد بن بابویه القمی و رئیس الطائفة الحقة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی است اقتصار نموده شد انتهى قال الفاضل ابن شهر
اگر چه ائمه اطهار علیهم السلام حکم احادیثیکه صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شالعه مستفیضه مستند است اندر اخبار ان اخبار
سفاحی منقولات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و مناهج شریعت است لیکن کلام در طریق وصول آن اخبار است و بسا
اوقات روایات یک فرقه نزد اهل آن مأمون نزد غیران مطعون میباشد که در هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم میدارند
و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقدم می انگارند و همین جهت صاحب رساله انفاد را در اخر فائده ناسمه و قاضی نور الله
شوشتری جابجا در احقاق الحق و مصائب النور ص ۱۰۷ غیران و دیگر علمای شیعه در مصنفات خود موضوعیت بعضی احادیث وارده
در طریق اهل سنت بحضرت تعصب و مشرب بدون فکر که در امر قرینه فقیه فاضل اعلم البیضاء القطیعی تصحیح کرده اند بلکه تجا به حرفهای نامطلوب
در حق آن احادیث بر زبان آورده اند لیکن حق العباد در حق احادیث ائمه اطهار که در طریق شیعه مروی است بدون قیام
که امام پیشه یا قرینه قویه بر وضع آن اصلاح شده بخاطر نمیکند از این پس تا به تلفظ آن چه بدل که آنرا علی الراس العین می نهند مگر
شکل علمای شیعه تقید آن احادیث بتوفیق ان با احادیث وارده در طریق اهل سنت یا ترجیح یک بر دیگری و مثال آن بنمایند
حالا کوش حق نبوت را بر ملل مسا و توجیهات صحیحه المبانی ان متوجه باید ساخت و غدا و مفسد الفوائد را بس هر باید انداخت
و بعد بوزنه توجیهات احقر با توجیهات علما امامیه حال مماثلت بسیار آن هر دو باید دریافت اقول و به تشعین العجب کل
که خود احتراش دارند باینکه ائمه اطهار حکم احادیث مذکوره و دیگر احادیث مستفیضه مستند است اندر باینجه احوال آنحضرات را که
بر روایات خودشان ثابت است به مقابل شکل ابوحنیفه که از غاشیه برداران و مستغیران عقبات ایشان بوده بجهت نمی شمارند
فضل اعظم مقابل اختلاف و محاربتهم و از همین جا است که شکل امام حق مطلق حضرت جعفر صادق را صاحب غنی از زمره ضغنا
و اهل لعین شمرده و با وجود آنکه شکل عبدالرحمن بن عوف در لغات حرمت گوشت خرگوش را از آنحضرت نقل کرده بگز قول آنجناب
بر بریک بر گشتی شمارند و باز دعوی اتباع و ولا دارند و تفصیل حال و اتباع شان از آنجا شکی در صوام امایات رساله مصمم
مقاطع و رسائل متعلقه فصلیت سادات عظام که از مولفات بعضی اعلام است که شیخی هویدا اسکوده و لکن البجور و اعضاء
و استعمال لفظ ائمه اطهار که در عبارت شریفه واقع گشته ظاهر بنا بر توریه یا القیقه که بخود نیزان درین رساله بکرات بیان فرموده اند
نظر باینکه رساله خود را بدار المؤمنین المأمورین فرموده اند ارقام نموده باشند و الاستحجی بنا بر بدست می نمودی ندارد و تخم
از مأمون یا مطعون بودن بعضی ذات از هر فرقه نزد فرقه دیگر زیت پذیرار قلم گشته اگر چه شکر الورد است و جایش فکر کردن
بجناب سامی هم بر ضرورت پس هر یک از جانب روایه فرقه حنفیه و مالکیه و دیگر فرق سینه بیان خواهند نمود همان اعتدال و تحوالت باشند

لیکن چون کلام جناب سید حسن در اخبار متواتره است جرح و قبح روایت در آن مصنی ندارد و باقی اند قبح در اصل تو ابرس بخواب
 قاصدین ان انچه اهل اسلام در مقابل قاصدین انچه جزات میگنند کافیت چون داعی کذب و وضع در روایات اهل سنت نظر
 بغلبه و تسلط ملوک و خلفا نشان در اکثر اقطار موجود است همین قریبه قویه قطعی در بار حکم بوضع اکثر اخبار مرویه شان بس
 کافی و حاشا که احدی از علما در قوه حقه تعصب مذہب بدون دلیل و برهان حکم بوضع یکی از احادیث سنیہ فرموده باشد بلکه
 نظر معارضه ان باخبار متفق علیها یا باخبار متواتره اما سید باید بگوید قرآن قویه که بنیات قطعیہ از حکم بوضع ان فرموده اند و بتمام
 تفصیل آن خارج از نیقاع است و آنچه از غایت تشخس و توضیح فرموده اند که اخبار ائمہ اطهار را علی الراس العین نمیدانند
 از قبیل تفسیر است که بنا بر تالیف قلوب موئین این از سلطنت قاهر و مرکب آن گشته و الا هرگاه استناد ساد در حق روایات
 ائمہ اطهار فرموده باشد که خبر روایت واهی در کسبه این باریش مثل لته های حیض مخفی و مستور مانند پس تلیند رشید ایشان که
 آن لته بار بر سر شوم خواهند گذاشت حال گوش حق نبوش حسب الامر سبیل سکن و توجیهات سبب متوجه ساختن سبب التبری
 فرمایند و لکن محمد که عدا و مفسد القواد را از بد و نظرت پشت سر انداخته ایم الحال باید که جناب سیدی هم بر این هر دو شرط عمل
 فرمایند تا خود را در صدق القولون مالا یفعلون داخل سازند قال سید الوحید اول صحیبه است که در کافی از عبد الله
 بن سلیمان وی است قال سمعت ابا جعفر یقول کان یقول لولا سبقتی بن الخطاب ما زنی الا شعی محصلش آنکه جناب امام
 محمد باقر از جناب امیر المومنین روایت فرموده که آنحضرت فرموده که اگر پیش این عمر متبر احرام نمیکرد زانی نمی نمود بگر بختی
 با قلیله و انچه در این شیر زنها یه از ابن عباس و ثعلبیه و طیحه و آنحضرت نقل کرده اند کما عرفت قال الفاضل
 المرشد سید انچه در حدیث عتبه تحقیق دلیل بر آن است نه بر بیا نش آنکه لفظ سبق در اصل لغت بوضع برای تقدم فی سیر
 است بر همین اصل است آنچه در قرآن شریف وارد است و السابقات سبقوا و آنچه در محاوره قدیمه و جدیدیه شائع است
 فلان امر قبضات سبقی بعد از ان به طریق مجاز و تقدم مطلق اطلاق کرده شد امام راغب اصفهانی در مفردات
 قرآن میفرماید اصل سبق تقدم فی السیر نحو و السابقات سبقا ثم تجوز فی غیره من التقدم نهی مختص و همین معنی است
 مطلق وارد است شعر حضرت امیر علیه السلام سبقکم فی الاسلام طرا به صبیحا ما بلغت او ان حلی و حساب
 قاموس میفرماید سبقه و سبقه و الفرس فی الجلیه علی السابقات سبقا الما لیکل سبق الحن سماع الوری در کوه عن بحیثه
 و هو سبق غایات حاتم قبضات سبقی نهی مختص و ظاهر است که سبق در حدیث مذکور معنی تقدم در غیر سیر است و معنی هم
 مثل معنی اول آنکه تقدم فی السیر است متقنی اشترک سابق باللاحق در صفت واحد است تحقیقا کان ذلک لا اشترک او
 تقدیر آنچه در صورت اختلاف صفت مطلق سبق چه ندارد مثلا اگر کسی بگوید که لولا سبقی فی حفظ القرآن ما التفت الیه الا

متخلفش هر ما لغت عرب همین خواهد فهمید که اگر در حدیث قرآن بزرگ سبقت نیکو گفت بل کرم بیشتر از حدیث آن که در حدیث
 التفات نیکو دیکو او که اندک که نیکو اگر در حدیث التفات نیکو دیکو او که اندک که نیکو در حدیث التفات نیکو دیکو او که اندک که نیکو
 برین قیاس حاصل سنی حدیث لولا ما سبقنی ابن الخطاب لم آتت که اگر قبل از ابن الخطاب بیان است متحد و اشاعت آن
 نمی بردخت و سن بادی آن می شد و بنا بر ظاهر حدیثی صاحب ساله هم ناچار در ترجمه حدیث مذکور گفته که اگر پیش از سن عمر
 مستقر احرام نیکو و الح یعنی مازنی الا شقی آنکه زنا نیکو یعنی متهم نیکو و اگر اندک که نیکو آنکه در صورت عدم سنی شیوع حدیث
 ان از ابن الخطاب احتمال تقیه در روایات من نزد احد جاری نیست و الحال بعضی مردم توهم از اینجا طر که زانیده بر وی
 من هم از ان متمنع نخواهد شد و اطلاق از نا بر متعه بعد شمار بر جرمت ان با لفظ لولا ما سبقنی استعدای نه دارد خصوصاً در حدیث
 و اثر حضرت امام جعفر صادق ع علی ما نقل عنه لیهیقی و حق متعه وارد باشد و الزنا بالعینه کما سیاقی لفظه عن القسطلانی شایع
 صحیح البخاری و نیز از سعید بن اسب سب است از قال رحم الله عمر لولا انه نهی عن المتعه صار الزنا جهاراً کذا فی مصنف ابی بکر
 بن ابی شیبہ و اگر در مقام گفته شود که در بعضی روایات وارد است لولا انی ابن الخطاب عنهما مازنی الا شقی پس چویش چه باشد
 گویم چویش آنکه حضرت امیر المومنین لفظ لولا ما سبقنی بن ابن الخطاب الخ ارشاد کرده بودند و چون روایت بالمعنی در حدیث
 شایع بودند ناقلین بکنه مفاد ان کلام نرسیده جواز متعه را از ان گمان برده مطابق فهم خود لفظ لولا ما سبقنی را هم بمعنی لولا
 عمر دانسته لفظ لولا انی عمر سبج لفظ لولا ما سبقنی الخ نهادند پس ذکر لفظ لولا انی عمر سبج لولا ما سبقنی بمعنی برده هم راوی است
 و قائل شدن برده هم رواة در بعضی روایات بطوریکه در اصل حدیث کمال اختلال برده و حکم ان متغیر گردد در کتب صحاح
 شیعیه واقع و در روایات ایشان شایع چنانچه نقل بعضی از متقدمان در اوخر جواب فائده تاسعه نقل از الشافعی صحیح
 الکافی للعلی بن ابی حمزة و بعضی دیگر آنست که شیخ الطائفة در اوخر ابی عمده النساء و شرح مسئله استوفی عنهما جاب
 و هو غائب فرموده علی ان یجوز ان یکون الراوی و هم شمع حکم الطائفة و من ان حکم المتوفی عنهما و جاب انتهی و نیز در باب سیر
 الملا عن یفرایه فاما راه محمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن سحر بن شهاب عن عیاب بن کلوب عن یحیی بن عمار عن
 جعفر عن ابی ان علیا علیه السلام کان یقول ولد الزنا و ابن الملا عن یفرایه و انواله لاسه و عصبته ما قاله جبه فی نهاده لراه
 ان یجوز ان یکون الراوی هذا حکم فی ولد الملا عن یفرایه ان علم ولد الزنا حکم فراده علی شذوذ و ان استماع انتهی و حکم بکلام
 راوی یا اعتبار تا دلیل فاسد در ان کتاب بسیار است من شار الاطلاع علیه فیرجع الیه کتب اگر بعضی از سنن نیز در سنن
 شیخ الطائفة و دیگر علمای شیعیه احتمال هم رواة را در بعضی روایات راه دهند استعدای نه فرشته باشد و چون شیخ الطائفة
 در بعضی احادیث محض بر اعمال تطبیق در اخبار متضاد و نه چوین است و در او را میفرماید و یو و غیر ظاهره می فرماید پس اگر

برای فاضل رشیدیست زیرا که در این تقدیر می توان گفت که مراد اشتراک در مطلق حکم است گو حکم آنحضرت زمانی در آن
حکم سابق باشد پس تا و یک یک بعد و در مقام آنرا بر آورده اند از قبیل الامسین یعنی من جمع باشد چه محال کلام بر این تقدیر چنین
خواهد بود که اگر حکم خلفه زمانی سابق بر حکم من که مخالف است او است نمی بود و تحریم متعنی بر دخت زنا سیکر دیگر بهنجی و نه باطل
ایا نمی بینی که حکم نسخ را سابق و مانع را سابق می نامند مع التناهی بین الحکمین ایضا هر گاه بنا بر تصریح سامی اشتراک تقدیر
کافی است و تقدیر مستلزم واقعیت نیست پس از چنین اشتراک چه فایده و اذ اکال الامر الی الفرض و تقدیر فاعلم و تقدیر مستلزم
و فرض المحال لیس بحال خلاصه آنکه اشتراک مثبت در عباد و غیر ثابت و الا اشتراک المطلق لا یجوز لیه لفظا طرقة آنکه یا نه چه چه
بلوغ معنی صحیح از آن حدیث حاصل نمیشود زیرا که اگر مراد آنحضرت از چنین قرار داده که اگر غیر وقت خلافتش نمی میگردد و تا غیر
در آن زمان خلافت من میبود و متغیر نمیکرد و گذشته عدم جریان احتمال تقدیر پس این خود مستلزم آنست که آنجناب امر
لصلوة و صوم و حج و زکوة و غیره عبادات بهنگام خلافتش میفرمود تا احتمال تقدیر در آن جاری نمیشد و صحیح ان یقول لولا
ما یقتضی باین خطاب فی الامر بالصلوة و الصوم انزل کما الاشقة و لا یرضی بمثل الاشقی با بکل و رسائل اجماعیه و ضروریات دینی
محال احتمال تقدیر نیست اگر حال حرمت متغیر مثل دیگر اجماعات میبود چگونه محال آن تصور میشد آنحضرت با وجود اجماعیت
آن چگونه مراعات چنین احتمال بیسرو و پاسی فرمود و در حقیقت تسوخی این احتمال که فاضل شریک بدایع آن فرموده اول دلیل آنست
بر اینکه آنجناب در تحریم متعنی شریک با او نموده و نه از جمله اجماعات و ضروریات معدود بوده و الا این احتمال چه مصرف در آن
داشت و مجرد توافق در مسئله مستلزم اجراء احتمال تقدیر نیست و الاالات سائل تنفی علیها واقع شده و احدی از امامان نیز احتمال
بر تقدیر ساختن پس مجرد توافق را دلیل بر جمال تقدیر آنست بر پا اقصاف زدن است و هر گاه حال این جمال خفیه نشد
گشت پس میگویم که اگر بالعکس است یعنی اگر این نمی بود و بنا بر آن جناب و لا یتاب بضر محال میشد بهر شیئی آن زیاد و بیشتر
بلکه در تأثیر آن هم با کلام است چنانچه بهنگام نمی از تاریخ صد که در امر او عمر بر خاست و از جارس از آن مکان گشت و ظاهر
است که تشدد عمری و غلظت غلبت طبع سبعی ایشان ضرب المثل بوده و انقیاد و اتباع عامه ناس با او در آن حق ناشناخت
بر طاهر عشتیانی اتباع و تابع جناب و لا یتاب که اکثرشان بنام ظاهر اتباع آن حبس الاتباع بوده اند و بدانند که پس چگونه محال
ادعای این امر میفرمود که اگر سن بادی نمی میشد نمی سن ادخل در انزجار ناس میبود و از منی عمری زیرا که آنکلام تسهل بر بیان عام
واقع است و حاشا عن مثله و ایضا اگر عمر نمی میگردد و لا جرم در تأثیر از جارس از منی میشد پس چگونه آنحضرت از روی تمعنی
میگرد که امر را من نمی نمیند و انقیاد و متابعت من هیچ عاقلی تنه ترک نمی از امر حرام نمینماید سبحان الله با وجود وجوب منی عن المنکر
تسای ترک آن چگونه جائز تواند بود و مقام حرمت نیست که این تقدیر غیر وجه را اگر بنا بر مذہب شیعه قرار داده اند پس این خود

ظاهر البطلان است چه اطلاق زنا برشته نزد ایشان مثل اطلاق زنا بر نکاح است و اگر بنا بر مذہب سنیان است پس احتمال تقیہ
را در آن کدام صرف است که اگر آنکه آنجناب پاسخ اطر شیعیان فرموده باشد و لایضی به شیعہ یا کجک توهم تقیہ دیگران ترک احق
نمی‌توان نمود و اگر آنجناب از منتهی عدم سبق نمی‌نویسد و در ماده متعه است که اگر او سابق فی الخلافه و مای از متعه نمی‌بود و
بجای او خلیفه می‌بود و نمی‌ازان می‌نمود و مداخل در آن جاری می‌بود پس در حقیقت این بنا فساد از سبقت ثانی در خلافت تأیید شده
و آنجناب متهمی عدم خلافت او بود و در مداخل و اگر او مجرد نمی‌سازنی بوده یعنی اگر سنن کلام خلافت عمر یا نبیل از آن نمی‌میکردم گویان
اقتدار این نبوده زنا نیکوگر شقیه پس در حقیقت این اعتراض بر آنجناب است چگونه عاقلی بخیر تواند کرد که آنحضرت ترک نمی‌کنند
فرموده باشد و خود را سابق در نمی‌قرار داده و لعل غرض از شنیدن بنوع و الاقرض علیه السلام و بنوع و انعم احد
از عقل اراده متعه را از لفظ زنا بدون قرینه نمی‌فهمد و کیف لطلق الزنا علی استیذان الشیخ فی صدر الاسلام مع عدم تبادر
سنه عند الاطلاق و قطع نظر از این اسناد سابقیت بسو عمر بنیخ و اولاد و در که سید این تحریم هم او بوده و پس لا با شکی
می‌فرمود لولا ما سبقه لولا ما سبقه لولا ما سبقه لولا ما سبقه لولا ما سبقه لولا ما سبقه لولا ما سبقه لولا ما سبقه لولا ما سبقه
است و سابق ازین بعضی عرض آمد که اخبار سنیه مستفیضه بلفظ لولا انی ابن الخطاب و لولا انی عن المتعه در کتب معتبره
اهل سنت مثل نهائیه ابن اثیر و غیر آن موجود و ان بنیات یقینه و شواهد قطعیه بر تحلیل مستحکم است و آنچه در جواب ان از جمال
و هم را وی نقل بالمعنی بیان نموده پس از کجا معلوم شده که در لفظ لولا انی ابن الخطاب را که و هم نموده چرا امر بالعکس باشد که
همان اصل باشد چون را که نقل بالمعنی نموده لولا ما سبقه افروده باشد علاوه آنکه صنادید سنیه که لفظ لولا انی را در روایت
نموده اند یا حضرت سامی نقل بالمعنی نموده پس عجیب باشد که از لفظ سبقه بخمال این که کتب عربی بوده اند چنان منی بیاورد
نمایند که شیعیان بگویند آنستند و جناب سامی به خلافت ان اما استشهدا و دیگر از کلام جناب شیخ بر احتمال و هم را که آورده اند
پس مقام استبعاد است چنان طول بلطائل بقیه بیامی بود که احدی انکار احتمال و هم را وی بر سبیل کلیت می‌نمود و پس فلسف
اجرای احتمال و هم را و شائع بین اقرعین سن سنیه و انشیه است بی بقیه سنیه آنکه هر سخن چاک و سر کتہ تعامی وارد و این
امر نیز محل و مقامی دارد که در قیقین محدثین بموضع ان اعرف می‌باشند و آنکه هر یک لفظ شیعیه باید که آنرا به جا بزرگان
آورد و تفصیل مقامات و خصوصیات بدون مهارت در فن حدیث کار هر سن نیست بالجماعه چرا که فاسد شیخ جمال محل بر وجه را و
نقل فرموده البته خلافت مضمون از روایت باجماع مانع صریح یا ظاهر بین الدلاله اقوی متنا و سنه او دلیل من لعقل و محوا
نمات بوده پس لا محاله ترجیه توهم را وی وجیه باشد بر خلافت آنکه از بدو امر تاویل علی یک بر امر قرار دهند و باز تفریع و هم
را وی بر آن نمایند ان نه لشی عجاب و آنچه در آخر کلام خود گفته که احادیث تحریم متعه از حضرت امیر در کتب فریقین موجود است

پس جوشش همان است که در صدر کلام خود بان افاده فروده اند و لا یستقی به الرشدین این کمال استقیه فی الهی عن استقامت
تجشست مؤنه الجواب علی اینج است بر لکن کذا بهر لجهاد و کفی الله المؤمنین القتال قال السید الوحید دوم روایت از
البحریم است عن ابی عبد الله علیه السلام قال استغفر لک بهما القرآن بهرت بهما استغفر لک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
قال القائل الرشدین جوشش بر وجه است اول آنکه چون بخندیش از حضرت امام همام جعفر صادق علیه السلام مروی است
و بنجاب اما است آب در عهد متخیر عباسیه بودند و ان ظلمه بنابر هجو الفسافی و الطین قول ابن عباس بخوار متعه و بااحتیاج
غلو تمام داشته حتی که رسول در حق حضرت عمر رضی الله عنه بگفت نهی ایشان از متعه که کمال بساوی بر زبان بیان رسان خود
جاری کرده چنانچه قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق در مواضع عدیده نقل آن نموده و می نهد ان المامون عمر بن
بن الخطاب بالجمل عند الرشدین فی نهی عن حمل المتعه پس جائز است که امام جعفر صادق بگوید و دیگر نیز که در عهد ابن ملوک
بودند بنابر صیانت نفوس مطهره خود بااحتیاج متعه بطور تقیه بر زبان جاری فروده باشند و چون از ابن ملوک جو در صورت حکم است
متعه فوت هلاک بود پس در بنیام اعمال توریه بالفاق فریقین جائز باشد و در حدیث حضرت امام جعفر صادق که بحث درین
میرود فکر نزول قرآن مجید آن سینه کجوازان بدلیل وقت قرائت ابن عباس که میزدند استغفر الله و دیگر آثار منسوب به ایشان
قرینه بر توریه و ماثله تا ختم متعه باشد و صاحب نهیه آنها غرضه که صاحب رساله و الداجش از دین متعه ثقات نسبی و غیره
در جواب سئوالمات خمر میگوید از آنجا که اکثر فقهائین سیه بنی عباس را خوردن خمر یا رسول بودند و بعضی علما می نامند خاصه در زمان
حکم طهارت ان کرده بودند و اکثر شیعیان با خلق اموی و عباسیه و قمر و طاهران آنها معاشرت نمیدادند و شریک در وقت ایشان
میکردند و در هنگام حضور مجالس آنها در اوقات حله و جمعه حضور میدادند و از ان اقع شد که در هنگام ضرورت در وقت حضور
شدن بحضور این مجالس نماز در ان لباس بپوشید و حتی خمر آلوده را با احتیاج پس هرگاه تقیه در طهارت خمر نفس لجهاد سیه باشد
اموی و عباسیه بشرب شراب با وجودیکه اعتقادشان بطهارت خمر از هیچ کتاب تاریخ ظاهر نشود و جائز باشد پس در صورت
اعتقاد عباسیه بخوار متعه اگر امانی که در اوقات عباسیه بودند بطور تقیه یا توریه جواز ان ارشاد کرده باشند که امام همام و سید
وجه دوم از جواب آنکه در حدیث بیوش عند ذکر متعه النساء نیست نه قرینه بر اراده آن فاکم پس جائز است که برادران ان متعه
الحج باشد و نزول قرآن در ان اشاره باشد بطرف کریمه من تمتع بالجمعة اعمی الحج الایه و جبریان سنت ان خود ظاهر است
پس با وجود قیام این احتمال است لال صاحب رساله بر جواز متعه النساء بخندیش بیوش عند خیال محال اقول السیدین ان
هر دو وجه غیر وجهی نیست بحت و تکلف حرف است که شایان علمای اعلام نیست اما وجه اول پس بیا آن بحال اقول
الرشدینست و ما را استغفرات رشیدیه و استغفرات اختراع ایشان کاری نیست باذات شریفه شان بر چیست بی بی نوحی

و خصوصاً آنکه کلام اهل بیت که بر مذاق اهل سنت سینه خیزند و نمیدانند که ابراع احتمال تقیه در چنین مقامات موقت
مرضی اهل سنت باشد و اولاً باید که اهل حل و عقد حضرات سینه را در سقیفه از سقف بلند و بی محبت فرموده اند و تصدیق بصبر
و فرق فاروق سوگند دهند و استعلام نمایند که آیا شما بطیبت طریقتین تقیه توریه که من ابراع فرموده ام رضی هستید یا نه علی التام
سخن منقطع میشود و کفی الله المومنین القتال علی الاول جویش حضرت شان در آن هنگام بیان نموده خواهد شد هنوز است
سوز و شیدان چه ضرورت است لکن محاسبان خاطر رشادت ماثر بگویم که فتح باب تقیه و مایل الیه در حقیقت سبب خلافت
خلق استغلبه ثلثه است چه در اقوال معین بر خلافت و فعال شان احتمال توریه و تقیه تفرق است همچنین استلال بعد نمیکند
که اکثر اوقات ملاکارشان بر پشت از پادری افتاد این اصل اصل الفی است بر شیعیان از ثبوت متعین اند که حضرت
سینه ملاحظه این مقام فرموده و حق جناب کشیدی چه خواهند فرمود که هزار زبان انکار از تقیه دارند و ایضا هرگاه این احتمال
جاری شد پس در اخبار طریقه سینه چگونه احتمال تقیه و توریه را منفع تواند کرد که متعین توریه و توریه یکی قائل بان
بوده اند بلکه حمل آن بر توریه و تقیه اقرب و اقوی باشد و عکس آن پس این ترجیح بلا مرجع بل ترجیح مروج چگونه نزد عقلا و
ارباب شعور مقبولی تواند بود و علاوه آنکه جمیع خلق اهل سنت را که از عباسیه و اولاد الامر واجب الاتباع اهل سنت بوده اند و
تمامی خلفا از خلفا ایشان معدود و چنان در متغلبه محسوبی توان نمود و حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
استند مثل این عمر در صحبت شل حجاج بود چگونه در اموش توان نمود با آن که چون این جماع مجتهدین بوده اند و در جهاد و حضرت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که افضه صحابه بوده اباحت متعین ترجیح داده باشند و بمقتضای حدیث نبوی صحابی
کما انجوم عمل فرموده باشند چه امور و ملازم سختی سبب باشند و ما جود ثبات در تصور و سوچ انتقاد جماع بر دست متعین چگونه
صورت بند و غالب احمد از اهل سنت باین قلع قلعه اجماع راضی نباشند و مع انماض اجماع عن ذلک کما یسکونیم کاش اگر کسی
نقل میفرمود که خلفا عباسیه شل متعین قائل بوده اند و الادعوی بلا دلیل کس سموع است سبحان الله ابو حنیفه و صاحبیه مالکی
و شافعی آنچه فتوی دهند از روی تقیه از سلاطین جور نباشد و آنچه الله انشاء عشره بخلص اصحاب خود بیان فرماید از جهه
تقیه باشد بلکه اگر عاقلی تامل فرماید قول بر تقیه و توریه جناب امه دین از خلفا عباسیه این باب صورت صحت ندارد زیرا که
در از سینه همین خلفا عباسیه قضایه حکام از اهل تشیع موجود بوده اند اگر در آن زمان مقام تقیه و توریه میبود برابرمانیز لازم بود
و هرگاه که در باب اظهار تشیع آنها تقیه نکردند و نفوس غیر مطهره آنها از هلاک و قتل سالم ماند پس چرا که معصومین چرا مقام
تقیه باشد کفایت واحد از فریقین کتب اخبار و تاریخ قائل شدن عباسیه اجماع متعین نقل کرده و مقامه ایشان مظهر تشیع بوده اند
و معلوم بخلافت ثلثه که در باطن علم بطلان حقیقت شان و شمر باشند و قاضی نور الله که کایت مایل بود باین متعین نقل فرموده :

در آخر همان حکایت موجود است که بگفته می‌باشد بن کثرت امر بنده در ادب و ادب است که این مذاکره با خود
شیع جمع می‌تواند شد و حال آنکه تحلیل آن از روایات مذکور است و بنا بر خبری که در شیخ با وجود این که نقد
حکایت هم از دیگر خطاها عیاسی قول نیست و معلوم است که حدیث مذکور از جناب ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام است و آن حضرت در عهد
اسون نبوده که بنا بر حکایت مذکور بعد از تسلیم آن محمول بر تقیه آن حضرت باشد و روایات حدیث آن بطریق شیعیان اهل بیت
از جناب امیر المؤمنین علی و ابی امامه استقول علی و بعد از آن است و جمیع الامم در وقت نبی عباس نبوده اند علاوه آنکه مقام حریت است
که نسبت نقل جناب قاضی از چه راه فرموده اند که بنا بر تحقیق است پس نقل ایشان کی نزد جناب شاد نمک مقبول است خصوصاً
هرگاه سابق فرموده باشند که خطای نقل از ایشان بسیار واقع شده و اگر برای انجام و الزام شیعیان است باز هم همواره
چه ایشان تقیه از مخالفین واجب میدانند از روایات امین هرگاه عباسیه قائل بجلت تقیه نبایم و هجوم می‌باشند پس الزام تقیه بر
شیعه از چه راه است با آنکه گاهی در عهدشان احکام تشیع جاری شده و چون بنا بر عیادت و معاملات از صوم و صلوة و نکاح و غیره
بر یوح و غیر آن در زمان همه این خلفا بطریقه سنی شائع بوده و همواره قضاة و حکام از جانب آنها نصب بوده اند احتمالاً
تقیه را در باب انظار تشیع بر او مدخل نداشته اند و انصاف را به یاد دادن است و از آنجا که بعضی تبیین اندر توضیح می‌انجامد
که اعمال محل علی تقیه و التوریه الزاماً و تحقیقاً در مانحن فیه صورت صحیح ندارد اما محل اخبار و الیه علی طهاره اکثر لوطی و عباسیه
بدان قائل شدن او و ظاهری صفهائی که مروج دآب غیبه خود بوده بر محل تقیه و توریس با آنکه فکر جایش بر عهد ساسانی
هم تخم قیاسش بر مانحن فیه الفارق است چه نقول عباسیه یا باحت سنی غیر ثابت بلکه خلاف ثابت بخلاف وقوع نشان غیر
شراب و عدم تحرز نشان از آن تحقیق اجماع امامیه بر نجاستش و لا یقبح فیه خلاف معلوم النسب بخلاف مسلمیه است و لا یقبح
الامامیه علی یا حتماً و دلالت الاخبار المتواترة المتفق علیها علیها علیها یأول باید علیها بالحل علی تقیه فلا تغفل آ و چه دوم
پس از آنچه که متبادر از مطلق متعه همان متعه انسان است و طلاق جمیع متعه با متعه الحیم بر قسم قرآن افراد متعارف است و طلاق
مطلق متعه پس در مانحن فیه محمول بر نفس متبادر باشد و لهذا اصنافه نقد اخبار امامه اظهار حل آن بر متعه انسان نبوده و در حقیقت
مکاح متعه از ایراد فرموده اند و احد از ایشان محل حج تمتع نموده و علی التسلیم بگویم که بکرات مرآت بعضی عرض آمد که
تستعین بر یک ملک متک است و ثبوت احد ما مستلزم ثبوت اخر قال استیله الوجود سوم خبری است که در روایت
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که آن قال لیس مناسن لم یوسن بکرتا و لم یقل متعنا انتی قال الفاعل الرشید و نهید
هر دو جواب مذکور جاری است و بگوید جواب ثانی آنکه از حدیث فضیلت متعه مستند میشود فضیلت آن نزد شیعه و امام جمعی
بن جنبل و نزد امام مالک بر قولی و بر غیر آن تقیه اصحاب شافعی ثابت چنانکه علامه علی و کشف الحق میفرماید و نیست الا امامیه است

ان لم يتبع فضل من القرآن الا افراد انتهى وصاحب حجة الله سيفر ما يدلك قولان في الانصافية احدهما الافراد ثم لم يتبع ثم القرآن
 والثاني لم يتبع فضلا ولا شافعي قولان اصحاب الافراد ثم لم يتبع ثم القرآن ارجح من حيث الدليل وخواص جماعة من اصحابنا لم يتبع ثم الافراد
 وهو قول احمد انتهى نوع من الاختصاص ليس على ان يراكم فيه فضيلة ان نزد شيعه واكثر مجتهدين بل سنت القافي است ادولى يا
 سوم انكم كوني محتمل است كما مر وانكر تنازعنا الى امر الخلافه اظهاره بائنه حتى كرهتم شيعه است مراد من مقتنا انما
 بهما باشد كه معنی لغوی است و اخذ معنی لغوی در ان مقام ارجح است نسبت باخذ معنی شرعی ان مطابق تصحيح قاضی نور الله
 شوشتری در احقاق الحق چنانكه مسئله نسب سيفر مايد اذكره من انه قد تقرر ان الحقيقة الشرعية افادوت على الحقيقة اللغوية
 يصير الحكم في الشرع للحقيقة الشرعية دون اللغوية مردود بان الاصل عدم النقل انتهى ما اردنا نقله انتهى و نیز در اكثر مقامات
 فضلاي الماسية نیز در تاويل وايات و توجيه عبارات بنا بر ضرورت توافق بين الروايات و مثال ان ترك معنی شرعية و توجيه
 الفاظ و اراده معنی لغوية سيفر مايد اكثره شواهد لا يخفى على الطالب فضلا عن انفصال پس اگر در ان مقام نیز مجتهد تطبیق در میان
 روایات حریت متعه كه از الله اظهار در كتب شيعه و سنی مبرور و در حديث كه موهوم جواران در كتب شيعه نقل است لقد استعدنا
 بر حنی لغوی ان كل منوه آید شيعاوی در ان نباش پس باوجود اين احتمال احتمالات اقوی بر ان كه سابقا بقللم آمده است دلالت
 حجة رساله بان بر جواز شتمه مثل الحال اقول حشيم بدو و عجب حساني در فن مكابره و مجادله بهم رسانيده اند ان حديث را حمل
 بر تقييد از عباسيه فرموده اند گويا آنها بر حجت و متعه ايمان داشته اند و ان مقام غير از مصادع مشهور چه عرض نموده شود باطله
 جواب هر دو جواب كه سابق گذارش يافته و در اینجا نیز چراك و آنچه در مقام تايد جواب ثانی بيان فرموده اند در حقيقت تايد
 خلاف ان دارد چه اضافت بسوی هميه تكلم كه در لفظ كرتنا و مقتنا واقع شده دلالت بر اختصاص دارد و پس بس بايد كه
 المتسامر و ايد زير اكله شتمش شخص بذهب البت است و باقران خودشان متعه هم مشترك فيه فلا يكون مراد الاما الحاد كذا
 فاضل معترض بيان سيفر مود كه بكارم نخوان نحائي دلالت فضليت متعه از حديث مذکور است تفايش و ايام غير از اضافت
 و كرتيت و ان مشعر باختصاص است مثل حجت و لا معنی لا انصافيه في الرجعة علاوه انك اگر محمول بر جمع متبع هم باشد و ثبات
 متعه نساكافي خواهد بود كذا معترف و اخير چون احد از اهل خلافت بر حجت قائل نيت پس توجيه روايت بطل آن بر متعه هم
 بعد تسليم ان غير وجهيه باشد بركه جواب نموده است و نموده دروغ نمي باشد كه ميم كسر جواب سحر و ان خود طرفه تراز جوابين
 است چه را در رجوع الى الخلافه اظهاره اذكره تنازع ممل است معنی صحيح نادر چه ايمان بر رجوع خلافت ظاهره در غير زمان حجت
 نه تذهب اهل سنت است نه تذهب للماسيه پس اين احتمال ثالث بالخير بر خلافت اجماع مركب بر آوردن معنی جمع ان المتعارف
 ان يقال رجوع الخلافه الى فلان لا انه رجوع الى الخلافه قائل و احتمال تفرع عن الخلافه چون تفرع است بر آن مصلح

از جلیل فیاض علی القاسد بابت با الیه شاعت احکام انفع عن الخلفات بحدی است که احد صاحب عقل از استقامت خود اظهار
و اراده حقیقت لغوی بر تقدیر عدم ثبوت حقیقت شرعی است لا مطلقا و لکن بر تقدیر صحت فنی لغویت نه در هنگام مساوی
کما لا یخفی قال السید السید الوحید چهارم روایتی است که صاحب بن عقیده با سلطت پدر خود از جناب امام ^{علیه السلام} یاقین علیه السلام
آنها روایت نموده قال قلت له الممتنع ثواب قال انما کان یرید بذلك الله عز وجل و خلافا علی بن انکر کما لم یکن کما لا ینبغی الاکتساب
القدر له بها صیو لم یعید به الیه الاکتساب الله حفته فاذا فی منها عظمی استیذک فباذا فاعزل عظمی الله له القدر باهر من
الماء علی شجرة قلت لبعده الشجر قال نعم بعدو الشجر قال قال ابو جعفر علیه السلام ان النبی صلعم لما سکر به الی السماء قال یخفی
جبریکل قال یا محمد ان الله تبارک و تعالی یقول فی غفرت للممتنعین من انما کان فی الفضا انتهى قال الفاضل المیرزا
چون حضرت امام محمد باقر علیه السلام در وقت تنگی مر و انیه بودند و مقتدای شان معاویه بن ابی سفیان قائل بکجاست متعه بود
که صرح به اعلامه اهلی فی کشف الحق پس محل است که بعضی از تنگی مر و انیه به تبعیت معاویه بکجاست متعه قائل باشند پس
این حدیث خارج باشد مخرج لقیه و از آنجا که شیخ الطائفة در تنزیب و بعضی احادیث اجمال لقیه را باعتبار نهایی که فایز
ان مجبول یا قلیل ذلیل بودند راه میدید که لا یخفی علی من تتبعه پس در مقامی که مقتدا مر و انیه آن قائل باشند اجمال لقیه
از مر و انیه چه منتزاع دارد و استبعاد روای این حدیث از قول امام و استفسار او بطور تعجب از جمله عظمی الله له بعد و ما من الما علی
شجره قرینه است بر اینکه تقسیم بالغه در فضائل متعه از الله اطهار استعارت نمود پس صدور ان بطور لقیه اجمال را ح باشد و او
است که نقاد اخبار و عده جزای کثیر را بر علی علیه السلام که تربت مثل آن جزا مثل آن عمل بظاهر متعه باشند از علل حدیث قرار داده
اقول افادات غرائب سات افاده تعجبات ینماید یکی آنکه حضرت معاویه را که بقول پیر بران سنیان غوث عظمی شان خلیفه
یختم است و مقتدای حق و خال المؤمنین کاتب الحقی است که مستطیع قرار دادن از رشادت و انصاف بمر حل بعیدیم آنکه در
را تملیقه لقیه فرموده اند و سابق ازین عباسیه را نیز پس مطلقا نه عسکر که بشارت شان از حضرت خیر المشرقیان و از اتفاق تقریرین
منقول گشته از کجا بر سر آورده ایم آنکه اقتدای مر و انیه مجبوریست و تامل متعه غیر منقول از اسناد فلا بعبار به هر گاه علی اهل حق
تبع حج بعینی مثل حضرت عمر که پیر میغان سنیان بوده متعه شود کما است نقل عن اهل السنة و اقتداد و اقتیادش نه و کاف متاخرین
در نیسکه لازم نباشد پس محل لقیه از معاویه و مر و انیه چگونه قرار بداد و وجود حکم دینیک از کتب و این قول مر و انیه بطلان متعه
ستام لقیه از اطهار تحلیل ان باشند بطریق گذشته شیخ الطائفة در بعضی مقامات که محل لقیه به یا باین بعضی احوال غیر متعارف
فرموده قائلش معلوم است که قلیل ذلیل باشد بخلاف ما نحن فیهم و اگر بعضی تاویلات جناب شیخ و در مقامی خصیص باشند
بآن در جمیع مواضع غیر لازم و انحصار تاویل در همان محل تصیص غیر مسلم یا آنکه حضرت معاویه را که تاویل فرموده امام علی علیه السلام

بر محل ضعیف میشود بخلاف مقامیکه ضرورت کند ایست در آن تحقیق نباشد چه اجماع اگر احتمال غرابت احتمال حل علی التیقین اگر بنا آن بر
تحقیق خود شایسته پس قطع نظر از اینکه قبول خواطر از کیه بگره بکشد نمیتواند فاضل رشید فروش در صدر رساله در ذیل کلامیکه
مستعلق بحدیث تهذیب و استبعاد است چنین افاده فرموده که اگر جناب دلائل بابت ضرورت تقیید نبود با سنیکیه بر بیان حدیث
اکتفا میفرمود و استناد اتمام حرمت بر خدا و رسول بطرف امام صادق بقول معنی ندارد و همچنین در مقام سبک و محکم که جناب معصوم
در نتیجه است استناد تحلیل تعدی بطرف خدا و رسول نموده اند پس چگونه محل آن بر تقیید و فاضل رشید صدها فتنه مکرر کلام سابق
خود را فراموش نموده اند که استناد اتمام ربط امام صادق بقول در مقام تجزیه میفرمایند و اگر از رکن الزام است پس خود
ظاهر است که هرگاه بشهادت رشید بیاض سنت بتویر که کشل تقیید است قائل باشند الزام بان چه می باشد باشد و خدا
الزام بقصد است خصم می باشد و نزد ما تقیید از اهل سنت و سنی که مخالف مسلک شیعه باشد میباید از کسانی که در آن مسلک نباشند
و شایسته باشد و چون جایسته نظر انهم را شیعه قرار داده اند بعضی مروانی را قائل بجاز استغنیای بیع الالزام با احتمال التیقین
علامه بر این قول تقیید نه بنا بر تشیع حضرات ائمه علیهم السلام صحیح میشود و نه بنا بر تشیع العیاذ بالله نه فلا یستتبع هذا الجواب
لا بطریق تحقیق و لا علی سبیل الالزام فالصفا و القضا و ایها الاعلام خیم آنکه ترتب جواز کثیر بر عمل قلیل از اعمال سجده اکثر
مکان بین الفرقین مؤید است همچنین عید زائد بر ترک ان جناب چه از قرنیه استجاب میگردد مثل حدیث من لم یفرق شعره
فرق الله سه بنفشه این نادر مثل احادیث کثیره که در آن بر ترک استجاب لعن طرد واقع شده و پس مجرد آن حل تقیید و خلاف
حکم واقعی نمودن غیر لازم قال استید الوحید پنجم حدیثی است که بر این محور روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام قال سالت
عن المسئله فقال لا کره للرجل المسلم ان یخرج من الدنیا و قد بقیت علیه خلعه من خلال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یقصد بها
قال الفاضل الرشید در حدیث هر دو جواب حدیث دوم مسوق به سوم آنکه سائل از مسئله سوال کرده و حضرت امام جعفر
در جواب او حکم بجای آن نفرد و نه بلکه ارشاد کرده اند که لا کره للرجل المسلم ان یخرج من الدنیا و قد بقیت علیه خلعه من خلال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم لم یقصد بها و جواب بطور سلب حکیم است مثل قولهم یا لکنک عن الالهة قل هو اوتیت للنا
پس برین تقدیر حاصل می شود حدیث آنکه از جواز مسئله چه می رسد مناسب بحال تو است که از حدیث ثانی و از سوالات غیر حدیث
بها باز آید چون تصریح برست آن خوف مغفرت نفسانی و حکم بجاز ان خلاف نقش الامر بود و آنحضرت امام بام که
مالک خزان حکمت بابت جناب رالتاب علیه الصلوة و السلام بود و در سلوک طریق سلب حکیم فرمودند و قول جواب بابت
که در دفع هر دو جواب سابق سبب شده در مقام مسوق جواب الجواب سو آنکه جناب امام جعفر صادق علیه السلام وجه و اگر آن جاز
مستند را بیان فرموده اند بلکه حدیث و ترغیب بسو آن نموده و ترک آن ترک سنت پیغمبر خدا انکاشته اند و برهی است که انکار است

محبوبه و محکم آن بدست است پس انکار و التحدیث برکت ان بعد از شاد است باشد آنچه از غایت بلاغت و جملات
در فن سخن و بیان بیان فرموده اند و مرث کمال تعجب گردید زیرا که عرض سائل همین بوده که آیا متعه از منن نبویه است
یا نه پس جواب باینکه ترا بسیار که اندر نسبت نمائی و از سوالات غیر معتد به یا از آئی راجعی السؤال ندارد و نقل مشهور است که
سؤال دیگر و جواب دیگر چنین کلامی را که صدر آن از سفیه هم مستند است اسلوب کلام حکیم قرار دادن از حکیم شمشیر
و بر تقدیر تنزل میگوئیم اگر مرد و آنحضرت همان میبرد که ایشان قرار داده اند باینکه چنین میفرمود لاکره لایحل المسلمان لا یشتبهوا
بسته لنبی و سئل عما لا یحییة نه اینکه در جواب سائل فرماید کرده میذارم که آدم از دنیا برود و باقی باشد برود و استنبوت
که آنرا بجایا آورده باشد و نیکو خلعتی که شعر توحید است در جواب سائل صریح است در اینکه هر اذان همان غله
مسؤل عنها است و هر یک که فوه او را که سخن الفاظ عربیه و محاورات ان دارد میداند که این توحید را یک و تاویل علیل
کشیدی هرگز نفهم احد از مستانین کلام عرب درست نمیتواند شد و لکن المکابرة و آنچه در اعتضال قیاس آن برگرفته
یسئلونک عن الایة نزد اهل ادراک قیاس مع الفارق است لهذا خبری مفسر خبر است و الاخبار فیفسر بعضها بعضا
قال السید السند الوحید ششم خبری است که بکرم محمد نکر از جناب صادق علیه السلام آنرا روایت نموده که آنحضرت
فرمودند ان لاکره للرجل ان یوت وقد یقیت علیه خلعت من خلل رسول الله صلعم لم یاتها نقلت بل تتبع رسول الله علیه و آله
علیه و آله و سلم قال نعم و قرأه الایة و اذا امر النبی علیه بعض از وجه حدیثی الی قوله ثبات و الجار از خبری است متفق و مشهور
که جناب آنحضرت با زنی متعه فرموده بودند و بعضی از واج خود اظهار کرده منع از افشای این را فرموده لیکن او فاشی ان کرد
و در وعاب الهی گردید و بنا بر روایت دیگر چنین است که شان نزول باینست که رسول خدا باینکه خود ماریه قطیه که کنی بود بام
ابراهم رود که از روزها نوبت عائشه در خلوت بود و غصه آگاه شد آنحضرت با او گفت که این را ز را با عائشه افشا کن ماریه را
بر خود حرام گردانید و غصه سخن آنحضرت را شنید و شنید و با عائشه آنحضرت را در میان آورد و هر یک پدر خود افشای آن فرمود
انتهی قال الفاضل الرشید در خبری نیز جواب اول حدیث دوم تمشی دوم آنکه انجید شاد است چه در تفاسیر
متعارف شیعه و سنی در تفسیر کریمه و اذا امر النبی الایة ذکر متعه آن حضرت منقول نیست بلکه در ان وایت تحریم ماریه قطیه که جناب
رساله آخر التبعیر روایت دیگر کرده نوشته است مذکور است و احادیث شاذه را جایا شیخ الطائفه در تہذیب از حضرت احمد رضا
میکند و لایزتاب فیہ من تتبع ذلک الکتاب و نیز صاحب نزہة اثنا عشریه در موضع مذکور آن کتاب بحجاب صاحب تحفه
اثنا عشریه احادیث شاذه را از پایه معارضه احادیث معتبره ساقط الاعتبار قرار میدهد چنانکه در کتاب طهارت لولی که بعد از
سه بار فشاندن نفیس بر آید میفرماید حدیث عیسی بن یان بر تقدیر صحت نقلش شاد است معارض احادیث معتبره نمیتواند

از حق پس مقام استجاب است که علمای امامیه احادیث شاذه را بحجوب اهل سنت از درجه اعتبار و ساقط کنند و در بعضی استلال
 اثبات بان نمایند و عجب تر آنکه صاحب سالک بجهت توهم اضطراب بعضی احادیث اهل سنت که در تعیین تاریخ تحریف مشتمل است
 واقع است طعن کرده از درجه اعتبار ساقط نمایند و خود بحديث ظاهر الشذوذ که مخالف روایات مشهوره است استدلال بر جوهر
 مستغیر نماید در آن مقام باید دانست که صاحب رساله در روایت تحریف ماریه قطیعه که روایت مشهوره در شان نزول کریمه و از بهترین
 اینی است تغییر بخود و تبدیل بکار برده اند اما حقیر اعیان را در روایت مذکوره از بعضی تفاسیر شریعه ذکر میکند تا سقم نقل او واضح
 شود پس باید دانست که صاحب خلاصه المنهج در شان نزول کریمه مذکور مدعی نیست که سبب نزول آن بود که حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم روزی را قسمت کرده بود میان زوجات اتفاقا که در نزول حضرت بود این سبب گفت یا رسول الله اجازت
 فرمائی تا بدین پدرم حضرت خنث فرمود و بعد از آنکه برفت ماریه قطیعه را که مادر ابراهیم بود و تقویش بادشاه اسکندریه و او را
 بتخته نزد حضرت فرستاده بود بخانه حفصه طلبید و در اینجا خدمت خود شرف ساخت و بعد تمیل نقل این وایت گفته و عیاشی
 با سواد خود از عبداللہ بن خطاب کی و عبد الله بن ابی جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که چون بنمیه صلی الله علیه و آله و سلم ماریه را بر خود
 حرام گردانید و در اخفای آن حفصه را تا که فرمود و حفصه را گفت مرا سستی دیگر هست یا تو باید که از این سستی بپرسی گوئی و در کتب
 ان مکوشی و صلا افشانه نمائی و ان نیست که بعد از من بگوید پدر تو مالک است شوند و یادگار کنند که خبر الروایه و بعد از آن
 در تفسیر جلاله عن بعضی بنویسند که شناسا گردانید بنمیه خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعضی بنی از ان صحبت را حفصه و بنمیه و از
 افشا بعضی از آنکه تحریف ماریه است و اعراض اعرافش کرد رسول عن بعضی بنی و بعضی دیگر بعضی حکومت عمر بن افتای آن نکو اتی و بعد
 ملاحظه قدر که ازین روایت مرقوم شده حال تغییر و سقاط در نقل آنکه از صاحب سالک جعل آمده معلوم میشود اقول روایات
 حدیده در شان نزول کریمه مذکور هر دو گردیده پس شایسته است که قبل از شروع در نقض کلام بنمیه ای آنکه آنکه آن روایات
 پیروانیم و باز بتوجه نقض کلامش شویم پس بدانکه از آنچه است روایت بکرین محمد مذکور که خواب سید و اولاد آنرا نقل فرموده و آن
 از تفردات امامیه است شیخ صدوق در فقیه از روایت را مذکور فرموده و صاحب تفسیر از ثقلین از علمای ما آنرا در ذیل تفسیر
 کریمه مذکور ایراد نموده محصلش آنکه خواب رسالت با عقد مشتمل بر دو باب است یکی با صحبت و یکی با صحبت و امر بکتمان این سر مکتوم فرمود
 و عا کشته حفصه مخالفت امیران اطلاع آن خواب نموده پس کریمه مذکور نازل گردید و از آنچه است و اینکه خواب سید ثانیاً
 آنرا ایراد فرموده و ان شخص نیست که خواب رسالت با درویش عا کشته عیسی با عم المومنین ماریه قطیعه شسته و حفصه بران مطلع
 شده و با وجود امر بکتمان آن را زرا افشا نموده پس کریمه مذکور نازل شد و این روایت را بیضادی نیز آورده حیث قال که
 از صلی الله علیه و آله و سلم خلاصه بیاضی فی یوم عا کشته و حفصه مخاطبت علی ذاک حفصه فتابت فیهم محرم ماریه فزلت انتی و رازک در تفسیر

نیز تا نقل عن الکشاف همین روایت را بعینها من زیادتی اخرا ذکر فرموده و سیما عبارت عاقریب و این روایت در تفاسیر مابین
 وارد گشته فی اما فی شیخ الطائفة المحققین عن ابن عباس قال محدث حفصه رسول الله من ام ابیهم فی یوم عاشوراء قتلت لایعزب
 فقال رسول الله کتبی ذلک هو علی حرام فاجبرت حفصه عاشره بذاک فاعلم الله تعالی معرفت حفصه اینها نوشت هر وقت
 من اینها که هذا قال شیخ الطائفة المحققین عن ابن عباس قال محدث حفصه عاشره بذاک فاعلم الله تعالی معرفت حفصه اینها نوشت هر وقت
 قال ابن عباس فسالت عمر بن الخطاب من اللتان اظهاهما علی رسول الله فقال حفصه وعاشره انتهى و تریب این آیت
 علامه طبرسی در مجمع البیان از وجاج آورده پس اسناد غیر و تحریف درین روایت نمودن ناشی از قلت المانع از کتب سیر
 فریقین است و از آنجمله است اینکه باعث نزول آن تحریم اریه قطبیه است در یوم نوبت حفصه خیاثه سیفاوی آنرا در تفسیرش
 نقل کرده که ما در غیره فی غیره و همین روایت را مطلقا نسخ الله علیه ابواب الجحان و تفسیر شراعتی است آورده و فاضل
 اول آن عبارت را نقل فرموده و اخیر آنرا ذکر نه ساخته و تمام عبارتش نیست مشهور است که سبب آن آن بود که حفصه
 را قسمت کرده بود میان دو جهت خود اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود یا پیغمبر گفت اجازت ده تا نماز پدید روم حضرت آورده
 داد بعد از آنکه او رفت ماریه قطبیه که مادر ابوبکر است بود و قوس که مادر شاه اسکندر بود و آنرا حفصه نزد آنحضرت فرستاده بود و او را
 بخانه خود طلبید و خدمت خودش رفت گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در پیشگاه دیدم هاجا نشست تا رسول الله برون
 آمد عرق از روی مبارکش بیکجای حفصه بر قصه مطلع شده بگریست و گفت یا رسول الله کین را اینجا آوروی و با او خلوت کردی
 و این کار با زنان دیگر نکردی و حرمت مرا نگاه داشتی فرمود این که نیست خدا او را برین محال گردانیده و من او را از بر
 رضا تو بر خود حرام گردانیده ام اما این سخن گریست نزد تو بیانات باید که یک کوفی بود و آن خیانت کلمی و حفصه قبول کرده چون
 میان او و عاشره مصداقت و مصاحبت بود در پس دیواری که میان خانه او و عاشره بود آمد و آن دیوار را بکوفت عاشره
 غیر وار شده گفت ای خواهر من فرموده با تو که پیغمبر ماریه را بر خود حرام گردانیده و اگر توشش او و عاشره یا فقیه چون حضرت نهاده عاشره
 از نیکیات بر سبیل کنایه باو گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدا اکتفا بر او اطلاق ساخته یعنی ماریه قطبیه
 و از آنجمله آنکه آنحضرت ماریه را بر خود حرام فرموده بر ذلالت عاشره یا حفصه و شهادت او را با اینکه ابوبکر و عمر حضرت در امور عملا
 بخودی خود خواهند گشت هر یکمان این هر دو را از فرمود چون او فاشی سر آنحضرت نمود و نجای حفصه نسبت ابن الخطاب
 را اطلاق داده است و نه در آنجا ماریه توقف فرمود و ترک نزد نهاده از وج از عاقبت عتاب نمود و توی خضارای تفسیر
 کبیر گفته تفسیر فی الذی حریمه النبی علی نفسه قال فی الکشاف روایان رسول الله خلا باریه فی یوم عاشوراء و علمت بذاک
 حفصه فقال لها کتبی علی و قد حرمت ماریه علی نفسه و اشیرک ان ابابکر و عمر یملکان بعد از ماریه فاجرت عاشره و کانت

شصت و هفتین و قبل خلا بهائی یوم حفصه فارضا با بزرگ و ستمگنها فکرم غلطه و اعتزل نساره و کشتن عشرين ليلة فی بیت
 ماریه و قریب بانیت انچه طرح افند شیرازی در خلاصه از عیاشی نقل فرموده و عبارتش بجاها نیست عیا بسا و خود از ابو عبد الله
 خطا کی و او از ابو جعفر روایت کرده که چون بنمیر ماریه را بر خود حرام گردانید و باخفای ان حفصه را امر فرمود حفصه گفت مرا سر
 دیگر هست باید که آنرا بچکس نکوبی و در کتمان آن کوشی و صلا افشائی ان نکنی و آن نیست که بعد از ان ابو بکر و عمر بیدار تو مالک
 است مژدم و بادشاهی کنند حفصه ازین سخن خوش حال و شادمان گشت و این هر دو سر را با عایشه گفت مهربان از ایشان
 این سخن را بیدان خود گفتند ایشان آنها را در افشائی قصه ماریه عتاب کردند و در قصه افشا حکومت خود عتاب نکردند
 حق تعالی این سوره نازل ساخت انتی موضع الحاحه من کلامه و بر قطن لبیب مخفی نیست که انچه درین است اخبار از حکومت
 و مالک شدن شیخین با مور است و او شده و شعار لطیفه دارد باینکه انیمه امور بر سبیل غضب و قلب واقع خواهد شد نیز سبیل
 استخفاف و استحقاق من قبل الله و الا میفرمود که آنها بعد ازین حق اند بخلاف با خدا و رسول آنها را خلیفه برست خست
 و ایضا اگر اخبار از خلافت حقه منظور آنحضرت میبود ام که همان آن میفرمود و سبب اظهار متین باوین خود عتاب بر آنها نمی نمود
 از انجمله آنکه سبب نزول کریمه آن است که آنحضرت غسل را بر خود حرام فرمود از جهت کید و مکر یک از عایشه و حفصه و نظراتی
 ایشان بطور ریخته خرازی و تفسیرش گفته رو که از شرب عسلانی بیت زینب بنت جحش فتوا طارت عایشه و حفصه
 فقالنا اننا نثم نکیح المنافه و کان بکره رسول الله اتفل فحرم العسل فمناه لم تحرم ما حل الله اک من ملک الیمین او
 من اهل البیت صا خلاصه فرموده بعض از مفسرین فرموده که بنمیر بعد از هر نماز صبح در جرات زوجات بر آمد و بعد از ان
 به تنفیس شرب الع حکام قیام نمود و قتی زینب بنت جحش مقداری عسل داشت هرگاه که آنحضرت بخانه او آمدی زینب شربت
 ترتیب فرمودی و در آن باب نهادن نمود تا حضرت در خانه او بیشتر توقف نماید آنحال بر بعضی زوجات گران آمد عایشه
 و حفصه با کید بگر اتفاق نمودند که حضرت بعد از شنیدن عسل در خانه زینب نزد هر کدام از مادران که در آنجا بودیم از تو بوی مغایر می شنوم
 و زوجات دیگر را نیز گفتند که شما نیز با متفق باشید و منفور صبح ختی است که فر عطا خواند و را بیکم که بیدار دارد و حضرت بگو
 خوش را بسیار دوست میدشت و از را بیکم که بیدار میسر تا که جبریل که نزد وی آید بوی ناخوش از وی حساس کند پس
 آنحضرت روزی شربت عسل آشامیده بود و نزد سوده آمده سوده با خود گفت سخن دروغ در رو بر سوندا اصلع گفتن بسیار بیجا است
 هیچ از ان مقداره آنها را نکرد و بنمیر از انجا آمده بخانه عایشه آمد عایشه بی بآستین بگرفت حضرت فرمود که چرا چنین کردی گفت
 از تو بوی سفوری آید فرمود که منفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفت نه نور آن عسل شکوفه عطر خورده
 بود و چون بخانه حفصه آمد او نیز بی بآستین بگرفت گفت که از تو بوی ناخوش است که از تو می آید و انچه عایشه گفته بود و نیز

نقل کفر
 غیرت
 را
 ن

چون آنحضرت آن خبر را بر استماع نمود و مود که برست احسن علی نفسی لا اکله ایداعا بل بر خود حرام کردم و هرگز نخورم آید نازل شد
و از اینجا که عظیم و خیانت این خائضین کا و بیستین تا درین زمان در یافت چگونه چنین نباشد که بر ایشان گذارین نادرین
بوده اند و از حیثی لا تکرر الاحیة شعاع

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

و هرگاه بر این جمله اطلاع یافتی پیش رویم در نقض کلام او بدان که جواب جواب سابق در انقیام نیست و نه نفس را
این خبر بعد از تسلیم پس منجر است بعد از طرق احتمال لغتیه در آن تجلات و آیات آخر که موافق بر آیات عالمه است پس این خبر مقتضی
باشد اینجا را ترش نموده مجمع علیها بین الفرقه حق که دلالت دارد بر انقضای مخالف احادیث ترک ما و فقهیم عدم عمل شیخ دیگر اعلام
برشود در مقامی است که اینجا را ترش نمودن دیگر معاضدات حاصل نبوده باشد و کفایا کان انقیام تشکیک بر روایت مذکور و در
نزول کریمه در خصوص متعجبان را ثابت نیست تا با او باشند و آن پس بر سر کار توان آورد بلکه حاصل عمومی اثبات است
متعجب است و آن از صدر روایت که موافق است با روایت او ثابت و در میان محدثین مجتهدین شائع است که اگر در عجز و
یا صدران النبی از عمل بران بوده باشد و دیگری عاری از آن انقیاس احدی از انظر الی الاخر از معضض صلح منکس سابقا ننویسد که
فقرات یکدیگر است که نظر مخالف جماع یا اوله آخره ترک العمل شده و فقره آخر که موافق آن است واجب العمل است و در آخر
حدیث که ما هم در عصبه بعد از تسلیم صورت فساد احتجاج اصل حدیث نیست اما آنچه در عجز کلام از رکب عجز نموده می گویند و تبدیل است
شده اند پس عجیب است چه آن روایت در تفسیر بنیادی و کثافت مغیران از تفاسیر سیدیه و هم در مالی شیخ و غیره موجود و حجاب
سیدان از خلاصه المنهج نقل نفروده تا بسبب تفاوت سیر یکدیگر از زمین متحقق است بزرگ عالمی شکی احدی و حقیقتی است
و هم تفسیر فی النقل تطرق تواند شد و اما روایت عجیب که از خلاصه آورده پس ذکر آن در کلام جناب سیدیه صلوات الله علیه نیست
نقله لغو محضها همانا که فاضل رشید از محض بنا بر ظاهر تفسیر خلاصه نیست که نسبتا کامل رشید است نقل فرموده و تفسیر که
آن روایت در حقیقت دلالت بر وقوع غضب خلافت دارد و از باب اخبار یا اخبار آئینه و میان ما هم است فاعجب و آیا اوله
و انظر الی بهت هذا الفصل الذی یوزیه استینه الکبار قال السید السید الوحید فیتم آنچه عبد الله بن سنان
آنحضرت صادق را روایت نموده قال ان الله تبارک و تعالی حکم علی شیعتنا المسکین کل شراب و عجزهم من ذلک استعانه منی
قال الفاضل الرشید در حدیث نیز جواب اول حدیث دوم جاری دوم آنکه عدم مناسبت ظاهر در میان معوض که متعجب باشد
و معوض عنه که مسکین باشد قرینه جلیه بر هم راوی است اقول آنچه سابقا در حدیث دوم فرموده اند معنی احتمال تفسیر و
از عبا سیه مراد این جوش الفاعضه و منشد و اینجا قابلیت این مرید شست که تکرار تذکران فرمایند چه عظم اهل سنت از چنین

تقیه حذر از دارند لیکن ازین جهت با وجودی که در شریعت شریک لایق گردید که بیا در اجتناب می هم درضا عیفت شکره عمره
راه توریه یا تقیه را بپاس ملک تموریه بپایه بعضی اقارب کالعقارب خود مسلک فرموده باشند و در حقیقت بکلیه نفس پاک
تحلی اما او را عدم مناسبت میان بعضی معوض که متعده شرب مسکر باشد پس مهورت فزید استجاب کردید چه ظاهر است که
شرب مسکر باعث نشاط و التذاد است و کجاست متعده که وسیله لغو و کفر از واج است نیز سبب انبساط و نشاط و استمتاع و لذت
میباشد و از کافیه که باولیس نجابت و حرمت کاشانی و روانی در بیان حدیث مذکور فرموده وجه الاشتراک بود نشاط و
الطباع من کل منجاستی قال استیسمو الخیرین شیخ ماروی جمیل بن صالح قال ان بعض اصحابنا قال لابی عبد الله
از یحیی بن سالمی گفت ای فقه حلفت ان لا اخرج متعده بقتال ابو عبد الله انک اذ لم تلحق التمتع عصیته انتی قال انما
الشیخ و یخرج شیخ نیز بر همان جواب اول رسول و دوم آنکه اگر جواز متعده و فضا ل ان قسمیکه فرعون شیعه است در صحاب امه
شائع می بود انکار بعضی اصحاب امه از ان سخت است بعدی بنود و ذکر ان امام علیه السلام انکار آن بعض را با انکه در صورت
متعده مقام مقتنی رد ان بود قرینه تعلیم است بر عدم جواز متعده و اخراج کلام در مقام توریه و متعده گوئیم جمله انک اذ لم تلحق التمتع
فقد عصیته و لا الت جلت حرمت متعده ندارد و انیکلام بر هر دو تقدیر صادق چه مفادش آنکه هرگاه طاعت خدا کنی ناصی باشی
و ظاهر حضرت امام بطور توریه اخراج این عبارت ذات اعتبارین فرمودند اقول جواب اول غیر محول و قد مر بیاذ غیره
و انکار هر دو از حلت متعده یا فضیلت آن غیر مستفاد از روایت مذکوره است و ناشی از عدم حصول معنی مراد چه ظاهر نیست که مراد
راوی که است نفس از جای ان از متعده بسبب احوال عفیة رسمیه است و بوجهی که مانی فی عن علی الاشج قال قلت لابی الحسن جلت
فذاک انی كنت اخرج التمتع فاینها و کما است بها فاعطیت التمتع من الرکن المقام جعلت علی فی ذلک تذکار
صیایا ان لا اخرجها ثم انک قلت شیخ و مدت علی مینی و لم یکن یبید من القوت ما اخرج من بی الحلا فیه قال فقال له ما مر
انما ان لا التمتع و الله لکن لم تلحقه لم عصیته و یختل که مراد او می حصول شبهه بسبب تشکیک لفساب باشد یعنی چون آنها
شبهه بخاطر می اندازند از اینها ایما بر ترک متعده نموده ام و تحصیل جواب امام علیه السلام آنکه اعتنائی بشبهه نه نواصب کن و اعط
حق تنج را در ایقاع این سنت مشیه ترک نما چه هرگاه طاعت ترک میکنی مرتکب عصیان میشوی و نیز مختل است که مراد از
ایضا سیاقی مخالفین یا خوف از ملاست آنها باشد پس محصل جواب آنحضرت منی از حلف خواهد بود و پس قال المحدث القاشا
بیان شی ای شک مشیه او اذ من الناس من خوف من الاعداء و الحجاب علی الاول ظاهر علی الآخرين رجح اللوم علی حلف
و الا بیه انتی و عجیب آنکه میفرمایند که انچه جواب دالات جلت و حرمت متعده صحیح ندارد و حال آنکه صریح است در تحلیل آن بلکه
احتمالیت این را لازم آید که جواب باسئوال مطابقی نه شده باشد با وجود غلبه و نشاط و محرمین متعده که امر و درت بان تقیه توریه

بیهل الامر بالعکس قال السید السند الوحید نعم ماروی عن ابی جعفر قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن المتع قال قلت
 فی القرآن فما استمتعتم به من فاتور بن اجور بن فریضه الا انجاب علیکم فیما ترثون فیهتم به بن عبد العزیز فیهتم به قال الفصل الرشیہ جواب
 انجریث از جواب حدیث چهارم ستفاد اقول چون حوالہ جواب بر سابق فرمودہ اند پس جواب الجواب نیز بر سابق حوالہ
 گشت قال السید السند الوحید و ہم آنچه مروی است از ابن ابی عمیر عن ذکرہ عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال انما رکت
 فما استمتعتم به من اهل سبی فاتور بن اجور بن فریضه پوشیدہ نمائند کہ این روایت مؤید است بر آیات منبیاں چنانکہ
 گذشت انتہی قال الفصل الرشیہ در تجدید اول حدیث دوم سفر و دست لال بن زول را یہ بر جواز متعہ چنانکہ بطرف
 ابن عباس منسوب است قرینہ بر آن موجود و در مقام یاد آمد کہ حدیث ہم و ہم مضطرب است بہرست چه در حدیث
 ہم نزول کریمہ فما استمتعتم به من فاتور بن اجور بن الایہ بلا زیادت الی اہل سبی مذکور است و در حدیث ہم نزول کریمہ
 تعجب کہ صاحب رسالہ بطلای اہل سنت بحدیث وقوع مضطرب احادیث تحریم متعہ سبکہ و خود بر جواز ان سجدہ
 مضطرب استدلال مینماید اقول تو ہم سفر و ہمال تقیہ و توریہ در مقامات مضطرب نیست فالاعراض عن الجواب
 و انتساب قرات الی اہل سبی بسوی ابن عباس کہ از بعض ملائکہ جناب لایجاب بودہ در حقیقت نامی احتمال تقیہ
 است نہ متوہدان کہ از ہمہ فان حقوق بنی عباس لابن عباس فی ذلہ السلیہ کالانحیف علی احاد الناس انما یستلزم
 علیہ ذلہ الماسون بتحریمہ و اما تو ہم مضطرب پس در غایت متعجب است بر آنکہ حکم بن زول آید کارسانی حکم بن زول غیر متعجب
 نیست فانما جزوہا و نزول اہل سبیل از نزول الخیر فلا سنا فاة و لا مضطرب و ذکر اکس فیما الزیادہ علی سبیل الاتحاف
 فالالتزام و انما بلا زیادہ کافی فی اثبات المرام و تحمل حل الروایتین علی القرائین جمیعاً و المطلوب بیان معنی الابطال
 علی کلمات القرائین فمال و بر تقدیر تسلیم غایت ما فی الباب اختلاف روایتین و مرادہ قرائین خواہد بود و خلاصہ
 مستلزم مضطرب کہ سقط عن محط الاحتجاج باشد نیست بخلاف مضطرب و آیات تحریمہ و تاج و سنہ تحریم و ما يتعلق بہ قال السید
 السند الوحید یا زہم ماروی از قبیل لابی عبد اللہ لم یصل فیہ لانا لبعثہ من الشہود و فی القتل شاہدین قال ان المتع
 تبارک و تعالی حل لکم المتعہ علم انہا تنکر علیکم فاجعل الالباعہ اشہود احتیاطاً لکم لولا ذلک لاتی علیکم و علیما یحتج البیہ علی شہاد
 امر و احداثی قال الفصل الرشیہ در تجدید ہم جواب اول حدیث دوم نافذ اقول قد مر الجواب فیما مر و ہمال
 تقیہ و توریہ درین کلام ہم متطرق و فقرہ و علم انہا تنکر علیکم صحیح است و انیکہ تحریم متعہ من الخلق شایع بودہ پس
 تحلیل ان جگہ نہ محمل بر تقیہ و توریہ بود قال السید الوحید حدیث دوم از ہم روایت ابن ابی عمیر عن ابی عبد اللہ علیہ السلام
 الفصل الرشیہ درین حدیث با اینکہ بلا سند و بدون انتساب الی کتاب البیہ فیہ تریض کہ درست است و تہم بہ انہا نیست

جائز است که مراد از آن متعرج باشد بلکه نسبت کمال ایمان بطرف جمع است از نسبت آن بطرف تنه و نه ساجه متعرج
 عبادت خالصه است بترک اهل عیال و صرف اموال و هم محال است در عبادت سبک بخلاف تنه و نه ساجه که ظاهر غرضی از آن
 سبک شهرت رانی و استعلا و از حیث چیزی دیگر نمی باشد اقول این حدیث را صدق درین لا یخسر افقیه نقل فرموده و آن
 جناب سید القریح فرموده اند باینکه احادیث کتب اربعه را در این مقام نقل نمایم پس ظاهر السبب سهو و غفلت جناب کشید
 تعرض موضوع ایدم انساب آن کتاب شده از مطلق تنه و نه ساجه شرف نکاح است للتبادر و لانه لم یختلف فیه
 من الحدیثین آنان و هرگاه در فضل نکاح حدیث من تزوج فقد احترز نصف نیه و مصلوه التزویج لفضل علی صلوة العرب
 بعشرین درجه و غیر آن وارد شده باشد با آنکه غرض از آن بنا بر عموم شان شهرت رانی و استعلا و از حیثی است پس در و
 مثل آن احادیث در نکاح متعرج چه جای استغراب باشد علاوه آنکه متعرج کجرا عبادت خالصه نمیدانم از فضیلت آن ندان
 با وجود تحریریم خلیفه ثانی از البید از رشادت است لایستیا نظر لغزات ادب سناک حج در آن کما یقطن من قول الشاکر است
 لیلکوا بهما معین لقطر و سهم قال استید السید الوحید حدیث سیزدهم روی عن جابر بن عبد الله الانصاری ان
 رسول الله خطب الناس فقال ایها الناس ان الله تبارک و تعالی جعل لكم الفرج علی ثلاث ممان فوج سورث و هو لیتا
 و فوج غیر سورث و هو التمتع و ملک ایما کم انتی قال الفاضل الرشید ان حدیث دال بر جواز تنه است در عهد آنحضرت فی محله
 و در آن کلامی نیست کلام در اینجا اباحت آن است و آن از حدیث ثابت نمیشود اقول ان حدیث دلالت دارد بر عدم تنه
 اباحت تنه زیرا که بدون اشعار هیچ بیان اباحت آن در حدیث مذکور واقع شده و اصل عدم نسخ است و از همین جا است که
 مثل عبد الملک بن حرج در باب اباحت ان یمن حدیث متمسک گشته چنانچه در کافی کلینی مذکور است عن حسن بن یزید قال
 عن ابی عبد الله افاض علی عبد الملک بن حرج المکی فقال له الوعید الله ما عندک فی التمتع قال حدیثی ابو الک عن جابر بن عبد الله
 ان رسول الله خطب الناس الخ و حاصلش آنکه انجم نسخ گشته یزید و مار و ایضا عن ابی عبد الله قال یل الفرج ثلاث
 بسات و نکاح بلا میراث و نکاح ملک ایمن و معلوم است که بعض اخباری فسر بعض آخری باشد قال استید السید الوحید حدیث
 چهاردهم روی عن علی بن الحسن بن باط عن جریر عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سمعت ابا حنیفه یسأل ابا عبد الله عن
 فقال عن التمتعین تسأل قال سالک عن متعرج فابنی عن تنه النساء احق فی فقال سبحان الله اما تقر ان کتاب تنه عود
 فما یتمتع به من قالون ابورهن فریضه فقال ابو حنیفه و الله لکانها ایه لم اقر اقط انتی قال الفاضل الرشید
 در حدیث جراب اول حدیث دوم قائم و اگر چه از حدیث فوائد دیگر مستنبط میشود لیکن لمحاظ اراده اختصار و از این بر مقصود بودن
 آن تعرض بان نرفته اقول تکرار بی لطف نه چندان اطلاق نموده که حصله عرض جواب باشد قال استید الوحید حدیث

باز در هم عن عمر بن اذینه عن راره قال جابر عبد الله بن عمر القتيبي الى ابي جعفر عليه السلام فقال له ان تقول في سنة الحسن
احلها الله في كتابه على لسان نبية والافى حلال في يوم القيمة فقال يا ابا جعفر شاك لي قول هذا وقد حرمها عمر بن وهب
فقال وان كان فعل فقال في الحديث بانك ان كل شيئا حرمه عمر فقال له فانت على قول صاحبك انما على
قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فسلم الا عنك ان تقول ما قال رسول الله صلواة الله عليه وآله وسلم من
الباطل ما قال صاحبك الحديث انتهى قال الفصل الركنية جواب الشيخ من جواب حديث جابر بن عبد الله
ونيزك ثم جابر است که حضرت امام محمد باقر عليه السلام چون بنید هستند که سائل را عم است باینکه تحریم شده از حضرت عمر
بعل آمده نه از جناب رسالت آن که خود سائل آن تصریح کرده حیث قال وقد حرمها عمر الخ لئلا حضرت امام علیه السلام
بطریق الزام فرموده اند که بر تو لازم می آید که سنت حلال باشد پس یوم القيمة زیرا که نزد هیچ کس از اهل اسلام عمر را منصب تحریم حقیقی که
ناخ باحت باشد حاصل نبوده و آنچه در حدیث واقع است که فانت علی قول صاحبک انما علی قول رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم معیتش آنکه هرگاه تو قائل شوی تحریم عمر پس بر تو اعتراف بحدیثی بر قول رسول الله لازم آید پس از امری که تو
واده ایم آن قول رسول الله اعتراف تو باشد و اگر ترا الزام بحدیثی از آن حکم کردیم بر قول رسول الله باشیم پس بیایا ما را بگویم
بر نیکی قول حق همانست که رسول خدا فرموده باشد و بر اینکه باطل است چیزی که صاحب تو برخلاف آن گفته باشد و چون در روز
تحریم آن از حضرت عمر نیست بلکه از رسول خداست پس انهی که در حضرت امام محمد باقر الزام بر عمر سائل باشد نه بر حدیث سنت
و بر تقدیر تسلیم دلالت روایت بر جواز سنت گوئیم این دایت معارض است بر روایات تحریم آنکه از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام نقل شده
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و غیر هم سن با عظم اهل کسبت مرو است سبق بعضی منها و کما ساقی بعضی منها عن قرب اقوال
آنچه در حدیث چهارم افاده فرموده اند جویش معروض گشت در آنچه افاده جدیده در بیقیام فرموده اند زبان حقایق نگار از تحریم
آن عاجز و قاصر است و نشانای او چنین تو چنانکه از نشان شاد و تاب به فرنگها دور باشد بل که از طلبه علوم هم هستند که بتبعید
از اینکه تقیه و توریه در آن بنا بر خوف از سنیان شاه جهان آباد کار رفته باشد دیگر چه میتوان شد کاش مصطفیان اهل سنت و جماعت
چنین توجیه را قبول سازند که در الوقت البتة قابل جواب خواهد بود و الحال کار از سنایطره و مجادله گذشته و لوبت بمباهله و مجادله
رسیده پس تحریر و تقریر در اینجا صرفی ندارد و ما تاسیا بامام بحق اقتضای کلام ان امام بنیما یحکم و میگویم فسلم الا عنک ان القول
قال رسول الله و ان الباطل ما قال صاحبك و الله محمد که سن حیث لا الشیء مسلم داشته اند که فقره حرمها عمر بن وهب و غیره
بر خلاف حکم خدا و رسول است و خط قول سابق فرموده اند که احتمال تحریم در بیان حرمت شائسته و بر کافیه خوان نیز مخفی و ترکیب
اشطرخ اباجی فلتی هو الشیء منسی گردید شکر این نعمت تا کجا بمرغض عرض در آید و ظاهر آن حدیث دلیل بر نصب و سن است

که عبد الله بن عمر ثنی باشد اگر چه از کتاب رجال مستفاد میشود که او از جمله مجاهیل بوده کیف و قول او را با جعفر شکیبایی نقل کرده
قول او را می گویند که با سند ذلک انما شنیده این حدیث برین حدیث است و همچنین قول امام حسن فاضل علی قول صاحبک و قوله
فیلم الاغلب و قوله ان الباطل ما قال صاحبک لغرض جلیه و بنیات مینه بر این حدیث است پس بنا بر این حدیث می گویند نسبت
تفسیر که بحقیقه ثانی نموده باشد و اگر چنین توجیه غیر وجهی را که احدی از طلبه کافیه خوان بلکه صبیان و بچه خوان هم تسبیح قبول اصفا
نخواهد نمود محض بیاس خاطر است و در این باب هم ابی بر سر کار نمی آید زیرا که در صدر روایت مذکور به جناب معصوم فرموده
اعلموا ان حدیثی کتابه و علی لسان نبیه و ان فی حلال الیوم القیمه و هذا صحیح فی تائید الا با حقیقت ذیل این حدیث قول فاضل شعیبه
پس این همه در حضرت امام محمد باقر بر مردم سائل باشد بر هر جهت متوجه طرفه با حقیقت قال جده امیر المؤمنین از لسانی الدین هم
از لسانی حتی قبل علی و معاویه اما فاداه معارضه که در آخر کلام خود نموده اند پس بنا بر جهاد جدید است مسلم است چه هر گاه احتمال
توزیه و تفسیر از این حدیث اما سیه در احادیث تحریم و تحلیل سبک میشود تعارض و تمثال متحقق خواهد بود چه جای کار است لیکن بمقتضا
اذا تعارضت احادیث اگر از تحلیل و تحریم هر دو دست بردارند و سبکبار و فاعل ابال باشد اقرب بر شاد خواهد بود قال السید
الوحید حدیث شانزدهم علی رفقه قال سال ابو ضیفه اباجعفر محمد بن النعمان صاحب الطاق فقال لیه اباجعفر انقول فی
مستعنه انما الی اخر الروایه و این حدیث ابن النعمان تمامه هم ترجمه این را سابق نموده لیکن بمقتضا ۵ اعد ذکر النعمان لانا
ذکره ۶ هو اسک ما کره تیضوع ۷ از خوف تکرار نمیشد ۸ بنابر این حدیث مرتبه ثانیه مبارک است نمودیم منتی مختصر قال الفاضل
الکرم شعیب این روایت را صاحب رساله در اخر فایده ثمانه عنوان بحکایت شریفه نموده ذکر کرده است و در الفات آن حکایت
در همان مقام مرقوم و چون این روایت حکایت صورت مناظره در میان دو عالم است با دله ساخته انما پس ذکر آن درین فایده که
مفقود بر سبک ذکر احادیث مرفوعه بطرف ائمه است کما صح به فی صدر الفایده غیر مناسب بمقام و جمال رفیع این مناظره بطرف
الکرام اهل مقام تماشای احوال احلام با جمله مقام حیرت است که در طریق شیعه احادیث بسیار از نبی مختار دال بر اباحت متعه و
فصلیت آن است کما در این موجود مثل آنکه صاحب تفسیر بیجم اصادیقین رساله شیخ ابن عبد الله نقل کرده قال لینی من تمته مرقه
درجه که درجه نخستین مرتبه که درجه نخستین است و درجه ثلث مرات درجه که درجه علی و من تمته اربع مرات درجه که درجه
و مثل آنکه مفسر گویند که در حدیث است از حضرت پیغمبر که فرموده من خرج من الدنیا و لم یتمتع بها یوم القیمه هو اجزم یعنی
هر که از دنیا بیرون رود و متعه نکند روز قیامت بر نظر و بهر هیئت باشد مثل کسی که بنی او بریده باشد انتی کلامه بلفظه پس خداوند
که صاحب رساله نظر بکدام معلومت اشال این حدیث مرفوعه الی نبی را که در طریق شیعه موجود است ترک کرده روایت ابن النعمان
که سالقا از ان تفسیر بحکایت شریفه کرده است باز تکرار ذکر نموده و چون حال حدیث در مستعنه انما معلوم شد حالا اندکی از احادیث

حضرت آن بزرگوار حضرت رسول بخمار و جناب امیر ابرار و دیگر ائمه اطهار و صحابه کبار که در کتب فریقین یاد و کتب اهل سنت و ائمه
 بطریق منونه با پیشیند پس اول آن شیخ است از اعاظم شیعه که شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب و استبصار از حضرت زید شمس از کتب
 اهل سنت امام مالک بخاری و مسلم در ترمذ و نسائی و ابن ماجه و عبد الرزاق و غیر هم تنها که مسیر در الفاظ و تخادعی از حسن بن عبد الله پس
 محمد بن الحنفیه و غیر هم بطریق مستند و صحیح خود از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی روایت کرده اند حرم رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم یوم خیر لکوم الحمر الابلیه نکاح المستعده و هم حدیثی است که اخراج کرده است آنرا سابق از حضرت امیر علیه السلام قال بنی رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم عن المستعده و نکاحات لمن لم یجد فلان نزل النکاح و الطلاق و العده و البیراث بین الزوج و المرأة نسخ
 سوم حدیثی که خاص از حضرت امیر روایت کرده اند قال ابن عباس انک جعلت لایة ان رسول الله نهی عن المستعده و صحیح مسلم و دیگر
 صحاح اهل سنت نیز حدیثی بود دست چهارم حدیثی است که مسلم در صحیح خود از زهری از حسن بن عبد الله پس از محمد بن الحنفیه روایت
 کرده عن علی مرتضی الله عنه انه سمع ابن عباس یسئله عن النکاح فقال لایة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی
 یوم خیر و عن لکوم الحمر الابلیه صحیح حدیثی است که جازمی آنرا از حسن بن عبد الله پس از محمد بن الحنفیه روایت کرده اند ان
 علیا قال لایة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی عن لکوم الحمر الابلیه عن المستعده صحیح است که صاحب تصحیح از او روایت
 مطاعن نقل کرده اند از عبد الله بن حسن بن کورین عن ابیها عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال امر فی رسول الله ان لا یجوز لکوم الحمر الابلیه
 است که روایت کرده است آنرا ابن ابی شیبه عبد الله بن حسن بن کورین عن ابیها ان علیا قال لایة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی
 عن المستعده و عن لکوم الحمر الابلیه هشتم حدیثی که ابو عیسی قرظی در صحیح خود خراج کرده بسندیک در حدیث چهارم از مسلم مذکور شد و عن علی
 ابن ابیطالب ان النبی صلی الله علیه و آله نهی عن لکوم الحمر الابلیه و عن خیر و بعد اخراج این حدیث فرموده و فی ابی
 عن سیره الحنفی و ابی هریره حدیث علی حدیث حسن صحیح و العمل علی هذا عند اهل العلم من صحاب النبی و غیر هم و اندازوی عن ابن عباس
 فی سنن الرضیه فی المستعده رجوع عن قوله حیث اخبر عن النبی علیه السلام انه قال ما ردنا لک و انا لم یجری در صحیح خود فرموده قال ابو عبد الله علیه السلام
 رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله انه منسوخ فیست بارة اذا حادیثی که در طریق سنن شیعیه از حضرت امیر بطریق صحیح روایت
 و نظر بر جمیع طرق این احادیث امیر لیب را در تواتر و شهرت روایات نسخ آن که یوسف حضرت امیر از جناب سالت کاهی است
 شک و شبهه باقی نماند نعم حدیثی است که آن را سابق از حضرت امام جعفر صادق نقل کرده اند عن المستعده فقال هی انما بعینه که
 القطلانی شرح صحیح بخاری و هم حدیثیکه مقلد در کتب المعرفان از طریق اهل سنت ذکر کرده و قد نقل عنه صاحب تفسیر المنهج لصادق
 و بده عبارت روایت دیگر مروی است از عمر ابن خطاب که رسول خدا صلعم مر اذان داد و رفته سه روز بعد از آن حرام گردانید نهی لکوم الحمر
 صاحب کفر العرفان بوده که در قول عمر محبت نیست بجهت رجوع آن بعمل صحاب و بنیادش است بقول ابن عباس ابن مسعود و غیر هم نهی

در روایت الباقی نیز حکم روایت باللفظ است لهذا الله الاسلام از ادکتاب کافی در ذیل احادیث اثبات تسبیح افسار دارد فرموده
و ای قم معلوم است که اخبار و آثار مرویه از صحابه در نه بی تسبیح در حکم احادیث است و اما جواب لطائف انا و ات کشید پس
سابقا بعضی بنشین آورده قوله بالجمله تمام حجت است الخ هیچ تمام حجت نیست زیرا که مطلوب جناب سید نقل احادیث و لم
علی الاباحت بالا صالت اذ انکار علی اهل الانکار بالعبره است نه ذکر احادیث تصدیقه مطلق فضیلت و کثرت ثواب تسبیح گو
مستند اصل اباحت و لکن نیز باشد و هم نظر باختصار مقصد هم ذکر اخبار اعتبار بوده نه غیر آن چنانچه در صدر فائده بآن
تصحیح فرموده اند پس سبب عدم ذکر روایات مذکوره ظاهر و باهر و چون جناب رشاد کتاب بار و کثرت احادیث و اخبار فضیلت تسبیح
از رسول مختار و الله اطهار بر نقل همین محدث انفا و تصار فرموده اند ما غرض ایشان شمار تسبیح است چنانچه در همین بیان
بوده باشد از جهت سیالغ که در آن بسین گفته حال آنکه هر گونه تمام شغف و دلام محل استعجاب و استعجاب نیست چنانکه
در اخبار فضیلت اعمال تسبیح مسند و منقوله بین القریین شایع است تسبیح بر آن تسبیح بر اصل اسلام باشد و تسبیح نیز از اعمال مستحبیه
است و کم نظیر فی الاخبار کما لا یخفی علی من جاس خلال اما لایا بر سر و تکیه بر بیان مرغیة آورده و عمن النبی ان قال ان
غسل و غسل و تعدوا تبرک و دانس الامام و لم یبلغ کان له کل خطوه صیام سنه و قیامه قائم قال و قوله من غسل بالشبهه یغسل
ابله کنایه عن الجماع و لهذا یستحب عند بل العلم اثنان الزوجه فی یوم کعبه کان لبعض السلف یفعله اتباعا لهذا الحدیث و من سبک
بالتخفیف غسل یغسل یغسل را ششم غسل حبه پس هر گاه جماع جمعه باعث حصول ثواب صیام و قیام عام باشد اگر کثرت ثواب در
نکاح تسبیح باشد چه عیب دارد و هم درباره صائم نه روزانه واجب روایت نموده و بیخروج من قبره و جبهه تبارک و تشریف علی اهل جمع
حتی یقولوا انما بنی مصطفی و در حق صائم عشره حبه میگردد و همون یزاحم ابراهیم خلیل الله فی تسبیح پس هر گاه عبودیت ده روز حسب که
اگر تسبیح و فجر و روزه میگردد از جهت حضرت ابراهیم خلیل در قبره آنحضرت حاصل شود اگر ادا ای سنت پیغمبر ترک برکت عمر در جبهه
حاصل شود چه عجب اما حدیث من خرج من الدنیا و لم یتم تسبیح جابر یوم القیمة یو احزم پس انهم محل استعجاب نیست چه مراد از آن تارک تسبیح
بسیل انکار است که داخل من غیب عن سنتی فلیس شیء است و بر ظاهر است که کسیکه تارک سنت پیغمبر باشد اگر مشهور و مخفی شود
عجب نه باشد و روشنی که سبب ترک ذکر چنین اخبار تصار و انتصار بر احادیث کتب اربعه است و پس قوله حالا اند که از احادیث
حزیت الخ اقول بکلیب فطن خفیه نیست که مجادله و مبارزه را غالب نیست اگر سوظای که بهمت بر انکار بهیات سببه تمام گاه
آید اسکا که نمیتوان نمود و فضلا عن غیر من الملیق اللالیق هر گاه احد دست از انصاف بردارد هر گونه معارضه و مناظره با هم
خود میتواند نمود و هر چه خصم او گوید بعینه او مثل تباد و تسبیح بر قیام او میتواند گفت بالجمله صاحبان انصاف میداند که خفصا صلی الله
اشنا عشر بابا میة خلاص نشان حضرت معصومین و استفاد ایشان سائل و علوم و فیه از انحضرات متقی عن البیان است حقش

این اشیر معتقد گشته که جناب امام محمد باقر و حضرت امام علی بن موسی الرضا مجددهای امامیه بوده اند و قدس سره بی جامع الاصول
بیرایه تمیز غیر مثل آن معتقد انکار اهل بیت از حجت قیاسی و حجت نقلی شان بحدیث اربع هجرات اولاد فی الجمله و جواهر طهریه
و اشغال آن است که از آفتاب تابان روشن است چنانچه کسیکه از اهل سنت پاره از لغات دارد اعتراض باین امور نموده
الانتری الی الثعلبی الغیری و الراجی و غیر هم من صنادید سنیة معتزله و مذکور است که امامیه اعرف اند بذهب اهل خود پس انکار بذهب اهل بیت
درین کل عنوان مجرور و بعضی آیات مخالفه اجماع از دین دینت بعید است و هرگاه انقیاد و تمسک بپیش میگویم که حدیث
تحریم نجوم حرم المذبح و متعذر استفاق علیه فیه یقین انکاشتن محبت او و یک دلت محمول علی التقریه و تمسک بذهب استبعاد لغز سخ از
الاصناف بعید است زیرا که این روایت شاذه نقل رواه مقدسین عند الفریقین با ذکر گشته پس مشک و حجت بر این شایسته
از اخبار تحریم بلایب از مقدمات اهل سنت بوده باشد و متفق علیه و چون آن حادثه سنیة معارض است باخبار یکده صحاح
و غیر صحاح شان منقول بر حلت معتدال است پس بقتضا کعارض متساوی باشد و اخبار امامیه بلا معارض آتی و چون جواهر
تفصیله هر یک از اخبار مستلزم تطویل مقال است و ما را ضرورتی است که آن در غایت نیست لکن بر اجمال در مختصرا تمسک نموده میگویم
که بر طریق جدید به رشیدیه نهیمه اخبار محمول بر تقریه و تقریه از مستقله عدل و احوال است و سابق این حال فطالت فط غلیظه که احوال
مثل عمران بن حصین و عبد الله بن عباس و عمار بن یاسر و انصار فراهی خود در مسئله متعین و عمل و تقیم و غیره از ادوی اهل تشیعند پس
که دیده و هرگاه فاضل شافع معتقد بتقریه ابن عمر از حجاج بن یزید و مانند آنها بوده باشد پس در انحن فیه چه جای استغراب است
و ایضا میتوان گفت که در بعض اخبار مذکور که لفظ معتد مطلق وارد گشته و تقریه بلفظ انسانیت مراد از ان حجت متع باشد و شافع الفاضل
الرشید و الا فلا تقریه و ایضا روایت ثانی که از سنیته آورده ناقص است باریات اولی و ثانی و سایر روایات و الا بر سنی خبزی
و او مگر زیرا که آن حدیث مثل است بر اینکه نزول کساح و طلاق و عده و ناسخ معتد است و ظاهر اخبار باقیه و دلالت بر نبوی دارد
و پس و نه تنها اگر از ادوات روایت ثانی نیست هر یک از احکام مذکور است پس متابع نوعی بل که ناسخ لازمی آید و همون مستحکات
و معتقدند ایضا باید که بنابر مذکور مختار غریزی تا جنگ و طاس و دل کی از کساح و طلاق و غیره نشده باشد و اگر او را بنا حجت مجموع
من حجت المجموع است پس باز به ثبات نزول جزو اخیر از این مجموع جنگ و طاس کجاست نیست الا لازم این ظهور است و اگر
چرا ناسخ و باشد تا حاجت بنا حجت مجموع شود و ایضا حدیث راجع که از صحیح مسلم آورده مثل است بر وجهی بنا بر مروی
سای چه فقره نبی عننا و هم خبر نفس صریح است و تعلق غرض نبی عن المتعه و لایحی به الا شاذ و البته رشید پس اگر در لفظ معتد
هم و هم نموده باشد چه عجب باشد و آنچه بعد از ذکر روایت ثانی که گفته است نیست پاره از احادیث که در طریق شریف و شیخیه حضرت
امیر بطریق صحیح مروی است از عجایب افادات است زیرا که روایت ثانی که متعذر بنا حجت کساح و طلاق و غیره است و حجتی است

تضمین زجر آنحضرت بر این عباس تحلیل مستند در روایت امر ندای تحمیل آن صلا و مطلقا در کتب مستند ما میسر نگردد و گشتن پس حکام
 رشید را بجز این دلیل تلخیص بر چه حرجی توان نمود و طریقی که از غایت ائمه و اولاد سیف نماید که نظر بر جمع طرق این احادیث است
 در شهرت و تواتر نسخ الح و انقضاء نفی که منتها اکثر این احادیث حسن عبداللہ بن محمد بن حنفیه است و معلوم است
 که از اخبار دو کس نقل از خبر نزد احکام عقل لازم نمی آید و تقدیر طرق بر تقدیر تسلیم در رواة متأخر از ایشان است و قلعه که گذار
 مستند لغو سند تمامه میشود و گمان ارم که فاضل رشید از جنین امر ظاهر غافل و ساهی بوده باشد بلکه مستند از جنین تلخیص
 برای تعلیل عوام بکار برده و یک روایت را به تکرار از چند کتاب نقل نموده عدد واحد را بهفت و هشت رسانیده تا عوامی بچاره براه
 میل از خط انقیام غایب نشود و دست و پا گم ساخته بعد در روایات اشتباهی بخاطرش راه یابد حال آنکه در حقیقت همان یک روایت معتبره
 سنیه است که بار بار از ائمه شنیده و علمتها فاخره از ان بر سنجیده و در دو آحادیث نیم پس عقل عاقل هرگز باور نمیکند که جناب
 ولایت اب فرایده و لایخی این الخطاب عن استعنه مازنی الا شقی و جناب امام حق ناطق بر خلاف حدیث مجد خود گوید که بی الزنا بعینه
 و اقتدیل نهاده و الا فتر بعینه و علی التزل و التسلیم فالعنی آنکه از ان بعد از آنچه در ذیل حدیث دوم باقی مانده فرموده
 ترازد و کافادات است چه با وجود تلخیص شیخ مفید و اینکه روایت مذکور در روایات اهل سنت است و تعبیر مخرج اندیشه از این
 بقول عمر بن عبدیث نبوی آن التسلیم روایت قرار دادن قیاس بر تسلیم علامه قوشچی نموده چه قدر که قرب رشادت ندارد و در تقدیر
 قول عماد روایت مرفوعه انکاش شده باشد ظاهر است که این مسعود بن عباس که از صحابه اعظم بوده اند از پیش خود سخنی نه بافته
 انهم بر روایت مرفوعه اکل و راجع پس قول مباضه صحیح باشد خصوصاً وقتی که حدیث صحابی کما لکرم با تیمم اقتدیم استیم و اهل
 بر احتیاط اتباع هر یکی از صحابه بوده باشد و حق نیست که قول عمر شقمان کاتسا علی محمد رسول الله و انما انی عنهما بر اجواب
 انهم احادیث که تعبیر شدید نقل آن فرموده اند کافی است و روایت اخیر که از سیر منقول است پس جناب سید انور قائم
 ثانی در اثبات شیوع مستند در عهد جناب رسالت نقل فرموده و موضع حاجت گفته اند و خود جناب شاد کتاب فخر بنیاده
 میفرماید که اب محمد بن حسین است که بر نقل آنچه میگوید مطلوب ایشان باشد که گفتا میفرماید احادیث آنرا خیانت نمی نماید و همین توضیح
 اعتدال از جانب است و خود فرموده اند عجب که آنچه خود میفرماید از سهو و محو آن بنمایند و کاش فرق میان آنچه استاد ایشان تلک
 آن میشود و میان این نقل از اک میفرمودند که بعد از مشفقین از کما لم یسمعوا و بعضه فلا تفعل و کن من الذکرین و اشاکرین چون
 زمره امویه و عباسیه حتی الامامون در ترجیح مذہب خلفا مکتب گرم بوده اند تا اینکه ما یونش با شاکر یحیی بن اکثم امریست که تیمم مستند
 نموده پس احتمال توریة تفسیر از آنها متطرق و حل آن بر طبق طایفه جنین لسان قرب بصرا کما لا یخفی علی ابی الالباب قال استحب
 السنه الوحید قائده حاکم عمر در ذکر روایات اهل سنت که دلالت دارد بر اینکه حج تمتع از خلف ثانی و ثالث خلافاً للسنه و رسول حرام ساخته

مثل منتهی قال الفصل الرشید حال منتهی انسا در فوائد سابقه تفصیل هر چه تا تر بنده ظهور جلوه گرفته و حالا
 حال شطحی معترض بیان می آید اقول حال احوال رشادت پناه در منتهی انکاح معترض فیض در آید الحال حال شطحی معترض
 بایر فرموده قال السید السند الوحید و بدلول کریمه من ایشان الرسول من بعد اثبتین له الهمد و توفیق غیر سبیل المنیر فی
 بالذی و فضله جنم و سائر معیر عمل نموده مستحق مذاب نکال حضرت تبار ذوالجلال گردیدند منتهی قال الفصل الرشید
 الرشید سنان انتم صدوق ابن یابو یحیی و جعفری و بن عقیل از علما شنیده که حکم لطهارت نموده اند حال آنکه نجاست
 بگوید انما انحر و المیزه الانصاب الارلام حس من عل الشیطان الاثبات شیخ ابو جعفر طوسی بگوید مذکوره بطرق متعدده است
 بر نجاست آن کرده و نیز جمهور علما ایضا حکم لطهارت آب استنجاء نموده اند چنانکه علامه علی در اشاد الاذیان میفرماید و استعمل
 رفیع الحدیث طایفه طهری رفیع الخبث نجس سوار تلبیه بالنجاسته اولاً الامار الاستجار فانه طاهر لم یغیر بالنجاسته او یقع علی نجاست
 خارجه انتهى و صاحب رجوم الشیاطین از شرح ارشاد الاذیان نقل نموده که در شرح این مقام فرموده و لوزنا و ذرنا و فوجان اجهما
 عدم النجاسته و نیز گفته که شایع فرموده که نقل المصنف فی المنتهی الاجماع علی طهارته منتهی مخالفت بکتاب سنت
 و اجماع است عیان نیز علما ایضا گفته اند که لفظ فاک قبیح عتق واقع نمیشود کما صحیح به العلامة الحلی فی اشاد الاذیان حال آنکه
 جایز در قرآن شریف از عتق فاک قبیح تعبیر واقع شده حقیقت شرعیه در نجاست گفته قال الله تعالی فاک رقیبه او طعام فی یوم
 الخ ایشان علی بر آنکه من ایشان الرسول نباشند حضرت عمر و حضرت عثمان بهجت منی ایشان از منتهی کجاست بدلائل
 شرعیه بود کما سیما بیانها حاصل بر آید فرموده باشند فاعترفوا بالابا بیان هذا الشی عجاب اقول جناب سید سید که حکم
 بشاقت خدا و رسول نسبت بفاروق اهل سنت از بگذر تحریم ستعین فرموده اند از قبل نفس و اوقیل حجم بالنیب است بلکه
 خود جناب خلافت ماب آن حضرت بوده چیست قال تعالی کان علی عهد رسول الله وانا اخرهما و نیز خلیفه زاده در باره تحریم منتهی
 فرموده قول الی تبع ام قول رسول الله و عمر بن حصین که از اعظم مصادیق صحابا کما انجم است فرموده است که نزل القرآن
 بالمستحبه و لم یزل بعده ما یستحبه و لم یمنعه رسول الله من حق ما شاع و اکثر صحابه تعبیر از ان باحداث خلیفه
 در نسک نموده اند پس حاضره بخلاف صدوق جعفری و غیر شان از علمای اعلام ما در بعض سائل چنانچه صورت صحت و شدت مثل
 چنین احترام بپوشی نفس مخالفت خدا و رسول از جماع علما بطور یکسره اعیان باشند من لک عقل عاقل شاه است بزرگوار عتق
 اگر اصول و فروع خود را مقصود و بر او اصرار نکند باشد و اعتبار احدی را و لو کان کتاب الله جائز نبوده باشد اقول حضرت راشد فرمود
 به شیخه واجب الاتباع میباشند باشند و بصفت شان از صفات کبار ائمه قائل و نبی جهاد بالای از انبیاء و اوصیا است و باشند
 چگونه تشبیه نفس مشاقت خدا و رسول میتوانند نمود و جاده مخالفت الله و عصیان او از انبیا و اولیا است و باشند

که در این بر صواب موافق وی و کتاب باشد و اصلاح اقوال افعال منجیه خدا میفرموده باشد و آنحضرت هر جا که برخلاف آن
تفصیله حکمی شود بر خطا باشد پس قیاس شاکست صریحه انا لیس که ادعای خود و پس از آن معترف باشد بر مخالفت اقوال
مختلف فیما بین الفقهاء که هر یکی استنای بر دلیل دارد و شاید از کتاب سنت می آرد و قیاس مع الفارق است و هر گاه بالا
بر این معنی اطلاع یافتی پس بدان که اگر چه قائل بودن جناب صدوق لطهارت خمر ثبوت نرسیده و علمای فحول در آن بحث و نظارند
و ما نظر بر تظلمی بودن مقام و خوف از اسباب کلام تفصیل آن پرورخته ایم لیکن بعد منزل و تسلیم میگویم که اگر چه سبب نشان
همین باشد که شراب حرام است اگر چه نجس باشد مثل سایر مسکرات غیر مایه بالا جماع کس شاکست خدا و رسول چگونه
لازم می آید بر آنکه عمده او متفق علیها فیما بین او و کتاب است بل که بدلول قول فاروقی دلیل مختصه در آن دولت
کریمه انما انحر و لم یسر و الا نصاب الا لزام حسن بن علی الشیطان فاجنبوه بر نجاست خمر منظور فیه است لکن اگر حسن
بمعنی انحر و الشریع منوع کیف و الا لازم آید که میسر و الا نصاب همه نجس باشد و از با شرت آن بر طوبی غسل مباح و اوقات
واجب بود و لا قائل به احد من العلماء الاسلامیه فیکون المراد به اسواء من الاثره الی قوله تعالی انما یرید الله لیسب ثکم
الرجس الا یرد و لیس المراد التجاسته لمعه و قد و ادعا حقیقت شرعی در بنیام محل کلام است و هر گاه آیه مذکور در نجاست آن
صریح نباشد شاکست خدا چگونه لازم آید و متک جناب شیخ الطایفه بان مستلزم تطیعت دلالت آن بر نجاست نیست تا بر هر یک
از فقهاء السلف آن لازم باشد که عالمی بر دلیل تثبیت میشود و دیگری از علمای آن سبب نظر نماید و در نظر او آن دلیل دلالت بر نجاست
مستدل ندارد و هذا یدل العلماء کافه قدما و حدیثا لیس الا لزام بر بنیام طهارت باشد لکن شیخ طریقه ماجر است او را بسیار که
تخصیص کریمه مذکور بر نجاستش با ثبات رساند و آتی که ذلک سبحانه الله کریمه انما المشرکون نجس دلالت بر نجاست مشرکین
آید مشتبه باشد و لفظ رجس و ال بر آن اندازی عجاب و جناب شیخ الطایفه در مقام استدلال به آیه کریمه ادعا جماع کرده
بر آورده نجس از رجس حیث قال فاطلق علیه اسم الرجاسته و الرجس بهو نجس بل اختلاف و طرق منع بسو تحقیق این جماع
ظاهر است و از ادعا شیخ ثبوت آن نزد مانع غیر لازم علاوه آنکه محل است که در شیخ است لکن اگر کریمه مذکور به قسم فیمیه جماع
باشد لا بها و حدیثا لیس و حقیقت این کلام دلیل بر عدم دلالت آیه با افراد با علی انجامسته بوده باشد فیکون معنی این نیکو دلالت
بنفسها علیها لا علیها یقینا کلام در إطلاق فاجنبوه و الامر فیه بین المسامح التقلید کمافی المیسر و اغویه و اگر جناب رشیدی بقوله
که قائل بطهر خمر اگر چه مخالف نفس کتاب نیست اما چون مثل شیخ مدعی جماع است و هم بعض اخبار را ال بر آن پس از لزوم مخالف
اجماع و جناب فخری نیست و همین مباحث تشیع است پس نجسیت نشان متمسک هر شد که قائل بالطهاره کی تسلیم این جماع
نمایند و چنین اخبار را که علی انجامسته را چگونه و معقول علیها می انکار و ما اول نیست از معنی این اختلافات در ادله مسائل علماء

با هم دیگر اکثر اتفاق می افتد خباب ساهی را چه افتاده که در خلعت در میان ایشان میفرمایند خود که این اجماع الماسیه احادیث شان
 مستفاد میشوند و آنرا مستند شرعی بر عزم خود می انگارند ایشان گفتند خدا را نبی بر چنینی هر چگونه بسیار در نزد که نسبت حکیم با نجیب است
 و کوشش ثالث بالخریدین سلسله شمار اقرار نداده پس بحث چرا داخلت بجا میفرمایند همان را با فضولی چه کار عجب است از خباب است
 که با وجود آنکه بشوایان شما نسبت شراب خوردن بخیاب رسالتاب نموده اند و العیاذ بالله من ذلک آنجناب انقدر در ماده
 اثبات نجاست آن سرگرم میشوند که عید الحق دلموی در جذب اقلوب این کذب قبیح را در وجه تسمیه سجد فبیح بیان ساخته
 حیث قال و امام احمد در سند خویش از حدیث ابن عمر آورده که هم در این موضع پیش آن سرور صلعم که زره از فبیح آورده اند و آنرا بخورند
 او نجس است و را سببی فبیح گویند انهمی موضع اتفاق نه و تجدی اطمینان میگویم که لایان احمد از عقل نقل حدیث و بیان
 از ایشانست خدا و رسولش ناسیده است و جناب شیخ صدوق غیر از این در کتاب سن لا یخفیه الفقیر و شیخ مشعر بان نقل فرموده
 حیث قال و سئل ابو جعفر و ابو عبد الله عن فقیر لهما انما انشأ شری ثیا یا یصیبا الخمر و دوک الخمر یزید حاکتها فیها قبل ان
 فصلها فقال لا نعم لایس لنا حرم الله کلامه شر به و لم یحرم لبسه و سئله فی سکر و در بیان کساسته پس از ایشانست ناسیده
 از ایشانست مستبعد و سئله و او صفهانی در ربیع و شافعی علیه احد قولیه لطهارتش قائل اند که ما ح به لعلاته فی التذکره و قول
 داود و صفهانی لطهارتش مشهور است قال اشعرانی فی المیزان اما اختلفوا فی من ذلک قول الائمة الاربعه ان الخمر نجس مع قول
 داود و لطهارت مع تحریرها فالاول مشهور و الثاني مخفف من جهة عدم وجوب التطهیر منها و قال لا یلم من تحریرها نجاسته عنینها
 که لم یسره و الا لصبای الازلام و انما هی نجس من حیث صفتها لکما قال لکما انما المشرکون نجس فیجوز الامم له مرتبته المیزان فی مکان
 الشافعی ضعیفا جدا فمقتضی تاج الدین بسکی در طبقات شافعیه علی ما نقل عنه گفته داود بن علی بن خلف بن سلیمان السجستانی
 الاصحح انما اهل الطاهر قال ابو بکر الخلیف کان الاما و رعا سکا زنه و فی کتبه حدیث کثیر ذکر اختلاف العلماء فی ان ابو داود و صحابه
 بل یعتبر بخلافهم فی الفروع و الذی یحصل من کلام العلماء علیه اقوال احدی اعتبارا مطلقا و هو ما ذکره الاستاد ابو المنصور و یحیی
 انه اصحیح من ههنا قال ابن الصلاح هو الذی استقر علیه الامر اخره انانی عدم اعتبارا مطلقا الثالث ان قولهم معتبر الا فیما خالف
 القیاس الجلی انهمی پس تشیع فاضل رشید بر این سلسله تشیع باشند و مطلوب اهم در ان مقام دفع تشیعش بود و البته الحکم که در قوع
 آمدن اینکه منظور تائید و تقویت قول لطهارت خمر باشد چه بقول مرجح و مخالف اجماع است و ولیعهد من لحالات و ثبوت
 و لا عجب و در اخبار کثیره شریعه دلالت بر نجاست آن دارد و فلا یجانبها خالفه و چنین احتمال معقول بود آن ترک العمل است
 عند عظم الاصحاب و بعضی و آیات که بطوایر و دلالت بر طهارت یا معقول بود آن وارد محمول است بر ثقیه عند اکثر و مؤید
 احتمال حمل علی التقیه است و نوع نبی هم بر شرب خمر قال مولانا و استادنا همی صاحب العصر فی الصلاح و یقرب هذا العمل

حجة القائلين بطهارة الخمر رتبة الراي وهو من فقهاء المدينة ومن شيوخ مالك كان في عصر الصادقين عليهما السلام ولا
 ان تبقى منه في قوله هذا هو ملائم لطباع السلاطين ذوي الشوكه من ملوك بني العباس المولعين بشرب الخمر المتهملين
 عليه حتى نهم لشدة حرصهم عليها بما حادوا وادفع تحريم الخمر عنها كما يشير اليه حديث المسند العباسي مع الكاظم وادخلوا الخمر
 تقدير عليهم وبنحس لهم بشرب الخمر من مزاولة النجاسة والري بالنجاسة من شرب ما يكون على الطبع وعظم ما يرد على النفس لذلك
 التحريم الثابت بنص الكتاب وخصوصاً بالقياس إلى السلاطين والحكام الذين لا يتجشون عن نيب ولا يتجاوزون عن حرم
 ما اودنا القلوب بالجملة بسبب شهوة ومقام عظم اصحاب نجاست خمر است بل يجمع عليها بعد الخلاف اول عدم الجعة بخلاف
 معلوم بالنسب بل كمال تشدد بنحس وتحريم ان دار دنيا يجمع الواع مسكرات ما يذهب عن خمر انز ليقع وينفذ وسكر وفساد
 جميع وجعه ومرض فواهي باشد وغواه بنحس حرام می پذیرند خلافاً لاهل الخلاف من الخفيفين مشهورين انما تحليل وطمهين
 وبنيدوا اكثر مسكرات غير از خمر عینی است و تحريم را مقصود بر اسكار و دن المسكر ساخته اند پس بنا بر مذنب شان اگر کسی مثلاً
 ده جام شراب بخورد و مسكرش غلبه نماید سباح است و طيب و پاک و پاکیه و اگر باز جرعه دیگر نوشد و مسكر آرده مان جرعه حرام خواهد بود
 و بس پر ظاهر است كه خفيه صلاستندی از قول خدا و سوزند بر اقوال مذكوره نذرند پس انهمه شراب جل علی خود در شفا
 خدا و رسول نه ناسیدن بطرف ابن بابويه عليه الرحمة والرضوان اسناد آنرا پس ندیدن بعد از انصاف و رشاد است
 و چون مخالفت اقوال مذكوره با کتاب سنت و رعایت مملو است و لذا شنع عليهم علماء اهل السنة فضلاء عن غیرهم انداز نقل
 كلام ابن حزم اندلسی الكفاية و قال علی ما نقل عنه ان بعضهم قد طوى الحياء و قال انما عصى صلعم لقوله كل مسكر حرام الكاس الاخضر
 الذي يسكر منه و هذا في غاية الفساد من وجوه احدها انه دعوى كاذبة بلا دليل و افتراء علی رسول الله صلعم و هذا الوجه الثاني رفاقه
 و انما هم لا يقولون بذلك في شراب العسل و الخنطة و الشعير و التفاح و الاجاص و الكشمش و البتين و الزمان و الدرس سائر
 الاشارة انما يقولونه في مطبوخ التمر و الزبيب و العصير فقط خلافهم للنبی صلعم جهاز و الثالث انه تاويل احمق و ترجيح
 قد نزه الله تعالى و رسوله صلعم عن ان يريه بل قد نزه كل ذي سكره عقل عن ان لقوله لا تاتوا السامی ذاك هو الخمر عندكم
 الكاس الاخيرة ام الجرعة ام النقطة منها فان قالوا الكاس الاخيرة قلنا قد يكون من اوقيته و قد يكون من السيرة ابطال و الاخرى
 بين ذلك قد لا يكون هنالك كاس بل يضع اشرب فاه في الكوز فلا يقلعه عن فمه حتى يسكر فله لطلان قولهم في الكاس
 فان قالوا الجرعة الاخيرة قلنا و اجمع متفاضل فتكون منها العنقبة جداً و يكون منها ملاء الحلق فاذا ذاك هو الحرام و انما هو
 الحلال فله فساد قولهم في الجرعة ايضا فان قالوا اخر النقطة قلنا النقطة متفاضل منها ليرة و منها صغيرة حتى تزدحم في القدر
 الصواب و تحصلوا في انصاب بن سحر بنیم و تطایب اخبارهم فان لم يجدوا في ذلك حداً كالواقعة نسبوا الى الله تعالى انه حرم

علیاً مقدار کما فی فضل علم اهل فک الکلیف الی غیره و تخریم بالا مکن ان بزرگ ابو حاتم السجستانی نهان قالوا
انتم تحرمون الاکثار للملک و لم یؤدی من الطعام و الشراب فخره لنا قلنا نعم یوازدا علی الشبع و آری المحسنین بالطبیعة اللذین
کل احد من نفسیتی الطفل الرضیع و البهیمن کل فی غدا اذ بلغ شبعه قطع الا الفاصلة انما لنفسه زناح شهوته خلیف مبهمتا
احادیث اخر لا تحمل الیه نهائاً و لکن کفره صلح کل شراب اسکر حرام اشاره الی عین الشراب قبل ان یشرب لالی حذر منه و لیس
فان الکاس الاخیره المسکرة عندهم لیس هی التي اسکر شراب بالطبقة یدری هذا بل هی و کل ما شراب قبلها و قد یشراب الا ان
فلا یسکر فان خرج الی الیوم من له اسکر و کذا کان حکم راس حرکت قویة فا جزاء شرابه یوالحرم حینئذ و بالنسبة لک التوفیق و قال ابو حاتم
فی اسکر ان لیس بسکر ان حتی لا یمیز الارض من السماء و ارج کل سکر و ان یزاد فاجزأ و انما تمتهت عبارة اما مسکرة طهارت
اب استنجائیس فیصلش انک خبری از صاحب اب استنجار انجس مغفیر اند لیس الاخره و حکاه الشیخ فی الذکر فی عن الحق فی المقبر
تبعه الحق شیخ علی فی شرح القواعد و هو انک یظهر من کلام اسید علم الهمدانی المصباح و جمع لطاشرش فاکل انک الحق فی الشریع و
النفع و العلامه فی الارشاد و المنتهی کیف کان انجک مشروط است لیس ان نجاست عدم ملاقات ان بانجاست خارجیه
و علامه در نهاییه و شهید سعید در ذکر شریک الت معتبر و انسته اند و ان نیست که ذن آب بسبب نجاست یاده از ذن صلیغ لیس و
و بعض اصحاب شرط نموده اند عدم نجاست نجاست حدیث نجاست آخر و عدم انفصال اجزا نجاست متمیزه عن امر الاستنجاء و مستند
لعدم نجاست کریمه الحج علیکم فی الدین است چه عسر اخر از آب استنجاء لیس من استنجاء البول و طهارت و صحیحه عبد الملک بن عبته
ما شمس قال سالت ابا عبد الله عن الرجل یقع ثوبه علی الماء الذی استنجی به یغسل لک ثوبه قال لا و صحیح محمد بن نعمان عن ابی عبد الله
قال قلت له استنجی ثم یقع ثوبه فی ماء نجس قال لا یاس به حسنه محمد بن نعمان قال قلت لایجاد الله خرج من الخلاء فاستنجی فی
فیقع ثوبی فی ذلک الماء الذی استنجیت قال لا یاس لیس من حکمی را که مستند بانجاسته فو مستغنیه کثیره عن العرقه الطاهره باشد
بشاکت خدا و رسول ناسیدن خانه الغصاف را یا و فناء اودان است و کاش تا سیمائاً بنالشت الخلفه و در مقام اعراض عن غماض عین
کار بند نشدند تا سحر که بشاکت علی اهل سنت که فندی از ان سب قرطاس صدق اساس میشود و نیگشت پس بتامل ملاحظه نمایند
که نزد البوصیفة مالک اصل استنجاء واجب نیست و اگر کسی بول یا غائط کند و منجج ناسته نماز نماید صحیح است لیس ما یوسن جنین اما
راطنه بر عفره بطهارت آب استنجاء که لیس الطه ذکر و باشد نمودن چه مناسب قال الشیخ فی میزانه من ذلک قول الشافعی و محمد بن
الاستنجاء واجب لکن عند مالک ایحیفه ان اصل من غیر استنجاء صحیح صلوته و قال البوصیفة هی سته و هی روایه عن مالک فالاول
مشهد و الثاني مخفف فخرج الامر الی مرتبه امین وجه الاول الی الثاني و وجه التثویه و هو خاص بالاکابر و وجه التثویه ذکر خرج
النجاسة من هذین الحلیین فیهما بالاستنجاء نهی موضع الحاجة من کلامه جمعی کثیر از حنفیه معتقدون نجاست بول بریز در محل استنجاء

نزهة البوصیفة فی الامور المستحیة

از او کل جمیع مافی البحر چون امثال این خرافات و اسیران نوشتن عیث نزد ملکوت قیاس بانجام است افضل از اینج ده شده اما عدم قول
 بالعتاق بلفظ فاسد پس استیکره صراحتش در عتاق ثبوت زبیده چه استعمال اعم است از وضع حقیقه و استعمال مجازی و عجب که
 با وجود طلاق محسوس بر کین و قول حق سبحانه و تعالی انما المشرکون نجس نجاست آنها قائل نیستند و این را مشافقت خدا و رسول نمی انگارند
 با وجود تفصیل بر نجاست شان حمل احسان و امتناع در کفریه فاستتمت الایه یعنی نمایانده بشنشی پس با وجود این فاسد
 را در حق عتاق حقیقت شرعی انکاشتن از چه راه است قال سید استاد الحویثی نمایانده حجه الاسلام در لیت مقدمه بر مظهر
 تبیین میشود و قرآن افراد امتنع پس بنا بر تصریح فخر راز و صورتش چنین است که احرام عمره در شهر حج بعمل آورده اعمال عمره را بجا آورد و بعد از آن
 در همان سال حج نماید و تقسیم امتنع او بجهت می نماند که از محل شدن از عمره منع و نذر و بنابر آنچه در حالت احرام بوده بر کس حلال میشود
 قبل از احرام حج و اما قرآن پس آن نیز بنا بر تصریح راز و عبارات است از نیکو احرام حج و عمره هر دو در شهر حج بند و نیت هر دو را بقتل نماید
 و همچنین اگر احرام عمره را در شهر حج بجا آورد قبل از طواف حج را مقارن آن سازد پس بصورت نیز قرآن بعمل آید و اما افزاینده آنهم
 بنا بر تصریح او عبارت است از آنکه اول حج کند بعد از آن عمره را از ادای حل نماید یا مستمر شود قبل از شهر حج بعد از آن حج کند در همان سال
 انتمی قال الفاضل الرشید این تفسیر اقسام ثلثه حجه الاسلام از قبیل ایضاح و ضحای و اکتب متعارفه فقهیه طریقی معلوم علوم و ثقات پیغمبر
 ما را در بنیام اهم است بیان سبب جمع و ذکر نوعی که بالاتفاق جائز مطلق است و ذکر نوعی که حضرت عمر و حضرت عثمان از آن نمی میفرمودند
 بیان نوعی که از ایشان با وجود جواز مغفول سید هستند از افراد و لهذا بتفصیل آن می پردازیم تا بناظر ظاهر حقیقت و حق کلی نکاشف گردد و
 هر روایت از روایاتیکه صاحب ساله در بنیام ذکر کرده بر خود مطبق شود و شهادت از هم پاشد پس باید بداند که در اصل بنیام
 از آن انحصار خلاصه خلفا میفرماید گاهی لفظ جمع طلاق کرده میشود و نسخ حج عمره اگر طواف بیت کند هر یک با خود نذر شده باشد که با خود
 این عباس و این مخصوص بود بسال حج بود اذ سبب لحاج قوم در باب عمره در ایام حج و تبرک الطالک اسم جابلیت و همین است مقصود عمره
 و عثمان جایگزین نمی میکردند از متع بطریق تاکید و گاهی طلاق کرده میشود به ادای طواف دوم پیش از طواف زیارت تقدیم سعی بین بعفاد و لم یؤ
 بر طواف زیارت تا آنکه صورت عمره پیدا شود و این جمع علیه قوم است و گاهی طلاق کرده میشود بر ادای عمره در شهر حج و طلال شدن از دو
 واداکران حج در همان سفر با همی که از خوف که باشد حضرت عمر و حضرت عثمان فصل در میان حج و عمره و ادای یک بنظر عمره در زمان طلال
 بهتر استند این متمم از مغفول با وجود قول بشروعیت آن این بحث را در آثار حضرت فاروق از تفصیل تر نکو کردیم نمی و دیگر برینکه
 ضعیف که این بحث رقره العینین نیز مفصل تر نکو است چون فقیر از بنیام قضا بنظر است آنرا به پیغمبر را و به مطلوب دانسته
 نقل نموده اقول مقصود بنیاب سید از بیان اقسام حجه الاسلام در بنیام این است که بکسب لیب طلب شود که طلاق متع حج عمره را برین قسم
 شائع است و بهر مقتضای این حج امتنع عند الاطلاق و اما سبب آخر شمل فسخ حج و غیره که فاضل رشید آنرا از سبب حج متع شمرده پس

و حقیقت از باب مجاز است و غیر از طولی با طاعل از ذکر آن شروع نماید نسبت به هر چند خطاب شیعیان بهر گونه حاصل میشود
چهرگاه باعتبار خلفه و دیگر عظام صحنه تشکیک در عهد جناب سالک است و طاعل بپرو و خلیفه از آنست که قرار دادند پس بدین
دین الهی البته دست و گریبان خلیفه است خواه فسخ حج باشد و خواه قسمی دیگر از متاع قسمت شیعیان بپرو و خلیفه و اما عیش از این
تقسیمات احتمالات و دراز کار حاصل نخواهد بود لکن توضیحاً المقام و تفصیلاً المرام میگوید که نمی‌توانی از همان حج تمتع که قسمت
و قسم قرآن افراد است ثابت خسی در بحث چه فرموده قدس صحران عمر بنی اناس عن ابنته فقال متعتان کانتا علی عهد رسول الله
انما بنی عنهما متعة لیسار و متعة الحج و متبادران همان قسم است که انجفی را الهی حقیقتی است که تقسیم که تقریفی الاصول و یوئیده و روایتها
احمد و فاضل رشید خود در مسایلی از امام خود نقل می‌نمایند و قال لم یختار ان عمر و عثمان انما سوا عن ابنته یعنی بی اعتباری است
ختم الحج من عامه مردود هم بنی اولویت للبر غیبه افراد لکنه انفسل وقد انعقد الایمان بعد ما علی جواز الافراد و تمتع و اطلاق من غیر کراهت
و انما اختلافی الا فضل منها تعنی و از یکلام بوضوح بی آنجا که نمی‌توانیم قسم تمتع قسم قرآن را و دست برده اما اصل خبری برده
که بزم خود تفضیح خلیفه را این پایه مستور فرموده پس با وجود آنکه از قسم همان است چه تحریم دینی حقیقت است سنی لغیر امام هر چهار
اعتاق علیها نیز است و قد مر فیما مر و بالی فیما سبک علاوه آنکه بنا برین توضیح غیر جمیع نیز همان است که است چه خودش گفته که بعد از
اجماع بر عدم کراهت منعقد گشته پس هر که خدا نصف را باید که دست از اقصای نکشد امر که در عهد جناب رسول خدا کرده باشد و خود
عمر کرده و در عهد از ان با و با جلع سلیمین که است منفی باشد یا حکم بکراهت چنین امر بدعت است یا نه کیفیت بدعت مختص با یا جمیع
بلکه یکی از اقسام خمره که احد از احاد ناس من قبل نفس اخراج نماید بدعت خواهد بود و اینجا سوال سائل از این عمر بنی تمتع بالقرآن
بجمله و قول ابو جابر اش مرانی ابی امام رسول الله الخ نیز مرجع است در اینکه نمی‌توانیم حج تمتع که قسم قرآن افراد است خلافاً لما مر رسول الله
صحیح الهندی و غیره باشد و عن محمد بن عبد الله بن الحوش بن نوفل انه سمع سعد بن ابی وقاص و الفحاک بن قیس بن هبایه که ان تمتع بالقرآن
الی حج فقال الفحاک بن قیس لا یصلح ذلک الا من حمل امر الله فقال سعد بن قیس ما یصلح ذلک الا من حمل امر الله فقال هبایه ان تمتع بالقرآن
ذلک فقال سعد بن رسول الله و عننا یاهمه هذا حدیث صحیح نهی و نهی حدیث اولی و صحیح بطلب و دار زیر که تمتع بالقرآن الی حج ظاهر است
در حج تمتع و نهی عمر جمول بطاهر بود و تحریم بقره و قول فحاک لا یصلح ذلک الا من حمل امر الله حمل من حج خلاف ظاهر با وجود آنکه قدس
رسول الله بنی حمل است قطع حج با طاعل از حضرت بفرج نیاید و ایضا دلالت دارد بر این مطلب قول عمران بن حصین بن ابی العباس
عن عمران بن حصین قال سمعت علی بن محمد رسول الله و نزل القرآن قال یل برآیه انما قول و نزل القرآن و بعد از تمتع قال تمتع
تمتع بالقرآن الحج قول قال رجل هو عمر بن الخطاب لا یصلح الا من حمل امر الله و نزل القرآن و بعد از تمتع قال تمتع
است که نزول کتاب مخصوص فتح حج بوده بلکه در حج تمتع پس قول عمر بن ابی العباس بنی و نزل القرآن و بعد از تمتع

حج فقط فرود آورده چسبید که جمله اطلاق بحال این مسئله دارند چاره کار خود را درین بده اند که نمی چرخ متعذر از برنی شریعی حل نمایند و
 شمس حج را بحال خود گذارند و نه غنیمت بریا غنیمت در شمس پوشیدند که چنین توهمات را که بحال خلیفه نفعی نمیرساند و لمن یصلح اعط
 انفسه لدر چه تنزیه و تحکیم در باب یله اند و رحمت بودن مساکو الاقدام و الاصل فی الهی الامیم فی حج اگر که بالاتفاق در نزد
 سیاح بود و حرام ساختن بی جا اگر که ساخته یا فیه یا سبکه فعل آن نماید پسنداد به بنیم خدا سازد و اگر نیافته پس تحریم آن من قبل نفسیت
 است و حرام و چگونه امر که مخصوص علی الدوام و التابیه باشد منقح تواند بود و صاحب جامع الاصول عن البخاری و مسلم امری
 اصحاب ان بحجابه با عجمه و بطوفه اتم لقصیر او علی الاصل کان معه الهدی فقالوا تطلق یعنی و ذکر احدنا یقطر من ذلك الهی فقالوا
 من امر ما استدرت ما ادریت و لولا ان الله لا حلت فی بعض الروایات و روىنا القطر فی رواية اخرى لبقه سرقه من الماء یخرج
 الحجر بالعقبه فقال یا رسول الله انما هذه خاصه قال بل لا بد و یمن یمنون ایات بسیار در صحاح و غیر صحاح شان ارد گفته و قول
 کرست ان یفلوا ابن جریس تحت الاراک ثم یروى بالبحر یقطر و سهم کانی منتخب کنز العمال من الصحاح شاهد عدل است بر اینکه کار
 متعذر در عهد جناب سالک استم از سر سر زده و قال ذکر احدنا یقطر و روىنا یقطر نیز او را خویش بوده و چون این علت مشترک است اوضاع
 متعذر این تحریم مطلق ان نزد او ثابت باشد و برایت حدیث اهل بیت که عن یسید الشهدا فرغ رسول الله من صیدین العشاء
 و لم یروا تا به جبریل فاشار بیده خلفه و قال یا عمر بن الخطاب ان الله عز وجل ان امر الناس ان یصلوا الا من یساق الله فاعلم رسول الله انما
 به یقیم الیه حل فقال یا رسول الله یخرج الی منی و روىنا القطر من انسا و قال انزلک یا مفضل بن یسعت مرفوعه فقال یا ایها الناس
 استقیات من امر الله استدرت صنعت کما صنع الناس لکن یعت الله و الاکل من ساق الله فی سبیل الله محلیه فقط الناس و اهلوا
 و جلیه و عرقه فقام الیه اربعین الماکب خشم الهی فقال یا رسول الله انما ترایه لعلمنا به ام لا یقال لابل لا بد الیه یمن
 و شک بین صابیه و انزل الله فک فرنا من شتم بالعمه الی الحج فقام سنین ماکب کما لا تأخذه فقی حجت و تفسیر حل فک و فرموده و بهر
 من الخطاب کما بودند در فی صحاحهم بالطرق الکثیره و انکرده و یقولونه بالا جهادی مقابله انفس و لم یکن انکاره الا التفسیر احکام الحاکم علیه
 لانه لم یسلم ابو کان اسلامه ظاهر الطلب دنیا کما قال صاحبنا صاحب الزمان خیر سعید بن عبد الله و یلیده تغیر لتمام ایم و قد تقدم و ام
 و کاه للشهره او التفسیر آتی و هم بر این عوی دلالت دارد آنچه ملا علی قاری منتخب کنز العمال از سعید بن سعید آمده ان عمر بن الخطاب عن ابن مسعود
 انهم حج و قال فطمت من رسول الله و انما هی عندها و لکن احکم بانی من افق من الافاق شفا نصبا معمرانی شهر الحج و انما شفا و فضا
 بلیه فی عمر ثم تقدم فیطون بالیت یکل و یلبس و یطیبت یقع علی اهلها ان الله حجه اذا کان اهل التزیین الی الحج و خرج الی منی لیمی بحجه لا
 و انصب و لا یطیه الا لیا و الحج فضل من عمره و خلیفینیم و بین ذالک انهم تحت الامر که مع ان اهل بیت ایس لم یضرب و نزع
 و انما بریم من یطی علی حل لیس انما بحج احوال اخبار که سمعت تحریر یافته کاشمش فی الجاهلین و شریک و درین مکر و دیکه عمری از خرج حج و ام

[illegible]

الحديث المتبع فضل من الافراد به قال مالك قال ابو حنيفة القرآن افضل ثم الافراد وهو قول اكثره وروى عن الحسن والمهدي من اصحابنا وقال ابو
يسوع ومحمد القرآن افضل ثم المتبع ثم الافراد انتهى فجب استكمال ما وجد في صياح مرعات آداب حج تمتع اكثر ضنادية بسنية فضيلة ان الافراد
قرآن قال شد اند مالک بن ابراهيم بن ابي بصير في ترجيح المتبع قال است و چون گفتگو بنجر بزرگ فضیلت شد هر چند که مذرب عمر این فضیلت
ملا ولا حرم بیان فضیلت تمتع را مناسب نگاشتم و مقتضی نقل کلام العلامة طلب شراہ فی التذکرہ فانه و این شتاب قال قدس سرہ
قال علمائنا المتبع افضل الالواء و قال الحسن بن عمر بن عباس بن الربیع و عطاء و طاووس و مجاهد و جابر بن یزید و القسم سالم و عکرمہ و یونس
قوله ان الشافعية واحد الروتين عن احمد وهو قول اصحاب الحديث لقوله تعالى ذلك لمن لم يكن اهلها عاصري المسجد الحرام و هو يدل على انه قسم
فلا يخرجهم غيره و لما رواه العاصم عن ابن عباس جابر و ابی موسی و عائشة ان النبي امر اصحابه لما طافوا بالبيت ان يخلوا و يجعلوا باطنهم
من الالواء و القرآن المستعمل الا الى الفضل لم يختلف عندهم الرواية عن النبي انه لما قدم مكة امر اصحابه ان يخلوا الاسواق و يربوا
على الطهارة قال لو استقبلت من امر ما استدبرت لما شئت الهدي و جعلتها عمرة قال جابر جئناك النبي يوم ساق البيت و قد اطلوا
الحج فمروا فقال لهم خلوا من امركم اطواف بالبيت بين البعفاء لمودة ثم قفوا احلا حتى اذا كان يوم التروية قفوا باج و اجعلوا الله فيهم
بما شئتم فقالوا نجعلها سنة و قد شئنا الحج فقال افعلوا ما امرتكم به فلو ان سقت الله لعلبت مثل الله امرتكم في لفظ مقام رسول الله
فقال قد علمتم في تفعلتم الله و صدقتم و ابركم و لو لا هدي كللت كما تحلون و استقبلت من امر ما استدبرت ما دبرت فخلات و سمعوا طعنا
و من طلق الخاصة بار و اذعوتين عما عن الصادق عن ابيهم قال لما فرغ رسول الله من حجة بين البعفاء و المودة اتاه جبريل عنده
من لسمي بمودة فقال ان الله يامر ان الناس ان يخلوا الاسواق الله فاقبل رسول الله على الناس وجهه فقال
يا ايها الناس هذا جبريل يشار بیده الى خلفه يامر عن الله ان من الناس ان يخلوا الاسواق الله فامرهم بما امر الله فقام اليه
رجل فقال يا رسول الله اخرجني مني و قد خالفك من النساء فقال اخرون يا نبي الله اخرجني و صنع هو غيره فقال ايها الناس لو استقبلت من
امر ما استدبرت صنعت كما صنع الناس لكى سقت الله فلا يخل من ساق الله حتى يبلغ الله حكمة نقص الناس اهلوا و جعلوا طرفة فقام
اليه سارقه بن مالك بن جهم المديني فقال يا رسول الله هذا الذي امرت به لعنا هذا ام لا فقال لا لا بل يوم القيمة و شيك اصابه
انزل الله في ذلك قرآنا فمن تبع العمرة الى الحج فما استيسر من الله في الصلح عمن يري اليه براهيم بن عيسى عن الصادق قال سالت
ابى الا لواء افضل قال المستعمل كيف يكون شي منها افضل و رسول الله يقول لو استقبلت من امر ما استدبرت فقلت كما فعل الناس و لا
المتبع انصوص عليه في كتاب الله لقوله فمن تبع العمرة الى الحج دون سائر الانساك و لان المتبع يجمع الحج و العمرة في شهر الحج مع
كما هما و كمال افعاله على وجه البعفاء و توب الشري صاحب الرعي ان القرآن افضل لما رواه الحسن قال سمعت رسول الله يقول
اجتنبوا الصلح بها يقول ليك عمرة و ليك عمرة و جاء قال احمد ان ساق الله فالقرآن افضل و ان لم يسبقه فالمتبع افضل لان النبي قال

[illegible]

می آید و عمران بن الحصین از شاد و حضرت را در باب تتبع بر اطلاق آن یکسنگند نخست آنقسم اختلاف در اطلاق و تقدیر اخبار جمعا لهذا
علما تمامی در این باب اتفاق و در کتب معتبره شیعه مثالی شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب بوضع متعده تقدیر اخبار بر طلقه محض بنا بر رفع تعارض و
چنانکه در باب عدة السائر میفرماید فان قيل ليس في شئ من هذه الاخبار ان المراد بالاول المذکورات فیهن امهات الاولاد اقلهم
بمن فی جمیع الاخبار التي قد مضت باذکر امهات الاولاد بل فیها ان عدة الامهات مثل عدة الحرة سوا فلم تخص بها قلیل له انما
هذه الاخبار والاولیة ايضا لیکان تینا فنقل الاخبار انتهى و در باب انعقد علی الاما میفرماید و هذا الخبر ان لم یکن فیه ذکر الشرط صریحا
انه مراد به لالة ما قد نراه من الاخبار وان المراد بالحرية واذ ثبت ذلك فلا وجه لهذا الخبر الا بشرط الذي ذكرناه حتى وكنی فی هذا
من شواهد المطالب پس مقام تعجب است ایضا اما میفرماید محض بنا بر رفع تعارض از اخبار خود تقدیر تخصیص آن جایز باشد و حضرت عمر را
نظر بادله کتاب مصنف و بیشتر که کبری صحابه ایشان مشاهده قرآن طایفه تخصیص امر متعین فیه حجج مردم حاضرین حجة الوداع جائز باشد
باجماع تشیع بر حضرت عمر غیر ایشان بسبب قول نبی از متعین بطور فسخ حج عمریه بایسبب قول ایشان فی صلیات افراد و غرض و لیست متعین
که بجهت تعارض اوله خصوصیت جواز بلکه است فسخ حج عمریه بزمان حجة الوداع از مسائل مجتهدیه می باشد و تشیع بر کاه مجتهدان است
و بنده کردن باب حج و دیگر قواعد اصولیه و در اوله تحریریه باشد اقوال انچه افاده فرموده مخدوش است اولاً باینکه مراد عمران بن حصین
متع است فسخ حج الی العمرة که او تمیز لانه ابتدا و عند الاطلاق و بعضی حجة فی کلام ابن حجر خیا نچه در فتح البکاء و شرح قول عمران قال جل
یرایه انما لکرمی حمید انه وقع فی النجاری فی روایة ابن جابر عن عمران قال النجاری یقال انه عمر الوجل الذي غناه عمران بن حصین
و لم ار في شي من الطرق التي اقلت للناس النجاری لكن نقله الاسماعيلی عن النجاری كذلك فهو عمدة حمید فی ذلك و بهذا
جزء القبطی والنسوی و هو مکان النجاری اشار بذلك الی روایة الجوزی عن طرف فقال فی اخره انما و جل برایه انما لکرمی حمید
الاصل الخبر سلم عن محمد بن عمار عن الثوري عنه وقال ابن ابي عمير ان ريد عمر و عثمان ان غلب الكوفي فقال ظاهرا
كتاب النجاری ان المراد به عثمان كما انه لقرب عمده لبقعة عثمان مع على جزم بذلك ذلك غير لازم فقد سبق تقصده عمر بن ابي
فی ذلك قول سعادية الضمير عن حميد بن عمار و قاصص صحيح سلم قصته فی ذلك الاولی ان فی عمر بن عمر فانه اول من سعى عنهما و كان من بعده
كان تابعاً فی ذلك ففی سلم ایضا ان ابن الزبير كان يهني عنهما و ابن عباس يابهما فافنا لواجبا فافنا شار إلى ان اول من سعى عنهما عمر
ثم فی حدیث عمران بن ابي بكر علی عیاض غیره فی خبرهم ان لمسته التي نهی عنهما عمر و عثمان فی فسخ الحج الی العمرة لا العمرة التي يحج لهما
فان فی بعض طرقه عند مسلم التعمیر بكونها متعينة الحج و فی روایة له ایضا ان رسول الله صلعم عمر بعض المله فی العشرة فی روایة جمع بین
حج و عمرة و مراده لمتعينة المذكور و هو الحج بینهانی عام و لحد کما یحیر کما فی الباب لیده فی حدیث ابن عباس قد تقدم البحث فی هذا الباب
انتهی پس انهم را در فسخ حج عمری بیش نیست و نایابا بر تعجب رسا و کتاب در مسبق تقدیرات صحابه یا بعد گیر از انکالات و ستارفات

دارند و خود را چنانچه در روایت ابو یوسف که سابقا از صحیح مسلم و مسند شریف نقل شد مذکور است عرق نموده باینکه جناب رسالت با صاحب
این بعل آورده اند پس انکار او در حدیثی که از انکار او مخالفت مبرا با صیغه در قرآن مجید و انکار انکار با انصاف
فرقان حیدر خود را برده اند انصاف عجیب و گویا پس مینا با حق عجیب انتهی قال انصاف الرشید و انصاف صاحب رسالت بیان
در بیان دلیل نافع و ضار مطلوب خود نموده حدیثیکه ضار مطلوب است ذکر کرده باینکه مطلوب و چنانکه در صدر فایده ذکر
کرده آنکه هر متنی را غرض از آن ظاهر است و در سوره حرام ساختن و در دل کریمه من ایشاق الرسول الایه غل شد نه خود یا نه نه در حق
و انچه در حدیث حضرت عمر زوده اند ان خدایت با کتاب الله فان الله عز وجل قال اتوا الحق و لعمرة الله وان تاخذ لنفسه مینا فان کل
حتی نخر الهمدی انهمی لیس ایشان بر مذہب خود کتاب و سنت استلال نموده اگر استدلال کتاب و سنت را مخالفت بان هر دو نام
بجوابش هیچ گفتن نیست یا نه غایب الی باب آنکه اگر دیکر دلائل بر جواز شریعت دارد و انچه معلوم شده و در باب تفصیل نام معلوم خواهد شد
که حضرت عمر سزاوارست که علی الاطلاق نبوده بلکه قسمی حاصل از ان انکار میفرموده ولیکن قائل با فضیلت او بود و انچه در حدیث
سید او در ترویج افروخته است که میگوید که اگر چه عمر با حق است زیرا که این کریمه سوق است بر تمام جمعه و در ان تمام جمعه و عمر و فضیله
امر که دلائل بر وجوب دارند که هر است مخالفت کریمه من تمام بالقرآن الی الحج که سوق است بلای سوق بری و ظاهر است در جواز تنسیخ
در وجوب آن لا خفاء فی ترجیح الدللی علی الوجوب علی الدللی علی الجواز که انی ترجیح انصاف علی الظاهر پس اگر ترجیح کیلید بر دلیل دیگر
خلاف خدا و رسول و اسلام و دخل در مورد و من ایشاق الرسول گفته اند اصلاح چه میفرموده بود و لا شایسته فی قوله که انیکلام خلیفه نالی شریعت
باینکه تنسیخ صحیح نه در قرآن دارد است و سنت رسول بان جاری شده که کنیم این استنباط هر طرف از کلام خلیفه ثانی پس لطیف بیان
آنکه ترجمه استدلال حضرت عمر که بر نفع او قیاس کرده اند علی باینکه احصاء الرساله انکلیس عرفت همین که عمل کنی باینچه در کتاب است
پس برستی که ایضا باید تمام کنیم چه عمر را و انیکه عمل کنی بسنت و طریقه جناب رسالت پس تحقیق که حضرت محمل نشده بودند تا انیکه
خریدی بعل آوردند و حتی و ازین ترجمه ظاهر است که حضرت عمر را اثبات نفع خود دلیل از کتاب و سنت ذکر کرده اند آنکه انی جواز تنسیخ
از کتاب و سنت بیان نموده اند و نیز واضح است که استدلال مجتهدی بر مذہب خود و صحتیکه پیش از فضیلت امر باشد تنسیخ نفعی بر دلیل
جواز مطلق طرف مقابل نیست تا مگر آن کرده شود که گویند استدلال حضرت عمر اثبات مذہب خود است لیکن از انی طرف مقابل
لازم بار خدا اگر گفته شود که صاحب ساله تحقیق انما لغت طریقه در مفهوم غیبت ایجا کرده و بعد ازین کلمات ذکر کرده از قبیل
فاسد بر خلاف صحت جواب مخالفت هر اگر چه در کتب کلامیه مثل تحفه اثنا عشریه غیر آن کوست لیکن در ان مقام بطریق دیگر گوئیم در حق
انیت که طعن بر حضرت عمر بر تنسیخ مخالفت و نه بر بعد از او است انست است زیرا که حضرت عمر تنسیخ از مخالفت و در شخص بنابر عدم لزوم تنسیخ
عادات و سنن و سننات بر حضرت صدیق الناس طایفه زیر اواز و اج مظهرات فرموده بودند چنانکه انکلیس در کتاب تنسیخ در مناقب

حضرت عمر ذکر کرده و نقل عن صاحب شرط فی او اخر الباب السابع قبل حکایت مشکوٰۃ القرآن لما ذکر من اختلافه بینه
 ان احدیة از واج الی صلیح کسب ان صدق فاطمة رضی الله عنها علی علی رضی الله عنها لیس فیهم فاد اجتهاد فی التفسیر
 لا یرید رجل علی صدق بینه ابنته فاطمة رضی الله عنها فاضحه المنبر فخر الله ذنی علیه قال ایها الناس لا تؤیدوا فی حجب التفسیر
 علی الرجا کیه در جمعی از اهل روایت و هرگاه حضرت عمر را در جمعی از مخالفة عمر منع فرموده باشند پس طعن بر ایشان باطل است
 محبت البیت ناشایان حال انهم انکار حضرت عمر از تیم در جواب ثمة ناس که شیشه فلان در خانه او لایب است و یقیناً او طریقی است
 قوله و نذا فی صلیح عجب الخ قول لولا ما سبق منی شرط الاعراض عن التفرغ بحیاب ایشان لا یتب فی دفعه یا لیس فی الرجا
 الکمال و لکن اراعی بشرط المهود و اتقول مشکوٰۃ علی یغنی الخیر الجود و ان العجب کل العجب عن جرأة صاحب الرسالة
 علی التفوه بهذه المقالة فان سیدنا و امامنا عظیم الخطاب و تسک علی عتده بکتاب الله و سنته من ادلی الحکم و فصل الخطاب
 فتمتیه بذا التمسک العجم بالفتح و تشیعه علی من لا یهد من الفصح و دون الحکم لیدم الحق بک الرقیة و القول بطهارة الارواح
 و الخ و مع حاله لما تواترت من النصوص المصرحین صاحب النبی و الامم کما مر الاشارة الی الان و فانظر الیه
 الاسماء فی سطر العزیز الفریه و مسلک العجائب الوحیده و فانه عجیب بحث لا یکاد یوجد فی العجائب مائل
 و فی الی و اتقول چون فاضل شریف و افق عادت شمره و دی بطلوب جناب سید نبوده اند می عدم تمیز بین النافع
 و الضار است که هرگاه خود خلیفه فرقی در میان نافع و ضار نفرماید و اقامت دلیل بر غیر مورد نزاع نماید اگر ابتاعش میسر
 در این جناب ایشان است بیانش تا که فتوی ابوبکر بخوانت و حل المال اطلاق که لازمه آن است بوده و منتهی از قدر
 یا افزوده تا کتاب بونت بکار آید و احداث خلیفه برخلاف ابوسبی داده و منع متع بود و کما حققناه من قبل اشرف میادیر
 اهل الاصول و اصول اهل سنت و دلیلیکه خلیفه کتاب بخت دشمن بر آورده اند و طلبشان نیست چه قصاری ما لشر نیاید
 مرغوش امر بقرآن یا نه و است و ان یغنیهم انتم متع نیست چه جواز آن هم در کتاب صریح است پس انیکلام خلیفه و تحقیق است لال
 تا که المصلوة بکرمه لا تقر لایضا و میانه یک سیه بر اجماع مسائل کافی نیست و اندک پس یمن تمنع ما یج یا نه و غش یا حقن و لا یج
 از ان نمودن بیک که هر یکی که باینر غش و قسمن خیرین برگشته بر دشمن غیر نزدیک عیب و اشعار بوشید متعلق عوام برادر و غیر
 نموده و در حاکم است که سیه که از کتاب معتد تلاوت نمود که سیه که ان بر خدا تالی را تابع کتاب است انکار و انکار
 هرگاه تالی شد کاش قابل بود و فهمید که در محل خلوت ذکر دلیل مورد اختلاف باید بود و دلیل امر او آجرا پس حکم خلاف شاه
 معصیت است همان جناب لیسان باشد و بطریق آن باسوال ممکن نیست مگر با حکار و در وجه تمنع در کتاب با حدیث جناب سید
 س علی حال است و تفصیل کلام در مقام است که در نزاع میان ابوبکر و عمر با او متع و هر است ان بوده خیا و حکم

ماست یا که است متع و عدم آن چنانچه غرض فاضل رسید است در هر دو تقدیر استدلال خلیفه تمام است اما کتاب پس میانش
اولا تسلیم که تمام حج و عمره مختص با فرد یا فردان باشد بلکه در متع نیز موجود و خصوصا هرگاه آنرا همیشه قیما را باشد و در ذره قیما علمیه و قیما
و ابراهیم نخعی بلفظ و قیما خرج بطبری با ساینه صحیح که لای فخر البکار و ظاهر است که انماست مناسک حج و عمره در اقسام ثلاثه حاصل بلکه
اتمام در متع و اکل است نسبت فردین یا قیمن کما لا یخفی و بر این تقدیر بر هر دو تقدیر ترتیب یکریه و جوی ندارد و این ابن حجر گفته که
محصل جواب عمری متع الاناس من التخلیل بالعمرة ان الکتاب و الی علی من التخلیل لامه بالانما فیتقنی استمرار الاحرام فی فروع الحج
انتقال پس با اینکه دلالت بر تحريم تحمل دارد هم لای ضرورت به دعوی بلا دلیل است چه نفی تمام با استمرار احرام تفسیر بالاری است و تسلیم
منع از افراد و افعال و افعال بعد تسلیم مختصا تمام با حد تقسیم اول که میگوید که در اول تقران و افراد خواهد بود و منع از متع که جواز نش
با عتراف معترض بکریه من متع الحج ثابت است پس تحريم متع بدون ضمیمه نگار آید منع و غیر اثبات مخالفت آن بکتاب و جوی
ندارد و هو المطلوب هم چنین که است منع نیز از اول تقران افراد لازم نمی آید چه امر حقیقت است و در وجوب فاضل معترض نیز مانع
گردیده پس یغایبی البانی بیزه بیستالین بکون البانی مناع ضمه الخاص دلیل بر حرمت متع خواهد بود که بعد از بیان نگار از ان رفته و دلیل
بر حرمت آن پس قائل شد که لای وجوب مأمور و ترجیح آن بر جواز فرنگها از احوال در افتاده و چون که کفر نفس متع بنفس است
و اخبار بصورت انشای پس بدون ضمیمه نگار امر متع در کتاب الی دلیل خلیفه تمام خواهد بود و اما استنبوط به پس استدلال باین نیز شرط است
و نحو او نیست چه امر متع و ضرورت عدم بیان هر است و جنایات کتاب نگار یکسایق هر فرموده بودند که تحمل شدن پس احتیاج
بفعل آنحضرت و ضرورت عدم سوق از شدات خلیفه پس بعد از این جبر فروع الباری در شرح حدیث مذکور گفته و ان گفته رسول الله لای
والله ذلک لانه لم یحل حمله لکن الجواب عن ذلک اما جاب به هو حیث قال لولا انک الهمدی لاحتلقت فعل علی و
الاحلال لمن لم یکن محرمه و یحیی بن محبوب و ما جاب عن عمری ذلک لانه منعه سدا للذریعه انتهى و در یکلام با آنچه میانمیدیم تعجیل حج و عمره
است پس بدون انرا هم اینکه حج از سنت مجوی نیست استدلال خلیفه چگونه تمام خواهد بود و اما الاعتدال الذریعه فیما یخالف اشرع لغیر
اعجاب العجائب علاوه آنکه حضرت خلیفه خودش در روایت ما لای عرف نموده باینکه متع از سنن نبویه است حیث قال قد سلطان الی
نعمایه و لکنی که است ان لایطو ابا معمر بن یحیی قول عمر در روایت یحیی بن عبد که فاضل رسید معترض بقل آن میفرماید پیش
و وقف متع بیک حج است و ان هم خلف خلیفه باین سنت نمیه معترض و باینکه نمی از ان سنت عمریه است مقیده و نیز قول
جناب ولایتیاب در جواب عثمان لم یکن لایحسنه رسول الله لایحسنه الاناس لالت تمام بر این مرام دارد و هم چنین روایتی که
جایز الاصول آورد و قال سالت ابن عباس عن النسخه ثم نه بها و سالت عن النسخه فقال فیما یزور و ابقره او شاة او ذرک فی دم
قال کان ناسا که میخواستند فریستنی لمتام کان انسانا یزوری جمعه بدو و یقبضه فایت ابن عباس فحدثه فقال الله اکبر

که رعایت و پاس بجانب آن باب بطور اظهار خلافت آنها کرده و نشانیا اگر این امر را یکم از صدق نیست پس اخصیقه بقابلان پندیده
قناع سکوت بر سر میگرفت و آن زن چراغی قطار بخواند این مرد برادر زن چراغی با قیمت مخدرات فی الحال احترام میفرمود و شما انشا تحمیل
حلال تحلیل حرام و غیر آن از احکام خمس و غیره یا بر رعایت الله جائز نیست و ابعان آن سگای اسلام است و ظاهر کلام خلیفه صریح است
تحمیل بخلافه زیرا که اگر بیان محض که است منظور میبود احوال باز از این امور بیت المال میخفت و چون از قطار سگای سگای که است
از جواب آن سکوت میفرمود و کاش خلافت آب بر قول خود عمل فرموده هر بعض از وای که زاده بر هر جناب سید بنابر روایت
نموده بوده و بدینت المال و دخل میفرمودند که آنرا محال عن عبد الرحمن بن سلیم قال عن ابن الخطاب ان قالوا انی هو انسا فقالت امره نهن
لیس ذلک لک یا عمر ان الله یقول و اتیم احدین قطار من فیه قال و کذک لک هی قوارة ابن سعود فقال عمر ان امره خا
عمر فخصه حب و این المنذر عن عبد الله بن حبیب قال قال عمر لا تریه انی هو انسا علی الیمین او قتیة فمن ذلک اذیت الزیادة فی المال
فقاتل امره ما ذلک لک قال لم قالت لان الله یقول و اتیم احدین قطار الا ین قال عمر امره صابت و عمل خطا سبحان الله
نه مردی بود که زنی که بود و عجب است از مردی که زنی صممش باشد و درو غالب آید و با نیمه و عو خلافت ریاست مردان باید طرفه آنکه است
بیچاره خود و بجل خویش متصرف گشته از حکم خویش برگشته و فاضل مشافعی بخوابد که عیبا و پیر شود و بجل او را تحمل بر با سدا که بعضی
ساخته در تطیب خواطر شیعه که در عهد عیسی و سروق قال رب عمر بن الخطاب لا اعرف من ذلک الصلح علی الیمین و هم فقہ کان رسول الله
و صحابه انما الصلح بینهم الیمین و هم فادون لک لو کان الا لک انی ذلک تقوی او کرمه لما سبقتهم الیمین ثم نزل فاحضه فمعه
من قریش فقاتل یا ایہ المؤمنین نیست انسا ان یزید و صدقات علی الیمین قال الناس نعم قالت یا سمعت الله یقول فی
القرآن و اتیم احدین الا ین فقال اللهم غفر لکل الناس فقه من عمر حج فزکب المنبر فقال الیمین انما سبکت ینتیکم ان تریه و انی
صدقات من علی الیمین فین شاک ان لعلی من الایجاب او اطابت لنفسه فلیعل صرع و شک روایت آخر که ترکنا ما فخرنا تطویل که زنی
کنز اعمال و آرزوی او بود که سکوت خلافت آب بر رعایت آوای که با از حج صدق و صواب بعید است که لا ینحی علی
اولی الایات فی الکتاب عن عمر انه قام خطیباً فقال الیمین انسا انسا انسا فلو کانت مکرمه فی الدنیا او تقوی عند الله
لکان اولکم یا رسول الله یا صدق امره من نساء اکثر من شیء عشرة اوقیة فقامت الیمین فقاتل الیمین لم تمنعها فها
جعل الله لنا و الله یقول و اتیم احدین قطار فقال عمر کل احدکم من عمر ثم قال لا صحابہ سمعونی قول شبل بن اهل
فلا تکره علی حتی تریه علی امره لیس من اهل انسا و این روایت کاشمیر راجع الیه نهی شود که خلیفه ثانی بعض پاسداران
خلافاً للکتاب العزیز بنی از اخالات فرموده بود و بیکر که خلیفه بنی خلدان علم داشت نام و پشیمان گشت و شاعت قول خود و متر
گردیده و دیگر صحابه که ترک نکرد کار بر انقول که کار کرد و ند و فاروق نیکو بر عمر که آنرا فرمود اگر از حجت او را فاروق نامند بجا است

منقطع تا اول باب نوزدهم از کشیدن محل سکونت علی احترام کتاب المجید و رعایت حال مایه متوفی اعانت علی بغضه الرسول لانه انما نهامهم
 عن المتوفی علی الاذواج و كانت صدقاتهم ازیر من صدقات المعصومة اطهره لشهد لهما بالعبادة فی الفرقان المجید فتاویل الفاضل
 الرشید پس بسید یزید بن عوف صراط الحق لعید و التقدیم من ایشان الی صراط مستقیم قوله لولا ما سبق منی الخ اقول لولا سابق این خطا
 بتحریم استیذان فی الاشقاء و اما الطمس رسم الشریعة و عقاب و لقه عهد الرشید فکنت و عد غمائی فی - فالعجب کل العجب بین جواد
 و جوب من اجترار من لا یخاف الله فینا - حیث لقیدی من اربع خلافا للرسول نهیاً و دنیا - و من کتاب الله و آیه طهریه
 و انکر سمن لبعثه الله رسولا و نبیا - و عندک سید ان الله ابن الخطاب کان تمسک بالسنه و الکتاب و این هومن فهم الکتاب
 ان نهی شی عجاب - فلا ریب ان ما ابرق من فضیح - و اذکر سیدنا السید من فضا حقه هو الصحیح - اما قیاس مع الفارق علی
 الحكم بعدم الحق فیک الرقبه و اقول بالعبادة المخروجه الاستحسان مع انه لقول بشیله او باشد من هذا وید استیذان العلماء فینا
 مع الفارق - و قد مضی حالها بالتفصیل فیما ذکرناه الفاضل فیه اشاق - فعد کلام سید السید تعلق من العجایب عجیب
 جواد من الغرائب الفریة العجیة لا یطیر لها فی الا عجایب - فاجیر و اما اولی الابهار - و انظر الی افادته لعین البصیرة و الا
 قال سید السید الوحید و ان یخلطت حدیث ابن عمر که در همان کتاب از ترمذی مراد است ان رجلاً سأل عن تمت بالتمه
 الحج فقال عبد الله بن عمر ایت انکان لی منی عنما و صنعها رسول الله صلعم امر لی اتبع امر رسول الله فقال اول بل ان
 رسول الله فقال لقد صنعها رسول الله مثل النجیث از کتب اهل تشیع بر باب تبعه انما هم از ان عمر آوده اند و سابق بجهت نقل
 آمدنی قال الفاضل الرشید این اختلاف ابن عمر با حضرت عمر از قبیل اختلاف مجتهدین فیما بینهم و سأل جهنم و یستقل
 اختلاف و بیان حضرت امیر ابن عباس و سید حق زاده و دیگر صحابه فیما بینهم و تقسیم اختلاف متقدم جمیع طعن بطرف احدی از آنها
 یا بطلان قول یکی یا قول دیگری نیست چه هر یک از کتاب سنتی دارند و چون ابن عمر اخذ لهما هتت رسول الله صمد و محمد
 در جناب اساکل محل بیعتضا که خود واجب ثبوت یزد و دیگر اقارب الله ان فی تعجیب اب در اتیعام فیه و حضرت عمر و حضرت
 نظر و در ترجیح و دیگر فوائدها و اید الباری عر سید استنباط فیما فی تفصیل نهی عن کتاب نهی عنی که در ازاله اینها عن خلافت
 الخلف است و روح است بخوبی و فی مشهور الله ایشان یکم اوله سائحه و باخرا و ابر تهم رجوع یزد از کجاست مجتهدین
 آن قرن قرون لعید با ایشان مخالف باشند و معذرت الخیم مخالفت پس باید و در صورتیکه مرود از مجتهدین باشند و بانه کتاب سنت
 تسک نمایند متبعادی ندارد و تقسیم اختلاف و مجتهدین اما سید دیگر مجتهدین شائع است بلکه در کتب حدیث شیعیه خلاف للعلم للاحق
 با امام سابق برقه مروی است که جماعتی و مقام غایت تعجب آنکه در حجاج ایشان از جناب یک نام در یک آن قولین مخالف
 الطاهر و حکمین بتمام این در یاد نظر مروی شیخ الطائفة ابو جعفر موسی و نه مذنب در باب من اصل الله کاه من الشاهین جم

منه من تشريح الاسلام نهايت کرده عن ابراهيم قال سالته ابا الحسن الرضا عن حل طلاق امرأته اخرج منها قال نفقة عندنا قال
رسوله عن حل كانت المرأة فملكها اخرجها قال من ساقية ابن جب و نیز گفته در کافی در باب اختلاف الحديث هناد
خود از منصور بن حازم روایت کرده قلت لابي عبد الله البايع اسالك عن المسئلة فيجب فيها الجواب ثم يجيبك غيري فجبها
بجواب آخر قال انما يجب الناس على الزيادة والنقصان ثم هو هرگاه در طریق شیعه اختلاف در روایات امام لاحق با امام سابق بلکه
اختلاف در روایت یک امام دارد و دلیل بر این باشد بر وقوع اختلاف در بیان روایت حضرت عمر و ابن عمر که امر مقام سلبا و با شرف و چگونه
تجسیم آن و عقلا مقبول باشد نه ای اقوال بنمازم بر سبب قدیم طلب خصم ادراک لغزوده توهم نموده اند که مناسب اعتراض و تحقیق
بعضی برست حال آنکه طلب بر این است که سیر اقوال نموده بلکه پیش مخالف بنمیرد و در مقابل رض نموده چه این عمر قول عمر را
معارض قول بنمیرد و داده بلکه عمر فرموده باین معنی نبوده چنانچه نفقه کا تا علی عهد رسول الله و انما حرما بران لالت تمام و آنچه
روایتیکه در شرح بیضاوی آورده قال ابو جعفر قال المروی و ذکر و انما حرمت المتعة فی شهر الحج و زاد ابو جعفر و هی حلال لم یحرها
رسول الله ولا ابوه فقال حل انکم اذا اتمتمتم فی الشهر حکم را تیمو با حنریه عن حکم فخرج حکم و کانت قایه قرب عامها و الحج بها من
بها الله و قیه حبیب و شیخ این روایت در کلام ابن اثیر نیز مستفاد میشود حیث قال فی لثمة قرب و کانت قایه قرب سنة حدیث عمر
اخرتم فی الشهر حکم را تیمو با حنریه عن حکم نکانت قایه قرب عامها ضرب بر اشکال خود که من المعتبرین باقی است لقیال قیست
فی مقبولة اذا خرج فرخا منها فالقایه لثمة و القایه لثمة و الفسخ و لم یمن ان الفسخ اذا فارق بیعتة لم یمن ایها که اذا اتمروا فی شهر
الحج لم یعدوا الیه و این روایت صریح است بر حکم باطل الله و رسول الله استحسان حسی فی مقابله النص و همین جهت باطل الله
اگر چه اهل سنت بیاس خاطر حضرت عمر و دارند اما در باب انصاف و مقابله بنمیرد اجتهاد و امطانتا و انمیرد بلکه از اکثر اهل علم
و مخالفت ابن عباس با حضرت سید و مسلک طرف زنا و قد نرد فرقه کفر غریب لو کان من دلیل بخلاف اجل ابن عباس و ابود جعفر حل
و خطاست که دیگران نمیتواند شد یا بجمله اجتهاد در مقابل رض بنمیرد چنانچه او دعا مستند شرعی برای مخالف بنمیرد باقران مثل ابن عمر
بعید از ادعا اسلام است اما مخالف ظاهری که بسیار از احوال و احادیث و معصومین متحقق است پس غایب افشاران لقیست
و مختلف مظانها اختلاف الزمان بالجملة اختلاف این احادیث مثل اختلاف آیات کتاب الهی است از متناهیات محکمات و عقیده
و مطلق و همین دلیل نقد و رد فی اخبارهم همان فی اخبارنا مستقابه لکتاب الله القرآن حکما حکم القرآن که غیر ذلک برای اختلافات و شبه
محال و ناشی صحیح است که در مقام خود همین گفته اند بلکه از قیسم مختلف اجتهادی باشد بجان الله چه چیست بمنزب لادوار
که هنوز نیتهم اطلاق ندارد بلکه در ایشان اجتهاد و عمل بر برای امر دینی و نیست فضلا عن الاختلافات النافیه عن تشیی الام
و الانظار اخر صیغه الغفیه و ظاهر افاضل رشید حق است که از جهت سبب و سبب اختلاف بحسب الظاهر در آیه کتاب

در مقام محاکمات است که روایت تهرانی که در مقام آورده اند مطلقاً بطریق مقام ندارد و غیر خلاف در آن بین حکمین نیست و بر آنکه حکم
در صورت طلاق احدی از متین است حکم تهرانی در وقت ادعای مخالفت فی حکمین قیاس معصوم عن الخطا منصوص بر آنست که در مقام طلاق
عقار با آنکه تقابل بین مجتهدین و محدثین این عمر مورد ایراد نیست بلکه تقابل یکسان با احدی از صاحبان با فضل ترین اینها که وقت
قال السید الساجد الحیدر از آنکه است حدیث جابر که در ذیل وجود سابقه بین گروهی در حال منتهی این است که ابوالفراس گفت که این
جابر بن عبد الله بن سنان میگوید از آن پس که در مدینه این امر را نزد جابر بن عبد الله بن جابر گفت بر دست من شربت یافته حدیث تمام
و مانند کرم در آنکه بارسول خدا بود پس هرگاه که عمر علیه السلام گفت بدستیک طلال میگوید خدا بر او رسول خود هر چه میگوید در آن
شده و در مقام خویش بجا آید چه و عمر را هیچیک حق تعالی فرموده و ترک نخواهد این تا زمانه آخر این سابق گذشت نهی قال انما
الرسید در حدیث تصریح رافع است بدانکه حضرت عمر بر سر میگردید و در آنجا آوردن حج و عمر و حیاتی تمام فرموده چنانکه صاحب رساله
ترجمه آن بهمن اتفاقاً آورده پس باین امر داخل کردن آمد و در آیه من لیساقی الرسول غیره قول در آنچه در این حدیث رافع است که
حلال میگردید و در آنجا هر چه میخواست میخواست در آنکه حضرت عمر علیه السلام از قرآن می فرمودند و رسول این منصب برای دیگر
اثبات تفسیر فرمود پس چه بلای انسانی است که تفسیر کلام را بر اثبات مخالفت فاعل ان با هر خدا و رسول رسانده شود و در مقام طلاق
با حضرت عمر از قبیل اختلاف مجتهدین است فیما بینهم و امور اجتهادیه که مستلزم رجوع قاضی لطیف احد المجتهدین نیست نهی اقول
این استدلال حلیه تهرانی مثل تمسک بالاطهر ولو بالصلوة است غیر واقع فی اشروع و سنت نبویه با هر فرضی که خلاف پیشش مخالفت
میشود پس من لیساقی الرسول در حق او صدق و حق و مقبول باشد و چنین جایزه یا تفسیر زیاد و قریب میخورد و اگر کسی که ماده
کسانه ایشان بایمان شان در فیه گفته و الله الحمد که من حیث لا یشرع یقول فی حلیل بنیمه خدا قائل شده اند حیث قال رسول الله
بنی منی بر آنکه دیگری اثبات تفسیر خود پس چه بگوید علم است و انما الله که گاهی وحی و کتاب موافق است با هر خطاب را میبندد و گاهی عقاب
بمنیمه خدا میبندد و فساد ما که در این اثرش در مقام تمام کلماتش ذکر آن دارد قال السید الساجد الحیدر از آنکه است این
در صحیح بخاری از عمران بن حصین در حدیثی که کتاب الله یعنی نسخه و امر با هر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این نسخه را بخوان و هر چه
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بر آن عمل کن و این حدیث را عمران بن حصین تصریح در وقت تفسیر این حدیث
انچه صاحب رساله از حدیث بطریق دیگر در آن تصریح نموده که نیست در فائده آنکه استدلال بر جواز تفسیر انسا نموده بلیه از صاحب رساله
باجمله این اختلاف در بیان حضرت عمر و عمران بن حصین از قبیل اختلاف مجتهدین فیما بینهم است و جواب این تفسیر که کفر من تفسیر بالعمه
است و هیچ کس نمیدانند که در عمر و عمران اتفاقاً گفته اند که اقول حال اختلاف نسخ این است سابقاً بسین شده و تفسیر عمران بر عمر
تفسیر بر سر مخالف بنیمه است و تخطیه مجتهد مجتهد و الامر بر سر مجتهد میتوان گفت و تعلقات که فیمن جتمع ما یجوز و الامر بالاجماع

بمعرض گذارش مقال استبد پسند او حید و از انجمله است قول خلیفه ثانی متعنان کا تا علی محمد رسول الله صلعم و اما هر دو مقام
بیان متعنه زان قبضه میل تمام از کتب سنیان بمعرض بیان آمد قال الفضل الرشید بن قریب دلالت بر بیان حسن متعنه الحج زیاده بر
اراده واحد ثنیه در پیشگاه است احقر العباد بنا بر تندی غیر مترنمین در محادرات عرب چند نقل از علما عربیت استند آیات قرآنی و
احادیث نبوی است بر مطلب و ذکر یکسند از انجمله است آنچه تعالی در فقه الله فیما فیہ فصل فی الثنین سب الیهما لفعل موهل احدهما
وقد نقلت فی بعض الفصول بالیقار بقال الله تعالی کما یحیی منہا الملوک و المرحان فاما خبر حبان بن الملم لاس الیہما لیتی و علامه
طبری در مجمع البیان و تفسیر کریم مذکور فرموده عن الربیع قال الکبیری و یوشل قوله جعل القوم من ذراده فی واحد من
و قوله یا شیهة الحن و المانس المکم سل سلکم و الرسل من الانس و النجس حق و مثل این است و در پیافوی و تفسیر جامع البیان
و دیگر تفاسیر اهل سنت صاحب های پیغمبر باید الاثنان قدیر و دیگر کما الاصل قال الله تعالی کما یحیی منہا الملوک و المرحان الملوک و احد
و قال علیه السلام لما لک بن الحویرث و ابن عمر رضی الله عنهما اذا سافرتما فاذا ذاهبا فیا الملوک و احد یما حتی الی غیر ذلک من الاشواق
الکثیرة الموجودة فی الکتاب الشهیر و قریه بر اراده واحد ازین مثبته آنکه حضرت عمر کار متعنه الحج غیر مودت بلکه از اشتغال سینه استند حسی
در رد فائده ثانی عشر قصه حبیب بن عبد و عبارة فرة العینین که دال بر مطلب است مذکور خواهد شد قول تزل معمارت و شاکو
و قریب عربیه و علوم ادبیه زیاده از آنست که محتاج باین تصریح بوده باشد اگر اخضر اللؤلؤی ادب و علوم ادبیه پیش شان کشیده بایست
حقا که از این عربیت و انی احد از اسلاف رشاد کتاب بهره نصیب نمیشدند که نهی از تسبیح هم بر گردن خلیفه بسته اند خشی در باب
حج سیکو به قدح ان عمری الناس عن المتعنه قال متعنان کا تا علی محمد رسول الله و اما نهی عنهما تسبیح لسان و متعنه الحج نیز هم که فاضل رشید
درین نص که متعنه لسان حج واقع شده چرا فرمود و استاد فاضل رشید نیز کما سیاق نقلی عنه فرموده که آنچه از عمر نقل کرده اند که قال
و اما نهی عنهما عنینش همین است که نهی من و اما شتاتیه بسیار و از بر که خلیفه و قتم در موردی می شنید من معلوم شاست باید که
درین هر دو ام تسال و زیاده در حقیقت حق ازین هر دو در قرآن نازل است و الخ لیس بنا بر توهم تلخیص رشید استاد عزیز از غیر محرم
و محادرات عرب بوده باشد عجیب است از رشاد کتاب که استاد محمد خود را متعنه الحج کرد اب غفلت گذارشت و نقل کلام علی عربیت
که استند آیات قرآنی و احادیث نبویه است تبیین و لغز و تا تصدیق تلخیص رشید در مابین متوخلین محسوب موهل و میشد و بعد
فی کمال العمل عن جابر قال متعنه لسان و متعنه الحج علی محمد رسول الله فلما کان عمر نهی عنهما تسبیا ابن جریر و عن بسلیک قال قال عرو
بن الزبیر لابن عباس اهلک الناس قال فما ذل قال تعقیبهم بالمتعنه من عقلت ان اباک و عمر نهی عنهما فقال لا للجب انی احب
عن رسول الله و متعنه الحج سبک و عمر فقال یا کانا انا علم به رسول الله و تبع لمانک فکتبتین جریر و عن سعید بن مسبلان کما یحیی
اللسان و متعنه الحج ستمنی کثیر لعل و قاعه که در تفسیر ما و احد عن التفسیر بیان فرموده اند که تا اول کلام خلافت مقام کفایت نمیکند

و اما سکه فاعده دیگر هم در باره فتح از ده نین اذ ثلث اگر کسی خود بر نیارند تا کلام خلیفه ثانی ثلاث کن علی محمد رسول الله و انما محمدی است
در اعقاب علمای متبع الفسار و توفیق الحیجی فی فیض العلم علی فیضیه از صحت یابد و بقیه مسلم نیست که مطلقه بیانات شاذ و ناب از اراکه
و احده من الاثرین چیست اگر چه او از تفسیر متعال است که از این تفسیر و احده گرفته اند پس او را هر چه میگوید که نفس مشتبه است و تفسیر
را که در همان حدیث وارد است چه علاج خواهد نمود تا نیاید و بعد از است فهمیده و ندیده میگوید که این است که یکی از شیخ و ثانی
شکوه که نقل فرموده اند و درش مغفرت است تفسیر ظاهر است پس قیاس از حدیث الاخر از تفصیل قیاسی لغت میباشد که اگر در اینسان
از ان فهمیده هر دو و انی نهما است که تفسیر است انی عن گرفته اند پس فی کاتب علی محمد رسول الله چه خواهد نمود و چه بر نهاده و بر او چه
از ان تقدیر کلام چنین شود که متعال کانت علی محمد رسول الله و بین انفساد و الاختلال را بقا رکانت علی انفسه و جعل انفسه ما علی
اشد فی انفساد و الاجمال علاوه آنکه قطع نظر از اینکه عبارتیکه از تفسیر لغت است که منقول گردیده و ان سالیه سید کمالی است و ان
اختلاف تنسخ بوده باشد استشهادی مثل که تفسیر منما الملو در البحران نهایت استبعاد دارد و در آنکه تفسیر منما الملو در بحرین است
شدت اتصال قرب بحر و اوج اینها خارج من احدها البها در کریمه مذکوره و ان گفته بعضی گفته اند که هر دو بحران را گفته اند که بحرین
برمی آید پس الوقت است و خروج کسب هر دو ظاهر است و تفسیر در آنکه گفته و اما قال منما الملو در بحرین من الملو در بحرین و انما الملو در بحرین
الواحد و ان قال بحرین منما الملو در بحرین من البحر و البحران من جميع البحر و ان من بعضه و ان قول خرجت من البلد و انما هو
من محله من محله و قيل لا بحرین الا من ملحق بالماء و العذب و مثله فی الکتاب و در تفسیر که فرموده است انما الملو در بحرین و انما الملو در بحرین
الا من الماء الملح فلیت قال منما الملو در بحرین من البحر و انما الملو در بحرین من البحر و انما الملو در بحرین من البحر و انما الملو در بحرین من البحر
و من علم ان الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب
الی الماء الملح فلیت یکن البحر من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب
علیهم السلام ان تقول ان صح قولهم انما الملو در بحرین من البحر و انما الملو در بحرین من البحر و انما الملو در بحرین من البحر و انما الملو در بحرین من البحر
بحر السما و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب
فیقتل منها کذا و کذا و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب
احد هاتین ان احدهما منما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب
من بیت و محله من محله الی آخر ما قال و علیه طبری و مجمع لیبیان فرموده و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب
و بحر واحد و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب
الحین و الا انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب و انما الملو در بحرین من الماء العذب

احتمال جواز مجاز در بعض مقامات است نظیر شدت ارتباط و اتحاد بین الامرین که خود بخود در اراده واحد عن الاثنین باشد و این مسلم بخیر محمد کذا
در هر حال نیست تفاوت الارباطات بحسب تفاوت المقامات الاستحالات از این است که استعلا ایضا در زوایر و در واقع گذشته نزد کافه
بلقاء و فحایل جمیع عقلا محض مقبول است بخلاف اراده تحریر المستعین از قول محمد استعلا گنا علی عهد رسول الله که عند العقل البغایه
استبحرین است و احراز صاحبان عقل برش لم یسمع قبول بان گوش نمیکند و درانی بطوریکه کالمورد است اینطور و لکن من لم
یحصل الله له نور افلا من نور و سهند از کتاب مجاز بدون قیام قرآن بران جائز نیست و در این فیه قرآن آن نفوذ بلکه قرآن علم
و احراز الاثنین مع وجود من از دم الانتشار فی الفضا و لوقی الکلام باصوات الحیوانات علی ذلک التغذیر و مخالفه لروایات اینهاست و غیره
الحج و نسیم و نهاد و ایچ چنین استعالات معقد و بنظام بیان حکم تو کین حلال حریم بنیاز که سبب المعام و هیام و غیره است و بنکله نصیص
بر این تلامذ اعراب و اهل و ضلال تمعین لایا احرام میباشد چنین ضلال از حق و اطمینان هم یک وجه بالاتر است اگر از جهت گویند که الشیطان
یفسد عقل عمر است خراب و بدو بجان الله حلال محرم را محرم تحریم ساختن اراده احد الامرین بدون نصب بیعت نمودن طرفه حکمت و انفس
قول فاکل است که بالا گویند بصلوة و الزکوة و حیضان فامر بواجباتی عن شکیما و باز اراده بیان حکم صلوة تنها مایکاش الغین عطا کرده
باو بگویند این نکره معلوم میشود که با انجام بگری بجاری آمد با حله چنین تدقیقات که ادم بنیان احکام شرع است و چگونه با شایسته نماید و او
انچه فرموده اند که قریه بر اراده واحد عن الاثنین است که عمر اگر حج تمتع نیفرود پس از قبیل معاصره الی المطلوب است این وجه اجرات
که گفته بآیه از لکند اما کسر التصریح نیز از هر دو متعینا و دیگری میگوید که مراد تو هر دو نیست بلکه با اعتقاد تو واحد یا سید انیم و لا یجوز
به ما قبل پس جل چنین محل لم یغیر سید البید از فاضل رشید باشد قال السید سند الوحید و از جمله است روایت ثلث کن علی
رسول الله الخ که در سابق نقل علامه قرطبی بنیاح استقامت بیان یافته نمی قال الفضل الرشید این است صاحب ساله
در وجه ثالث فامده فانه ذکر کرده جایش از بنیاحنا با حجت و قدر کلام بران فامده فانی عشره خواهد آمد فانه قول قد عرفت جواب القیم
فیما تقدم و معترف جواب ایاتی فی ما یاتی لیکن نظام استعجاب نیست که چرا این روایت را از تاویل استعلا گنا علی عهد رسول الله
که کمال تدرب در فنون عربیه بر آورده اند محرم و شسته قاعده اراده واحد الاثنین از لفظ ثلث کن دیگر ضما جمع بر قیاس انچه در ثمنیه فاده
فرموده اند در بنیقام جاری نموده اند قال السید سند الوحید و از جمله است انچه صاحب جامع الاصول از روان بن حکم آورده قال
شهرت عثمان علیا و عثمان بنی عن المستعد ان یجمع بینهما فکار و ذلک علی اهل بهاء لیک بحج و عمره قال عثمان بنی ان من است
تعلقه قال لکنت لادع سنه لینی صلعم لقبل امد و از جمله است انچه دران کتاب بخاری و سلم روایت کرده است علی و عثمان بمغنا نکات
عثمان بنی عن المستعد و عمره قال که ما زید لم یفرغه لینی انی انی عثمان غا عک قال فی الاصل ان او کما لای و لک
اهل بانه فی قال الفضل الرشید این اختلاف هم از قبیل اختلاف مجتهدین در اهل اجتهاد است که بجهت ان که کما لای و لک

می شود و در مقام برخطن نیز می نویسد که چون در میان حضرت امیر و حضرت عثمان که خلیفه وقت بودند تقسیم هر بار بر خطن
 واقع شده باشند که حضرت عثمان بطریق عامک حضرت امیر لفظی که استخرج ان در عاک فرموده باشند و باز حضرت امیر بر این که استخافه فرموده
 اطلاق کج و عمر فرموده باشند باز تقیبه حضرت امیر ازین خلفا سیکه شیعیه بان عقاد و از بعد از عقل باشد اقول هرگاه بقول مصدق
 علی ح و بحق و بحق سم علی ثابت گردید که تمت سنت پیغمبر خدا بود پس گویا ایشان اجتماع و اختلاف یکجا است و دل بعد سنده الاله علیه شفا
 عظیم تر از این اربع کلامی نیست که با مصطلح جدید حفظا ناموس خلیفه تغییر از ان با جهاد نمایند و مخالفت جزیه جهریه و بعضی مسائل
 با حضرت عثمانیه بطول اصل تقیبه نیست چه تقیبه بسیار در مقامات مختلف پیدا شود و حال خلفا غیر مختلف پس فطریه را بر شریک
 قیاس نتوان نمود از برای مصاحبت و ضرب بن مسعود و عمارت تمتع متخیل نماید و او پنجایه جمیع خلافت بگریه بر جمیع قتل قتل
 دار قیاس نمیتوان کرد و عدم نکیر را در اکثر مسائل قیاس عدم نکیر اصحاب بر قتل ثالث خلفا نمیتوان نمود و اگر جناب شلوه کتاب
 نیز نظر نایل و انصاف ملاحظه فرمایند این دلیل بر اثبات تقیبه که عموم شیعیه است کافی و دانی چند تمتع بالاتفاق از خلیفه ثانی و او
 و در ان مخالفت حضرت امیر چهارده اعلانا غیر هر دو بخلاف زبان عثمان یکبارگی شده تقیبه عن ذلک لفظ و قتل الدار
 بلکه اسلوه قال استید سنده الوحید و نظر از ان بجای است آنچه در ان کتابی بعد از سید بن قیس نقل نموده قال کان عثمان یهی عن
 و کان لیسر بهما فقال عثمان لعلی کف قال علی لقد علمت انما تمتنع رسول الله صلعم قال جل و لکانا خالفین به و اینه سلم
 و آنچه درین حدیث است در آنکه عثمان برادرش وقت پیغمبر صلاوة الله علیه و آله نیز کشتن امر حضرت ابیضا و غیبت بجا آورد
 و با تمیز ان حادث دیگر هم هست که سبب خوف اطالت کلام ذکر آن کردیم انتهی قال الفصل الیه جواب آنچه درین
 همانست که در جواب قتل مقدم برین قول دیگر احوال هر قوم شده فاطمه و کلام صاحب رساله صریح است در آنکه از معنی جمله
 انکانا خالفین تفهیم چه معنی بخوبی عام به علماء و ما است که از استمرار عادت جاهلیت خوف و شهیم انیکه مثال امر حضرت
 بخوف کرده بودیم در مضار غیبت که از عمر صاحب رساله صاحب از انده انخافیه فرماید و لکانا خالفین اینجا خوف از تعدد مراد
 بلکه خوف از استمرار عادت جاهلیت و سرخ ان در قلوب است نهی پس آنچه صاحب رساله در انجمله فاده بخشیده از نو آورنده
 و اتجا و طعن بان لطف عثمان بکافساند بر فاسد باشد اقول جواب سابق را همان جواب سابق کافی و افاده تازه که در فساد
 جمله انکانا خالفین فرموده اند منعوت باینکه علماء اهل سنت در بیان معنی فقره مذکور در خطبه اضطراب دارند که اضطراب را شرافتی اهل
 البصیه پس آنکه فهمیده که او از ان خوف از شرکین است یعنی بسبب خوف آنها تمتع شدیم و لهذا از ان محل نموده بر عمر سنده سلم
 از هجرت و لیکن جمعی است که نیست و در حقیقت در حجه اوداع بوده و در ان هنگام خوف از شرکین نموده لهذا این خبر توحیه نوید ویران
 و بشنیده و ذرو است قابل شتر و ان در حقیقت عجز از بیان معنی است فاده قال قال النور لعله اشارت الی عمره لفظیه است

کان که کین فی الکلیک من غیبه متبع انما کان عمره و حدیثی روایت شاذة فقدره الحدیث مردان بن الحکم و سعید بن ابی اسلم
 من عبد الله بن شقیق فلم یغیر لذلک و المتبع انما کان من حجة الوداع و قد قال ابن سعد و کما ثبت عن فی الصحیحین کنا من کنا من کنا
 و قرطیة گفته که مراد نیست که مخالف بودیم از یکدیگر ابی افراد اعظم از جبر متبع باشد قال القرطبی قوله غایبین من ان یکون ابن
 افراد اعظم من جبر من متبع ابن جبر سیکوید و مجموع حسن و لکن لا یخفی لیه و من سیکویم که با وجود امر جناب رالتاب متبع و قول آنحضرت
 او استقبال من امر است بر شایع خوف صحابه از هر دو ابی افراد بر ثواب متبع چه قدر بعد از صحابه است معزز المطلب و سیکویم
 چه هر سیکوید در اشتغال فرمان حبیب الاذن سید الانس و الحیان اعظم از خوف از نقصان ثواب نماید معلوم است که لطیف نام
 اشتغال امر آنحضرت نموده و هذا القدر کانت فی اثبات المطلب و حق نیست که است و از جابر طابع صحابه کالتابع از امر حضرت
 امری است که بر متبع سید و جناب استوار زردنی جامع الابرار و هم الحی ناقلا عن الشکوة عن عائشة زنا قالت قدم رسول الله لاربعین
 منی ایحیة و خمس فضل علی و یوسفیان نقلت من غضبک یا رسول الله و خلاصة النار قال او ما شئت امرت الناس بامر فاذا
 تیرده و ن دلایلی استقبال من امری یا شریعت است که حتی شتریه خم حل لما حلوا رواه سلم شیخ عبد الحق و بلوی و شرح
 آن چنین گفته صاحبش آن است که آنحضرت بعد از وصول بکربلا و ادای عمره امر کرد صحابه که هر که ساق هر نموده و با خودی و قال
 نیارده عمره کند و از احرام بر آید و فتح حج میجو کنند و من میبندیم که حکم الهی چنین آمده شد و اگر میبندیم که برآمدن از احرام شمارش آنرا
 من نیز ساق که بیکردم و از احرام بر آمدیم و فتح حج بجهت سیکردم و بعد از آن ایام حج احرام بپندیدیم و حج بیکردیم و هر که ساق
 حج نموده عمره کند و احرام خود باز تا حج بکند و بعد از آن احرام بر آید یعنی بوجه صحابه که آن را میبندیم که از احرام بر آید و بپندیرد
 محرم باشد و هم آنکه گفتند رسیان و عرفه و غیره نموده پس چه مناسب که از آن احرام بر آیم و پیش نشان برویم بنزد از استی سیکوید
 و بعد از آن حج کنیم و هم آنکه در حالت عمره در شهر حج از شش شائع بود پس آنحضرت معلوم در غضبته فرمود که چه کار کنیم که حکم الهی
 چنین است بعد از نقل این عبارات جامع بیاض شکر الله مساعیه فیما یزید ظاهر نیست که عمر بن الخطاب بر این صحابه بود که قول آنحضرت
 برایشان گران آمد بلکه میتوان گفت که گران آمد مخصوص از یزید که قول او کرد است آن لیل و ابها سحرین کاشف از این است و انما
 یحی صحابه غیر از عمر بن الخطاب چنین بقول الله پس هر گاه گران آمد قول حضرت مخصوص عمر بن الخطاب بوده باشد تا صدیقین
 غضبک یا رسول الله و خلاصة النار مخصوص او خواهد بود و دعا عائشة صدیقیه چو قتال کرد و شود مخصوص فیکله اوه قابل شبهه نهی و از لای
 شایع سلم چنین نقل فرموده قولما فذل علی و یوسفیان نقلت من غضبک یا رسول الله و خلاصة النار قال او ما شئت امرت الناس
 امرت الناس بامر فاذا هم تیرده و ن اما غضبه فلما تمک حمه شرع و ترددیم فی قبول حکم و قد قال الله انما هو الاصل و لا یسئل
 یکلمو که فیما شتریه خم فی القصر حرم تا قضیت و سلمو تسلیم انفسهم لذلک و انما من انتهاک حرمت الشرع و الاصل علیهم فی انفس

ایمانهم بنوعهم و فیہ دلالت علی انتخاب لغضب عند انتهاک حرمت الدین فی جواز الدعا علی الخلفاء کما فی الشرح و الله اعلم بسر
تقدیر عمل خوف شریعت خوف از غضب جناب سالت ماب اقرب لاصواب باشد در صورت اراده مخالفت از کثرت ثواب افراد
نیز مطلوب حاصل کما لا یخفی علی العاقل بالجمله دلالت حدیث مذکور بر عدم اشتغال صحابه امر آنحضرت البلیغ بما مر کور از ظاهر خلاف
ظاهر باشد لیکن بعد تمیق نظر در ان حدیث را مقام اشتباه باقی نمی ماند نمی بینی که اگر ادر عثمان از فقره آنانکه خالفین همان سید که
فاضل رشید توهم نموده و بعضی دیگر از علمای اهل سنت ذکر فرموده اند پس چه سکوت جناب لایجاب چه بود زیرا که اگر این عثمان
مقبول بوده است بیاسیت که انتخاب هم مطابق ریش عمل میفرمودند و لا یجواب کلاش بسیار است و نه بدین سبب که
اعراض جناب لایجاب معلوم میشود که ام عثمان همان بوده که جناب سید بیان فرموده چه ظاهر است که برین تفسیر بجز سکوت
دیگر ممکن نبود زیرا که تفسیرش بالغ بوده است و هذا ظاهر علی سبب لیس بمکار و نیز شکی نیست که تقلید دینی حدیث غیر لازم است
پس چه ضرور است که اتباع اهل سنت دینی که اصلا حال ایتیم آنزریان ساخته اند نمایم دینی دیگر را بگیریم فحق بحال هم جای
غیر انهم مقتدیان بکلی کل الناس افقه من حقی الخدرات فی الحال ایتیم تأویل مذکور که آنرا از ان الله الخلفاء کرده فزید جواد
زیرا که اگر انجاء از خوف از تمرد مردم جا بلیت میبودی بایست که در مثال فرمان بنو کوراده جمع متشع مدینه و سایر بلاد نمایند بلکه سار
پس بادت طاعت آن حضرت نمایند و دستیک بجا آوردن جمع متشع بر تمام بایست شاق و ناگوار و پاس رسم جا بلیت و مرعات
سطح نظر شان بود اندر اتهاون در مثال امر آنحضرت میکردند چنانچه شیخ عبید الحق دهلوی در کلام سابق تصریح باین معنی فرموده
و این جنم اندی چنین نیست و بعضی هم باینست و بی آنکه ذکر الخیر الثابت عن ابن عباس انهم كانوا یرون العمری فی شهر جمادی
الغیر فی الارض فقدم النبی و صحابه یمینه رالبه سن و کچه نامهم ان یصلوا باعمره فمعاظم فلک عندهم فقالوا یا رسول الله
ای کل نخلف فلک فایم انما امرهم بذلك لیس ففهم علی حدیث العمری فی شهر جمادی فاعلموا فلک انک کذب علی رسول الله فی دعواهم انهم
امرهم فی شهر جمادی فاعلموا انهم امرهم فی شهر جمادی فاعلموا انهم امرهم فی شهر جمادی فاعلموا انهم امرهم فی شهر جمادی
کفر و ادان قالوا الحق قلنا فلیکن امرهم بذلك و وجه کان قضا صراحتا و ایضا ثم لو کان هذا هو الله قالوا فلیکن کان
یخص بذلك من لم یلق الله دون سابقه و طم من هذا ان هذا القائل بذلك قد علم انه عمرهم فی ذی القعدة عام الفیل فاعلموا
ثم عمرهم فی ذی القعدة عام الفیل ثم قال لهم فی حجة الوداع فی ذی الحلیفه من شایتم ان یل بعمره فلیفعل و من شایتم ان یل بحج و عمره فلیفعل
و من شایتم ان یل بحج فلیفعل ففعلوا کل ذلک فیه الله و المسلمین اطلع الصحابة من البلاء و البلاء فاعلموا ان العمره حرام
ان العمره جائزة فی شهر جمادی و قد علموا انهم فی شهر جمادی عام الفیل حرام فی شهر جمادی عام الفیل حرام فی شهر جمادی عام الفیل
لیتم الطريق من اقل من هذا کم لا اقدم فی مدینه سن الثانیة فی نفس التعلیل علاوه بر این اگر امر مذکور را در صحت سید شریعت

نیست و اگر گفت خدا و رسول را اجتهاد مانند پس هر چه را می توان گفت که اجتهاد است با جمیع فرق و میان اجتهاد که ای و احداث
 برعت در دین نیست قال الفضل الرشدی درود است باینکه اگر ظاهر صورت تعارض و ادله اختیار احد از اقسام ثلاثه محمود در
 نیکی است البته راه اجتهاد در آن بنده می رود و در صورت ظهور آن سیل اجتهاد نیز هم بنده می رود و بر بعضی دیگر جاری و در کلام فضل بن در بیان
 است باینکه حق تعالی را از طرق متعدد فرموده که در جمیع جاری است اختیار فرموده پس بر پیشانی اثبات عدم مشرعت افراد و یا عدم
 مشرعت این اختیار بر نه صاحب ساله لازم بود و اینکه باین هر دو مقدمه تعرض نگردد اجتهاد عمر را که مستند کتاب و سنت است
 که امر باینکه کسیانی فی العقل آتای مجروران فرض کرده مقابل فضل کتاب علم نموده آنرا جواب کلام فضل بن در بیان تصور نماید و آنچه
 گفته است که اگر گفت خدا و رسول را اجتهاد مانند پس هر چه را می توان گفت که اجتهاد است نه تنها گرم تر از اکثر کلمات صاحب
 ساله است زیرا که سابق ازین مخ و در فائده حاو اکثر از جامع اصول از حدیث ابو موسی اشعر نقل نموده که حضرت عمر کرباب فرمودند آن
 تاخذ کتاب الله فان لم تجد حرجا فمعه و ان لم تجد حرجا فمعه و ان لم تجد حرجا فمعه و ان لم تجد حرجا فمعه و ان لم تجد حرجا فمعه و ان لم تجد حرجا فمعه
 را بدعت نامیدن حرم است که کلام مصطلح است می آید قول این کلام مرود و مطرود است باینکه یا نش بر عدم انصاف از کتاب
 اعتصاف است و ان علاج پذیرد چه با وجود اعتقاد جمیع بر عدم کرامت که نهایت سی مریدین خلیفه ثانی اسناد آن بسو یا بی عن
 است و با وصف عدم قیام دلیل بر آن باز او را تعارض و ادله چه قدر از انصاف و رافده و کلام و فضل احد الاقسام علی الاخر
 چه حضرت عمر مقرر در این اختلاف نموده بلکه خلاف فی الفضل تا حال بین استنباطی و آن من حیث التحرم او اکثر مختص لم بوده
 پس کاش تعارض و ادله که است را که بالاجماع متفق است با ادله عدم کرامت بیان می فرمود تا مزید فضل او بر یگان معلوم می گشت با جمیع
 در تنبیه ظاهر کلام عمر تحرم است بر تقدیر تنزل و تسلیم اگر عمل نمی بر تنزیه می نموده اید و دلیل بر آن از کتاب نیست نیست جمیع اهل
 سنت و جمیع آن در این احتمال کافی و جمیع استلال بر نه می که است است خبر باین دلیل از طاعتین بعد از قوم و ان
 است و آنچه ذکر کرده از انتماض حجت ساقط است که اعتراف و تعترف و قول محمد ان تاخذ کتاب الله الخ اطباتی بدو و ان در بعض
 حیل و اختلاق است چنانچه در ذیل فائده یازدهم سبب گردیده خارج الیه قال استید اسند الوحيد و تخصیص نمودن باینکه گفت
 پیغمبر در جای که حکم مخیری وارد باشد در میان او متعدد و طرق متعدد جائز است بخلاف حکم و احکام بحت و دو نحو بلا دلیل است و آنکه
 یشاقق الرسول الایضا بل هر دو که لا ینحی قال الفضل الرشدی حکم باینکه گفت پیغمبر در جای که حکم مخیری در میان باشد با ادله کتاب
 ترجیح دهد قابل تمسک است الا باینکه قابل باینکه ترجیح در مورد من یشاقق الرسول داخل کردن از عجب العجای چه اگر انمیض
 مخالف پیغمبر باشد پس علیا امیه که تمتع را که یکی از امور ثلاثه مخیر فیما است بر قرآن از او ترجیح میدهند مخالف پیغمبر کرده باشند و
 هو که تری که لا ینحی اقول انیکما من قبل سابق و لاحق نبی بر عدم نه مرام است چه حکم بانفصال تا حد الاقسام علی الاخر مستند است

احد الادله الشريفة آخر است و حکم حیرت یاکر است تشبیه من نفس امری طایفه و علیا اما سید که قابل بنفس منتقم بر یک قسم است
باجرای اهل بیعت اندوم العیر میانی بیعت و مالک غیره از امام و علیا سنیان نیز باین قول قائل این بر اسن التحریم و الکراهیه اللتین
النفقة الاجتماع علی خلافها قال سید السند الوحيد و اگر چنین اجتماع جائز بود چنانچه ابی میر بر عثمان انکار میفرموده قال الفصل
الرشید و فهم منی انکلام حیرت نیز که محل انکارات مجتهدان فیما بینهم در مورد تمیز فیما بین ایشان در مورد منصوصه چه باب اجتماع و انکار
یکی بر دیگری در آن بند است پس آنچه صاحب ساله عدم صحت انکار را بر تقدیر جواز این اجتماع مترتب نموده است مصلحا بخاطر نیر سید که مستفیع
بر که عدم قاعده است قول حیرت سبب جاست که فهم کلام اعلام بر کسیر راجع شدن شکل بالجملة کلام در انکار علی الاجتماع است نه انکار
علی القول المجتهدیه و قول جناب ولا کتاب ما کنت لای سعة لنبی بقول احد و یا منعی عتقا و هم قول تحفیر الا لا استطیع ان ابک
کافی صحاح صحیح است در انکار بر اجتماع و که در مقابلہ النص واقع شده و مطلق اجتماع در آن ناشأ مع اهل السنة نموده شده و الا فی
الحقیقه ابراع است و پس جائز نیست که چنین انکار از مجتهدین فیما بینهم سر نزاع و افتد منه و چون کلام جناب سید صحیح است و عدم جواز
اجتماع و عتقا بدلیل انکه جناب میر بر آن لکنه فی مقابلہ النص و فی فصل رشید خود معترف است باینکه باب اجتماع در مورد منصوصه بند است
پس قول او که آنچه صاحب ساله عدم صحت انکار را بر تقدیر جواز این اجتماع مترتب نموده است مصلحا بخاطر نیر سید انما ناشی از عدم فهم
طرح و عدم ادراک مود کلام است و مصلحا بخاطر نیر سید که غلط است از کلام عبارت استنباط نموده است قال سید السند الوحيد
طرفه آنکه اجتماع یک مستند بدلیل شرعی نباشد و صادر از قائل کل الناس افقة منه حتی المحدثات فی الحال بقبول و تشری باشد و چنانکه
فحول اما سید که شیعه و اتباع باب مدینه علم باشند در باب سلب خلافت تنبلین سوار از آنها خبر نباشد قال الفصل الرشید
طرفه کلامی است که ناظر از مشاهد ان استعجاب پیش می آید و سابع الا اذ صغنا آن حیرت که نماید بایشان آنکه اجتماع در حق عمر
نزد ما ایش موافق بکتاب افتد و در مذہب ایشان کتاب فقه عمری در ائمه انما صارت است بمقابلہ اجتماع علیا اما سید برود
ما درم غیر متبر سگوید بلکه اراده الزام آن بر این نماید و بر تقدیر افتد و افتد افتد افتد اما سید با اتباع باب نه علم بغیر اید با جملة اجتماع و علیا اما سید با
سلب خلافت خلفا متنازع فهم و سوار از آنها مخالفت نفوس قرآنیه که در باب اثبات لیاقت خلافت بر آنها و فضائل عامه صاحب
بعضی عموم و در فضائل صحابه متنازع فهم بعضی خصوص بالاشارات الصریحة الراجحة لهم دارد است و تفاسیر شیعه عموم آن اشارات
اصحاب متنازع فهم مندرج چنانکه سید از آن در جواب فایده اولی مذکور شده و قد ذکره کثیر در تفاسیر شیعه مثل منهم اصادقین مجمع لبیان کبر
و تفاسیر البصیر ازری و مثالها موجود و نیز تقسیم اجتماع اما سید مخالفت حادیت حضرت امیر که مشتمل بر یکا صحابه مذکورین خصوصاً کافه
صحابه عموم و استدلال حضرت ایشان بر صحت خلافت خود بیعت با یسین بنین که خارجین انصار باشند بعضی عموم خصوص در
شیخ البیان و احتجاج طبری واقع و همین صبیح شمار بر صحابه در صحیفه کامله و دیگر کتب شیعه از حضرت سجاده و دیگر امامان حاد و دیگر انصار

صاحب محقق ذکر کرده و اکثری در کتب شیعیه مدعی اعتدال و جبهه ایشان نزد اهل دین است و قبول نیست و نیز گوئیم از جمیع بعضی از
عقاید متضاد فیم در کتب تاریخ و سیرت فایده باید دید که این بعضی از عقاید کلام اسلام و دعا با کفار کلام و تسکات ظاهر شریعت اسلام
جهد و جهاد نامیده و قطع نظر از منیمه گوئیم حکم کتاب ایشان در هر خلافات شرکت جمیع صاحبان ایشان سودا و چهار کس که در راه اکثری و
علی از علم شیعیه و قدر نقله مانی جواب الفایده الاولى تعلیق و در صورت کفر و توسع و درگاه انکار ایشان بر اهل اسلام است و غیر ایشان
و ایند گفت که مهور صحابه چنانکه برخلاف باطله اتفاق کرده اند همین طور ایشان متباین و متخالفند بر این نبوت بر این محقق
خود را از تواضع و عوارق عادات و ماضی صفات این شخص مشهور نموده باشند پس انکار خلافت خلفاء اشعری قبح در صحابه و غیره
در حقیقت بر زمین بنیاد و تواتر و از هم شکستن جصاص اسلام است و متهم گوئیم اگر در تقسیم امور اجتماع و علمای کرامیه که برخلاف عقل و
است و شایسته باشد پس اجتماع و مجتهدین است که مستند بکتاب و سنت و اقوال عترت ظاهر است چه می دانند تا علمه ایشان تمام
مجتهدین امیر را بر اجتماع و علمای خود ترجیح دهند و قطع نظر از منیمه گوئیم اگر احد از ساده لوحان و جهل بعضی فرق امایه سودا و
که انهم مثل انما مشیوه ادعا اتباع باب و نیز علم می نماند در باب سلب امت از بعضی ائمّه تا عترت کیه مرحوم شان است بر اجتماع و
عشره بر ترجیح و خداوند که صاحب رسالت بگویش چه خواهد گفت و اگر چه این مطلب بس عمده و تفصیل طلب است لیکن بنا بر سطر ادبی بودن
مقام بر خجسته و جمال تمام که کثافت آنچه صاحب ساله امایه اتباع باب نیز علم فرموده پس بعد دریافت عدد و نمودن قاضی از دست
شور شری منور و واقعی و ضرب اوراد و شیعیه چنانکه در جواب فایده تا سعه شارحان گفته و بعد اطلاع بر مخالفت شیعیه با اکثر امامان و
چنانکه صاحب محقق در تهمید باب چهارم در بحث حدیث انی ما کونکم انما کونکم الحکم که آن بحث عنوایت فایده انحراف اهل سن الا که بعضی را
از مخالفت نام برده تقسیم دعا از عقلا مار و اقوال این طرفه اجرا است که از اجتماعات مجتهدان فاق که در این ادل سنت با کتب
اتفاق داشته و علی بن موسی لاشهد و کلام صدق الظاهر کل الناس افقه من حتی المحدثات فی الحال تنفوه کشته جناب سالی را استیجابی پیش
و با صفا کان حیرتی و نمی نماید و اینکه احد از کمال طعن بر جهاد چنین سبوت عن المحدثات فی الحال نماید منیمه زود و فکلیه او اندر
چون لغل در تنش لغت میشود و این چه بلا است و انصاف بکاست اما حال احد از مجتهدین و فقیهین چنین نمیسر و بازده است
و اعتراف بجهل خود باین رسوای نموده باطله باین عادت متروک خود جناب شاد و تاب کلام خصم را ناهمید یا تجالی و زید و سخن از کجایان
کشیده اند زیرا که غرض جناب سید است که اجتماع و عمری که حقیقت مستند دارد و قائل آن بجهل خود معترف بوده و قبول باشد و
طاح در شان او نباشد و مورد طعنش گردانند و همین که سنیان ادعا کسان را در کفره ریاس ری خلیفه ثانی در خصوص شهادت بکتاب
و سنت نماند و خود قولاً و فعلاً مکتب آن باشند و جمیع برخلاف او نمایند و خواهند که طعن شیعیان ساقط شود و جهاد و علمای شیعیه و
سلب خلافت شیوخ ثلاثه و غیر هم ستم بر نباشد و آنرا در اصل اجتماع و قبول نه پذیرند و در سب و فضائل لغت و زبان طعن و علم شیعیان را

کردن باکی در ششده باشد پس این یکی فاما انصاف را از چیده توان فهمید حال آنکه استناد و مایه بکتب پیوسته بود و یا حدیث تحت ظاهر و ظاهر است
 کتب کلامیه فقهیه سنی و اهل ازان مکتوب و مشهور اگر نقص و حرج عامه که از عصبیت و عداوت گذشته انانی این اجتهاد و سبب و مطاعن بر این مجتهدین
 تواند بود پس باین ترتیبی که در صدر تاویل ابداع خلق شده اند که ساحت او از طعن و طام شیعیان چه میتوان کرد و باطل اگر در صحت اجتهاد
 و نفی ابداع و تنقید کافی است که بر عزم قائل شدن از کتاب پیوسته و شریک باشد و ان فیله المخصوم پس اجتهاد و شیعیان اگر معتقد نبیند
 و اگر قبول خصوم را شتر و صحت اجتهاد و سیدانند پس طعن ابداع را از خلیفه با وصف عدم قبول اتباعش فضلا عن المخصوم چگونه بیان
 استناد و سیر را که هیچ پیش نیست زائل میتوان کرد و معلوم است که کلام شیعیان بمطابق لفظی ندارد علاوه آنکه کلام و جهل و غرض است
 بوده که از ارزش شل و او اوست از باب که صاعقه از آسمان افتادن است پس بقابل اعتراض مجلس و محضر اجزای فی و فحاشا و از آنجا
 کتاب است و ذکر توافق ریش با و کتاب پیش خصم بدون سبب است او خود بجا و مخالفت خود را از ای زنی بیان میکند و برین
 اکتفا کرده پس کلیت و عموم فقهیت رجال و سائر از خوش ظاهر بسیار در چنین محاکم ذکر سبقت و سبقت ریش با کتاب در
 امانت کتاب است لایزال باشد نه و نه یعنی با ادعای حسن کتاب فقه لایزال و از فاضل شیعه اظهار ان غیر سید و حال فقهی عمری خود را
 کتب معتبره شان ظاهر که مجلس خویش در چنین مواضع معتقد و بکار و لولای علی الملک عمر متوفی گذشته و فقهیه و فقهیه لایزال حسن اما
 مشهور و معروف و فاضل شیعه هم آن معتقد و محکم او بر جمیع حاله و مجتهد و انکار تخلف با وجود تصحیح حکم آن کتاب است و در مقام از عجایب
 احکام و غرائب اودام و چون سخافات اجتهادش و سخافات دارد حاجت باز از ان تخفایت این دوازده بیانات جلیم است و تطویل ظاهر
 که در توبین اجتهاد و مجتهدین نماید و باب است بکار برده اند چون نباشد به عدم فهم کلام خصم است تعارض آن غیر ضروری و چه حاصل
 مطلب جناب سید لطفی ندارد و نیز بمطابق اعتراف عمر بملش سیالیت که با ثبات اعتراف یکی از علما مایه مجلس خود در مجمع عام و در
 مسئله و ضمیمه که مخصوص کتاب آلمی معلوم عنوان بوده باشد می بردخت زمانیکه بحث خارج از بحث را بیان آرید لیکن چون بطریق قابل
 بعضی اشارات و اشارات سبب بحث است نموده اند نیز اشاره و جالی که معارضات آن بنماییم که اگر تصدی تفصیل الشوکی از خود و صد
 انیم از میانیم پس بگویم که فعال صحابه علی اعموم معارض است بشال انما علی اعموم که آیات کتاب آلمی در روایات حضرت رسالت چنان
 استجا و از حد احصا و جماعی است و معاذ الله که نفی از خصوص تنفی علیها بخصوص محکم ثلثه منافقین ظاهر بهم وارد شده باشد بلکه ثلثه
 ساله استحقاق خلافت بلکه الیه ایمان صحاب ثلثه در کتب فقهین موجود صحاح ستمه و ستمه احمد بن حنبل و تفصیل و جامع الاصول و جمع
 کتب کلامیه از ان مکتوب و مشهور انچه از کتب شیعه مثل نهج البلاغه و احتجاج علامه طبرسی و غیره و نهج و دلال بعض عبار بر روح خلفای خود است
 باستاده فرموده ناشی از سو فقه است چنانچه در جلد نقص باب امامت تنقید سبب شده فارجع الیه و با وجود و او از اخبار بدست مذکور نقل
 اثلثه که در خطبه شریفه و دیگر خطب و روایات مانده در کتب فقهین و از کتب مذکور در روح شان از جناب آیت الله العظمی راننده

در حجاج آنجا بیعت و بیعت مهاجرین انصاریان حضرت بر وجهی و با عیش محبت از این است نه تحقیق لکن اینها پسین کن
لنفس قرن ثبوت خلافت با اختیار اناس اگر دلیل تحقیقی هم باشد بنیاد صحیح خلافت بکری نمیتواند شد زیرا که اتفاق مهاجرین و انصاریان
بریت آنحضرت بعینه قلب بوده و مقربان مستند شرعی و محصور در آن داخل و هوالاتی که لایحه حجتیه بخلاف جماع علی ابی کریم که آن
از اجبار و اگر آن غیر مستند شرعی بوده چنانچه سابق ازین روایت که انفس نصیر آنحضرت بوقوع بیعت بعضی صحابه یا بوجوب آن
و اجبار است منقول گردیده و نیز قول آنحضرت بابر که انفسه فاسدانی و سرگرم در روایت کاذبین و درین روایت لما نوت فاطمة النضر
و وجهه اناس عنه فخرج الی مصاحبه الی یکر و بالبیعة علی مانی صحیح مسلم و نقل معنی فی کتاب کتبه الیه و کنت نقاد کما اتقاد لکل المفسر
و قول آنجناب بیاض او و کلام اسلام من غضا خدی ان یکن مظلوما لم یکن کافی دینه و لا امر بانی لقیته و انکار ان شود قطعی
بنیات بنیه جلایه بر نمطلب است پس چگونه حجاج بیعت مهاجرین و انصاریان بر حقیقت خلافت او بکری مفید تواند بود اما مآثر جمیله بعضی
و از تمام شان را معلوم سلام و غیره که انکار کلام پس بوجوب آنکه انصاف را که هر یک مستحب است بر عباد من بعد هم که بالاتفاق اند
خلافت را شده بهره و نصیب نه شده بر عبادت ان الله یؤید ذالذین بالحق الفاجر که شمش در صلیح و غیر صلیح وارد از در
اعتبار ساقط اما آنچه افاده فرموده که قطع نظر از همه پس از مدفع است اینکه منقول شریف بدانند که بالاتفاق نبی و امیر اهل بیت
بر عبادت عمل است لال بلبلان نبوت حضرت که عدم تواند حجت آنحضرت نموده آید یا جماع صحابه پیغمبر را بر قرار از دست
روزا در چنین که مستلزم نفسی بلکه کفر قارین است بر عدم ثبوت تواند حجت جناب سالتاب العبادا الله منه سالت لال الله
هم چنین اجماع صحابه بر بزرگ نصرت عثمان خلافت قتل او تسک کرده آید الی غیر ذلک بالجملة ثبوت تواند حجت عادات
متوقف باخبار صحابه آنحضرت نیست بلکه تراویح و منکرین نیز نقل آن ذبیت غایه مانی الباب اینها عمل عادات بر هر دو گاه
مینودند چون بلبلان این احتمال باطله قطعی ثابت پس نبوت آنحضرت نیز ثابت باشد ملائکه و آله و ائمه کذب بود و انما معجزات
نسبت با کفر مجربین منفی بوده لایسار و اکل اسلام که خبر ف و باب النفس عرض مال امر دیگر نبوده و احتمال جلب نفع نسبت اکثر
منقول اگر چه در باره بعضی منافقین بود باشد خلافت تغلب غصب خلافت که در آن مثل نفع عاجل فطر اهل بیت که نشان
آنحضرت و عادات شان از جناب سیر برسان بوده بوجهی تحقیق یا آنکه قیاس اخبار متواتره و احتمال تطرق کذب دران بر اجماع عباد
ناس غیر غصب خلافت که از قبیل اخبار نبوده قیاس مع الفارق است و تخصیص بحد اکثر نیز غیر مسلم و احتمال شهباه در اکثری تحقیق چنانچه
در مقام خود مفصل و شرح است و کثیر چون تواند عدل یعنی بنیاد بر شرط ایمان و الت ذبیت بسا که باخبار جاده قلیله و بعضی مقامات
حصول قطع میشود و علی حال چون در تواند تراویح و غیر قطع در هر طبقه شرط پس چنانکه در باب تسک یا قول جمعی قلیل و بدو اسلام
متنفس نمیتواند شد با سخن فی نه کافی بود و اگر عاقلی تا لال انصاف را که نبوده تصدیق مثل جناب امیر المومنین نبوت جناب

من شادوات العلماء الاخبار وخبار ائمه کرام نقله من الامام الکونین ذکر کرده بحث گفتن از بدائع باشد اقول جواب بعد از این است
 سابقاً در توجیه حدیث منع تبعیدن بیان فرموده اند یعنی اراده واحد از تبعیت که یکبار تخلف در حدیث صادر شده قابل اخبار و تفسیر نموده
 که این همه تکرار تکیه بر آن میفرمایند بلکه اگر آنرا از صغیر خاطر بالمره محو نموسی میفرمودند و دیگری بود و آنچه از تعلقات را محبت و محبت
 و تمام حج بوده سابقاً که از آن یافته حاجت اعاده نیست و حال شد حضرت عمر از قول عمر ان که هم شریف شان از هم عمر زیاد
 الف و وزن عثمان و عثمان از او واضح و هم با عثمان خلیفه زاده سنبلان لا کج گفته الی غیر ذلک یعنی افتد المؤمنین القتال قال استبد
 اسناد الوحید اما اینکه نباید غرض شده باشد یعنی پیغمبر را از آن پس مجروح حسن ظن است و کذب اسناد عمر تحریر بر انفس و دشمن قال
 الفصل الرشید تقسیم حسن ظن از علما کشیده متواتر است چنانکه قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق و طرح طاس تأیید قول
 علامه علی دوفع اعراض فضل بن روزبهان که معبر باین عبارت است ثم ما ذکر انه اراد ان یصل حال موته علی خلافه علی فهدا من با
 الاخبار بالغبی الخ فرموده فی ان الاطلاع علی الغیب کیون بالهام الله و تأیید و الحدس التفسیر کل در دفعی فی صله الله علیه و سلم
 اتقوا من فراس المؤمن قد علم ذلک اسلف الحاضر و نهال بقدران موجه لعلهم بذلک اخبیر و باین بعد هم پنج چنانکه نقل آن مفسر است
 در جواب اداس فایده را بجهت گفته فاطر نموده پس هرگاه که ای شیعه را جواب منع فضل بن روزبهان ابداع احتمال جائز باشد فضل بن
 روزبهان در مقام منع ابداع تقسیم احتمال چرا جائز نباشد و آنچه گفته است و کذب اسناد عمر تحریر بر انفس و دشمن حتی در او اقرار نموده
 حدیثی که شریف طالع ثمره اقول ابداع این تواتر متعکس که در عصمت شایسته و کم از ابداع تعصیب عمل نیست بلکه فضل بن روزبهان
 مقام از سید نور الله فرموده بود و تقدم را در تواتر متعکس قرار دادن چنانچه عبارتش ظاهر بلکه اصرار است بر آن طرف ماجر نیست و طریح بن
 که نموده حدیث قال پس هرگاه که ای شیعه را جواب منع فضل بن روزبهان ابداع احتمال جائز باشد فضل بن روزبهان در مقام منع ابداع
 انقسام احتمال چرا جائز نباشد تعجب لغیر معکوس است و تعبیر از جناب سید نور الله با غلط کبری شیعه نیز تعجب غریب است
 و اراده واحد عن الجمع باعتبار تعظیم بعد از فضل رشید است مگر اینکه از قبیل اراده واحد عن الاثنین که سابق بان فایده نموده بود
 آیم که بیان مطلب پس بگویم که چون این روزبهان در جواب طعن قرطاس ادعای از دم اخبار بالغیب نموده و آنرا از سید نور الله
 بل تحلیلات قرار داده جناب سید سنده قاضی نور الله با ابداع احتمال صحیح ابطال آن فرموده و قول انجذاب اخبار و باین بعد هم حج است
 باینکه خصاصی که یکی از اول سنت کالنجوم اند و بعد از انجذاب متفق شده بدیگران اخبار از آن نموده اند امیر المومنین از انکاشتن بدین
 و طریف است و ظاهر لفظ مجروح حسن ظن را که در کلام جناب سید افع شده بتامل ملاحظه نفرموده اند و منتهی مجروح حسن ظن است که حسن ظن کار
 عن القرآن الامارات الداله علیه بوده باشد بحالات آنچه در کلام جناب قاضی واقع شده و معلوم است که نقل حسن ظن بدست خلیفه کائنات
 در مقابل فرقه امامیه بنایت نادر یا بخلاف نقل حسن ظن که جناب قاضی نسبت بخصار صحابه فرموده که مقبول نیست هم بوده اند و اگر این عبا

و قول یوم الخمیس ما یوم الخمیس مؤید و موکد ان می باشد با قطع نظر از قرآن جلید حالیه معقالبه که در بعضی متون دیده و تفصیل جواب این
 حسن ظن سابق بمعرض عرض در آمد و آنچه محمل بر آخر فائده حدیث عشر فرموده اند و ایشان را نیز محمل بر آن دانند قال السید
 الشهد الوحید علاوه آنکه نایب حدیثیکه این شهر در جامع الاصول نهضت آورده اند قال سراجین مالک البنی اریه متعنا به و لعنا
 ام لا بد نقال لا بد ادنی اخیری لا بد لا بد و لا بد الهی ای اخیر الدهر قال الفضل الرشید ان حدیث دلاله بر چهار تن
 فی نفسه دارد و آن منافات بکراهت آن جهت اقتران با فضیلت جمیع عمره و مرجعیت آن از افراد در صورتیکه نظر بدو شرعی را حجت
 افراد نزد مجتهدی ثابت نشود ندارد و در سابق بوضوح پیوسته که حضرت عمر بن خطاب را آن که فاعل حدیث سراجین مالک است بود و در
 افراد از امتیاز افضل نیست و حدیث مذکور اصلا دلاله بر فضیلت تنوع بر افراد ندارد پس فی کراهت حدیث در بنیام غیر سید و
 آن در مانع فیه نسیف آری اگر حدیثی دال بر فضیلت تنوع از افراد بمقابل اول حضرت عمر که سابقا مذکور شده موجود گشته باشند
 و بیگانه بقول ظاهر این کلام را بدون تامل و تدبر قلمی فرموده اند اگر تامل تحریر کلام میفرمودند البته از افاده بی صحت
 نمیداد با تامل کلام مستغفار میشود که متعنه بعد از فتح الحج نزد جناب جائز است یا کراهت و مفقولیت از جهت اقتران بفتح است این
 افاده تازه است که پیشتر بان میانشده بود بکار لغویانند که آیا اقتران شیئی بشیئی منتهی عنه باعث کراهت است یا نه و این را علی الاول
 واجب یا مستحب که اقتران بفعل محرم یا مکروه باشد مکروه خواهد بود و ظاهر این فتوی از تفردات صحاح باشد و علی الثانی ثبوت مطلوب
 و قطع نظر از این تنوع غیر اقتران بفتح مکروه است یا نه علی الاول یلیق الاقتران علی الثانی فی ما تقدم من ان لیس فی کلامهم اقتران
 و الا افراد کان مکروه یا معتد و قد صح به الفضل الرشید فیما سبق باجماع حدیث سراج و خصوص فتوح و تنوع بعد از آن ارد شده و چنانچه
 متعنا به نیز بان اشاره است و سابق حدیث نفس بر آن و آن مستلزم جواز فتح و تنوع متعنا به آن ای الهی است و سابق قول
 اهل سنت باینکه فتح جمیع شخص همان سال بوده و کلام سابق فیل معترض لالت و کراهت بر اینکه مطلق تنوع نزد خلیفه ثانی مکروه بوده و باز
 کراهت باجماع تاخرین زائل گردید حالا اضطراب کلام را ملاحظه باید فرمود که گاهی قید اقتران بفتح جمیع بیان آمده و آنرا علت کراهت
 میسازند و گاهی بکراهت مطلق تنوع قابل میشود و گاهی نیست یا من مرجعیت تنوع از افراد و مفقولیت آن نیز مذکور است تا فی غیر مذکور
 که کراهت امر دیگر است در حجاب فضیلت بعضی از بعضی امر آخر و اختلاف در فعل افراد هنوز باقی و کراهت باجماع منتفی پس
 چگونه با اتحاد هر دو قائل توان شد و لهذا اقتران بفتح را چه ربط بکراهت است کاش افاده میفرمودند که آیا اجماع بکراهت بر ذوال کراهت
 منعقد شده با وجود اقتران بفتح هم هست یا بدون آن آنچه بر مذهب لیبی نافع میشود آن است که حاصل نهی اهل سنت هم کراهت علی الاطلاق
 ندارد و از همین جهت تشتت اضطراب کلام در بنیام طاری گشته و کلام دلیل بر فضیلت تنوع بر افراد اگر از قول نبوی است
 ما استمررت لما سقت السمکة تا نزد و قد تم تفصیل عدم و بعد از آن دلیل کراهت از کتاب نیست دلیل عدم است که لا یخفی

بر طلب حق صرف هم نیست چه نفی وراثت در هم و دینار نامی مطلق وراثت اگر چه در ارضین عقار باشد نیز ندر و حذر نمی رود
 از این نفی وراثت من حیث الیقوۃ است چه میراث انبیاء من حیث انهم انبیاء جز وراثت عام حق نیست نه سلب وراثت را سلب خلاف است
 موضوعه معاشره الانبیاء و لا وراثت ما تركناه صدقه که نفس و نفی وراثت مالیه مطلقه و نسخ نفس کتاب است پس قایلیم وراثت
 برین وایت قیاس سبب است و ساقط از وجه قبول نزد عقلا غیر معقول معند کونیم که اگر است یا حیرت تمنع از کتاب سبب ثابت است
 پس نسخ عمر بر خلاف امر الکی پس نسخ حکم الکی باشد و ایضا تجویز استماع نمی شود راجع بسو کمال نسخ است و کلام دلیل بر ادعای نسخ زاده از
 انبی عنهما و احرمهما و انما تب علیهما می تواند شد چه اگر چه احتمال نسخ نمیدود چرا که اصباح از حرام و پاک و میفرمودند یکی چون فاضل ششید تصحیح نموده
 باینکه حضرت عمر ادعای نسخ متعده می داشتند و نه احد از علما اهل سنت از منسوب بطرف ایشان نموده سیار که باینکه باینکه محض قائل شود
 و هو المعلوم و عجب است که با وجود تصریح استادش بوقوع نفی عن المتعین عهد بنحو جعل نمی بر تائید بحث قول باینکه احدی
 اهل سنت از منسوب بطرف او نموده چه تائید که اکثرش پیدائیت و ایضا سو که عبد العلی و غیره افاضل سنیة چنان نسخ را حرام
 فکر کرده اند که سابقا و بعضی اخبار صحیح بنسخ نسخ هم ولایت دارد اگر چه وضع آن بیاس خاطر خلیفه زمان شده باشد اما انشاء الله تعالی
 قرطاس که بسو جناب سید نموده اند نشانستیم بخلاف پناه است که در وقت وصیت جناب سالتاب خیال تفسیر را در قرطاس
 بگوشیده الیوم کلمات و تکریم فرموده باینکه آمدند و بکلام لیسر زبان فطالت بیان اگر ما ساختند و جواب تشبیه بگوشیده و اتوا الحج و عمره
 الحج سابقا باینکه تفصیل بسبب گشت اما معارضه وایت کاذبین ماردین که در صحیح مسلم و غیره منقول گشته بروایات طعن طر بعضی روایه
 امامیه که اشاره بآن نموده پس در سابق جواب تفصیل آن گذشت و محلا آنکه فارق با حقا عریده موجود چه قطعیت صدور روایات
 در بعضی اخبار صحیح است که با اعتراض ابن زهره بان حلف طلاق بان منعقد میشود ممنوع است و ایضا معارضات و قرآن فی قویه بر آن
 روایات حجج روایه مذکورین و دواعی بر وضع آن موجود بخلاف احادیث شالک فیه که از جمله است خبر کاذبین چنانکه بعضی غیر از
 صدق ندارد و اوله و قرآن مصدق آن محقق و دوم کذب یفتی و سوم حال فساد عقاید بعضی روایه امامیه مثل هشام غیره در اول
 حال معلوم بخلاف روایتیک در عهد خلافت خلیفه صادر گشته غیر ذلک من الفوارق البته نظر ایها اللیبب لفرقه الانصاری
 لم یکن له محمد بن عمر بن الحمران باحق و ترک الاعتقاد قال سید است الوحید و ایضا دلالت میکند بر طلب ایضا محاسبه بهار
 مسلم فرموده سلمه اتفاق بعضی القائل بعد استقرار الخلاف فی الاصل متبع عند اکثر و احمد النعمانی و الامام و النعمانی و واقع حجه و علی
 اکثر الحنفیه و اثبات غنیة لاجماع السامعین علی جواز متعه العره و قد کان عمر و عثمان بنی عنه قال الغضل ارشید سابقا ازین نقل
 که نبی حضرت عمر از متعه که بدون حج عمره باشد نیز می بود و محمد بن ابی عثمان تقسیم نمی ابراهیم بن سید شمس و جلع بر جواز ان بلاک است
 صورت لبسته چنانکه نقل آن از امام نو که گذشت باین عبارت قد انعقد الاجماع بعد علی جواز الافرا و متبع و لقرآن من غیر که این

لا

پس ثبوت مطلوب صاحب رساله که وقوع نهی تحریمی از عهد و باب متبع است از عبارات مسلم غیر مسلم اقول مخفی نماند که قول صحابه
 این جماع التابین علی جواز متعه لعمره الحرام صحیح است و اینکه نهی تحریمی بوده متغیر بی چه بود از مقابل حرمت می باشد بنا بر غالب استحال
 نه بمقابل که است و بعد تسلیم هم مطلوب حاصل زیرا که لزوم ابراع با خلیفه دست و گریبان است که امر غیر مقرر و تحقیق اینکه عمر متعه
 بوده در تقدیم باین بیان ممکن گردیده در مقام تعجب نیست که سابق ازین اقتران حج را علت گرام است و اراده بوده و نه احوال
 افاده میفرمایند که نهی عمر از متعه که بدون منع حج لعمره باشد متغیر بی بود و بل نه الا تا نقص نه تفاوت قال استید احمد
 سبحان الله خلاف ایشان بسبب شاد و دوستی عمر بر اثر کرده بر خلاف آن جماع نموده معلوم نیست که در متعه انفسا غیر و کلام
 نقصان بایشان برسد که در آن سنت عمر از دست نداده و قال الفضل الرشیدی اهل انصاف را از منتهای صاف واضح میشود
 که علما اهل سنت تابع سنت آنحضرت اند چه هرگاه نزد ایشان امر بنبوت ثابت میشود و بی گفت و گوی باک ندارند و در بیان
 ظاهر میشود که اگر جواز متعه انفسا نزد ایشان از سنت نبوت ثابت میشد انکار بیرون نمی حضرت عمر نیز که در متعه الحرام نمی نمایند
 و نقصان متعه ندارد و خواند سابقه که تقدیر بر این مسأله است مذکور است فایز جت ایها اقول بر اهل انصاف واضح است که اهل
 سابع سنت عمر پیدا نشده تابع سنت نبویه و لهذا رای او را در منع قرطاس تقدیر اسرار بر و ضلوه جنازه منافق بر صواب
 مانند و بر این غیر بار خطا فهم اهل سنت عمر نهایت آنکه جایگاه سنت مکرره باشد و نه بالاجت با حجاره نیز داشته باشد بحال
 ترک آن ندارند و هرگاه سنت مخففه بود و سنت بکریه و خلیفه زاده هم معارض آن ترک آن چندان ضرر خود نمی یابند و چون
 ثنائی متعین را در یکساک کشیده با بابت هر دو در عهد که است همد مقرون گشته و تحریم هر دو را بخود رساند نموده پس ثبوت سنت
 یکی از سنت نبویه و نه الا آخر مقام تماشا است و ظاهر فاضل رشیدی بحال متنبه گردیده از طریق اقسام است که خود کشیده و ادوی
 ات را در نور دیده زیر که سابقا ادعا مطابقت نمی عمر بکتاب و سنت نموده بودند حالا بنا بر صحتی ساخته نهادن سنت نبویه
 به غیر مایند و باک ندارند کاش علی اهل سنت اعتراف نمایند باینکه که است متعه حج که عمر با آن قائل بوده و بحث فاضل
 و قال استید احمد الوحید بنو عبد العلی شرح این کلام گفته که امامی عثمان پس ثابت است و حدیث مراد از آن
 ها گذشته نقل کرده بعد از آن گفته که امامی امیر المؤمنین عمر پس ثابت نیست بسند صحیح لیکن در روایات غیر معتبره آمده که عمر گفت چنین
 در زایه پیغمبر بود پس آنرا حرام میازم متعه حج و متعه نساجی علی غیر عمل پس اگر این خبر صحیح باشد معنی آن چنین است که این امر حرام
 در زمان آنحضرت علیه السلام واقع شده بود و باز حرام کرده متعین بیان میازم آنرا و نهی سیکم از آن سبب اینکه حرمت آن در شرع ثابت شده
 بعد باحت آن مراد عمر از متعه حج منع حج بوده لعمره خم الحج اجدل احرام فی یوم قبل عرفة و منع حج اگرچه در حجه الوداع واقع شده لیکن
 مخصوص لصحاب بوده چنانچه مسلم و بقره روایت کرده و اما متعه که اگرچه در در غیر ساح شده بود لیکن بعد از آن تا روز قیامت حرام گردید

و حتی علی خیر العمل نیز در عهد شریف منسوخ گشته و لهذا استوارتر شده اذان بدون آن اینکه عمر گفت که هر سلام در وقت آنحضرت بود پس خوش است
که کسی تویم کند که حکم و اذان پانزده پس بیک دفعه این هم بشکلام گفت ما اطباء کلام را اختیار کرده ایم مگر جهت اینکه بعضی شما
بر فرض اطلاق نور الهی بنمایند و بگویند که اگر المومنین حرام کرد آنچه در زمان پیغمبر سباح بوده و این گناه کبیره است فلا یلتفت الیه
اثنی بخص کلامه اقول الحمد لله که این متعصب اعتراف کرد باینکه عثمان از حج قسح نمی کرد و این اثبات مطلوب کافی است که
گفته اند بر طرف که کشته شود و اسلام پس بنیان برسد که در حق او بگویند که بعضی سفها نوصب اطلاق نور الهی نموده بگویند که
عثمان نمی کرد و از امریک سباح بوده و در وقت پیغمبر و این گناه کبیره است و از اینجا ظاهر گردید که لطف و مهربانی سنیان بر حال عمر
زیاده است نسبت به عثمان که او را از درجه خیم نجات دادند و این بیچاره را گرفتار قال الفضل الرشید مولانا عبد العلی بن حجر
که حق استناد او بر فضل و یار صاحب ساله ثابت است لحاظ ترتبه او نموده در حق او الفاظی ادبی بر زبان آوردن و بعد از آن
عظام و شرف اکرام و باجمله کلام صاحب ساله در مقام محل استعجاب و الا سلام است بیانش آنکه مولانا بحر العلوم در بحث علی نقل
عن صاحب الرساله مطابق و اب تحقیقین اولاً کلام در صحت روایت نمی مستقیم نموده روایات نمی عمر را غیر معتبر در روایات نمی حضرت
عثمان را ثابت گفته که این موضوع عبارت بعد از آن بر تقدیر تسلیم صحت خبر نمی حضرت عمر به بیان نمی آن پرداخته و فرموده که عمر
عمر از سینه حجر منسوخ حج بود بعد از آن حج بالا حرام فی يوم قبل عرضة الحج و نمی خبر نمی که بحر العلوم بیان فرموده مطابق مخصوص الله است
است اهم از اینکه ناهی فقط حضرت عثمان باشند یا ایشان حضرت عمر بر دو صاحب قره العینین از امام نودی نقل کرده که قال القاضی
عیاض ظاهر حدیث جابر بن عمر ان ابی موسی ان لم یکنه التی خالفوا فیها انما فی من الحج الی العرة الی اخر العبارة الی مر تقاضا و این تفصیل
واضح شد که کلام بحر العلوم در ثبوت نمی از عثمان عدم ثبوت آن از عمر است و بر تقدیر ثبوت نمی از حضرت عمر از نمی آن بر طرف
ایشان بیان نموده چنان می عینی از نمی عثمان مراد است علی ما فی علیه الله الی سینه و لکن ابی بحر العلوم می نمی حضرت عمر
ثبوت آن بیان نموده و فکر نمی نمی ثابت حضرت عثمان را مقابلیه علیه ترک کرده و ظاهر است که نمی از تقسیم منع مخالف
نیست بلکه مثبت آن است کلامه ذکر اولتة غیر مرة و نیصورت آنچه صاحب رساله بر تسلیم بحر العلوم نمی حضرت عثمان و احمد بن حنبل
آزیز از مطلب خود که نمی ایشان از امریک در وقت آنحضرت سباح بوده داشته است تفصیل علی از تفصیل باشد اقول الله الحمد که حق استناد
این بحر اجماع بر احد از دو دمان و الا نشان جناب سید دم طه نیست و اگر بزرگواران حتی در شبهه باشند پارس آن بر ایشان لازم
بل بعضی سلاسل استفاده جناب ایشان در علوم عقلیه حکیه که نظام الطلار الاعلام و عماد الفضل یعنی مک و الدلایین
ناخلف است نمی میشود لکن چون شرف با نسبت با نانو و رشید الفضل اعتبار محض و اعتبار صحت است اعتبار نمی
فیه چه ضرر و بر گاه خلیفه زاده کی محمد بن ابی بکر در نظر شایسته نظر میصرف بوده باشند پس تا به اوستاد را دلچسپه خدمت صاحب گاه

در این
عمر

در این
عمر

استاد زاده ناخلف و تبارک طریقه سلف و فطریه قلب بوده باشد و حق نیست که هرگاه علمای شیعیان بابت حقوق و دودمان نبوت
در رسالت نکند و با وجود کلمه الوهیه بجز نبوت حضرت امام حق ناطق البعید الله بغير اصدق حق آنحضرت را نشناسند و بخواهند
را در زمره مجرورین و ارباب غفلت بکنند و این شمارند اگر چه شیعیان اجماعاً با بقیه طایفه اهل حق و ائمه الهیه المؤمنین و مومنان بکلیت
النیا چند روز در رسالت عالم سنی بیک وجه حق او برگردانند ثابت میشود و معلوم است که بقیه طایفه اهل حق و ائمه الهیه المؤمنین و مومنان بکلیت
معذرتش جناب ولایت است پس کسی که حق آنحضرت نشناسد حق او را پاس نمردن یعنی چه و کس که تنگنا عن کلام حق را بکلیت
همگی سلاسل استفاده اهل سنت منتهی البیاب اعلام شیعیان مثل حضرت خواجه و علامه قطب الدین سارک و قاصد الدین شیرازی
و جناب سید محمد باقر و امام و مولانا عبد الله شیرازی و مولانا احمد الدین شکر الله و امثال ایشان میشود هرگاه با وجود حق نشان که
بدرستی این بحر احیای و اهل غله دوست درستی و خنوت را پیشه خود سازند چرا مقام استیجاب اولوالا سلام نباشد که اینک گفته شود
چون آن بحر احیای از پیشگاه اکریم و مساوات معلوم نبوده احوال افعالش قابل مواخذه نباشد نه از ادب و مافیات و بحر موج و در
ملح احیای اهل بیت و این مثل آید که بر سر مطلب پوشیده اند که کلام فاضل رشید در مقام محل استغراب او که الاقامت است چنان است
تمام دارد و بر آنکه بی مبالغه صاحب مسلم و شایخ آن برده اند و هم مبالغه جناب سید و از سبیه زیرا که صاحب مسلم اصل جواد
مستقر در قرن اول خلافت شمره نمی راند و میان خلیفه ثانی و ثالث نموده و انعقاد حلقه اهل بیت در قرن جواد گذشته است و شایخ
صحت سندانی عن ابی جابر السیوطی عن عثمان سلمی و شمس بن یوسف بن سنان السیوطی که بر دخته و باز بعد تسلیم جواب امام بطی و در جمیع
برای آن نگاشته و در حقیقت آن تبحر در ماده عثمان غیر نا پس فیخرج راجع مختص بعجابه انکاشته انعقاد حلقه عصر سنی بر عاز آن
صورت دارد و پس این تبحر غیر حمیه را در بنی عثمانی که صاحب مسلم آنرا ذکر فرموده و بار ساختن بنا از غفلت است پس لا محاله اراش تسلیم
نمی و عثمان از جواز استعجال و انعقاد حلقه ثانیاً بر جواز آن بوده باشند پس طعنیکه بسو عمر متوجه میشود در صورت راجع بثمان میشود
و الحمد لله علی ذلک کما هو اهل و بل نه الا مقام المحمد و خاله علاوه آنکه در تنبیه تحريم و نهی شیخ نیز در باب طعن کافی و در پاسخ آنهم
مقام محمد الهی باشد قال سید استبد الوحید قوله و لیکن در روایات غیر متواتر ناشی از عصیت و عناد و عدم اطلاع بر روایات
منسوب خودش است چه علمای اعلام او مثل علامه توشیح و فاضل صهبانی و غیر ایشان با شجاعت و اعتراف زده اند و در فائده سابق
از روی احادیث صحیح و غیر صحیح ثبوت رسیده که عمر بنی از استعجال کرده بود پس روایات کثیره صحیح خود را غیر متواتر نامیدند و گفتند
محض جهالت محبت است نهی قال الفضل الرشید اگر چه جواب ثبوت صاحب رساله با این روایت مستند الی العلم است
القوشجی و غیره در جواب جناب ثالث فائده ناله گذشته لیکن در مقام بطرختصر ذکر کنیم و گوئیم که علامه توشیح روایت آن عمر صلی الله علیه
و قال ایها الناس ثلث کن علی عهد رسول الله الخ در شرح قول صاحب تجرید کین حضرت عمر را از متعین بر مطاعن ایشان

وارد کرده است و ذکر کرده و تقسیم فکر بر صحت روایت که کلام بحر العلوم در آن است و دلالتی ندارد و همچنین علامه آفتاب از این طعن از طرف
 قاضی خرافت حضرت عمر نقل کرده بطریق از اخبار انبیا تسلیم نمی حضرت عمر از جواب داده است بهر حال میداند که هیچ خبر از الفاظ
 آخر است و تسلیم منطق آن نموده جواب دادن چیز دیگر پس از تسلیم شایع مقاصد خبری را بجا می آید که دفع طعن از جانب حضرت
 باشد بر ذمه اش لازم گشت نه آنکه صحت الفاظ خبر به ثبوت پیوست خصوصاً در حدیثیکه شایع مقاصد از آنکه حرج و تعدیل اخبار نباشد
 و خبر در شرح طوطی اصحاب نظر زبیده تالیف بیان حاشی بر دهنده میشود و آنچه گفته است که قاضی سالبه از روایات صحیح
 و غیر صحیح به ثبوت رسیده آن گویم بحر العلوم قدس سره می حضرت عمر را غیر ثابت گفته روایاتی را که موسوم نمی است بایشان آنکه فائده
 سابقه لفظی پیوسته که روایت مستثنای کائناتی محمد رسول الله صلعم است دلالت بر نفی از مستثنی کج ندارد و روایات دیگر که در مقام
 صاحب رساله ذکر کرده اگرچه دلالت بر نفی دارد لیکن بعضی را از آن بحر العلوم غیر معتبر فرموده و بعضی دیگر که صحیح است روایات صحیح
 دیگر که دلالت بر حکم حضرت عمر بخلاف و شریعت آن دارد معارض آن روایات موجود پس بحکمیت تقاضی روایات نفی عمر ثابت نشود
 بخلاف روایات نفی عثمان که بلا تقاضی است پس نفی حضرت عثمان از آن روایات ثابت میشود حالاً روایات معتقد حضرت عمر بخلاف و شریعت
 آن باید شنید پس باید نیست که حقاقره العینین قدس سره میفرماید که اصحاب ائمه شهور روایت کرده اند قطعه صبی بن سعید بن عبد الله
 رجلاً کان یضرب انیاقال له صبی بن سعید سلم فاراد الجا ذقیل له لایک الج فانی الا شیء فامر بجمعه و راجع جمیعاً ففعل فبینا یهونی اذیر و یج
 و مکان بن سعید فقال احدی الصاحبه انما اصل من لیسیر الیه اسمها صبی فکبر ذلک علیه فلما قدم الیه عمر فکبر ذلک فقال بدی بینه
 بیک قال و سمعته مرة اخرى و فقیته لیس بینه ذلک اخرجه احمد انتمی و بعد ذکر این روایت صاحب قره العینین روایت دیگر در ال بر خطاب
 ذکر کرده بعد فرموده و این قصه دلالت میکند بر آنکه فاروق الکابیر که دستبردار بود از مشرعی سید است و آنچه صاحب رساله گفته است
 محض مهالت بحث در حق بحر العلوم بر زبان جاری کرده و پیش خارج از شرط این عجاظه است اقول سابقاً بعضی تنبیه کرده که علامه
 قاضی و قضا زانی بدون اشعار بحج و قبح متوجه توجیه آن روایات شده اند و آن دلالت بر تسلیم دارد و سن دن از اخبار انبیا
 و قاضی در شرح قول جناب محقق طوسی علیه الرحمه منع المتعین گفته فانه صد المبر قال ایها الناس ثلاث کتب فی عهد رسول الله
 انا انی عنین احرم من اعاقب علیهن و استعینا و استعینا کج و حی علی خیر عمل انیکلام که عنوان جزم بدون قرین و قرین واقع شد
 دلیل صحیح بر اعتبار و تسلیم روایت است و در بایه جواب گفته و ذلک لیس مما یوجب قد حایه الخ و شایع مقاصد نیز بعد ذکر روایت
 کتب عهد رسول الله در ذیل طعن تخریم شش گفت و در جوابان نه مسائل اجتهادیه و در آخر عبارتش چنین نوشته یعنی آخرین
 احکم بحر تهری اعتقد ذلک لقیام الدلیل کما یقال حرم ثلاث اشافعی و اباحه ابو حنیفه انتی انیکلام ظاهر بلکه صحیح است در تسلیم و صحیح
 روایت مذکوره و جواب باقی کما شش در مقام و اجوبه سالبه واضح گشته و بقول شایع مقاصد از اصحاب حرج و تعدیل بر تقدیر می آید

بر معنی نمیتواند شد که او تفسیر در روایت معتبر غیر معتبر هم نیکو و چون کلام رشید مشهور است باینکه بحرا جایش از ارباب حرج و قلعه علی
 بوده و علامه تفهیم از آن بی نصیب پس این قاعده غریب پس عجیب باشد طرفه آنکه فاضل رشید را هنوز اطلاع بر وجود
 شرح تجرید صفهانی هم نرسیده فعلا عن الاطلاع باینکه کما مراد طرقت مقالات نیست که روایت مستحکم کانالنج را
 موسوم نمی فرموده اند و صرح بآن غالباً نشان این قسم همان قاعده تازه است که از راه کمال عمریت آن تنقوه شده اند و معنی اراده
 الواحد من التثنية و این قاعده در حقیقت باعث استعجاب شنوایان صبیحان است چنانچه سابقاً همین گفته و لکن آنکه که بعد از
 افاده تسلیم دلالت بعض اخبار صحاح بر بنی فرموده اند انهم از منتهمات است لیکن معارض آن روایات دیگر قرار داده اند و تفسیر
 نفهمیده که روایات صحیح را بسبب تعارض آن روایات آخر غیر معتبر نتوان گفت غایبانی الباب در صورت تعارض عمل
 بعد لول یکی اگر مرجح در داشته باشد نتوان نمود علاوه آنکه بحرا جایش روایات منی را بر روایات غیر معتبره تفسیر فرموده و نایک لخصه یا
 از آن غیر معتبره ناسیده باشد کما توهمه المعترض لعله التذیر پس این توجیه غیره غیره برایش نباشد اما روایت صبیحان
 که ذکر فرموده پس قطع نظر از قوه معارض آن بحسب عد و حسن تدوینش بر فاضل رشید هم لازم چه خودش معترف است باینکه
 حضرت عمر آن را کرده ساخته اند و چیز را که کرده ساخته و خود در جواب ابو موسی آنرا خلاف سنت نبویه شمرده باشد باز از این
 نحو تعبیر نمودن که بهر سبب نیک و وقت بسته نیک یعنی چه فاجواب اجاب هم میتوان گفت که تعارضی آنچه خبر کند و بر
 دلالت دارد همین است که مستخرج از سنن سنیه نبویه بوده و موسی استغفار من قوله کان علی عهد رسول الله و از آن نفس
 مدلول انا احرمها غیر لازم با کجای در روایت مذکوره محرم شده لغیر خود که نزد سنن مستخرج حلال است بلکه اعتراف نموده است باین که
 آن را در سنن نبویه بوده و این بر اساس آنکه فلا تعارض حقیقه حتی تحتاج الی التوجیه والتاویل فمائل جد و عبارة صاحب التفسیر
 با آنکه مخالفت قره العین خلیفه است چون تمام مذکور گردیده قرین خلیفه آن نامکون کلمه غایت محض جهالت بخت در حق بحرا
 اجاب بمقابله آنچه از زبانش در حق علمای اعلام مثل زید البحر تراویده اقل قلیل است و آنچه فاضل رشید بر خلاف شرط و عدل
 عهد نموده و کلمه غایت محض جهالت بخت را بیان فرموده ایها مستغنی عن البیان است قال السید السند الوحید و آنچه
 معنی حدیث از تلقا نفس خود تراشیده در حقیقت نسخ حدیث کرده چنانچه سابقاً بیان آن نموده شد قال الفاضل الرشید
 جاییکه صاحب رساله شبهات عجیبه بر نمیشناسد و آورده در اینجا احقر اعباد استقامت آن از محاورات اهل لسان و تصحیح آن
 عربیت بیان نموده علیها الحثمة اقول جوابش در سابق سمت تحریر یافت قاریع قال السید السند الوحید تعجب
 که عبد الله بن عمر خلف خلیفه یعنی را نفهمیده قول پدر خود را ترک نموده ایشان معنی آنرا نفهمیده اند و حق قال الفاضل الرشید
 اگر چه صاحب رساله مثل انکلام در سابق هم ذکر کرده و احقر اعباد جوابش در مقام بیان نموده لیکن در اینجا بطرز دیگر میگوید که از قول

صاحب رساله لطلان تاویلات جدیده که از اداری قرون سابقه مروی است و علمای هر بن ابداع آن میبایست لازم می آید
و ستمند که نیم چون مذاق این علم اخذ لطیف هر سنت رسول خدا صلعم بود و طریقه عز و قین نظر در آن پس صورت بنمودن هر شخص و
در فهم آنها غیر لازم اقول اگر تاویلات جدیده متاخرین نسخ و مخالف روایات قرون سابقه باشد چنانکه استوار ابداع سلف بوده باشد
البته مورد ایراد خواهد بود خصوصاً هرگاه قائل آن قول خلیفه زاده و سلم الثبوت و بقیه اهل البیت البصریانی البیت اعرف
بحال و قال پدرش باشد اما افتاده اینکه مذاق خلیفه زاده اخذ لطیف هر سنت بوده و مذاق خلیفه تدقیق نظریس با وجود آنکه عمل نظر
والات تمام دارد بر اینکه از فسخ حج نزد جناب سامی هم مثل خلیفه زاده موافق ظاهر سنت نبویه است پس بنابرین بگوئیم اگر
و مقید یا ناسخ آن سنت نبویه وجود بود چگونه عمل لطیف هر سنت تحقق خواهد گشت و اگر دلیل بر تخصیص یا نسخ نبوی پس وقت نظر
عمر غیر از بر هم ساختن سنت نبویه چه بود و قال استیدالسنه الوحید اما آنچه گفته که در عمر فسخ حج بوده پس در حقیقت تکلیف
علم خود مثل فصل بن روزبهان غیره است و ظاهر کلام صاحب سلم نیز همین است که نبی عمر اسلام داشته قال الفضل الرشید
در فهم معنی این کلام حیرانم چرا که مولانا بحر العلوم در نقل نبی حضرت عمر اسلام داشته مطابق دیگر آمده اهل سنت به بیان معنی
پر در خسته و چون فصل بن روزبهان صاحب سلم نیز نبی حضرت عمر اسلام داشته اند پس کلام بحر العلوم در باب تسلیم نبی مطابق
کلام فصل بن روزبهان صاحب سلم خواهد بود و نکته است آن اقول هرگاه مطلب کلامی در لوح خاطر منتقش نشود و هجرت لازم
اند از بیان مطلب عبارت سید سنده فک و تفهیم رام آن کلام ضرر افتاده پس صغایا بد فرمود که بحر اجماع ازاده فسخ حج از نبی عمر
منوده بعد تسلیم نبی عمری و این روزبهان تخصیص نموده باینکه مجتهد را رسید که قسمی خاص از اقسام عدیده امر واجب منع کند فک از آن
تا بد چون فسخ حج قسمی خاص نیست پس لا محاله مراد او مجمع حج باشد و هم چنین صاحب سلم نقل خلاف از عمر در جواز منع نموده و بعد از آن
نقل اجماع بر جواز آن فرموده و چون جواز فسخ حج ایضا نیست پس مراد قسم و قرین قرآن و افراد باشد و آن منافی از بد جواز حج است
بالجمله این روزبهان و صاحب سلم نبی عمر از حج تمتع سلم داشته اند بخلاف بحر اجماع که او تسلیم نبی از آن نموده و بلکه تسلیم
نبی عمر فسخ حج نموده و این بد است که پس بحر اجماع تسلیم نبی فسخ در مطلب هر یکی از ایشان کردن و تطبیق یکی بر دیگری
غیر از رشادت بر چه چیز حمل توان نمود قال استیدالسنه الوحید علاوه آنکه اگر همین مراد بود پس خلیفه زاده چه جای احکام از آن
مگر او را از تقدیر هم علم نبود که ایشان حاصل است قال الفضل الرشید جویش انقاد سابقاً بار بالعلم آمد و تا کجا
تکرار آن نموده آید اقول چون در مقام لحاظ احترام از تکرار فرموده اند ما نیز همانا با ایشان نمود و ترک جواب الجواب نمودیم
که بکرات تذکر شد قال استیدالسنه الوحید و ایضا فسخ حج را ستمنا سیدن غیر متعارف است و متبادر از آن فسخ حج منتسب و
المتبادر دلیل الحقیقه فلا یصار الیه غیره و ستمند از زمان پیغمبر هم فسخ حج شائع نبوده پس اتمام در نسخ آن با نشان عمری

والاجتناب عن مثل هذا الكلام واجب على العلماء الكرام اقول علت نمی هرگاه مشترک در مطلق متعین و در نسخ حج باشد قابل شکی نیست
در ان علت نمی تنزیه نیست و درین علت نمی تحریمی علی استغراب او که الالباب است خروج عبارت متعین سبب بوده تحریر و حسن
بیان از وجه افاده بر اصحاب علم مخفی نیست اما آنچه فرموده اند که آنچه یکدور اصطلاح اصول را مثل علت و حکم بر زبان آورده
چیز گفته است معلوم میشود که از ان چه اراده کرده اند هیچی چون حال همارت ایشان در اصول فقه از مطاوی بسیار است
عمریه ظاهر شده عدم فهم مصطلحات آن وجه وجهی دارد اما و خط و اندر زیاده مراده لفظ علت حکم از خانه شادت شما چندی
علت صنف استعجاب و استغراب گردیده چه معلوم است که عرف دار سلطنت لکنو با عرف مله دلی تساوی الاقدام و
شیخ عبدالحق محدث دهلوی در توجیه بول عمر بحال قیام فرموده که التیاده بول کردن یا از تقایم عادت جاہلیت بوده یا بجهت
عذر که او را عارض شده بود و در عذر عمر وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته که استیاده بول کردن نگاه دارنده تر است و بر راس
تواند که او را در ان وقت علتی عارض بود که بدان ملاحظه داشت که چیزی از جانب دیگر بدر آید انتهی و در نیکلام ایهام بیشتر است
چه ضمیمه لفظ و بر علت هم لفظ عادت جاہلیت در حق خلافت است استعمال نمودن بنا بر عرف دهلوی بلکه عرف اکثر بلاد معروفه
هندیه نامناسب و هرگاه چنین ایهامات فاحشه و ابهامات شنیعه در حق خلیفه از کسی که بر سنده محدثیه دار المسلمین علی بن ابی طالب
ستکره نباشد اگر کمتر از ان از صاحب سند اجتهاد که مقیم دار المومنین لکنو باشد صادر شود چه باعث بر اشتغال و سوز
سلامی باشد و لهذا در مقام بنا بر اصطلاح اصول چنانچه خود بان ایما فرموده اند اطلاق لفظ علت سبب نمی شده از ان استنباط
ایهام شیعیه نمودن بر ان استغناء فرموده کشف آن فرمودن غافلین یا بان مقتضی ساختن چه مناسب بود علاوه آنکه اگر ایهام
بسیار خفیه و ناخفیه است و واقع شده باشد چه مقام استکره و استنکار است لایحکف نفس الاوسعهار خدا یا دیگر بنا بر قاعده جوا
تکلیف مالا لیطاق و اگر تبهم باشد با هم چون خالق خیر و شر مایل حق عباد است چه معلوم و تشیع عباد چه کسب محض لفظ
است که هنوز منتهی در ان دخل نکرده شد و قطع نظر ازین هرگاه بقل لغات مثل شیخ جمال الدین سیوطی در حاشیه قاضی
و قانون ایما مجاهده ایهام واقع شده باشد و قرآن عیدیه ان قائم و هم معاصد بروایات اخبار نیز وجه استنکار نیست اما
انحرار است و دشنام علی الوجه الاحرام کبی اصل محض و بلاستند شرعی باشد پس نزد متشرعین غیر جائز و حال آنکه از بعضین
ایهامی را که مستند بروایت است و دشنام باشد دشنام ناسیده پس این بر اشتغال سبب چه علاج شهر بدم از ردی غیر
را چه علاج + ماکذ شیعیه ز لطف تو غضب را چه علاج + بذات ذرات و ذاک لمع اجماع و ادوا شکر اطلاق دار المومنین
برین دار سلطنت مانع ذکر غایتیکه در اضافت سند اجتهاد بطرف دار المومنین بی ساخته از زبان قلم لای رقم ترا نه
میباشد و الا معلوم است که خصاص اجتهاد ببله دول آخر و جوی نذر دلی نظر بادی ملاست توجیه آن ممکن پس هر گونه

از سخنان اقرب باشد برایت ادب و الله الساکل اعصاب قال السید الوحید و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده
 باشند که مرادش جمع است یوده و در جواب این طعن گفتند که گفته ناماسته که جمع فقط اعتدال و نفسی و قال آن که بهر حال
 و آن که جمع کیست و نیز سبب نوره در وقت که آنهم لیلون و سرسین تحت الاراک ثم یملون باجم و در سبب لفظ و اذ کان قد عتد
 لنفسه فمما کما سوته الاستدلال انتهى اقوال این عذر برتر از آن است زیرا که در حقیقت طعن بر خدا و رسول است که امری
 در آن خلقت و نور الهی بر طرف شود چنانچه در سبب ساز و قیاس آن بر شایع نموده باشند و عذر را با نقایس که با عترت ایشان از حق
 است و آن هم کمتر بوده معلوم باشد آن دانشی عجاب قال الفاضل الرشید عجب من هذا العجب الموعوم عند اصحاب البر
 و الیراعة استدلال صاحب الرسالة بکلام ابن ابی الحدید المستخرج علی اهل السنة و الجماعة مع علمه بان اختلاف بینما فی
 الاستدلال و لا کاشتهار المثل السیار فالاستدلال بکلام اصحاب علی الاخری علی السبب و کل من ظهور مع ذلک لقول الاعجاز
 المقتول فی عبارت عذر من بود یعنی التفریح و کفایت عذر و لی الالبصار غیر خفی قوله زیرا که در حقیقت طعن بر خدا و رسول
 است الخ گوئیم اعتراف صاحب سالب بر جمله آن که بهر حال استیذان که ابن ابی الحدید مقتضی آنرا بدون استناد آن لطیف که امر
 معتبر ذکر کرده است بر اهل سنت غیر متوجه است و بر اقدیر تسلیم آن گوئیم که حجری فی نفسه نور است باعتبار عبادت بودن آن
 کشف آن میکند بجهت سواد مباشرت مردم و تفسیر مباشرت ایشان در نفس و ادب است و کبر است با نیابت و انهم یملکون مع
 الخ و هرگاه کشف آن از سواد مباشرت مردم باشد پس توجه طعن بشروع است آن بر خدا و رسول غیر لازم اقول انظر الی ما قبل
 و لا تنظر الی من قال و لا ریب فی ان ما الی ابن ابی الحدید علی سبب الاستدلال و المستخرج من سبب الی من الثقات و لا
 هم اولو باس شدیده و هم اولی بان یسوا باهل السنة و الجماعة من اولی الی من هم بمثل عن الله عند اصحاب البر
 و الحق بینما فی بحث الامانة التی هی الاک الامری فایة الاستدلال و اوضح من فصوص الشمس و البیضاء و الاستدلال
 احکام القیاس و اقل کمین الکمال الاخری فی سبب و سبب لای کل فی البصر الخ فایة و التیامان و الاستدلال
 اما آنچه فرموده گوئیم الخ پس ازین گفتن گفتن ما بود چنانچه مواظبات رکب که نیازمات لفظیه بر سبب و شایان رشید
 نیست زیرا که سالفاً و تصحیح فرموده اند باینکه رعایت آداب حج باعث نبی عمری گشته و هرگاه ادب در شمع معقود باشد پس
 لا محاله مستلزم سلب بهاء و نور خواهد بود و این مستلزم سواد ادب است و ادب است و نسبت بنیاب رسول خدا است پس در اصل مطلب چشم
 پوشیدن و بخصوص لفظی در او ختم یعنی چه و ارتکاب اصل استدلال سواد سواد و ان سواد طعن است هر چه خدا مایل کرده
 حلال است و طیب الاخر و احتیاط ما اصل استدلال السید السید الوحید و اما سبب است که در سابق تفصیل
 تمام بعضی تبیین که قول بنسخه است و کما دلی است چنانکه مالک بن ابراهیم صاحب دایه بخشی آن اعتراف کرده

فهرست نسخ و لهذا قائل بخوار شده قال الفصل الرشد بعد السند که در سابق تفصیل تمام شد و که قول نسخ مثله النساء
با و که شریعت عزاد امام مالک از اعتراف بکجا اذان بجز اقول الله الحمد که جواب اصواب آنچه سابقا قوم ساخته اند که با شریعت
گذشت یافت حال عقیده مالک نیز تفصیل هر چه متاخره توضیح انجامید قال اسید شد الوحد و چنین است حال نسخ حی علی
خیر العمل و اذان حی علی خیر العمل با اعتراف ایشان ثابت اصل عدم نسخ فیهی علی بجز استصحابا معلوم نیست که عمر البوی و امام
نسخ این احکام معلوم شده و دیگر کسی از صحابه بر آن مطلع نشده بود یا آنکه بجز در بعضی اشخاص از فرموده اند و نه از هر دو مستقیم گمان نسخ
قال الفصل الرشد ثبت اعتراف تمام نقش صاحب سالز اسبایه که اول از روی روایات صحیح اهل سنت و جود آن ثابت نماید
بعده با صالت عدم نسخ ادعا بقا آن فرماید و آنچه گفته معلوم نیست که عمر البوی و امام گویند بجز العلوم خود دلیل نسخ آن بیان
فرموده حیث قال حی علی خیر العمل نیز در عهد شریف نسخ گشته و لهذا متواتر شده اذان بدون آن است پس بجز العلوم متواتر شدن
اذان را بدون جمله حی علی خیر العمل دلیل نسخ آن قرار داده پس تقسیم دیده را نادیده ساخته اتجاه اعتراض حضرت عمر با نسب
علم آن بطرف ایشان بود و امام نمودن بعد از ایشان که الا بصار اقول ظاهر کلام بجز اجماع اثنی قوله حی علی خیر العمل نیز در عهد شریف
نسخ گشته دلالت صریحه دارد بر وجود آن در عهد که است همه و نیز ظاهر کلام علامتین اهل سنت یعنی تفقارانی و قوی اعتبار و بیت انا
احقر من می باشد و نیز در نقل خود ثبت گشته که ضعف روایت بجز شریف نشود و چون وایت مذکور از جمله مشهور است بین القریین
است ضعف سنده آن بر تقدیر تسلیم بجز باشد از او بود و اثنی فی تخلف کثر اجمال للملا علی التی عن بلال کان بلال یؤذن بالفتح
فیقول حی علی خیر العمل طلب اخراج بلال فی الجمالبی فی الروایة الاخر کان بلال ینادی بالفتح فیقول حی علی خیر العمل فامره انی ان یجعل
مکانها المصلوة خیر من النوم و یتکرم حی علی خیر العمل و روایت او و صدر روایت اخیره مرجح است و عیت حی علی خیر العمل در عهد
آنحضرت اما آخر روایت اخیره پس محتاج بانبات بلکه از جمله مدفوعات است زیرا که معارض است بروایات صحیح آیه که دلالت دارد بر
عمر با و حال المصلوة خیر من النوم و اذان من هذا دلالت بر اصل مطلب که شریعت آن در عهد آنحضرت بوده اذان فقره نیز توضیح حی
و اثم صاحب جلیع بر ابراهیم بن اریج بن حلیع نقل فرموده انه نقل من ابن عمر عن علی بن الحسین انهما کانما یقران اذانها بعد حی علی
حی علی خیر العمل و از نوک مالک آورده خبر نافع عن ابن عمر ان یسیر فی اذان ثلثا و تشهد ثلثا و کان احیانا اذا قال حی علی الخیر قال
علی اثر اثنی حی علی خیر العمل و اثم من کلمة غیر در عهد شریف در هنگام طلب بر امور امور بهر حال و شائع بوده کیف لایکن فی اذان المصلوة
اثنی حی فی فضل العبادات در کتاب روضه لصفاء آورده که محصل آنچه در اعلام او که وسیع الابرار و یناب مذکور شده نیست حضرت
مفسر بنیو در وقت مراجعت از که چون بنفیر خرم رسید فرود آمد و فرمود تا بر درختان متوضع را صفادند و با لایتنان شرف
آورده بریزد و یکبار بکند و بانهانگاه با شرافت آنحضرت بلال بدون مذکر که المصلوة جامع هر دو است و اگر کسی حی علی خیر العمل متوجه گشته و

نسخه

و غیر آن تو از اذان بدون نیت در عذر است و در آنحضرت به ثبوت رسید پس هرگاه این تواتر بکار جلی و صیان و فواید آن
را ملحق از ثبوت بوده باشد چه از آنکه در غیر آن میان کبی اصل محض است تا آنکه از ثبوت علی غیر اصل تو از اذان و اصل
طرفه ترا آنکه زیاده فرمودن اصله غیر من الزوم و اسقاط علی غیر اصل دلالت دارد بر اینکه قطع نظر از احوالات دیگر و این دو گاه از غیر
تفاتی بدرجه قهری بوده والا امری که بهتر بر احوال باشد از غایب ترجیح دادن بعد از رسیداری و پیشیاری است فقال و از آنکه
مرفوع است بدو وجه اول آنکه اسقاط علی غیر اصل و توضع الصلوة غیر من الزوم از آن بقی است که در این وجه از آنکه
محاشی معلوم شده پس اینکام بنابر لطایف نبی باطل باشد و دوم آنکه آنچه صاحب ساله بطریق استظهار گفته که ثبوت از احوالات دیگر
فرین و ذکاوی خلیفه ثانی از مقام آنکه قدرت الهی است که چگونه کلمه نوحی بجای آورده پس ای بار ارحم الراحمین آن بزرگوارش تباری
شده زیرا که فی الحقیقت لفظ الصلوة غیر من الزوم که در اذان متداولی مروجی است مثل بود قیسمه فیه است بیان آنکه کثرت
یکیشی از شی دیگر گاهی بطریق خیریت فعل بر فعل سیات کیا قبل بنیاض صلی الله علیه و آله و سلم طهر من الانبیاء و الاخر و گاهی بدو
خیریت فاضل بر مفضل میباشد اگر چه آن مفضل نسبت بر فاضل ناچیز محض باشد لیکن نظر به اعتبارات نامیه بحال مقام
مثل آنکه غایب قول یا فاعلا یا اعتقاد یا احال مروج سیده مفضل از ناچیز را بر فاضل کامل انضیاض است و بجا
فاضل بر مفضل ناچیز بیان کرده میشود و مراد از آن اشاره میباشد بطریقی که اگر غایب باشد که بطریق عقلی تصور کند
در یاد که ترجیح قول یا فاعلا و اشد لها بر مفضل ناچیز را بر فاضل کامل انضیاض است و بجا است و چون از جهت سبب و سبب
اگر چه در واقع فضیلت صلوة از نوم نود هر فاضل وضع است لیکن نوم محض صلوة از نوم نود هر فاضل در هر دو
للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون دخل سیکر فاعلا یا اعتبارا نسبت هم که ترجیح است از نوم نود هر فاضل
جابل حکم فضیلت صلوة از نوم نود هر فاضل کرده حکم به صلوة غیر من الزوم بر او التفکر و شروقا و متعزنی العالم منقره الی الی
المناسجه و التبعیر عتقاد و بیان فی الواقع در مقام لایناجا است شریک و حکم خیریت نفسل بر مفضل ناچیز با اعتبارات
نسبیه مقام جایز و قرآن شریف واقع منها ما قال العتبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نزلتکم الصلوة فمروا بها
فاستعوا الی ذکر الله و ذرو البیع و الاخر کم و صاحب تفسیر طبرسی در تفسیر این آیه و نیز سید کاظم در تفسیر این آیه
از معالیه و منها ما قال تعالی قل يا ايها الذين آمنوا انزلوا من فوقکم الصلوة و من التجر و منها ما قال جبرئیل انزلوا من فوقکم الصلوة
المنج و تفسیر آن که بر مفضل ناچیز است و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است
چیز است و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است
و خالق و مالک آن است و کلام بلفظ صاحب جامع البیان از اهل سنت در تفسیر آن میفرماید و هو انهم لم یستفوا لکنهم

[illegible]

که اگر کسی گوید زید اشرف خیر اشرف زمانه دیگری آزار که نموده بگوید زید اشرف اشرف از اذن زمانه نذر کافه ناسخ
 الا شاعره مذموم و موم خواهد بود و نس علیه قول القائل فلان العالم افضل العلماء و قوله فلان العالم افضل الجبال و غیر این اگر کسی
 لبوض جمله عمر بن الخطاب افضل من عثمان بگوید عمر افضل من زید و عمر حضرت اشاعره دقیقه از دقایق نگوییم و مذمت
 نامرعی نخواهند داشت اگر چه آن بجا به انکلام بمقابل اهل شام که معتقد بفضائل زید باشند بر زبان آورده باشند و حق است
 که فاضل رشید در توفیر حقوق و شاد کوی سبقت از سلات ر بوده کم من خلف رشید فاق السلف استید بیایان مثال
 آنکه علای سلات سنیان تفضیل حضرت عمر بر جناب سالتاب در داده جودت جهاد و اصابت در شت و در دین قوه
 حمیت اسلامی داده اند و جناب سالتاب را بیکه حضرت ابوبکر و ثالث بالخیر را نیز از این قبائل جز بیاچیزم انکاشته اند
 چنانچه باجر حدیده قدس ساری بدرماند آن شاہ عدل این سخن است چه درین قائل بمجموع باطل شان را بکینه خدای
 العیاذ بآلہ بر خطا بود و من حمیت اسلامی و عمر بر جواب موافق و کتاب حالاً فاضل مذکور از غایت شاد کوی
 فضاائل هم گفته اند فرموده میخوابند که فصاحت بلاغت را نیز مختص بحضرت عمر گردانند و در فنون عربیه محاورات و بیانیات
 ترجیح دهند و حیف صدیق که بلاغت الصلوٰۃ خیر من النوم حضرت غیر المرسلین شجاشد و عمر را معلوم و چون بنا بر روایت ملک
 در موطا بادی این فقره حضرت عمر بوده اند پس این فضیلت هم نصیب حضرت عمر شد و جناب سالتاب بآن متفطن گشتند
 و بکمان فقیر در حقیقت حدیث ذہن رشید بحدیث زیادہ تر بر حدیث خلیفه است چه این قائل و حقان که اقاده فرموده اند
 سجا شیخ خیال آن بهوت عن الخدرات فی الحال فرسیده باشند و اگر خلیفه زمان باین قائل بلاغت و امیر سعید الاجرم در آن
 نماز جمعه ندای الصلوٰۃ خیر من البیع و الصلوٰۃ خیر من اللہ و التجارة زیادہ میفرمود چنانچه در اذان نماز صبح بعمل آورده البربر این
 نقصا که از خلیفه بوقوع آمده از دست حق پرست سجای شود نهایت او و احری بالجمله بلاغت عبارت از مطابقت مقتضا
 حال است و بحدیثیکه احدی در مسأله محقق شده و طول را ذکر گرفت عالم بفتون بلاغت نمیشود فضلا عن ان بصیر بلیغاً
 چه این امر حاصل نمیشود مگر بحسن سلیقه و مهارت در کلام بلغا و فرق میان مقامات خطاب و مقتضیات حال و هو و غیر این کاش
 جناب سالی تامل میفرمودند که در آیات قرآنیہ ہر جا کہ ذکر خیریت سعی ہے فکر اللہ از بسع یا تجارت و امثال آن واقع شده یعنی
 غایت بلاغت است کہ ہر عاقل آنرا می پسندد و اگر مضمون همان آیه قرآنیہ را در غیر آن محل ذکر نمایند خارج از بلاغت شود
 چه اگر کسی در مقام بیان فضیلت نماز بگوید سعی ہے الصلوٰۃ خیر من اللہ و التجارة او البیع و نحو نہایت بجا و بی موقع خواهد بود
 بخلاف موضعیکہ در قرآن مجید کہ در اعلی درجہ بلاغت واقع است واقع گشتہ چنانچہ در کتاب مجید و کلام رسول مجید
 واقع نشدہ باشد و لغات بیان مقیس علیہ از زمین تا آسمان است زیرا کہ در قرآن مجید ترک جملہ علیا و توفیر

آن مگر دنیا را بیاورد و واقع نگردد و حاشا ان لقل بهی اگر احدی از اهل سنت چنین امر را مستحب جامع ذکر نماید و بجا
ایشان را قیاس بر حضرت عمر و تحریف و اتنی را قیاس بر تحریف اذانی نماید اختیار دارد و علاوه بر این شاعت را رضی بستم و نهاد
که میزد که غیر کم نیست که ترک بیع از جهت بیادیت الهی و کثرت بر نفع اخروی باقیست بهتر است از برکات دنیوی و بیع
و معامله دنیوی که مثل بر نفع عاجل فانیست نه اینکه تفصیل صلوة بر بیع مرد یا شتر یا گاو یا بقیه قیل با عند الله خیر من اللہ و من
التجارة پس فاضل رشید صدر رفیع القدر که میگوید مذکور را تا سبب جامع القرآن از غایت رشاد و حیا است و فرموده و چون شخص
ذم و توبیخ اصحاب طلیل القدر رفیع نشان بوده تلاوت و ذکر آید در نیام بر خود گوارا فرموده و تمام آیت چنین است و اذا
راو تجارت اولوا انفسهم البها و ترکوا ک قاما قیل با عند الله خیر من اللہ و من التجارة و البه خیر من الزین چون در آن کریمه
اولا بیان آیتها صحابه بهو و تجارت و متفرق شدن صحابه بر آنجا که آن تنها گذشتن از نهج حجاب رسالت را بسبب غیبت
بعد از آن بجا ایضا و تنبیه نشان بیان خیریت نفع اخروی بر نفع عاجل دنیوی فرموده بخلاف جمله دنیوی الهی و خیر من الزین
و این اسامین الارض بالجملة تفاوت مقامات کلام خارج از حیطه بیان و حیرت حضرت موقوف بر سلیقه صاحب طبع سلیمان
فن عربیت و بلاغت است و معلوم است که ایها و یهو و یس و یس را اکثر مفسران از عباده رویدیده که عاقلی از او اوجبات و سن
میشود و مثلاً است که آب طعام مانع از هیام و مضاجعت نشوای مانع از صلوة میگردد لکن این سبب در اذان یا هیام نشوای مانع از
ایشان ایشان جیبان ترویج بلاغت مناسب ترویج تشبیه به کریمه الله خیر الما یشرکون و قبی مفید بطلش میشود که فقر الهی و خیر
ام انوم را حضرت خلیفه دخل میفرمودند و الا کجا حکم حتمی بخیریت نماز از نوم و کجا استفهام بسبب تکلم و الا کجا حکم حتمی بخیریت
ایضاً خلیفه فرماید و فقر میبرد و استفهامی قرار دهند و میفرمودند ایضا که میفرمودند بیهوشی و بیادیت و بیادیت و بیادیت
و استفهام انکاری از خیریت پیشش ضامن نه ترجیح و فضیلت عبادة الهیه بر عبادة صنیعیه بخلاف حکم حتمی بخیریت صلوة از نوم و
بخیریت کسبی بر غفلت و بیهوشی است و دوستیکه میفرماید ایها که هر سخن بگوید که گفته شده دارد و قیاس کلام مغسول
مرد قبل بر کلام فصیح و بلیغ نمیتوان نمود و از همین جا است که اگر کسی در گفته شد و تین بگوید یا شهادت ان الله خیر من اللات اگر
دلالة آیه بود و شهادت محمد خیر من سبیل و سلیة الکذاب و شهادت با این آیه و دیگر آیات که مستند رشیدی است نماید البته حجاب
شهادت با نیز اظهار شهنیر خاطر خاطر خواهند فرمود و همچنین اگر کسی در خطب کتب فقر الحمد لله الله که بخیر من لا ضام بگوید که خطب
شریف نخواهد بود که اصل فرق بین فیما بین آیات مذکور فرموده و میفرمود غیر مرتبه ظاهر و واضح است و در کلام حمید که میگوید فقر
میبرد غیر مرتبه الهی و خیر من انوم که محل و محلی است بوده باشد واقع نشده تا طعن بر آن ایجاد باشد لازم آید و نیز چون در آن
براست که انفق فقر از سبغات خلیفه فانی است پس مستلزم طعن بر کتاب الهی مقام تماشای نمودن است بی مزید بناد و کتاب

مخاطب که ایستادیم خیر من سبیل و سلیة الکذاب و شهادت با این آیه و دیگر آیات که مستند رشیدی است نماید البته حجاب شهادت با نیز اظهار شهنیر خاطر خاطر خواهند فرمود و همچنین اگر کسی در خطب کتب فقر الحمد لله الله که بخیر من لا ضام بگوید که خطب شریف نخواهد بود که اصل فرق بین فیما بین آیات مذکور فرموده و میفرمود غیر مرتبه ظاهر و واضح است و در کلام حمید که میگوید فقر میبرد غیر مرتبه الهی و خیر من انوم که محل و محلی است بوده باشد واقع نشده تا طعن بر آن ایجاد باشد لازم آید و نیز چون در آن بر است که انفق فقر از سبغات خلیفه فانی است پس مستلزم طعن بر کتاب الهی مقام تماشای نمودن است بی مزید بناد و کتاب

اعراض بر کلام خلیفه ثانی مستلزم اعراض بر کتاب می تواند شد چه بر کتاب پیشان موافق کتاب بوده و یا نه هر یک علی بن ابی حمزه در کتاب
 شده تعبیری و وجوب التماس است و تمام چون چنانست و در کلام خلیفه ثانی التماس بر ادعای اعراض بر محل مجاد و اما آنچه در باب فضل
 آن فقره نامر لوطا بر فضل علی خیر العمل بیان فرموده اند اگر مزار سابق است زیرا که دلالت حی علی الصلح و حی علی الفلاح برود
 حی علی خیر العمل چنانچه نوشته اند هرگز بعقل نیست نمی آید چه صلاح است که خطی که قوم شده البته غلط کتاب خواهد بود و حسن فضل
 سامی اوسع است از چنین روش پس صلوة بیسته نماز یا شریعتی که چگونه حی علی الصلوة دلالت بر فضیلت صلوة از دیگر اعمال
 دارد اگر چه محل برود اتفاق نخواهد بود و عرب فرموده اند لیکن اگر خود هم وقف باشند بیان فرمایند آینه و در تفان گیر آنچه افاده خواهند نمود
 معلوم خواهد شد احوالی علی الفلاح بین لاتی زیاد بر آن نثار که صلوة باعث فلاح و نجات است و همچنین در همه عبادات حاصل فضیلت
 تمام از جمیع اعمال چگونه در اول آن تواند بود و اگر بالفرض و تقدیر بخیرین الامور دلالت خفیه داشته باشد تخصیص بر آن که نفی عموم
 از صغیر و کبیر و برنا و پیر و آید چه اوجیب نگارند موم باشد با آنکه بود صلوة خیرین النعم هم با آنکه و لغوی از سابق معلوم است
 سفید نگارند باشد و اگر چنین استحضار خیریه و شریعت مدح و در فن بلاغت محمود باشد پس نظر اینکه اکثر شتبان و آنان
 ناخدا ترس سبب زنا و مباشرت زنا و شکار از صلوة حیا ماز میانه میاید که صلوة خیرین از انا و نفع باشد تا از حی
 بهشیار و از خواب غفلت بیدار شوند اگر جناب سامی بعد از توبه و احوال بیخبره نیز در اذان فتوا دهند و قرب بعد از
 و تاسی حضرت خرافت مابوده باشد ع انکار از توید و مردان چنین کنند و قال السید محمد الحوی و تواتر
 اذان بدون آن از وقت عصر مسلم و غیر مفید و قبل اذان غیر مسلم است قال الفضل الرشید الفاظ اذان بدون الفاظ
 علی خیر العمل در عهد جناب نبوت ماب متواتر و کتب حدیث و سیر و تاریخ که در آن کیفیت اذان در عهد آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و صنع آن قول مسرود است بر نبوت تو از کذا می شود مدخل و جود پس انکار از تریغ اذان بحیثیکه الحال
 موجود است در عهد جناب نبوة ماب بعد از شان او الالباب اقول اخبار بسیار از ائمه اطهار است بر اینکه فضل
 علی خیر العمل در اذان است و هو التواتر عنهم علیهم السلام و روایت ثلث کتب محمد رسول الله صلعم و دیگر روایاتیه
 معاضد آن پس ادعا تو از نفی آن از عهد که است عهد جناب با التماس بعد از ارباب الباب است طریقه ترا نکاد و تواتر
 صیغ اذان بحیثیکه الحال بیان سنیا متعارف است مقام ترا ارباب انصاف است زیرا که اخبار صحیح سید دیگر احادیث کتب
 معتبره ایشان دلالت دارد بر اینکه احوال فقره صلوة خیرین النعم از سادات خلیفه ثانی است فایده کیوت بیع فضول اذان
 علی بن ابی حمزه الان متواتر من عهد سید الانس و الجان اند و شافعی که است متوثب قابل گشته اگر تواتر میبود انکار آن چگونه می
 علاوه آنکه ائمه اربعه و غیر هم من علماء السلفین یا هم که در عهد و فضول اذان اختلاف دارند پس و تواتر جمیع فضول از فضول کلام

والله خفيه اگر چه تمتع را از جميع قسام هم موع دهنده اما قائل بتمتع قرآن بوده که ما صحیح بالرائی ایضا لا الا فراد علی القرآن تمتع
 کلمه یا کس ناصب مدوات مستوف شود بقصور و غفلت که بر عکس خودش که با وصفت بقدر و محتر حساب آنها لغوی و تشبیه
 اذیال خلقتا شدین از کلام عمر که بر عزم ناصب مقرون دلیل بر بیان از جميع حدیث و قرآن بوده غافل و جاہل بودند و یا بخلاف خطا
 قائل شود قطع نظر ازین ادله که ناصب مداده بر ترجیح افرا بر قرآن تمتع ذکر کرده محل بحث و نظر است لیکن چون غرض ما از تمام
 متعلق با بطلان این احتمال نیست تطویل کلام فائده نه دارد و قوله یعنی فتح حج الخ اقول سابق بتم تفصیل مبغض بیان آید که از
 تمتع که عمر از آن نمی کرده و کلام ما در آن هست فتح حج مراد نمیتواند شد و الا بر اشغال ابن عمر پوشیده و مخفی نمی بود و بحکامان
 منیکو به قول خود امر الی این ام امر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بلکه مرادش همان تمتع بوده که بعد از عصر خلفاء و نقاد
 اجماع بر جواز آن شد که اشارت الیه صاحب مسلم قوله لکن ان فتح مخصوص بود بهمان بیان اقول مقام تعجب نیست که بسبب
 قنایت جمود و نهی که دارد و آتی را که از مسلم و کتب نقل کرده موبد مطاب خود نگاشته و حال آنکه آن روایت دلالت ندارد بر آنکه
 فتح هم مخصوص صحابه آن حضرت بوده و ازین لغو و غشو که مختص به زبان جناب سالک است نیز بوده پیش عمر صحابه را از آن میزد
 مخالفان روایات است و در جواب تکیه از نوای نقل کرده خیانتی عجیب بکار برده چه او صحیح میگوید که در باب تمتع که عمر از آن
 کرده اختلاف واقع شده و این متعصب همین کیقول را که فتح حج باشد نقل کرده و قول دیگر را ساقا ذکر ننموده و این امر زیاده
 اسلامش خفی است که لا یعنی قوله و انما از عمر نقل کرده الخ فیدرعت غیر مره ان هذا صرت للکلام عن لوله الظاهر و الله
 علیه یقربا سابق الکلام و سابقه و این توضیح غیر وجهی نظر باینکه در حق عمر و است میکنند که شیطان لعن من ظلم عمر و هم نظر
 بر اینست که در لغوی آورده اند که کسی که غنیه نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم غنا و دوت نوازی میکرد و ابو بکر و عثمان
 و حضرت امیر معاویه و آن کس مشغول غنا بود پس چون عمر آمد ترسید و آنرا موقوف ساخت بنا بر طریقه سنایان الکسب
 میتوانست لیکن آنچه مشکل است نیست که بنا برین لازم می آید که بعد از آنکه خلیفه ثانی اتهام وجوب صلوٰه و صوم و غیر
 و حرمت زنا و شرب خمر که از اتهام در حرمت تمتع بود و الا میبایست که درین احکام زیاده تر تا که فرموده بیان میکردند که انما حم
 الزنا و شرب الخمر و واجب الصلوٰه و الصوم تا در دلها بر عایا ایشان اثر میکرد اما حیف است که علای سنایان این نکته را هم
 رعایت نکردند و گفتند که سنی از همه این حرمتها است و هر گاه مردان را معلوم گشت که جناب خلافت آنجا کی محض از ترجمه پیغمبر
 را پس اثر آن چگونه ظهور خواهد نمود و بدینا اثر ما را در نا ابراده فی هذه الرساله مع الاستحجال و نشت ابال و الله یهدی
 سن ایشان را لی صراط مستقیم و الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً و آخره و انانا الحمد لله للتدرب العالمین قد وقع الظرف عن
 تحریر بنده الرساله اتفه بیان اباحه تمتع لشارحه الاسلام لثلاث خلون من فی الحرام بنده الرع و ثلثین بعد الف

وایمن بن الهجرة المقدسة النبوية علی الصلح بهاد که اظهار من الات اصدوة و التفتت تحت عبارة البارقة قال قال
 الرشید قوله ویرگه انیر اویتی پس بدانکه عبدالعزیز دیلوی بنابر ماده ستمه خود کلام خواجه نصر الله مسروق فرموده میگویی انیسو
 بنده ضعیف که چون صاحب رساله در بعضی مواضع سابقه عبارات صوابه نقل نموده عبارت تحفه را باعتبار سستی که کتب تحفه
 فن و توافق نسق را اعتبار شتمال بر دو کتاب بر او که الزامیه از مواضع مسروق گفته حقیر العباد و جایش در موضع تعلیم آورده
 و چون در بنیقام رجایا الغیب حکم بیهوده کرده که انداخته عبارت صوابه در بنیقام بنویسد تا حقیقت حال بر ناظر ظاهر ظاهر
 شود پس باید دانست که صاحب صوابه در او اثر جواب مطاعن حضرت عمر میفرماید و اما مستحق الحج فانه منی عن المستحقه التي هي
 الحج الى العمرة دون الاعتمار في شهر الحج ثم علمه لان في الحج الى العمرة كان متحققا للصحة في تلك سنة فقط و اما امر
 بذلك ليخالفوا ما كان عليه اهل الجاهلية من تحريم العمرة في شهر الحج كما اخرج مسلم عن ابي ذر قال كانت السنة بالحج لا صاحب
 خاصة و اخرجه النسائي عن عمار بن بلال قال قلت يا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس منه فقال بل لنا خاصة
 اما ما روي عنه انتقال عثمان كانا على عهد رسول الله صلعم وانا انهي عنهما و اعاقب عليهما فالاضافة مجازية و المراد انما ظهر
 النبي كما يقال مني اثنان مني عن شرب كل سكر فاما كان و كثير او انما اثر هذا القول على ذكر الدليل و احداث النبي في نفسه
 لكونه اشد تاشير في قلب المنكر الخائف من مولاه و لانه قد صح عند الامامية ان الائمة ابا حوا تحليل فسخ احكم الله و طلبة لاهل
 الله كما فان اهل السنة ليس من الازواج و لا تلك من التحليل و التحريم و انما كانت كلامه به اتم الجواب عن مطاعن سني
 عمر و ما نقلت من مخالفة كلامه في هذا البحث و لعل لا تحفه عبارت صوابه بر ضد ام احاديث خيرا نام و علم کلام و حصول وضع
 میشود که انچه صاحب صوابه در بنیقام مجمل ذکر کرده جواب مشهور و در شرح حدیث عار که کتاب کلامیه اصولیه و فصولیه است بطور عبارت
 صاحب تحفه اثناعشریه قدریکه صاحب رساله از ان کتاب قطع کرده و بنیقام نقل نموده نسبت بعبارة صوابه مفصل مشتمل
 بر بیان ذهاب فقها مثل شافعی و حنابل و غیره و غیره و بنیقام عبارت امام نووی و غیره را من التحقیقات الزائدة و التکام
 عبارة صاحب تحفه را که در بنیقام فرموده ملاحظه کرده اید در بیان عبارت او و عبارة صاحب صوابه فرق از آسمان زمین
 نماید پس همچو عبارة ظاهر الفرق مسروق از صوابه گفتن خود صادر صورتیکه هر دو عبارت جمالا و تفصیلا مشتمل بر بیان جواب
 مشهور باشد از عجائب او بام است و اگر مخافت اطاب کلام بلغ فیسود حقیر العباد و در جمیع مواضع سابقه که صاحب رساله
 اهتمام سرقران از صوابه بر صاحب تحفه بیهوده عبارت صاحب صوابه نقل نموده فرق بین هر دو بر ناظرین ظاهر نظر میشود
 قوله و لعل از این صاحب تحفه شروع کرده و مستدل بر فضیلت افراد کونیم عبارت را که صاحب رساله از آن کلام صاحب
 تحفه سابقه کرده استدلال است بکتاب و سنت و عقل بر فضیلت افراد حج از قسمن با قسمن این که در حضرت عمر

و ایشان نظیر آن استدلال استقام در امری آوری آن میفرمودند پس تمامیت آن ادله مسلم صحت مذہب محمد و عدم تمسک استقام
 مستوجب عدم صحت مذہب ایشان باشد در بصورت نظر در آن ادله صاحب رساله از او دهم بود پس آنرا غیر متعلق باین سخن گفته
 از میان ساقط کردن قابل تماشاست بچنان است که مطالب که در سطر بحث است باین سخن فیه تعلق ندارد و آنچه صاحب رساله از ایشان
 ظاهره اکثر مطالب اعتقادی و مطامع صحابه و فقہاء اہل سنت است بقضایات عجیبه در رساله خود درج نموده متعلق باین سخن فیه باشد
 قوله مرفوع است باینکه آنفا از حدیث سنن ابی یوسف و ابی حاتم و ابی داود و ابی نعیم صاحب تحفه دعوی افترا بودن تحریف تمسک
 را بر حضرت عمر نقل کرده بقول امام محمد بن النعمان و ابی حاتم و ابی داود و ابی نعیم علی بن جریر و ابی حاتم و ابی داود و ابی نعیم
 احقر اکتفا بر حدیث صبی بن عبد الله از حدیث ابن عباس نقل نموده پس دفع دلیل صاحب تحفه و ادله دیگر که بر این
 متع نزد حضرت عمر قائم است بر ذمه صاحب رساله لازم بود و آنچه احادیث سنن ابی یوسف و ابی حاتم و ابی داود و ابی نعیم علی بن جریر و ابی حاتم و ابی داود و ابی نعیم
 از حج متع دانسته مرفوع است باینکه احادیث و اقوال مذکوره دلالت ندارد بر آنکه حضرت عمر بنی تحریفی از متع یعنی عمر کردن همراه حج
 در یک سفر در شهر حج بجای آنکه بخانه خود رجوع کند میفرمودند اگر تعقیب از احادیث و علما سنن ابی یوسف و ابی حاتم و ابی داود و ابی نعیم علی بن جریر و ابی حاتم و ابی داود و ابی نعیم
 بلکه در عبارت امام نووی که صاحب تحفه نقل کرده تصریح است بعدم منع حضرت عمر از این قسم متع و هرگاه بدیانت رسید که مذہب حضرت عمر
 منع از متع مطلق نبود بلکه از قسمی خاص بود که نسخ حج لعنه باشد پس حدیثی که دال بر منع حضرت عمر است محمول است بر متع یعنی
 نسخ حج لعنه که صاحب تحفه و چون علما امامیه محض جمیع الروایات چهار مطلقه را سید میسازند که امر شواهد فی جواب الفاء و
 السابقت علی هذه الفاء و یس اگر علمای اہل سنت نیز منع حضرت عمر را جمیع الروایات قسمی از متع که بالاتفاق ممنوع است محمول نمایند
 شاعری از آن لازم نمی آید و چون معنی احادیث و اقوال علما سنن ابی یوسف و ابی حاتم و ابی داود و ابی نعیم علی بن جریر و ابی حاتم و ابی داود و ابی نعیم
 نیستند اندازند و باین آن برگردند رواة احادیث و علما ایشان باشد که از عدم صاحب رساله قوله آنچه نامیب از عمر حکایت کرده
 نسخ گویم اینکلام از عجائب افادات است چه بر هیچ ناظر عبارت تحفه مخفی نیست که مطلوب مصنف آن در مقام ذکر مطلقا مذہب
 بعضی مجتہدین اہل سنت مثل امام شافعی و یحیی بن زکریا و غیره با مذہب عمر در فضیلت افراد است تا واضح شود که هنوز هم مذہب
 حضرت عمر نزد بعضی مجتہدین است محمول است پس اگر مذہب ایشان مخالف ظاهر کتاب سنت میبود مثل مذہب سعید بن جبیر
 مطلقا ثالث که مخالف ظاهر سنت است قاطبہ متروک نشود و ازین بیان واضح شد که خصوص عبارت تحفه اثبات توافق جزئی در میان
 مذہب مجتہدین اہل سنت با مذہب حضرت عمر است و صاحب رساله مخالف جزئی را که در میان مذہب مجتہدین اہل سنت
 عموما است باینکه مطلوب صاحب تحفه مذہب مجتہدین است که مذہب ایشان در فضیلت بعضی شام حج بر بعضی دیگر مخالف است
 حضرت عمر است نام گرفته پس این تناقض باسنافات مجتہدین که عموما یک توافق جزئی باشد و مفاد و مکرری مخالف جزئی از عجائب

و امام است قوله پس اصعب عداوت مستوفی شود بقصور و غفلت کابر کلک خود را که گوئیم بر عامه طایفه علوم و نمیه طایفه باطن است
 که شیخ مجتهد را تبعیت مجتهد دیگر در امور اجتهاد باید لازم نیست و نیز بر کافه علماء طایفه است که مورد اختلاف مجتهدین مسائل اجتهاد و بدیه
 پس سبب مخالفت مذکور باین بعضی مجتهدین باین سبب حضرت عسکری را وجود دلیل بودن آن با ادله کتاب و سنت شناسی بطریق
 این مجتهدین باید نباشد چه هر چه در مکتب است بطل نمودن بجز بیکه می شود بطریق ان اجتهاد و ادله عامه که در آن مجتهد سابقین است
 آیا مخالفت امام اعظم با اساتذده خود در مسائل اجتهاد و مخالفت صاحبیه با امام اعظم در چنین مسائل و هم چنین مخالفت مجتهدین
 امامیه فیما بینهم تقسیم مسائل معلوم صاحب رساله است و چون اصل سنت و شیعه هم چون مخالفات بر مجتهد لاحق طعن نکنند پس بعضی
 مجتهدین اصل سنت بجهت مخالفت ایشان باین سبب حضرت عمر حریس و طعن خوانین رشتند و با اینهمه گوئیم جمهور علماء امامیه مذنبین
 یا بیه و این عقیدت جعفر را در طهارت خمر حریس ترک کردند با آنکه در جمیع این اشخاص ثلثه طهارت شش از احادیث آمده اما در حاشا جامعین
 ثلث نه از نسبت ثابت است اگر چه جمهور ایشان نجاستش از کتاب و سنت ثابت است پس طعن بطریق اشخاص ثلثه عائد و اگر
 ثابت نیست طعن بطریق جمهور ایشان بجهت ترک مذکور شیخ صدوق و ابن عقیل جعفری و بیه ترک احادیث طهارت راجع الی اختلاف
 غیر الدفع و اگر در مذنب شیعه و اقصی محو نمیشود و نیست بر اصل سنت بسبب مخالفت مذنب بعضی مجتهدین ایشان باین جهت
 اعتراف بقصور و غفلت ایشان بر صاحب تحفه لازم نیست قابل تمنا است قوله اقول سابق باین تفصیل معروض بیان کرده
 الخ اقول سابق باین تفصیل بوقت اظهار رسانیده شد که متوجه حضرت عمر از آن نمی بگذرد و نسخ حج بعبره بود و جواب روایت این عمر
 یا با نوشته شد تا کجا ترا آن نموده اید قوله اقول مقام تعجب نیست که سبب نیت جود و نیت که دارد و نیت را که از مسلم و نسائی
 نقل کرده موبد مطالب خود را کجاست الخ اقول تقاریر یک صاحب رساله که اینها تحفه بفرماید چه هر تاحی از فرموده آنچه در قول افاده
 فرموده از عجایب تقاریر حیرت افزا است بیانش آنکه صاحب تحفه در این مقام جواب میدهد و از رویا اینکه دال بر امر حضرت
 مسلم تمتمت برای اصحاب بود و تقریر جواب بعد از آنکه آری آنحضرت ساین فرسخ از اصحاب خود بنا بر صلحی گنایده بودند و آن
 صلحی فرسخ رسم جا بلیت بودالی ان قال لیکن آن فرسخ مخصوص بود همان مان دیگر از آنجا که نیت که فرسخ کنند بغیر عنده این
 تخصیص روایت بود و دیگر صحابه ثابت است الخ پس هر فار خوان میداند که اشاره لفظی همان مان بطریق زمانی است که حضرت
 بنا بر صلحی باین قسم تمتمت فرموده اند و آن زمان وقت حجه الوداع بود پس نطق صحیح کلام صاحب تحفه آن است که لیکن قسمی از آن
 که بآن قسم جناب منزه کتاب با صاحب امر فرموده بود و نه مخصوص بود بزمان حجه الوداع دیگر آنجا که نیت آنکه شخص بزمان جناب
 رسالت کتاب نیز بوده چنانکه صاحب رساله از کلام صاحب تحفه در علم نموده بنیاد شبهه بر آن نهاده است نیت بیان باین است که صاحب
 در فهم نطق صحیح عبارت صاحب تحفه و این حدیث مسلم و نسائی را و ال خبر وصیت حج بعبره صحابه و نیست بزمان حجه الوداع پس در بیان

آنکه از منی توجیه الکلام علی خلاف مراد قائل و ایصال الاحسان پس لیس بقائک است زیرا که عامه صحابه اعتقاد داشتند باینکه
 فسخ حج بسبب عمره مخصوص بود بسال حجة الوداع بنا برصلحتی که کبر عرض بیان آمده چنانکه صاحب تحفه بیان کرده نه لغایم صحابیم
 از نیکه حاضرین حجة الوداع باشند یا غیرشان اعم از نیکه در زمان آنحضرت و درین سال از کتابت فسخ حج نمایند یا بعد آن زمان امام
 نووی در شرح صحیح مسلم بعد عبارتیکه صاحب تحفه نقل فرموده است میگوید و انما فهم علی اعتقادیه بود و سایر الصحابة ان فسخ
 الحج فی العمرة کان خصوصاً فی تلك السنة لا حکمة الی قد مرنا ذکرنا انی پس اصل مطلب دلیل صاحب تحفه را که حکم تخصیص انقسم جمع
 یا صاحب آنحضرت بود ترک کردن بطور ذراع لفظی بجا کاشن مار و ابر عبارت نمودن بتمام استعجاب است قوله و عبارتیکه از نووی نقل
 کرده فیما ینتی عجیب بکار برده الحج گوئیم صاحب تحفه بقدر استشهاده ذکر خود که منع حضرت عمر از قسم خاص متعجب است از کلام امام
 نووی افند کرده و اب عامه مؤلفین متعجبین همین است که بقدر حاجت از کلام غیر نقل نمایند اگر انقسم نقل را خیانت نام ننهادند شود
 لازم می آید که انهمه مؤلفین خائن باشند بحکم استحقاق العباد عبارت امام نووی که صاحب تحفه بنا بر عدم تعلق غرض بیان ذکر
 نموده بود نقل نمایند تا بر اصحاب نظر ظاهر شود که صاحب تحفه ترک آن عبارت را همین جهت نموده است نه بنا بر ضرر بودن آن بطلون
 او پس باید دانست که عبارت امام نووی در این مقام نیست قال المازنی تلف فی السنة الی منی عنهما عمر فی الحج فقیل فی فسخ الحج
 الی العمرة و قیل فی العمرة فی شهر الحج ثم الحج من عامه علی هذا من منی عنهما زید بن عیینة فی الاقوال الذی هو فی فضل لا ان یستعملوا
 و تحریما و قال قاضی عیاض فی آخر العبارة الی نقلها صاحب التحفه و حاصل این عبارت مسقطه چنانکه بر ظاهر ظاهر است
 آنکه کسانی که از جمع معنی متعارف آن مراد گرفته اند منی را بر ترغیب و انوار حمل نموده اند و چون صاحب تحفه منی را بر تحریم حمل
 کرده و از آن غرض به نقل این عبارت متعلق نشده اند از ترک آن فرموده پس اگر در یکلام امر مفسر مطلوب صاحب تحفه باشد احدی
 از علما کثیفه بیان فرماید تا احتمال ترک این عبارت بخوف حضرت تحمل شود ازین بیان عیان شد که ساحت طهارت صاحب تحفه از
 حیانت پاک است و اگر کسی خوابان و اراک خیانت علمای شیعه باشد پس بطرف جواب فوائد سالفه رجوع نماید تا بر او خیانت
 صاحب رساله و علامه حلی و دیگر علما شیعه بجلی شود قوله قد عرفت غیر مرة ان پیامبر الکلام من ظاهره اقول قد علمت
 مرادک ان قال صاحب التحفه فی بیان منی قول سیدنا عمر شافع عند علما ائمتون ما ادعی صاحب الرساله من ان معرفت الکلام
 عن ظاهره من بعض الظنون مرت الدلائل الدالة علی ان منی فی جواب الفائمة ان الله تنکره و انظر الیه ثانیاً تجد فیها ما یجلی النظر قوله
 العیاذ بالله من خلیفه ثانی اتمام و وجوب صلوة الحج گوئیم الحیاد بافتد اگر در الوقت اعتقاد مردم بعد مردم وجوب صلوة و مردم
 و غیر آن وحلت زنا و شرب خمر مثل علت تمنع ممنوع شیعی می یافت اضافت منی آن نیز بطرف خود بطور بیان آن بنا بر همین
 قیاسی بنیاد داشت و هیچ عاقل متدرب لفظ مثل او جب اضافت التعلی الله و لم یوجیهه الی صلیفه و منی الخشب عن القمار

و ايشان را از منديات شرع بندي اند قوله اما حيف است كه علماء سنيان اين نكته را هم رعایت نكردند الخ گوئيم صلاح مقام حضرت
 بر وجه اول آنكه انا اين جزو هفتاد عبارت انا اخرها است نه هفتاد عبارت انا انهي عنهما و تفاكر در عبارتین بر هر ماهر ظاهر است
 اعتبار يك نكته در عبارتی كه سوره مظلومی باشد اعتبار آن نكته بعينه هفتاد عبارت ديگر كه انهم سوك اصل آن مطلوب باشد لازم است
 و انهي براي سبب سبب كذا در وجه دوم آنكه لفظ انهي و تحریم بر معنی استعمال ميشود يعني تحریم ظاهر بين انهي تفاكر نمودن انهي
 بيان كردن حرمت و بيمعنی سبب نيز يعني مقتضب عن القمار و ايشان در حرم ايشان مثلث و نحوه دوم انهي و تحریم حقیقتين بمعنی
 حرام و انهي عنه سافضين چيزیست و اين نصب شارع است و با بمعنی دارد است اما انكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوه و
 احل الله البيع و حرم الزنا و در روایت انا اخرها اخذ هر دو معنی ممكن اما معنی اول پس ظاهر بصحت است ليكن سبب اختيار
 ظاهری و ترك انهي حقیقی نكته ميآيد اين صاحب تحفه مذكوره بيان نكته آن نموده و اما معنی دوم پس بر تقدیر اراده بيان
 ازان انهي بطريق مجاز مرسل يا مجاز حذف معنی صحيح ميشود چنانكه در كريمة و اسئل القرية اين بر دو توجیه جاك است و سبب
 قول حضرت عمر بر اين تقدیر چنان ميبود كه من بيان تحریم حقیقی شارع ميايم بقول و برين تقدیر حاجت لطفت بيان
 نكته نيست تا احدي از علماء لطفت آن التفات بكونه و قدر تفصيل سبب بذه الرواية في جواب الفائدة الثالثة بما لا فرقة
 فارجع اليه قوله و هرگاه مردمان را معلوم شد كه جناب خدا قتاب حاكي محض اند الخ گوئيم اثر آن بانظير بطور خود ايد بويست كه
 چون خليفه نائب شارع است و شارع تحریم امر فرموده و خليفه حاكي آن شده پس نظر الى التاء بحقیقی و حاكي متناع بامر
 بر رعايا الزم بانه قوله و هذا خرا ما را ايراده في هذه الرسالة الخ اقول هذا اخر المقالة في هذه العجالة التي علمنا احال
 خلوا البال عن التناوش لمغيرة للبال مع كثرة الاشتغال في امور الداليال تبدل مقتضى الكمال على قدر اعطانية
 الملك الكبير المتعال اللهم اجعلها خالصة لوجهك المحمود و ايد بها كل من كان له قلبا و اذني السمع و هو شهيد و الحمد لله
 اليداية و النهاية و الصلوة على سيولة محمد وآله الرواية و الدراية اتممت الشكوة انا اقول چه دلا و چه دلايری است
 عبارت صواب و نقل فرموده اند و باز ادعائي عدم استراق و اخذ صاحب تحفه ازان ميانيد و بر عاقل نصف حقیقی است
 كه سواي تفصيل و جمال در ايدة بعض اقوال و عبارات كه نمودن بعض آخر تعادلي و مضمون اسلوب طرز تحرير و واقع نيست بلكه
 انكي ما خود از همان است و اراده فتح حج از تشييع عمر بنی ازان فرموده اگر چه جواب شهود است كه اكثر اهل سنت بان توجیه قول
 خليفه فرموده اند لکن طرز خاص بيان كه در تحفه و مواقع واقع گشته كی است حتى نقل روایت مسلم از ابی و ر اولاد و روایت
 اناسي از حارث ثمالیكه در مواقع است و در تحفه هم مثل آن موجود و توجیه و اما انهي عنهما بطوريكه صاحب صواب فرموده و آنرا از جهت
 خوف از صولت عمری است تاثير اقرار داده همان توجیه بعينه بآورد و شد تمام در تحفه نیز موجود و اين بخلاف توجیه اخذ نموده

نمی سلطانی موثر تر است چندان شهرهای میان علما اهل سنت هم نذر و بلکه غالباً صاحب صوابی آن منفرد بوده باشد بالجمله
 اینکه در سطح عبارات نووی را زیاد فرموده اند و در سطح تفصیل نه اینجاست و نووی و غیره را نوشته اند لفظان سرقه و خمر و مضایق که
 است میشود و منظور از تشیع بر انتساب صاحب تحفه عمده مضایق از صوابی است نه اثبات اتحاد کلی بین الکتابیین و غیره
 وانی از شواهد ایند عاود سابق همین گشته که گناش لجهیات رشیدی در آن نیست اما زیاد و نقصان بعضی مضایق پس اینها را
 ندایم چنانچه در مقام تفصیل نه اینجاست و عبارت نووی و غیره را الحاق فرموده و ذکر اباحت تحمیل را که در این عبارت نیست
 واقع است کم ساخته و چنین حذف و استعاضه فرموده و الحاق ساقط با مانده دارد و کما مراراً و العاقل تکفیه الاشارة و لکن
 لا ینبیه الف عبارت قوله گویم عبارتی را که صاحب رساله از شنای کلام صاحب تحفه ساقط کرده الخ اقول سبحان الله من اعد
 ستمه در مقام هم سنی کلام جناب سید کاینی منتقد لوح خاطر رشادۀ تازه گشته زیرا که مطلوب آنجناب نیست که چون ذکر اول
 افضلیت افراد از قسین باقیمین بماندن فیه که اثبات نمی عمر از متعین بشاقت خدا و رسول است تعلیق ندارد و چه نشاط قبول
 بافضلیت افراد بر باقیمین نیست زیرا که اختلاف در آن در بیان علما اهل سنت تا حال باقی است و آنها از جهت قول بافضلیت
 افراد مورد طعن ابداع در این مثل خلیفه نیستند بلکه از جهت سنی است از ستمه چنانچه خود فرموده که آنچه عمر از آن سنی کرده
 آنرا تجویز نموده متعجب میگردد دیگر است یعنی فتح حج بعمر الخ پس عمده غرض در مانحن فیه ابطال این احتمال باشد از نقل
 اوله افضلیت اعراض نموده شد چون حضرت مولوی باین معنی نی نبرده اند بر وجهی که کلام جناب سید پرور ختم اند و بحث نیست
 که جناب سید بعد از قول تصریح بر خود فرموده حیث قال علی ما نقل و قطع لفظ از رویا که الله اکبر نه سبب عداوة بر هیچ افراد غیر
 و متمنع ذکر کرده محل بحث و نظر است لکن چون غرض ما در مقام متعلق باطل این احتمال نیست تطویل کلام فایده ندارد
 انتی پس با وجود این تصریح چنین غفلت صریح بعید از فاضل رشید باشد و آنچه فرموده سبحان الله من یتطلب عمده که نشاط
 است الخ مورد بحث است از جهت اینکه مراد جناب سید نه این است که صاحب تحفه یتطلب عمده را بدون ربط بمانحن فیه
 ذکر ساخته تا جواب رشیدی بآن مرتبط باشد بلکه مراد این است که در مقام عرضی نقل ان بر آن نیست و مهند ادراکات سابقه
 و استیکار آنچه جناب سید از مطالب جللیه و مطاعن صحابه بنا فقین ارقام فرموده ارتباط تام با مقام دارد و خیلی چسبان است
 قوله گویم صاحب تحفه الخ اقول و لیلیکه نووی در کلام خود نقل نموده عنی و لاند کان لیفریب الناس علیها و لایضرهم علی مجر
 متمنع در حقیقت دلیل نیست بلکه در حق آخر است که دلیل علی حد و میخواب و الا فتم آنرا که قبول دارد و علاوه آنکه خود نووی تصریح نموده
 باینکه مختار ان عمر و عثمان انما هنوا عن المتعذرات هی الاعذار فی شهر الحج ثم الحج کس عامه پس اقول دیگر را غیر مختار شده و کسی از
 المؤمنین القتال و جواب روایت صبی بن عبد صالح با معوض تمین آمده و قول الضبی لایعارض قول الشیخ لایسا اذ کان الشیخ

حسی التعلیق و آنچه فرموده اند که اگر تنصیف از احادیث و علما سنیان بر این نباشد باشد افاده فرماید پس میگویم سابقا افاده
 آن نموده شد حاجت اعاده نیست و کلامی زیاده تر از قول عمران ابن عباس تنصیف علما اصول بر لغت جماع علی جازا
 بعد اختلاف فی عهد عمر عثمان خواهد بود و لکن نا انصافا چه علاج پس در دو بال برگردانیم این بزرگان سید مور برقرار و بحال
 خود پایدار باشد و للمجد و تثنیه و تحریجی بر خلاف ما انزل الله یکسان است که او ما الیه مراراً قوله گوئیم این کلام عجب
 افادات است الخ اگر مرد از کلام مشا الیه کلام خودشان بوده باشد که بانیکله مع آن میفرماید الله بجا است باطل نیست
 آن موافق معمول قدیم بر مردم فهم کلام خصم است زیرا که از توافق جوئی و کلی کاری نیست و نه بر اثبات تناقض مدعی بلکه
 غرض جناب سید چنانچه مصرح بود کلام آن جناب است نیست که عظام علمای سنی و صنادید ائمه شان با فضیلت تمتع و قرآن
 افراد قائل پس از مخالفت که حضرت عمر با وجود اقرار آن دلیل بر آن نزد صاحب تحفه برای سنیان گزینی گریزی
 نباشد پس باید که بخطای آنها قائل شوند یا بخطای این خطاب در کلام توافق و تناقض چه معرفت دارد و انهما جهات
 در منطق بمحض لفظ بمصطلحات آن بدون ادراک معانی آن لطف ندارد قوله گوئیم بر عاقله طلبه الخ گوئیم بر خاصه طلبه علوم
 دینی مخفی و محتجب نیست که عصمت مختص باهل عصمت است و مجتهدین از غفلت و خطا در استنباطات گزینی نیست و علوم
 است که هرگاه مجتهدی مطوق بطوق خلافت باشد و دیگر مجتهدین حلقه اطاعتش در گوش و ناعاشیه القیادتش بر دوش
 در شته باشند و ادعا تشبیه نپذیرد او نموده باشند در او موافق چه و کتاب اصوب اگر که جناب سالتماست حکما
 باشند پس در صورت چگونه مخالف آن مجتهدی نبوده باشد و غرض جناب سید همین است که میاید که صاحب تحفه
 لفظات و قصور مجتهدین خود که راه مخالفت عمر پیوده اند معترف اند و کلام فاضل شید بانیر ام ربطی ندارد که لا یخفی
 سبحان الله سابق ازین در بعض اقوال سابقه که جناب سید افاده فرموده که طرف تر آنکه اجتهاد یک مستند دلیل شرعی
 نباشد و صادر از قائل کل الناس افقه منه حتی المحدثات فی الحال کرده مقبول و مستبر باشد و جهاد علما فحول امامیه که
 شیعه و اتباع باب مدینه علم باشند در باب سلب خلافت متعبدین نیز از آنها معتبر نباشد انتی جناب رشاد تمام
 خیلی بیج و تاب خورده عتاب شدید فرموده بودند و لفظ بسور آداب نهایت خشم را کار فرموده ارشاد نموده بودند که اجتهاد
 مثل حضرت عمر اگر نزد مالش موافق کتاب الله بوده و از نهیب ایشان کتاب فقه عمری درازاله انحراف تب است
 مقابل اجتهاد علمای امامیه رو بر کو نام و غیر معتبر میگوید بلکه اراده الزام مینماید نهی حالا حضرت عمر سچا را با سائر
 مجتهدین یکسان فرمودند و اتباع انصاحب سر که صایب را بجوی نشمرند و نظیر اقوال شان مجتهدین شیعه نمودند ازین امر
 ساسب و در حقیقت سوراوینعت بجناب فاروقیت باطله اگر در حق سائر مجتهدین کی اند و ایات مثل روایات فضائل

صحابه دارم و میدانم معارضه بجا بود و الله کجا بود و علیکم بسببه الخلفاء الراشدين اقتدوا باللذین سن بسببه ابابکر و عمر و لو کان
 بسببه بنی لکان عمر بن الخطاب ان الشیطان ایفر من خل عمر و کجا دیگر مجتهدین غالب نیست که این تفسیریم از قبیل توجیه قول
 بمالایرضی به قالک باشد چه مالک و غیره هرگز لکان دارم که تصویب را می بود و تخطئه کسی عمری قائل شود بلکه غالباً انکار
 انتساب انیقول بحضرت عمر نمایند و چون نزد امامیه شیخ صدوق و بعضی اسیاذ باشند امام و حلیه حق و ادعای امام و غیره و دیگر
 قیاس اجتهاد عمری بر اجتهاد ایشان در ماده طهاره و غیره بر تقدیر ثبوت انتساب انیقول بسببه ایشان قیاس مع الفارق
 باشد پس اختلافات جزئیة مجتهدین را خوانه از امامیه باشند و خواه از سنی باشند و از اهل حق و صفاتی در جمیع و شافعی فی احمد قولیه
 که بطهارت خمر قائل شده اند و جمیع مجتهدین فریقین بر خلاف آن قائل هر یک مستندی از کتاب و سنت دارد مثل خلافت
 خلیفه نتوان انکاشت و اگر اقول علیک سینه که در باب طهاره سنی رحلت کتب و غیره شریعت صدور یافته اند که در کمال کمال
 می انجامد و نظری و از ان که سابق بخرید آمد مصرع بین تفاوت ره از کجا است تا کجا به قوله انیقول سابقاً انیقول
 الخ اقول انما یبلغ بیان واضح برمان بسین گشت که تاویل بفسخ حج تاویل علیل و توجیه کلیل است و در حقیقت بفسخ
 تمتع را مطلقاً حرام ساخته پس تمتع که بفسخ حج بعمل می آید انهم دخل و رخی فارقتی غوام بود و قوله تقاریر که صاحب
 الخ اقول اصل مطلب جناب سید این است که دلیل صاحب تحفه تطبیق بر مدعا نیست زیرا که دعوی او تخصیص فسخ حج
 برمانی معین است و استدلال نموده بر آن بروایت مسلم و نسائی و در ان چنین است کانت التمسک لصاحب تحفه خاصه و بی
 اخری قات یا رسول الله فسخ الحج لنا خاصه ام للناس عامه فقال بل لنا خاصه و ان هر دو روایت دلالت بر اختصاص
 بقر و خاص از سنیین که صحابه باشند دارند بر زبان خاص چون فاضل رشید بانمطلب بی نه برده چهار کلمات
 نامر بوط که بر زبان نیارده و سوره تحریر صاحب تحفه در بنیام مخفی نیست زیرا که فرموده که آن فسخ حج مخصوص بوده بهمانزاد
 و دیگر از اجازت نیست انتهی کس اختصاص مان را در اول فقره بیان ساخته و اختصاص افرادی را در فقره ثانیه و بل هذا الاثر
 و حق عبارت چنین بود که الغرض میفرمود که فسخ حج مختص بود بهمان زمان دیگر جائز نیست نیست بی انتقائی لغرض
 و مسامحه و در عبارت اما و فتنه فاضل رشید بیان فرموده که شمار الیه زمان حجه الوداع است نه زمان آنحضرت پس کاش تنقید
 سیغمد که مودع هر دو عبارت یکی است فتنی ندارد چه زمان حجه الوداع از زمان آنحضرت بوده و باز اتفاق حج نشده و بر سبب حج
 قایل در زمان آنحضرت نیامده بلکه قریب بر زمان حجه الوداع و ادعای سرائی فانی فرموده پس تفاوتی با این سواد می عبارتین که
 موثر در تفرقه باشند باشد و از مجرد تغییر عبارتین متوحش شدن کار دقیقه سخنان سخن نیست نیست حال بی اتعانی
 مترض در فهم منطوق کلام سید علام علاوه آنکه بیا اعتراض بر خصوص زمان آنحضرت نیست بلکه بطلان تخصیص زمان گفت

طر فتر آنکه فقره که بعد ازین ارشاد شده یعنی قوله ترجمه الکلام علی خلاف مراد قائله و ایصال الاحسان الی من یسیر لقبال
 کرم تر از سابق است کاش احدی از ادکیای اهل سنت بنظر انصاف لایحه انیکام فرماید و ترجمه و جمیع بر آن نقل نماید
 ایصال و ترجمه کلام کسی منظور نبوده و نه ایصال احسان یا حدی و صحابه را قابل احسان نه سخن از حسان سخن نیست
 و اگر مراد از عدم قبول عار و نکار از احسان است پس احسان اهل بیت نه از آن قسم است که قابل انکار و عار باشد بلکه
 تر آن است که در آخر کلام میفرمایند اصل مطلب صاحب تحفه تخصیص متع باصحاب آنحضرت بوده و انیکام مشعر است
 بتخصیص ازادی دون الزمانی و هولیس مطلوب صاحب التحفه فضلا عن ان یکون اصل مطلوبه و ادعا اینکه زمره صحابه
 فسخ چرخخص بجهان نماند مستند دعوی بلا دلیل است و با فرض اگر باشد چون کلام مادر استدلال بر دین مسلم و سابق
 است و ان اشعاری باین امر ندارد پس نسبتا مطلوب ما نخواهد بود قوله گوئیم صاحب تحفه الخ اقول صاحب ادعای
 انیمین نموده که متعکیر از ان نمی کرده بود یعنی فسخ جم است و از بدون اشعار بخلاف نقل نموده و در مقام استشهاد کلام
 نوی را نقل فرموده یک قول را از اقوال اختلافیه ذکر نموده و قول دیگر را که صریح است در نیکه متعکیر عمر از ان نمی نموده
 بود همان متعکیر بود ذکر فرموده کاش اقتضای نقل قول خاصه عیاض که مطابق را پیش بود میفرمود لکن قدرت
 را تماشا باید فرمود که با وجود اینکه اراده القریه نقل قول موافق بود چنانچه جناب کشیدی هم باین اعتراف نموده اقتضای
 بر نقل قول قاضی عیاض نکرد و شروع در نقل تمام عبارتش نمود و بی ذره قال المازری اختلف فی المستعالی فی منی عنها
 فی الحج فقیل فسخ الحج ای العمرة و قال قاضی عیاض ظاهر حدیث جابر و عمران بن حصین ای سوا ان المستعالی اختلفوا
 فیما انما ای فسخ الحج ای العمرة و عبادة و طانی را باین ساقط کرده تا قول مخالفت خود را بیا و خصومند هر دو را من عهد صدر
 عبارت را که اختلف فی المستعالی فی منی عنها عمر فرموده و ندانسته که هر ذی عقلی که این عبارت را می بیند میدانند که قولی
 دیگر مخالف قول مذکور هم خواهد بود پس از اسقاط ان من البین چه شرف انیمین را از جمله کلمات و عبارات باید بدست
 و اگر بر داب تحقیق عمل میفرمود و مردانه و ارقدم قلم را بمیدان تحریر مینهاد با یستیکر اول تعریف مینمود که در مراد عمر اختلاف واقع
 شده مذمب مختار من چنین است و باز تمام عبارت را بدون حدت با من نقل مینمود و دلیل مذمب مختار و رد دلیل
 غیر مختار را بیان میفرمود و یا اینکه مذکر همان قول که موافق مختارش بود می برد و خست نه اینکه اول بدون اشعار بخلاف
 بصورت جرم و حتم آنکه مذکور سازد و در وقت استشهاد عبارتی صحیح باختلاف نقل نماید و یک قول و سطر بدون اشعار
 باسقاط ساقط سازد و بگوید کلام منقول از اول تا آخر بحسب ظاهر نظم و مربوط بنظر آید این هرگز و این تحقیق نیست بلکه
 داب خائنین است و معذرت نوی در جهان کتاب تعریف نموده باینکه قول مختار را در هیچ متنی است از منی عنه و در مقام نقل

حکم نمی برکراست کرده چنانچه در کلام فاضل رشید گذشته و هم آنقدر عبارت احقر منقول گشته و نیز مطلقا ذکر آن نکرده
پس سبب است که بر دو قبح مختار نوی بردارند لیکن اینکار مردان میدان است و آن بجایه ازین مرحله مردان را دور
و آنچه فرموده اند که عبارت وسط مفروض مطلوب شان نبود تا در اسقاط آن اتمال حیات باشد پس حال حضرت آن بر قلب فاضل
سنگین بود و الا البته اسقاط نمی فرمود که در یک دو فقره اتمال تطویل کتاب تفسیر کاغذ و ماد که مستلزم اسرار باشد نبود
و که ام حضرت ازین زیاده میتوانند شد که امریکه بر دین شعار بخلاف نقل فرموده باشند باز نقل قول مخالفت آن پردازد
چه قائل القول نیز صنادید اهل سنت اند و اعتراض شیعیان بر ایشان چیست و مربوط باین نحو که هرگاه اعتراض نبی
از متبع حج فرمودند محل نمی برتزیه خلاف اصل و حقیقت وسانی اما اعتراض است در آنوقت چگونه از عهده بحث برآید
و اگر از حمایت صنادید خود دست بر بیدار شدند و تنها آنها را در ورطه موردیت اعتراض میگذاشتند و بحمله اینک مختار است
خود را از آن ورطه بیرون یکشاید نه بنیم لبیدار جمیت بود و لاجرم بحدت و اسقاط عبادت و سطرانیه پرداختند و محجب که قاضی
معرض با وجود شرف تلمذ بکنون غمیر اقدس استاد خود بی نبوده لکن الله الحمد که مصلحت اسقاط هم ظاهر شد و حال
خیانت هم عیان بنابر نقل مختارشان نیز سبیل نجات از ورطه کلام برک ایشان میسر نیست باز همان آتش در کاسه
کما عرفت و خیانت که سرش خائنین کاذبین است ببلایه قرابت با ولا کسبیه ایشان و بلایه عصوبیت بلامنه را شد
شان پیر و هیچ وجه بشیعیان بجایه نمیتواند رسید قوله قد علمت مرارا الخ اقول قد دریت نامرات آن تاویل
قول سید هم عمر با آله تاویل علی فلیک یسفی لعل ویریک لعل و ذلک مما اعترت بخلیفتم الماسون فلا یکون
من بعض الطنون و ان لیل التاویل لیل الیل و الکابر الماقل و وضع حیل و لو کان لکنه سماع لما حاد الرشد ع
محل التزام الواضحت التثنیه در اغ سه ماراغ قوله گویم العباد بالمد الخ اقول انیمه از قبیل حسن ظن و دعوی ملا لیل
است و الا در ماده منع زکوة که از الفین آن برنج خاص صدور یافته بود گاهی حضرت شخص لفظا انا احرم منع الزکوة بربا
نیاوردند و قطع نظر ازین چون بر عزم سنا انا احرم ما مفید تاکید است و تاکید سبق الحاکم نیز ابر پس اگر کسی انکار از وجوب صلو
و حرمت زنا هم کرده باشد باز خلیفه را که منصب او تاکید و حث ترغیب بر عبادات و جتناب منیات است سخاوت
احکام کسی حضرت خود لازم بود و لهذا در خطب و مواظب غیره ترغیب با دای فرالض و تعد بر ترک آن میفرمودند اگر حاجت
تاکید نبود این رحمت عبت که بود علاوه آنکه انیا ذالند در صورت اشکال هم اگر اضافت نبی بطرف خود و بیغ میفرمیدیم
کانتا علی عهد رسول الله صلعم یعنی چه و لهذا نمیتوان گفت کان الحکم علی عهد رسول الله فی کذا و کذا و حرمه البونیه اول
قوله گویم صلا مقام حیف نیست الخ اقول چون حیف از حق میفرمایند مقام حیف و فسوس نمی نماند و بنا بر این

بنیاد

حقیقت لفظ انا احرمها و نهی عنہا را در یک سلاک کشیده اند پس ارادہ تمکین تحریم از یک و عدم ارادہ تمکین نهی از آخر لغت بحث
 است و فرق جستن میان عبارتین حیث دلیل از جادہ حق است و فاضل عزیز اگر چه اعتبار نکته مذکورہ در انہی عنہا فرمودہ
 لیکن در احرمها بطریق او جاری پس وجہ اول ساقط باشد از محط اعتبار اما وجہ ثانی پس اولاً مشتمل بر افادہ ناکرہ است
 و آن نیست کہ ظاہر اجتناب بر شیعہ مذہب معوضہ را ترجیح دادہ اند کہ نهی و تحریم حقیقہ را سند بجانب رسالت فرمودہ
 پس اگر مقام اول مقام حیت نبود حالاکہ مقام نہر حیت است با انہیمہ طعن بر امامیہ از حیثیت نقل بعض روایات دالہ
 بر تفویض تحلیل و تحریم یا نہی ظاہرین گوید بول آن قائل نباشند طرفہ ناشائست باجملہ نهی و تحریم رسول نیز حقیقت
 بلکہ ظاہری و اما حقیقہ پس مختص بجانب حکم الحاکمین است پس آنچه فرمودہ اند کہ بر اختیار نہی ظاہری و ترک حقیقی نگہ میان
 این صاحب تحفہ بیان نمودہ مدخل است باینکہ نہی نبوی نیز نہی ظاہری است پس وجہ عدول از نہی نبوی بسبب نہی
 عمری حیثیت و ثانیاً این توجیہ از قبیل توجیہ اقول بما لا یرضی بہ قائلہ والا حسن الی سن لیس ہو قابلہ است چہ تحریر
 خودش تصریح نمودہ باینکہ حقیقت نہی از ان در قرآن نیست و وار شدہ لکن من تا کیہ او تہدیداً از السبک خود نشاناد
 نمودہ ام پس انحراف فرقی در میان نہیں ہے نہی آبی و نہی نبوی نمودہ ظاہری و حقیقی را در یک سلاک کشیدہ و ثالثاً ارادہ نہی
 ظاہری بمعنی کہ بیان فرمودہ اند ظاہر الصحت نیست چہ غمیمہ کا تا علی محمد رسول اللہ شافی است بلکہ بمعنی ثانی نیز باینکہ
 صحیح ندارد پس نہی تحریری مراد باشد و حصر بیان نہی ظاہری و نہی حقیقیہ بنحیکہ بیان نمودہ اند منسوج است پس ارادہ نہی تحریری
 از کلام عمر یا چہ فرعون امامیہ است صحیح باشد قولہ گویم اثر ان الخ اقول اگر تحریم ناهی حقیقہ و حاکم ادخل در انجا را بودہ
 پس چرا اقتصار بر حکایت مختصہ نفرمودند باینطور کہ نہی عن المتعمہ رسول اللہ بلکہ امر بالمعکس است کہ ابان رسول اللہ است و ان
 عنہما پس ان حکایت مطابق محکمہ نباشد قولہ ہذا اخر المقالة الخ اقول لا یخفی علی الالباب الاذکیار بانی کلامہ علی خلاف ذرا
 البغای من التملی المذموم و اخیلا و شکہ عن الراشدین بعید عن الشرفاء المختارہ لیس سبیر علی ان کثرۃ الاستغفال و
 لو تبدل یس تقبسی الکمال موزعہ لحال اہل الحال و موزعہ لبلبال البال فان عدای من التشاویش الموزعہ لالبال و ہو لظاہر
 عند کل ذی کمال فہو توافق صریح و توافق فضیح و ان خصما بالخارجیۃ الدنیویہ فالخو منہا لا یسمن و لا یغنی من جمیع
 تشویش الذہن بالمشوشات الداخلیۃ الفکریۃ الممانعہ من حسن التحریر و لو سلم واک فہذا اطرف شیء عند اللیب لان
 من خلا بالہ عن التشاویش قصد و شل ہذہ الافادات العجیبہ نہ عجیب و لختتم الکلام بفضل الفضل النعام علی ہذا القدر
 من الکلام را حین سن اللہ ان یہدی بہ کل جاد و یرشد بہ کل معاند و الحمد للکدرب العالمین و صلوة علی سید المرسلین

و اہلبیتہ الطاہرین الی یوم الدین ۵

فہرست کتب مطبوعہ مطبعہ جعفری

MUSLIM UNIVERSITY

- عمرۃ الطالب فی نسب آل ابی طالب۔ یہ کتاب نسب سادات میں زبان عرب بہت معتبر و قدیم نسخہ کی تصنیف ہے اور کتاب میں کل سادات کا نسب نامہ و شجرہ بہت تفصیل سے لکھا ہے اور اکثر سادات عظام و اولاد و خلفاء و ائمہ و صحابہ و تابعین کا حال و خصائص و قالیع اس میں درج ہیں اور اولاد محمد خفیفہ و عباس بن علیؑ و غیرہ کا تفصیل لکھا ہے قیمت فی جلد ۳ روپے۔
- دیوان طرب العرب۔ مصنفہ جناب مفتی سید محمد عباس صاحب قیلہ و ظلہ زبان عربی۔ اس دیوان میں ۱۰۰ غزل لکھے ہیں۔
- سابقہ قصائد مع الیومین کمال فصاحت و بلاغت تحریر فرمائے ہیں قیمت فی جلد ۸ روپے۔
- صراط النجاة۔ ترجمہ حدیث اعرابی مصنفات جناب آخوند لا محمد باقر مجلسی علیہ الرحمۃ سے زبان فارسی میں۔
- نافع کتاب ہے اس میں قریب چار ہزار کے محرمات و مناسبات کو لکھا ہے۔ قیمت فی جلد ۸ روپے۔
- حق الیقین۔ زبان فارسی از علامہ مجلسی ہ عام فہم اصول خمسہ میں بدلائل و براہین شافیہ نہایت مفید کتاب ہے۔
- سفینۃ النجاة۔ ادعیہ میں نہایت معتبر و مستند ہے۔
- ابواب الجنان جلد دوم۔ شیرین کلامی و انشا پر دازی میں مثل جلد اول ہے قیمت فی جلد ۸ روپے۔
- مرآۃ التحقیق۔ زبان اردو مسائل اصول خمسہ کو بہت واضح طور سے لکھا ہے۔
- مجموعہ مرثیہ و سلاخا حاجی مرزا جعفر علی فصیح و نفوذ۔ اس جلد میں ۳۱ مرثیہ ۲۲ سلام ۲ مخمس ہیں۔
- رقعات بدیع۔ یہ کتاب انشا و عربی میں بہت مستند اور قدیم ہے انشا پر دازوں کے لیے ایک اعلیٰ درجہ کا کتاب ہے۔
- یہ مصنف اسکا بیع الزمان ہوائی ہے جو مقدم حریری ہے چنانچہ حریری اس لیے رقعات کو اس کے تتبع میں لکھا ہے۔
- کتاب انصاف و البیان۔ والکازم و المعازم۔ یہ ایک ثنوی زبان عرب بہت فصیح و بلیغ و پند و نصائح میں بطور کتاب مستند ہے۔
- کتاب مطالب السؤل۔ فی مناقب آل الرسول محمد بن طرہ انشائی یہ کتاب بہت قدیم مناقب ائمہ معصومین کا ترجمہ ہے اثنا عشریہ۔ جلد اول زیر طبع۔
- مشاورۃ الانوار۔ آخوند مجلسی زیر طبع۔
- ثنوی مطالب غدیہ۔ در ذکر و حمایت جناب امیر علیہ السلام۔
- نجوم الستار۔ فی تراجم العلماء یہ کتاب زبان فارسی تذکرہ علمی و ستارین امامیہ میں ہے زیر طبع۔
- ترجمہ جلال الیومین اردو۔
- محمد علی مالک مطبع جعفری ساکن لکھنؤ پنجاب

ضرر حیدریہ

شیعیان حیدر کرار و موالیان صاحب و الفقار

ایکات سے اس کتاب لاجواب کے مشتاق تھو اور

جلداول اسکی سابقاً مطبع مجمع العلوم میں چھپکر شائع ہو چکی تھی

لکھن بیع جلد ثانی بوجہ عوائق زمانی مقتضائے لکھن

آفہ و للعلم آفات معطل ہو گئی لہذا احقر العباد خاکپا و علما

امجاد نے حسب اہیش مومنین اسکی طبع میں کوشش اور

بقدر وسع و طاقت کاپی کی صحت کی الامازان غنہ البصر

و حسر عنہ لظفر

راقم اتم محمد علی مالک مطبع جعفری ساکن لکھنؤ خاص حیدر

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

U 195
28

DATE SLIP

29/5/52

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.
